



کتاب شرح قصص انبیاء  
مجموع سید مرتضیٰ  
از آیت الله العظمیٰ  
۲۴

۳۳۰۷۷

در فهرست مؤلفان مشهور است  
دار

بازدید شد  
۱۳۸۲

بازرسی شد  
۱۳۸۲

شرح قصص انبیاء

احکام سوال



۶۲۸۱

کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتاب شرح قصص انبیاء در حکام منزل		
مؤلف	شماره ثبت کتاب	
موضوع	۳۳۰۷۷	
	۱۰۸۹۵	
۶۲۸۱		
۱۹		

عقبت فرست شده  
۶۲۸۱

مقالات مختلفه بدانکه علما خلاف کرده اند در وقت نظر در  
مسئله پس گمان کرده والیس که طایر مسئله میباشد نزد رسیدن سائل  
نزد بختی که سوال کرده شده چه قیاس کرده باشد و چه نکرده باشد و گفته است  
برس که میباشد طایر باجماع سائل و بخت و قیاس کردن و گفته اند اهل  
بابل اینکه مسئله بر اندازه قصد از برای سوال از آنهاست و گفته اند  
مختلف میشود ادله مسئله بحسب اختلاف مسئله در اوقات و گفته اند  
اهل هند و فارس که چنین یا فتم ما انزا و این قول اصل معتمد علیهاست  
خلاف کرده اند علما در بقای دلالت مسئله پس گمان  
کرده است بطلبه یوس که بقای دلالت بقدر دور شمس است بر فلک  
و گمان کرده اند اهل هند و فارس که بقای دلالت مسئله تا وقتی است  
که مسئله دیگر آنرا تغییر دهد و گفته است والیس که بقای مسئله بر قدر  
دور زدن گوگبی باشد که دلیل مسئله است یا صاحب طالع بر جمیع  
فلک و گفته اند قدما که بقای دلالت مسئله با مرور دلیل مسئله است  
بر جمیع بروج و جمیع کواکب و آنچه ما اخذ کرده ایم و بران اعتماد داریم

موقوف طایر مسئله  
طایر وقت بخت  
قیاس در حدیث بان گمان کرده  
گمان کرده و بخت را در حدیث  
بان اجماع و در حدیث طالع  
و بر آوردن احکام  
در مسئله روز و تغییر او  
دری بران گفته  
موقوف بقای مسئله

مسئله  
دلیل مسئله  
موقوف بقای مسئله  
باحتساب طالع  
باحتساب کواکب  
باحتساب بروج  
باحتساب فلک

انست که بقای مسئله تا زوال ان حاجتست که ازان سوال شده  
بواسطه قضای ان حاجت یا ناس ازان اگر سوال از امری باشد که الباقی  
خواهد شد بانه و اگر سوال از امری باشد که بوجاست پس بقای  
دلالت یا فساد ان باشد بدانکه مسئلهها جواز نیست  
که خطا میکند ناظر در انها از چهار جهت اول از طالع گرفتن و رصد کردن  
بچوب شاخص در مکان ناهواری و از نادرسنی آتی که بان قیاس  
کنند و بدان رصد نمایند و ثانی آنکه خوب نتواند سائل سوال کند  
وان بدین طریق که بغیر دهند آنچه ببدل گذرانید و نتواند در  
سوال کند یا سوال کند بطور امتحان یا از راه عیب جویی خطا  
گرفتن یوم آنکه سوال در وقت زوال باشد پس دانسته نشود که  
زوال آفتاب یا گوگبی که بان ارتفاع گیرند از نصف النهار شده  
چه تفاوت کمی از ارتفاع و ظل درین وقت باعث خطای بسیار  
در ساعات و طالع شود بجهت کم کم زیاد شدن جیب در اخراج  
ان بحسب زیادتی و چهارم آنکه قوت صعود و نخوس که شاهدند

مسئله  
موقوف بقای مسئله  
باحتساب طالع  
باحتساب کواکب  
باحتساب بروج  
باحتساب فلک

انست که بقای مسئله تا زوال ان حاجتست که ازان سوال شده  
بواسطه قضای ان حاجت یا ناس ازان اگر سوال از امری باشد که الباقی  
خواهد شد بانه و اگر سوال از امری باشد که بوجاست پس بقای  
دلالت یا فساد ان باشد بدانکه مسئلهها جواز نیست  
که خطا میکند ناظر در انها از چهار جهت اول از طالع گرفتن و رصد کردن  
بچوب شاخص در مکان ناهواری و از نادرسنی آتی که بان قیاس  
کنند و بدان رصد نمایند و ثانی آنکه خوب نتواند سائل سوال کند  
وان بدین طریق که بغیر دهند آنچه ببدل گذرانید و نتواند در  
سوال کند یا سوال کند بطور امتحان یا از راه عیب جویی خطا  
گرفتن یوم آنکه سوال در وقت زوال باشد پس دانسته نشود که  
زوال آفتاب یا گوگبی که بان ارتفاع گیرند از نصف النهار شده  
چه تفاوت کمی از ارتفاع و ظل درین وقت باعث خطای بسیار  
در ساعات و طالع شود بجهت کم کم زیاد شدن جیب در اخراج  
ان بحسب زیادتی و چهارم آنکه قوت صعود و نخوس که شاهدند

مسئله  
دلیل مسئله  
موقوف بقای مسئله  
باحتساب طالع  
باحتساب کواکب  
باحتساب بروج  
باحتساب فلک

از مسئله پس اگر ناظر خطا نکند از جهت این عیوب و احاطه کند دران  
 مسئله ببلای حکم درست خواهد آمد باذن <sup>خلاق تعالی</sup>  
 و بدانکه متبینه در مسئله بر سائل از حال خویش و حاجتی که مرود  
 بود یا از آنچه میان او و غیرش باشد حسب طالع است <sup>بهره ساقط نشد</sup>  
 از طالع پس اگر ساقط باشد از طالع و ناظر باشد قمر بطالع پس بگردان  
 از ادلیل بر سائل و اگر ناظر نباشد قمر طالع را و باشد مرزا اتصال  
 و انصراف پس منصرف عنه قمر دلیل سائل باشد و متصل الیه ان  
 دلیل شخص مستول عنه پس اگر نباشد از برای قمر اتصال و انصافی یا آنکه  
 منصرف عنه دلیل شود بر مستول عنه پس بگردان حسب سابع را <sup>دلیل</sup>  
 مستول عنه اگر ناظر بسابع نباشد بگردان صاحبخانه قمر را دلیل سائل  
 عنه پس اگر ساقط باشد قمر با سقوط صاحب طالع و نباشد مرزا  
 با این نه اتصالی و نه انصرافی پس قمر بعینه دلیل سائل است حسب  
 خانه ان دلیل مستول عنه باشد و اگر قمر در این وقت در خانه اش  
 باشد پس قمر دلیل سائل و حسب شرفش دلیل مستول عنه باشد  
 و اگر قمر

اگر ناظر باشد  
 بر ساقط صاحب طالع  
 نباشد مرزا اتصال  
 در سائل  
 دامن طالع مع بود

و اگر قمر هجین در شرفش باشد و نباشد مرزا اتصال و انصرافی پس  
 قمر دلیل است سائل و حسب مثلثان دلیل مستول عنه باشد و <sup>بهره</sup>  
 کو کبی نقل نور یا جمع نور کند میان حسب طالع و صاحب سابع یا میان  
 قمر و کو کبی دیگر پس بگردان ان کو کب داد دلیل مستول عنه و قمر  
 دلیل سائل و شهادت بجوی از کو کب عارض در طالع و صاحب  
 طالع را برای سائل و کو کب عارض در سابع و حسب سابع را از برای  
 مستول عنه اگر ناظر نباشد اند و طالع و سابع را <sup>و اما دلیل</sup>  
<sup>چرا که سائل و مستول عنه در سابع</sup>  
 بر حاجت پس هر کو کبی باشند که مستول به در موضع دلالت حاجتی  
 که ازان سوال شد از خانه های فلک و کو کبی که بیای از در موضع  
 حاجت و قمر و سهم دلالت کنند بر حاجت و حسب سائل سوال  
 از حاجت و کو کبی که دلیل بود با طبع بر حاجت مثل شمس بر سلطان  
 و مشتری بر مال و زهره بر زنان <sup>بهره</sup> <sup>بهره</sup> باشد از برای کو کبی  
 آنچه ملک و در شد و شهادت نسوا اعتماد کن بر ان در دلالت بر حاجت  
 باذن الله تعالی و اما دلیل عاقبت امری که ازان سوال شد

از اشیاء عیوب طالع بر سائل که اگر در سائل  
 از قمر و سابع ان اشیاء عیوب طالع بر سائل  
 از اشیاء عیوب طالع بر سائل که اگر در سائل  
 از اشیاء عیوب طالع بر سائل که اگر در سائل

نصرت از اشیاء عیوب طالع بر سائل

پس آن صحیحانه قریب به اگر قس در او تادی یا مایل الاوناد بود و ناظر بود بطالع  
 پس اگر قس ساقط نبلد پس برج چهارم و حشیش دلپاهای عاقبت باشند  
 ووند طالع دلیل ابتدای امری بود و شهادت بجوی نیز از کواکب متصل  
 به قمر و از برای عاقبت امور که هرگاه قمر را یک اتصال نبلد و همچنین  
 خط اسی عشرتیه قمر دلیل بود بر عاقبت اموری که قمر دلیل بر اوایل  
 آنها باشد و همچنین از برای تست که بگردانی درجه قمر طالع و نظری  
 که کجا بود درجه بیت العاقبت این طالع پس بدانی اثنی عشرتیه این  
 درجه بیت العاقبت و پس استدلال کنی بان بر امر عاقبت و شهادت  
 بجوی از حسب سهم التعاده از برای ابتدای عمل مسئول عنه یا ابتدا  
 امری که واقع شده باذن الله و اگر مسئله از حالت زایل نبلد که بعد  
 از این حادث شده حالتی تازه یا از هر مردی که عزل شده یکی از آنها  
 شده دیگری و نبوده نبلد سایل یکی از آن هر نفر پس بگردان طالع و آن  
 انرا چنانکه وصف شد از برای حالت حادثه و سابع و ادله انرا از برای  
 حالت زایل مثال این مسئله از مردی که عزل شده بود از علی و اولی

از برای عاقبت امر و از  
 سهم العاقبت

بود بجای او دیگری پس میگردانیم طالع از برای والی بر عمل و غار با  
 از برای معزول از عمل و عاشق را از برای عمل و سلطان و بیت العاقبت  
 از برای عاقبت آن و متجربین که دریم این را بخصوص پس درست آمد آنچه  
 حکم شد و الحمد لله پس اگر سائل از این مسئله یکی از آن دو نفر نبلد پس  
 طالع و ادله ان از برای سائل بود و سابع و ادله ان برای مسئول عنه  
 و عاشق و حشیش از برای عمل باذن الله تعالی  
 و بدانکه حاجتی که از آن سوال شده نباشد و در انشور مکرر بدو شهادت  
 شهادت حسب طالع و قریب صاحب طالع و صاحب بیت اجاصه و بدوستی  
 که اقوام شهادت قبول نبلد و از جمله قبول قبولی باشد که کوکبی که صاحب  
 قبولت بان احتمال فساد ندارد و این وقتی باشد که قبولی زاید نبلد  
 یا هر قبول بود بر آن صفت که در کتاب ملاحظه باد کرده ایم و جیس قبول  
 شهادت است و هر قبول شهادت بود و شتران از برای قمر بود چه شمس  
 قبول میکند از جمیع بودج پس هرگاه قمر در شرف شمس یا خانه ان نبلد  
 و متصل بوی نبلد دو قبول قبول طبیعت و قبول شرف یا خانه و هرگاه

و اگر عاقبت از آن کس که در اول صفت بیت اجاصه باشد

نصرت از برای هر دو

متصل شود قرآن حمل بنهس پس تریخ خواهد بود سه شهادت از برای هر  
قبولی یک شهادت پس اگر نهس با این در اسد باشد زیاده میشود نصف  
شهادت بر آن سه و اگر نباشد شمس در خانه اش و باشد مقبول خواهد بود  
چهار شهادت و تقضی اش آنست که اتصال قرآن بنهس یک  
شهادت بود و اتصال قرآن بنهس بجهت آنکه از حمل یا اسد دو شهادت بود  
و اتصال قرآن بکوکی که در خانه خود بود و دروند نباشد نصف شهادت  
بود و اتصال قرآن بکوکی عدی که دروند بود لکن قبول نکند قرآن نصف شهادت  
بود پس اگر قبول نیز باشد یک شهادت و نیم بود و اگر نباشد که قبول نکند قرآن  
سعدوند و لکن در خانه خود باشد و خواهد بود یک شهادت و اگر اسد  
در خانه قرآن شرف آن باشد خواهد بود یک شهادت و اگر سعدوند  
زایل شوند بود نصف شهادت باشد و اتصال قرآن و ندر بکوکی و ندر یک  
شهادت بود و اتصال قرآن بصلب حاجت نصف شهادت باشد و اتصال  
قرآن بکوکی در بیت الحاجه نصف شهادت بود بودن قرآن طالع یا در بیت  
دیگر نصف شهادت بود بودن قرآن در موضع الحاجه نصف شهادت بود

بولان

اینکه در این کتاب مذکور است که هر کس در خانه خود باشد و دروند نباشد و در خانه خود باشد و دروند نباشد و در خانه خود باشد و دروند نباشد

بودن صاحبخانه در و ندر نصف شهادت بود اتصال قرآن بکوکی نصف شهادت  
بود و بیشتر آنست که کوکب سعد بود و نیکو جایگاه  
و در سابق اتصال سعد و ندر و نیم شهادت بود و قبول صاحب طالع را  
یک شهادت است قبول صاحب حاجت نیم شهادت است اتصال یکی از آنها  
بدیگری یک شهادت بود پس اگر با این قبولی باشد دو شهادت بود و اگر  
هر یکی بعضی از آنها در خانه بعضی دیگر باشد و هر دو متصل باشند  
سه شهادت بود نقل نور نیم شهادت بود و اگر شرف از برای قرآن بود و جمع  
نیز نیم شهادت بود و اکثرش مرزحله بود و اتصال صاحب طالع سعدوند و ندر  
و ندر غیر قابل نیم شهادت است پس اگر سعد در خانه خود باشد یک شهادت  
بود اتصال سعد و ندر بصلب طالع غیر قابل نصف شهادت بود  
پس اگر با این قبول باشد یک شهادت و نیم بود اتصال صاحب طالع  
بکوکی و ندر که در خانه صاحب طالع بود شهادت باشد پس اگر نباشد  
الکوکب در و ندر و در خانه صاحب طالع باشد نصف شهادت بود اتصال صاحب  
طالع بعد در بیت الحاجه نصف شهادت بود پس اگر قبول کند صاحب طالع

در این کتاب مذکور است که هر کس در خانه خود باشد و دروند نباشد و در خانه خود باشد و دروند نباشد

از این کتاب مذکور است که هر کس در خانه خود باشد و دروند نباشد و در خانه خود باشد و دروند نباشد  
نیم شهادت است که کوکب سعد بود و نیکو جایگاه  
و در سابق اتصال سعد و ندر و نیم شهادت بود و قبول صاحب طالع را  
یک شهادت است قبول صاحب حاجت نیم شهادت است اتصال یکی از آنها  
بدیگری یک شهادت بود پس اگر با این قبولی باشد دو شهادت بود و اگر  
هر یکی بعضی از آنها در خانه بعضی دیگر باشد و هر دو متصل باشند  
سه شهادت بود نقل نور نیم شهادت بود و اگر شرف از برای قرآن بود و جمع  
نیز نیم شهادت بود و اکثرش مرزحله بود و اتصال صاحب طالع سعدوند و ندر  
و ندر غیر قابل نیم شهادت است پس اگر سعد در خانه خود باشد یک شهادت  
بود اتصال سعد و ندر بصلب طالع غیر قابل نصف شهادت بود  
پس اگر با این قبول باشد یک شهادت و نیم بود اتصال صاحب طالع  
بکوکی و ندر که در خانه صاحب طالع بود شهادت باشد پس اگر نباشد  
الکوکب در و ندر و در خانه صاحب طالع باشد نصف شهادت بود اتصال صاحب  
طالع بعد در بیت الحاجه نصف شهادت بود پس اگر قبول کند صاحب طالع

در این کتاب مذکور است که هر کس در خانه خود باشد و دروند نباشد و در خانه خود باشد و دروند نباشد

در این کتاب مذکور است که هر کس در خانه خود باشد و دروند نباشد و در خانه خود باشد و دروند نباشد



کوکب الحصوص و این در وقت نهد که حسب طالع مثلا در نصف اول  
برج نهد اما هرگاه در ما بعد این باشد پس آن حسب سه بهره مذکور  
هرگاه در عاشر بود در اصل در صبر مقدم بود و منفرد در دلالت باشد و  
و هرگاه مستولی نباشد حسب طالع و از دلالتها چیزی نداشته نهد و سا  
باشد پس صاحب سه شهادت اقوی باشد از آن اگر در اول برج  
بود اما در آخر برج پس صاحب بهره از حد و شرف و مثلث اقوی  
بود اما رب صورت پس ضعیف باشد مگر آنکه در آن جمع با ولایت  
صورت و ولایت برج نیز نوبت یا ولایت ربوبیت شکست و بدانکه تقویت  
میکند در دلالت پس غلبه میکند و تعیین مینماید در دلالت صاحب اثر  
و سقوط ضعیف میکند دلالت را و صاحبخانه نهمس و قریب است  
مساوی باشند در قوت پس آنکه از اولایت نیز نوبت بود و ولایت  
ساعت آن دلیل باشد اگر چنان اتفاق افتد که هر دو یک کوکب باشد  
و الا پس هر دو شریک باشند و بسا باشد که مشارکت باشند دو کب در  
دلالت از جهت تساوی آنها در قوت و شهادت پس نظر کن در این

وقت

وقت پس اگر متصل باشد یکی از آنها باشد قدر طالع یا قدر  
در خانه خود آن کوکب بود همان و همچنین اگر آن کوکب صاحب حد نوبت  
باشد یا حسب سهم التعاده پس از اوقات بود و قوی تر باشد که مثل  
نفل بان قمر از طالع و سهم التعاده بشب اقوی باشد و صاحب حد  
سهم التعاده که ناظر باشد غالب بنهد در دلالت بر مزایم صاحب  
بهره پس بدان آنچه ذکر شد تمامی و تمیز بدو از تابانی دلیل و ترک  
کفی ماسوا را و گفته است هر مس فریب ندهد تا کثرت شهود علی  
کوکبی که اختیار کرده از برای دلالت چه بسا باشد که بغلط اندازند غلط  
فاحش و لکن نظر کن بقوت کوکب صاحب بهره و اختیار کن از آنها  
آنکه را باشد صاحب قسمت عظمی که جمع کوکب مطیع آن باشند از جهت  
دلالتش بر امور دنیا چه این نحو کوکب هرگاه باشد آنها را شهادت  
در امری که نظر در آن شد دلیل غیر آنها نباشد و جمع کوکبی که  
مستولی باشند بر اسباب عالم در ادوار عظام و نوبت الوف و قود  
بهرن و تند پیر قران اوسط که در اول مثلثه بود و تند پیر قران اصغر

که قریب نبوت و تحویل سال و تحویل فصل و تحویل شهری هرگاه انفا  
 سلطنت و قوت باشد از بعض این جهات اولی بدالات باشند از آنجا  
 شهادت بسیار در طالع و هیلاجات خاصه هرگاه جامع باشند چند  
 بهره و از این جهات و هر چه دلالت آن در مراتب عظام بیشتر باشد  
 اولاً باشند بقوت و استیلا و الیر گفته که سر و دلیل از سه هم التعاد  
 و صاحبش و مکانی که حملش و بان خود اخذ میشود انشاء الله تعالی  
 بدانکه در این مقام چند نکته است که درج آن لازمست اول آنکه هر  
 فرقت میان دلیل مستند و دلیل سائل و مسئول عنه و حاجت که  
 سابق نکرشد و آن چنانست که مرید از دلیل بر سائل آن کوکبی است  
 که دلالت کند بر حال سائل از آن جهت که طالب حاجتی است از بر  
 خود یا طالب است کیفیت حال خود را بقیتهائی یا از جهت چیزی که  
 میان او و غیر اوست و دلیل مسئول عنه آنکو کوی باشد که دلیل کوی  
 انرا از بر حال آن غیر که سوال از جهت چیزی که در میانه سائل و اوست  
 واقع شده و دلیل بر حاجت آنکو کوی باشد که دال باشد که چیزی از جهات سوال را  
 شده

از آنست که ایضا در این صورت نیز در هر سال که در این باب است  
 از آنست که ایضا در این صورت نیز در هر سال که در این باب است

شده افتاد دلیل مسئله پس مراد از آن کوکبی است که در صورت نایب دلالت  
 آن ظاهر تر باشد از دلالت سایر کوکب بر چیزی و این گاهی بر یکت  
 از ادله سابقه محشره خاصه با دلیل بر سائل و گاه مختلف وی بیشتر باشد  
 و گفته است کنند که منبر بر سائل و مسئول عنه و بر حاجت بر کوکبی  
 که بهره در این و کوکبی که طبع حاجت باشد و سهم دال بر حاجت و صفا  
 ساعت و دلیل بر طالب حاجت وی اگر باشد از سایر کوکب که بهره  
 در هیلاجات پنجگانه که که شمس و قمر و طالع و سهم التعاده و جزه اجته  
 یا استقبالی که در آن باشد حاجت بدانکه گفته است طبری که منبر  
 دلیل باشد و آن کوکبی بود که مستولی بر معنی حاجت و غالب باشد از جهت  
 بیاری شهادت و از این ظاهر میشود که بنای دلیل بر مستولی بر آنچه  
 طالع یا موضع حاجت فقط نباشد چه گاه بود که دلیل اخذ خود را شاکلی  
 که بین کوکب و حاجت باشد مثل سؤال کرده مجبور که امر او چه خواهد  
 پس اگر دلیل را از مستولی بر طالع که قوی باشد و در شرف یاد رخانه  
 خود بود اخذ کوی خطا اند و کوکب عریض که چهارم یا ششم بود یا کوکبی که

تالی

تالی



تحت الشعاع شده اطمینان بدالات و چنانکه سوال کرده کسی از مال خود  
 و امید و بیم در آن و زیادتی و نقصان طالع حمل و شمس در بیت المال  
 واقع شده بول پس نظر کردیم در شکل مال و آن چهار نحو بود جمع و ابراف  
 و زیادت و نقصان بعد از آن نظر کردیم بنشمس و حالاتش که چه مناسبت  
 باشد مال از جمله حالاتش آن بود که میرد نور کواکب و اوقات آنها را که  
 بان نزدیک باشد و نقص سعید میرسد پس دلالت کرد که سائل  
 مالش برود بالمره و نفع دهد مالش غیر خود را و این بسبب یکی از  
 منویات خانه پنجم باشد که ولدوی بول و اگر بدل شمس میبخ میبود میگویم  
 بسرقت یا غصب یا نهب مالش بر طرف شود و اگر دخل بمصیبت  
 و بر سائل تنگ شود معیشت و کزدان و اگر مشتری میبود که کواکب  
 مالک و خیر و سعادت دلالت میکند بر صلاح مال و زیادت آن  
 باذن الله تعالی بدانکه گاه باشد که اتصال دلیل بگو کوی سعد  
 یا خسر سبب بغیر دلالت ذاتی آن کواکب شود چه خسر قطع حواجی کند  
 و سعادت سعادت نماید و آسان کند آنرا و از آنجا است که خیاط گفته که

دلیل

دلیل استخراج میشود از صلب طالع و کواکب قابل بران و موضعش در طالع  
 که گفته است صاحب طالع با رع که کواکب هر گاه حول کوه در خانه کوی پس  
 خانه متبذ باشد بر آنکه در خانه آنست مثلا طالع حمل بول و مرغ در در خانه  
 کوی پس دخل متبذ بول بر مرغ پس که هر یکی از آنها در خانه دیگری باشند  
 و مساوی باشند در قدر پس آنکه قوتش در خانه بیشتر باشد از متبذ  
 و اگر در قوت پس اقرب آنها از جهت درجه بودند متبذ بول و اگر  
 مساوی باشند در عدد درجه پس اگر آنکه مشرقی بول متبذ باشد و اگر مشرق  
 مشرقی باشند پس اقرب آنها بدرجه شمس متبذ بول و اگر درین نیز  
 مساوی باشند پس آنکه هر دو آن باشند بول آن متبذ باشد و صاحب  
 بهره متبذ بول بر صاحب یک بهره هر گاه برین در خانه کوی باشند پس  
 قوت از برای صاحبخانه باشد و هر گاه کوی در موضع خانه نرین باشد  
 پر قوت از برای نرین باشد متبذ اجتماع بول جره اجتماع لیو دره  
 سینه به پنزده درجه نظر کردیم به ادله سند عطار و صاحب خانه و شرف  
 بول با هم و قر صاحب مثلثه و زهره صاحب حد و غالب بن سبند درین

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

در عطار بود چه صاحب خانه و شرف هر دو پلمه و از جهت آنکه قرص  
 مثلث در خانه عطار باشد و همچنین زهره و صاحب حد و مس و چه  
 در خانه عطار بود و برین قیاس کن متبادر در جمیع بیوت بدانکه  
 و مستوی بر مسئله هرگاه دافع باشد بگوئی متبادر گوئی قابل بود و همچنین  
 مگر آنکه دافع قوی و قابل ضعیف باشد که قبولش نکند و رد کند قولش  
 هفتم بدانکه هرگاه متصل بگوئی مقارن شود لیک دفعه نظر کن که کدام  
 یک اول باشد بموضع قر اتصال از اول قرار ده و اتصال بیکری را  
 هشتم بدانکه در اتصال باید جدی غیر از حد گوئین یعنی آن روحی که  
 دو گوئی متصل در آن باشد فاصله نشود بهم بدانکه در اتصال باید  
 از صاحب طالع بطلب حاجت اگر قابل نباشد فایده ندارد و هم بدانکه شمس  
 هرگاه با گوئی باشد خاصه زهره و عطار در دلالت کند بر حال آنکو که چقدر  
 آن گوئی را بگیرد و همچنین دلیل اگر هرگاه با شمس باشد متصل شمس  
 بغیر آن یا زدهم بدانکه قابل تدبیر اگر ناظر باشد به روحانه خود  
 نظر کن که بکدام خانه نظرش اقوی باشد یا اتصال با گوئی در خانه

مرا از آنست که در اتصال باید هرگز که هر گوئین  
 متصل در آن نباشند تا صلح نشود

واقع

واقع شود پس آن گوئی بطبع این خانه باشد و او زدهم بدانکه صاحب ثامن  
 یا سادس یا سابع موضع گوئی عدد آن باشند و بدین گونه بود صاحب  
 سابع یا سادس یا ثامن یا سابع خانه گوئی سیزدهم بدانکه ادله هرگاه  
 سعور باشند و منصرف از نحو سر و عده خبر کنند و دلالت بر سر و عده  
 بعکس دلالت کنند بر حرمان و تعطیل چهاردهم بدانکه هر گوئی که  
 دهد در حالت انصراف از گوئی و فابو عده نکند مگر در حال اتصال بطالع  
 یا صاحبش یا مستوی بر آن یا در حال مرور بموضعی که در آن وعده کرده  
 پانزدهم بدانکه گوئی تا متصل بگوئی دیگر نشود بر طبع همان متصل بر اول  
 عمل کند شانزدهم بدانکه هرگاه متصل شود دلیل بگوئی از جانی که راجع شود  
 در آن یا محترق شود پس آنرا دارد بفرید هم بدانکه هرگاه قابل تدبیر یا دلیل  
 یا صاحب طالع در آخر برج باشند که ادا ده دخول در برج دیگر داشته  
 ناظر نباشد بطالع پس این نحوست طالع بود و بمنزله نجم ساقط باشد  
 و دلالت در بدو حال در مستقبل کند بجد هم بدانکه هرگاه محسوس قابل  
 باشد از سعد ضرر رساند بان خاصه اگر نظر غیر دشمنی باشد نوزدهم

صاحب طالع گوئی که در اتصال

بدانکه نخست کوکب در مواضع وحشیه بیشتر باشد پس بدانکه کوکب  
 اگر مخوس باشد نخست از جهت منوبات بیت عارض شود و اگر باجم  
 یا ربط یا ساقط یا جامع باشد فساد بواسطه منوبات قابل تدبیر ظاهر میگردد  
 بدانکه هرگاه دلیل متصل شود بگوئی از هبوط بمنزله کسی باشد که زود  
 نماند بکسو که نماند از آن قبول نکند و اطاعت او نکند پس درم بدانکه دلیل هرگاه  
 در هبوط خور باشد و متصل شود بگوئی که آنرا در موضع دلیل خطر و  
 نباشد بمنزله کسی باشد که آنرا نشناسند و او طالب باشد چیزی را این  
 بول آنچه درج در این مقام آنرا مناسب دانستم اگر چه بعضی از آنها به  
 انببول و بعضی نیز در کلام مصیف خواهد آمد انشاء الله تعالی رجوع  
 گوئیم بترجمه اما دلیل ضمیر پس ندر طالع باشد و آن صاحب طالع  
 و صاحب شرف و صاحب مثلثه آن و صاحب حدش و صاحب وجه وی و صاحب  
 نهضت و صاحب اشاعه بر آن و گوئی که قریب بدر صاحب باشد و بر  
 بطالع و آن کوکب که در طالع کلان و سه در غیر طالع و آن سهم التعلیه یا ضامن  
 باشد و صاحب عتک و صاحب خانه نیز نوبت آنچه از این ادله شهادت بیشتر

بول

بهر دلیل باشد و طریق معرفتش بدانگونه است که نظر کنی اول بطلب  
 طالع پس اگر با این والی خانه نیز نوبت باشد یا سهم السعاده پس آن دلیل  
 باشد پس اگر چنین نباشد و باشد صاحب شرف بدان صفت که مذکور  
 شد پس وی دلیل باشد پس اگر آن نیز چنین نباشد پس نظر کنی صاحب  
 طالع و قریب هر کلام که در وقت باشد دلیلست پس اگر هر دو در وقت  
 پس آنکه قوی تر بود بحسب موضع آن دلیل باشد پس اگر هر دو ساقط  
 باشند آنکه در کنند بعضی کوکب نورش را بطالع آن دلیل باشد پس اگر  
 هیچک از کوکب رد نکند نور آنها را بطالع پس آنکه از آن دو متصل شود  
 صاحب خانه خور آن دلیلست اگر هیچک از آن دو اتصال بصاحب خور  
 نداشته باشند آن کوکب که جامع نور آن دو باشد دلیلست پس هرگاه  
 دانستی دلیل را پس نظر کنی که بچه کوکب متصل است و چه کوکب بان  
 متصل است و از کوکب و ادبایب خانها نهی دوازده گانه بعد از توپ آن  
 بیعت نسبت بدان ضمیر را بگوئی قابل تدبیر دلیل و موضع دلیل و خانه  
 از آن کن فلک و استشهاد بجور بیهم ضمیر و آن چنین است که مکی

بسیار است و در بعضی مواضع  
 صاحب طالع  
 و صاحب شرف  
 و صاحب حدش  
 و صاحب وجه وی  
 و صاحب نهضت  
 و صاحب اشاعه  
 و صاحب سهم التعلیه  
 و صاحب عتک  
 و صاحب خانه

بسیار است و در بعضی مواضع

از صحت ساعت تا سنن می شماری این مبلغ را از اقل حمل پس به جا نمانده شود  
ضمیمه بر طالع آن برج و طبع صاحبش باشد و گفته است و الیس ضرب کن در بر  
طالع را در عدد ساعات گذشته از روز و شب آنچه شد طرح کن آنرا از درجه  
نبرد پس آنچه که رسید ضمیمه طبیعت آن برج و صاحبش بود و بدانکه در مرتبه که اضممار  
میشود انصال اول برابر ضمیمه است و انصال ثانی برای حاجت باذن الله تعالی  
در طلب دلیل گفته است هر صدم بدان درجه طالع از تحت اقول  
سؤال پس طلب کن دلیل از ارباب حظوظ برج طالع و نبردین و هم السعاده  
انرا از جمیع شهر که میخواهد درست تر دلالت دلیل آنست که والی پیشترین حظوظ  
باشد و فریب نبرد ترا از کواکب و بسیاری شهودش و اعوانش و لکن نظر  
کن از آنها بانکه در استیلا ای تسیر اعظم باشد یا صاحب دور الوف تملک  
قران یا ولایت عالم مریا باشد یا باقی دلالات غالبه برنجی که ذکر شد  
چنانکه مستولی بر بعضی از مذکورات باشد اولیت بدلالت از صاحب شهادت  
از جمله غیر کواکب مستولید بر مذکورات باشد و گفته است نظر کن از بهر  
ساعتی اصحاب حدود سهم السعاده که درجه موضع از طالع واقع شد و همچنین

وظایف است که موضع  
وی از بیرون نیز در نظر  
شود و فهم کند

اینکه در این کتاب  
از هر کس که در این کتاب  
نویسد که در این کتاب  
نویسد که در این کتاب

ارباب

ارباب حظوظ بر جبر را در بر ساعت و هر حاجتی پس شهادت بجای مواضع آنها را  
از طالع حوائف اکثر موافق شد با دلالت دلیل کی حکم گوید بر آن خطا کنی  
و این باین طریق است که باشد سهم السعاده موافق دلیل در آنچه دلالت کند  
وی در موضع خویش و نظر از ارباب حدود طالع را پس محافظت کنی آنها را  
چه اگر آنها را چه اگر آنها را ولایت احد نبردین باشد اصلح از برای که  
خاصه هر کجا جمع شود دلیل را آنچه گفته شد ولایت پست حد و وجه پس این  
در ستر باشد و اصلح و اگر باشد بر امر دلیل ولایت درجه طالع که نامیده میشود  
حظ طالع که آن هر دو درجه و نیم برابر هر برجی باشد و ابتدا میشود از برج طالع  
پس این در ستر باشد و همچنین ارباب درجه را انجانی باشد که قرار  
میشود از برابر هر درجه برجی و ابتدا میشود از طالع پس به برجی که بعد از طاعت  
تا آنکه منقض میشود و از درجه پس ای ده میگویند قسمت را بدینگونه همیشه  
تا تمام شود سی درجه چه صاحب درجه طالع از قسمت و مرتبه درجه  
از مواضع طالع و طبع برج انجانی که منتهی میشود بان قسمت دلالت میکند  
بر ضمیمه از برای هر درجه از هر برجی دلالتی باشد بر آنچه دلالت کند طبع

ساعاتی که در این کتاب  
نویسد که در این کتاب

برج طالع در این مرتبه و بهتر است که صاحب درجه دلیل باشد از آنجا  
جهان چه این تخلف نکند خاصه هرگاه ناظر بطالع و موافقت کند از آنجا  
خانه نیزین در دلالت پس اگر چنین باشد پس حکم کن بران از برای  
جمع حاجت پس اگر شریک بود بان غیرش بولایت حظوظ از جهت  
شراکت در دلالت و مخالفت در آن پس بگردان صاحب درجه را مقدم  
از برای دیگرها قرار ده و شریکی بر قدر آنچه پیاپی از حال آنها بازن  
انته و هرگاه مشتبّه شود بر تو طلب دلیل حکم کن بر درج طالع یا بر موضع  
سهم یا موضع قرآن بیوت طالع و یاد حکم تو در جمع بر وجه بر مواضع  
درجات بیوت باشد چه التفات نکودن به درجات تسویه بیوت عیانت  
خطای بسیار شود و بدانکه صاحب طالع هرگاه در درجه طالع باشد اولی بود  
بدلالت از باقی ادر که چه دلیل آنست که بسیار باشد شهود شجره و غیره  
از صاحب خانه و صاحب حد و صاحب وجه و مثلثه و صاحب ساعت و صاحب  
خانقار نیزین و اصحاب مواضعی که عرض دلیل چنین بران مواضع باشد  
باشد و هرگاه دلیل در خانه خود یا مثلثه یا شرف یا درجه خود باشد  
پس

پس ان در دلالت اقوی باشد و بدانکه کوکبی که مستولی باشد از ادره  
برج شمس و طالع و حظوظ آنها و برج تسبی و در شب بر برج قمر هم التعمیر  
یا حدان دورا و وجه و حظوظ این دو و حظوظ برج انقیاس پس ان اولی باشد  
دلالت و گفته است و همچنین خفا میکند رب السنه را چه ان اقوی ادره  
بود و مرور سلطنت و ولایت باشد و همچنین صاحب فضل مرور اقوی  
باشد در فضل خود پس هرگاه دلیل از بعضی ادره عالم باشد و ناظر  
باشد بموضعی که ولایت دارد در آن یا در آن باشد یا ناظر باشند  
بوی صاحب این خانه یا حد پس حکم کن و عظیم بودن امری که دلالت  
میکند بران و شهرتش چه خیر باشد و چه شر و گفته است که ملاحظه کن  
مواضع نحوس و درجات آنها در وقت تحویل سال عالم چه این موضع  
موضع دلالت شد باشد از برای همه مشاغلها و حاجتها و هرگاه دلیل  
در داخلی باشد و همچنین مواضع سعور در تحویل موضع دلالت خیر است  
در همه حاجتها و مشاغلها بر نحو طابع آنها و نظر کن بصاحب حد دلیل  
که کجا است از دوانده خانه چه ان بموضعش از طالع و مالش فی نفسه

وطبع برجش و قبول تدبیرش دفع تدبیرش دلیل صدق بود بر حاجت  
 که چیست و حکم کن بران و نظر کن همیشه بر جویش و استقامتش <sup>جدا</sup>  
 دلالت کند بر خطا در حاجتی که ازان سوال شده و یا آنکه انصاح امر باشد

بدانکه اوضح امور از برای ضمیر این بود که خطا برکت روز یا پیشتر اضمحار  
 آن کرده باشد و کسی که درست نتواند بیان گوید ضمیر را استدلال سوال  
 او بر ضمیر میشود چه اسباب فلکی بر اندازه نیست سائل و مقصد او باشد  
 و ضمیر ضمیر نکویند بجهت آنکه صاحب اضمحار کند آن پیش از سوال <sup>مثله</sup>  
 بر اندازه خواطر قلبیت و اقوی دلایلی که دلیل اول واقوی  
 حسب طالع و کوكب قابل تدبیر آن باشد چه ضمیر درین وقت بر  
 منسوب است حسب طالع نادر فلک باشد یا موضع قابل تدبیرش  
 و بسا باشد که ضمیر استخراج شود از نفس درجه طالع یا بر نحو کنگر  
 نظر کنی که درجه کوكب طالع چه کوكب متصل است پس ضمیر در <sup>موضع</sup>  
 انگوكب باشد با النسب بطالع و هرگاه کوكب باشد که ساقط از درجه

اینها در کتاب نجومی است  
 و در کتاب نجومی است  
 و در کتاب نجومی است  
 و در کتاب نجومی است

طالع نباشد پس غافل ازان مشو چه ضمیر بر طالع ان کوكب و طبع خطا  
 ان باشد ان خانه که ناظر باشد ان بیوت فلک پس نظر کن که <sup>حتم</sup>  
 کدام خانه است از خانه های دوازده گانه پس نسبت بد ضمیر بران <sup>خطا</sup>  
 گفته اند بطلب سوس و اسطقالس نظر کن بکوكب که در  
 طالع باشد و حکم کن بران و اگر کوكب در طالع نباشد نظر کن حال حسب طالع <sup>کن</sup>  
 و جوهر طالع را و آنکه چه بان موافقت پس ضمیر براندازه این باشد  
 و اگر صاحب طالع در وقت باشد پس سوال میکند از چیزی که در وقت <sup>خود</sup>  
 دارد یا از حالتی که ثابت است و اگر در مائیل الوند باشد پس از چیزی  
 که امید میدارد از او حادث میشود بعد از خبری که شده و اگر قطع  
 باشد که پیش از وند باشد پس از امری باشد که گذشته یا بر طرف  
 شده یا از امری که فوت میشود و اگر مسئله بد شب و قروض الادب  
 باشد یا در وند یا مائیل الوند پس نظر کن از جهت صاحبخانه قریب  
 نحوی که گفتیم و نظر کن جوهر حسب طالع را و صفت کن بان امر این  
 ضمیر را پس اگر زحل باشد پس سائل سوال میکند از پندان یا پند

طالع

اینها در کتاب نجومی است  
 و در کتاب نجومی است  
 و در کتاب نجومی است  
 و در کتاب نجومی است

یا از زمین یا آب یا مرض سردی و آنچه مانند این باشد و اگر مشتری  
 پس از مال یا سلطان یا کبوتی یا آبستخونی و اگر مرجع باشد پس از فدا  
 یا غوغا یا دزدی یا مرض از گرمی یا خون و اگر شمس باشد پس از مملکت  
 و سلطنت و مانند آن و اگر زهره باشد پس از طهور و زینت و کله و شتر  
 و نعمت و لذت و سر زنان و اگر عطارد باشد پس از کتاب یا علم یا تجارتی  
 و اگر قمر باشد پس از سفری یا رسوایی یا از کارهای این دور و نظری  
 که در صیحه است آن گویک و خانه کیست و کجاست صاحب خانه چگونه  
 و با کیت و کدام گویک بان ناظر است و چه قدم است قوتش و بکجاست  
 نظریش پس سخن گوی بان نسق پس اگر نور و کرمه مسئول عنده را خواهی  
 بدانی یا آنکه از جنس خود در کدام طبقه است پس اگر دلیل حال در طالع  
 شمس یا پس بدان دلالت آنرا از مقدار سیرش در برجش پس اگر در اول  
 برجش باشد و در آخر و جهش یا آخر حدی که آن در وی باشد پس  
 مرتفع شود از هوا و اگر در آخر برج باشد پس مسئول عنده قدیم بود و اگر از  
 یا نفع پس سیده پس بیاید و اگر حکم تو در قدر باشد در مردی یا زنی و در  
 حاق

حاق بود پس حکم کن بر آنکه سپست و اگر غیر از آن باشد پس قیاس کن  
 بر این و اگر دلیل تو زحل باشد پس این چیزی مرتفع میشود و هو انیست  
 و ان چنانست که نظر کنی بموضع سهام التعاده  
 از طالع پس مسئل از جرها این خانه است از طالع پس اگر در طالع باشد  
 پس مسئله از نفسش یا حیاش یا میل او شر باشد و اگر در دم باشد پس  
 از مالی یا میراثی یا خرید و فروختی یا خصومت زنان یا شرکاتی یا وصیقت  
 یا تزویج زنی و اگر در بوم باشد پس از بردن یا اصدقا یا سفر یا علم یا  
 بزنی از زنان و آنچه مشکلی این است بود و اگر در چهارم بود پس از زنی  
 یا شهری یا خانه یا ملکی یا کنجی یا خیر نهجانی یا از جنوی که در سابق ارصه  
 یا از نتری و اگر بر جم ملک بود پس از سلطان یا ابا و اجدادش یا چیزی  
 که هلاک یا ضایع شده یا کم شده یا نقل شده از مکانی بکافی یا از نوصه  
 کنند یا از بندگان و اگر در پنجم باشد پس از ولد یا مال یا نفعی که میرسد  
 یا زنی که طلاق داده یا شهری که خبر گیری میکند در آن یا از خوشی بان زنان  
 یا از منزلت و مرتبه که برسد بان و اگر در ششم بود پس از عیوبی که در

و اگر در هفتم بود پس از غم و اندوه و اگر در هشتم بود پس از بیماری و اگر در نهم بود پس از سفر و اگر در دهم بود پس از غم و اندوه و اگر در یازدهم بود پس از غم و اندوه و اگر در دوازدهم بود پس از غم و اندوه

و اگر در یازدهم بود پس از غم و اندوه

و اگر در دوازدهم بود پس از غم و اندوه

که در جسدش باشد یا بندگان یا زندان کاری با قطع نکی و در شینه یا عروق  
 یا مرضی یا نقل از جانی بجائی و اگر در هفتم بول پس از امر تزویج بانها  
 یا انتقال از شهری بشهری یا مرگی یا چیزی که هلاک شده یا سفری  
 یا ضومت بار بانزان و اگر در هشتم بول پس از موت یا میموات  
 یا مرضی یا کاری که نخواهد شد یا از حرب یا چیزی که موت یا از بزرگان  
 یا ضومت یا عداوت و اگر در نهم باشد پس از سفری یا کتابی یا علم  
 بنوت یا خواب از امر باری جل شانسه و کتاب بخدا یا نجوم یا از راه یا از بزرگان  
 و عقل و اگر در دهم بول پس از عملی و شرافتی و چیزی بلند او یا اگر اموی  
 یا چیزی آشکارا یا چیزی نو و تازه یا فرزند یا زندان و اگر یازدهم بول  
 پس از آمد و رفت با بزرگان اگر برج مذکور با مردان و اگر در شصت  
 یا زنان یا سوال میکنند از زنان خود و یا فرزند زنی که طلاق داده یا خست  
 یا ازادی بنگ و اگر در دوازدهم بول پس از خوبی یا ضرری یا چیزی در  
 و عداوت و خصومت و بنده و امر سفر یا چهار پایان یا زندانی و اگر  
 سهم در بیت الاخره باشد و صاحب خانه بخس بول پس دشمنی میکنند

یا رود و در نوزدهم

یا رود و شناسش و اگر این برج در جسدش بول عداوت قلمی بول و زیاد  
 میشود و صف کن امر و در بصفت صاحبخانه سهم پس اگر فعل باشد بپوی  
 بول و اگر مشتری باشد مرد کن میر بول و اگر مرغی از ان صاحب حرب بول  
 زهره عاقل طریفی باشد و اگر عطار بول نویسنده یا تاجر باشد و اگر شمر  
 بزرگی یا پاشاهی باشد و اگر قمر و چیت و چالاک بول

گفته است بطایرس نظر کن بصاحب طالع و صاحب ساعت و صاحب  
 حد طالع هر سه را بتی تیب چنانچه اشک باشند در کمالت پس اگر در  
 از انهار در طالع باشند و یکی مناظر انها از نظر و سق و یا از بندی  
 بنظر قوی و بجز انصال پس سوال کند از نفس یا خانه خود یا کار کردی  
 که بدان باشد و اگر باقی یکی در طالع و دور اساقط پس ابتدا کن بحکم  
 بدانکه در طالع است و بگو سوال میکند از نفس خویش پس اگر نباشد ازین  
 پس نظر کن از هر سه بگو کوی که موضع آن دوی باقی از بیوت دوازده گانه  
 پس حکم کن بران پس اگر باقی ضعیف و خواهی شرح دهی انرا نظر کن از هر سه  
 بگو کوی که صحیح بول از همدان ضعیف پس نسبت بدان صفت و نعت را با

نقد  
از کتب  
مجموعه  
خانه

کتابخانه  
مجموعه  
خانه



پس نظر کن که مذکور است یا مؤنث و همچنین بوج انشی عشره بران را پس  
اگر خطا شد صفت کوکب پس صفت کن از اوصفت بوج و طول و قمرش و  
بعدها صفت جوهر کوکب بود که در آن باشد و اگر یافتی در دوم بدان طریق  
که ذکر شد پس سائل سوال میکند از ماحی از خور یا از غیرش یا از میان  
خور و اگر سوال کند از صفت ایشان و عدد ایشان پس نظر کن که چه  
کوکب در خانه دوم است یا مناظرش از ترتیب یا تثلثت پس صفت کن  
ایشان را بان و ابتدا کن با آنکه اولیست از آنها بخانه دوم پس حکم کن بران  
پس اگر سوال کند از مخالفت و راستی ایشان پس نظر موضع سعور و غیره  
ثبت باد له اعوان پس اگر خوس را نظر اقوی باشد بعضی ادله اعوان  
پس آنکه مخوس باشد دلیلش اظهار هستی کند و در دل خلاف انرا داشته  
باشد و اگر خوس ناظره ضعیف باشند پس عذر خدا و غش ایشان سهل  
باشد و اشکار نکند و لکن در دل پنهانی بر او حسد برند و بکن در دنیا  
سعور بر عکس این بر قدر قوت سعور پس اگر خواهی که بدانی که کدام  
اعوان امید با و بیشتر باشد و قوی تر بود در اعانت پس نظر کن

و بهر

و بهر او در بیت الاعوان و میلتش با خوس یا سعور و اتصال اقل و ثانی  
قرچه کوکب باشد و آیا آن کوکب در بیت الاعوان باشد یا نه پس بر خود  
حکم کن بر اعوان سائل پس اگر یافتی در ثالث یکی از سه دلیل را یاد و از  
پس سوال میکند از ظاهران و برادان و رفقا یا سفری یا غایب پس  
سوال کند از تذکره سوال عنه یا تائیش و صفت نظر کن در مذکور بودن  
بوج و حدش و مذکور بودن کوکب که حال در آنست و مؤنث بودن و حکم  
و حکم کن و نظر کن از برای نشانها مستول عنه بصفت کوکب پس اگر  
ساقط باشند دوتا از آنها از بیت الاخوان پس شریک کن آن دو را نیز  
در صفت مستول عنه لکن بعد از آن کوکب که ساقط نبود و نظر کن بوضع  
قرآن دلیل که در بیت الاخوان بود پس اگر مناظر بود انرا از ترتیب یا تثلثت  
و بعد اتصال به پس شریک کن حلیقه و صفتش با حلیقه دلیل و آنکه  
باقی در چهارم یکی یا هر از آنها را پس سوال کند از ابا و اجداد یا  
ان سلطان یا از ملکت یا کار کردی که اراده دارد یا او در کار کرده بود یا  
میواشی از مردگان پس نظر کن بوضع قرآن سوال از سیرت باشد

سوال از کوکب در صفت بوج

که به هم التعداد متصل بود یا نه پس اگر متصل باشد بان نخوس از قریباً  
 باشند پس سائل را میراث رسد پس اگر اسانی و دشواری اثر خواهد  
 بداند نظر بجای سعور و نخوس از بیت دایع و بیکی که انها را با یکدیگر باشد  
 و ملاحظه کن رسیدن بعضی را به بعضی و نظر کن که قریب امیل با کلام  
 بیشتر است و حکم کن بدانگونه که یافتی باذن الله تعالی پس اگر سائل  
 کند از حیات و صوت پدرانش نظر کن بدرجه بیت الابا و حالتش و نظر  
 کن هشم بیت الابا و کوی که در آن باشد و بجنب بیت الابا و آنچه  
 در آن هست و آنچه ناظر بر آن است و حکم کن بر آن و نظر کن بر جریا  
 و حدش و صاحبش و اگر مذکورند یا موقوف و حکم کن بر تذکیر موقوف  
 عند و تانیثش و اگر سؤال یا علی باشد و بلندی مرتبه آن نظر کن وضع  
 سعور و قریب از درجه عاشر و نظر کن که ادله ثلثه کجا باشند همه انها در آن  
 باشند یا بعضی انها در عاشر و سعور باشند انها یا نخوس و انظر کن  
 که کجاست قرائنها پس بر آن اندازه سخن گوی اگر سعور باشند بزرگی  
 و بقای سلطنت سلطان حکم کن و اگر نخوس بر عکس این پس اگر قریب  
 مقارن

مقارن مرغ یا متصل بان باشد و ناظر بود بعاشر یا در آن باشد  
 یا یکی از سه دلیل در عاشر بود و مرغ ناظر بان یا مرغ بتنهائی  
 در عاشر بود پس سلطان مسئول عنه در جنب و دشمنی باشد و اگر سؤال  
 از عمل بود از حرب و عداوت باشد باذن الله تعالی و اگر در پنجم باشد  
 یکی از این سه دلیل سوال از فرزندان خود یا فرزندان غیر کنند یا امدی که خود  
 دارد یا غیره و اگر مختلف شود مواضع ادله ثلثه مرجح ده مواضع انها را  
 یا موضع دلالت این دلیل پس اگر صفت اولاد و طیب انها را خواهد  
 پس بدان طریق که در باب اخوه و ابالکتم حکم کن بر کواکب و بروج  
 و قریب و قریب از هر دو در مذکور است باشد و از جهت تذکیر و تانیث اولاد  
 از حد و بروج و صاحبش حکم کن و اگر سؤال از امید باشد نظر کن موضع قریب  
 و از پنجم تذکیر و صبر باشد در آن ادله ثلثه و صبر در یازدهم از انها باشد  
 و کجا باشند ادله ثلثه از قریب کجاست سهم التعداد از یازدهم و پنجم  
 و قریب ناظر باشد بقهر و سهم و این دو خانه از سعور و نخوس و حکم کن  
 بر انها بلکه بر اقوی انها و آنکه قریب سهم التعداد مایل بان باشد و اگر تانیث

در این کتاب است

در ششم یکی از سه دلیل را پس سوال کند از مریخ خود یا بعضی از  
خوانواده اش و خویشانش یا از دشمنان اینها یا خصومت با دشمنان  
پس در سوال از مریض نظر کن موضع سادس را اگر نخس باشد یا قدر  
باشد یا ناظر بود بان تریج یا از او زاری اغنی در سادس باشد پس حکم کن  
بشلت مرض و طول آن اگر دخل بود و همچنین در بانی گوگب بن خود دلالت  
پس نظر کن موضع نخس مستوی بران دلالت را و موضع قمر را که در کجا  
باشند از نیت المرض و ان برج منوب بکدام عضو است پس بدان عضو  
باشد مرض و اگر انجا نباشد پس نظر کن موضع قمر را در برج خود که وضع  
مرض از اعضا و بهر قمر در این برج باشد و در طبیعت مرض از طبع  
مرض ان نخس و دلالتش بر کیفیات او بعد حکم کن باذن الله پس اگر  
خواهی بدانی که صحت یابد نه نبک اگر نخس مستوی باشد بران یعنی  
و اگر صعود اقوای باشند صحت یابد و اگر برابری کنند بعضی با بعضی نظر  
کن که میل قمر بکدام طرف باشد پس حکم کن بران و اگر یافتی در هفتم  
یکی از سه دلیل را سوال کند از عروس خود یا عروس غیر یا یا خود یا

یا غیر

یا غیر یا از کنیز که یا از حال خود یا از امری که دلالت کند بران جوهر  
برج هفتم یا از منازعه و اگر در هفتم یافتی یکی از سه دلیل سوال از  
ان میت بود یا از میراث خواه برای خود و خواه برای غیر یا از میراث  
و مرگ خود یا از چیزی مد فون یا مال و اعوان در امری که طالب آنست  
یا میتی که غایب بود از او پس اگر ارصیت پرسد نظر کن به هم الموت  
که کجاست اگر در هفتم بود سوال از میتی بود که در بلد خودش باشد  
و اگر در غیر هفتم سوال از میتی بود که غایب باشد و اگر در نهم یافتی  
چیزی از سه دلیل را سوال از سفر خود یا از مسافر یا اینکه در سفر  
فرستاده یا از عبادت و اعمال شرعی یا از برادران و خواهران و اگر  
سوال از پادشاهی یا ملک یا صاحب اختیاری یا کاری که طلب کنند از  
یا محل که دران باشد یا از بعضی ابا و اجدادش و بندهکان خوانه و داده اش  
یا از چیزی که در دست دارد و انرا فر گرفته و اگر در یازدهم بود سوال  
از امیدواری یا یاری یا کسی باشد و اگر در دوازدهم سوال  
از بلای محبوسی یا از اعدای اغنی که خود دران باشد یا دیگر و خواه

این غم از مرضی باشد یا غیر آن و متابعت کن در هر خانه آنچه گفتیم در طالع  
 در وقتی که مختلفه جای دل نلته یا سوال کند ترا از آنچه متقی شوی امر را  
 مسئله انشاء الله تعالی جامع هر حکام ضمیر است که هر گاه یافتی  
 بنکر چه متصل میشود و چه بان متصل میشود پس ضمیر بر انداز این دو باشد  
 و یکی از خانه اش تا باین موضع که در آن باشد در پیوت بعد از تسویه جات  
 چه پیوت کاهی منقسم بدو برج شوی مثلا بعضی از برج بیت السفر باشد  
 و بعضی از برج وسط السماء پس اگر چنین بود پس آنکه در جانش پیشتر بود  
 از آن بکوی و آنچه در جانش اقل تر کن و نسبت ده ضمیر را بد درجات اکثر  
 پس اگر دلیل را با گوئی اتصال نباشد و در طالع بود پس سوال از بر  
 خواهد کند از حال موضعی که در آن باشد دلیل از پیوت دو از ده گانه پس  
 اگر دلیل از طالع نقل کرده تانی و در او ایل بیت باشد از چیزی که از دست  
 بیرون رفته پرسد یا از مالش در بقیه پیوت نیز بر جوهر آن خانه که دلیل  
 نوزان باشد حکم کن هر گاه اتصال نباشد اما در صورت اتصال آن  
 اولی باشد بدلیل از موضع دلیل پس اگر دلیل در هبوط باشد پس

از سفر

از سفری پرسد یا محبوس یا چیزی که هابط بود یا امرش که فاسد شده  
 و اگر در باخو برج بود و مشترف بر خروج باشد از سفر پرسد یا نقل از  
 بجائی و اگر صاحب بعضی خانه ها دلیل باشد و صاحب طالع در این  
 موضع پس از جوهر موضعی که دلیل در آن باشد پرسد و اگر صاحب خانه  
 در طالع باشد و صاحب طالع در خانه باشد صاحبش در طالع بود پس  
 از چیزی پرسد که دلیل در طالع باشد از جوهر خانه که در آن باشد  
 دلیل پس اگر صاحب سوم مثلا در چهارم باشد و صاحب چهارم  
 در طالع پس خبر پرسد از اهل خانه خود و اگر صاحب طالع در چهارم و  
 صاحب چهارم در طالع باشد در زمینی یا نقلی یا از اهل خانه خود  
 پرسد و اگر دلیل متصل نزد صاحب هشتم یا دوازدهم که آن یکی از  
 تحسین باشد از مراد یا خوبی پرسد و اگر دلیل هفتم خواهد جهت  
 جهت از مسافر پرسد که کی باز گردد و اگر مقیم از برای استقامت  
 خواهد شد از استقامت امر خود پرسد و اگر مقیم باشد یعنی در اقامت به  
 امر خود پرسد و اگر مقیم باشد و اگر مقیم باشد یعنی در اقامت به  
 از خبری پرسد و اگر دلیل یا دانش باشد در شرفش یا در هاشد

لا یونعنا من غیره  
 که در هر طالع بود و اگر در اول  
 در هر طالع بود و اگر در اول  
 در هر طالع بود و اگر در اول

در هر طالع بود و اگر در اول

انفخا پس سدا اندینی و اگر ده هفتم باشد از کجی پرسد و همچنین اگر  
 دلیل در چهارم بود و راس و ذنب در طالع بود یا قمر یا دلیل یا راس  
 یا ذنب در سابع یا رابع باشد از کجی پرسید و درین جا بود کجی که از آن  
 پرسید باشد اگر صاحب دوم در چهارم و صاحب چهارم در طالع  
 باشد و اگر دلیل با قمر باشد از سخن و نزاع و خصومتی پرسد و همچنین  
 اگر قمر در طالع باشد از خصومتی یا چیزی پرسد اگر دلیل با ذنب  
 در غیر موضع مذکور باشد از بند اسیر پرسد پس اگر عطارد  
 باشد درین صورت آنچه پرسید محقق شود و بدینگونه است اگر  
 بجای ذنب زحل باشد و عطارد ناظر یا بر عکس و نیز همچنین باشد  
 اگر دلیل از تحت الشعاع خارج و متصل به خصومتی باشد یا در حد عطارد  
 و زحل باشد و اگر دلیل با زهره بود و مریخ ناظر بدلیل یا بر عکس  
 پس از قسمت در حق زنان پرسد و اگر دلیل با مریخ باشد در طالع  
 و برج ناری باشد از کیمیا پرسد و اگر برج انسی بود از حرب و جنگ  
 طالع از خانهای عطارد بود خاصه سنبله و عطارد مناظر بان باشد

یا اوله

و اگر دلیل از تحت الشعاع  
 از دیو و شیطان پرسد  
 یا در آن طالع

یا اوله در خانهای عطارد باشد و عطارد متصل یا ناظر بانها باشد  
 از کتاب و نامه پرسد و بدینگونه در جمیع کواکب حکم کن هرگاه طالع  
 و سایر خطوط از منتهیات آنها باشد و اگر دلیل در چهارم باشد از مجوس  
 پرسد چه چهارم دلیل جبر اعظم باشد و ششم و دوازده هم حس  
 اصغر و هرگاه دلیل باشد و مریخ متصل بان در ثامن یا از ثامن  
 از موت پرسد و اگر قمر مخوس و عطارد در عقرب باشد از آریاب  
 و سواس یا سفها پرسد و همچنین اگر زحل یا عطارد بود در طالع  
 و مریخ در سابع بدون نظر سعور و مثل این باشد اگر قمر در طالع  
 بود و زحل در عاشر و عطارد در سابع و اگر قمر و مریخ و عطارد  
 در او تاد باشند و دلیل انجا بود از ذن یا دزدی پرسد و نیز اگر  
 زحل و مریخ و عطارد در سابع و قمر بهتر بیع آنها باشد از دزد  
 یا قاتل پرسد و نیز اگر مریخ و عطارد در او تاد باشند نیکت در  
 از دروغ گو بیان پرسد  
 هرگاه مشتبه شود بن تو طلب دلیل حکم بر درج طالع کن و همچنین

و اگر دلیل از تحت الشعاع  
 از دیو و شیطان پرسد  
 یا در آن طالع

حکم بر وجه طالع کن اگر صاحب درجه طالع بدقت در درجات بر بروج  
 دلیل باشد از باقی جهات بواسطه مستوی بودن بر باقی حضوظ مطلوبه  
 و مثال این امثوله از برای علم بر درجات و بخصوص درجات حمل

برای تامل کنندگان  
 در احکام این درجه که در  
 دلیل است در درجات و درجه  
 و در این مبحث باید دانست که  
 تامل از امری است که در این  
 بنام و همچنین هم در این  
 برای این موضع ناخوشوار

القضاء امثوله که سایر درجات بروج

۱	از ملک جنگ کننده در این برجه	د	از ملک که گشتا با درنده برجه
۲	از زن بزرگ میند و تیره که در برجه	و	از فرزند با زن استی
۳	از خادم ملک و فاضل در کینه اهل کار تو	ع	از بیمار برجه
۴	از بر زنا با کینه بر برجه	ط	از هم مردگان با زنا شده
۵	از پادشاه بزرگ و جبار با این درجه از برجه	ح	از امر خرابی با این درجه از برجه
۶	از نامان در زمان و جزین بزرگ	ز	از احوال نمان در زمان زنی بزرگ
۷	از حرم در زمان	ح	از عیبی با درجه از برجه
۸	از زنی	ا	از امر و سلطنت سببا و عیب بود
۹	از غریب در خفت و کار	ک	از زنی که در اول سال و اول عید
۱۰	از غریب در خواب ملک میند	ل	از غریب و نقل از به با بجا
۱۱	از مرد در قسب با درجه از برجه	م	از بر ریش با این درجه از برجه
۱۲	از حرمین در برجه	ن	از مرد در با یک ضعیف شده با این
۱۳	از حرمین در برجه	س	از ملک و سلطنت که در برجه
۱۴	از بیمار	ط	از حرمین در زمان دوران غم که در برجه
۱۵	از غمگین که با درجه از برجه	ز	از امر و زنی که با این درجه

و نظر کن در حکم درجات پس بدان طریق که بیرون آوردن از آن  
 موضع کو کبی که صاحب آن درجه است و خانه اش در فلک واحد و  
 وجوه و خانه ها و صاحبان آنها خاصه آن کو کبی که سزاوار تر باشد باین  
 موضع پس سخن کوی بران و بنکر اول در وجه حمل را که دلیل ملک  
 مقاتل است که شاید کو کبی سعدی یا خصی در آنجا باشد یا مناظر آن  
 چه متصل باشد بان درجه یا منصرف بوجه دلالت کند بر خروج  
 خویش در نحو است و سعادت و غیر آن و غلبه آنرا بوجه در حکم با  
 باشد هادت دلیل

هرگاه دانستی دلیل با پس اگر بعد بطل در طالع  
 بروج سهم العاده در اثناعشره اولمان طالع باشد از ذناب کافی خوب  
 پس یا اصل مولد خود پس اگر این دلیل که بدین  
 گونه باشد مشتبه بود پس از امر خدای تعالی پرسد اگر ناظر باشد بان  
 شمس از نهم پس اگر با مشتبه زحل باشد در وجه دوم از طالع  
 که در مشتبه است از سلطنت خود با بدین و عبادت پرسد پس اگر

در این مبحث باید دانست که

باشد بان شمس پس بزودی بان سلطنت رسد و اگر مشتری  
در طالع در حد زحل باشد از بزرگی و پادشاهی و سروری خود بپرسد  
خاصه اگر طالع برح ملکی باشد پس اگر طالع برح مائی بول وان خان  
مشتری بول یا شرفش و صاحب دینام بول یا در طالع خود از مردم بپرسد  
که کی بصلح انجامد مرایشان و بخوبی رسند و اگر زحل  
دلیل در طالع در درجات طلوع در حد خود باشد از امر مکرر  
وزند و بپرسد اگر زحل در دلالت منفرد باشد و اگر شاد است  
در دلالت بان مرغی یا جامع ان باشد از دزدی و راه نفی بپرسد  
پس اگر متاثر عطا دهد و مرغی باشند پس از امر مشتری بپرسد خاصه اگر  
یکو از ان دو صاحب ساهت یا طالع یا سهم التعداد باشد چه اگر درین  
هنگامه بروج مذکور باشد از مکر و وضع و بازی با  
اطفال بپرسد و اگر با زحل باشد یعنی این دو کوکب دلالت کند بر فسق  
و کفر پس اگر یکی از ان دو باشد و باشد سهم التعداد در هفتم بول  
از چیزی ضایع شد یا سرت شد یا خاصه در اینها بپرسد اگر بروج

بول

بهر و منقلب باشند از کم شک بپرسد و اگر یا دلیل کوکب باشد ضعیف  
و نه خط خود باشد و نه ناظر بلدیجه دلیل پس حکم کن بر دلیل تنهان و  
نشود بان دلالت کوکب چه خسر ضعیف یا دلیل معده ضعیف باشد  
قوی میکنند شتر خسر دلیل را و اگر دلیل زهره بول و از حد  
طلوع باشد بعد غلطه با کوکب و صاحب برح سهم السعاده بول از نذک  
وزنان بپرسد اگر سهم التعداد در پنجم یا روم یا هفتم باشد و اگر دینام  
یاد هم یا یاد هم باشد از هولو لعب یا امر ای یا میلواک یا پیغمبران بپرسد  
و اگر در حد مشتری بول یا حد خود و یکی از سرین در یاد هم بول از سبوت  
و الوهیت و امور مشکله بپرسد و اگر بان زهره عطا دهد در طالع باشد و در حد  
خود بول از خوشی از جانب زنان بپرسد یا فریب دادن نفی از بزگان  
که صاحب بنده و غله و مرغ ناد بسیاری باشد و همچنین صاحب سال و جواهر  
باشد سوال کند یا از مال کثیر بپرسد پس اگر زهره در خانه سعد بول  
و صاحب ان نیکو موضع باشد از دختر بکوی بپرسد و اگر زهره در حد مرغ  
بول و مرغی در ششم یا در نهم باشد از کثرت بپرسد یا کسی که

سهم السعاده بول از نذک

کتابخانه کتبات  
مشکوئی که در دیار بهر آزاد  
خواهر بود مستر

نام و کم مرتبه باشد پس اگر مختلف شود <sup>شماره</sup> و خوش و جایهای نیکو و بد  
پس آن کنیز محاکت باشد یا ازاد شده باشد و اگر خوش اقوی باشد  
آن زنی که از آن پرسید ازادی بود که از ابر بندگی گرفته اند  
پس اگر قریب دلیل در اوایل درجات طالع باشد از حد صاحب خانه اش و در صورت  
خوب از رسیدن سلطنت و مال پرسید پس اگر سهم العاده یا صاحبند  
مخت الشعاع بود بمال نرسد و اگر در بین هنگام قریب میخ بود و رونده  
بوی آن از دزدی و مال مردم بغصب گرفتن یا ضرری و قتل پرسید  
وقوی تر آنکه در خانه مخفی بود و اگر بجای میخ رخل بود از مرل خود و ملا  
با از جسی منفذانی پرسید و اگر قریب در طالع پس رخل و میخ باشد از  
زنجیری که پرسید که شیاطین او را گرفته باشند و عقاش و اسد شده  
و اگر شمس دلیل بود بنهایی وقوی و در درجات و تک  
طالع از ملک پرسید اگر در حد شتری یا وجه خود باشد و اگر در خانه  
رخل بود از شیوخ و بیرونها و ترس و فریب پرسید و اگر در حد زنی  
شمس باشد در دلالت و در نهم باشد بامشتری از امر بی و دیگر و

در بویت

و در بویت پرسید و اگر زهره صاحب حد باشد و در سیوم در حد شتری  
از امر آسمان و قدرت خداوند پرسید و اگر صاحب حد عطارد بود  
و در سیوم از نبوت و از باب علوم مشکله پرسید  
و اگر دلیل مرغی بود و در درجات طالع و قوی و مستور باشد و در حد  
زحل از امر بلای پرسید و اگر رخل در هفتم بود و صاحبخانه اش در هشتم یا  
هفتم و قریب کند در عقب زحل از جنک خون ریختن و امر سلطان  
و سواران یا ترس از ایشان و اگر میخ زهره در طالع بود مقدم بر آن  
از زنا پرسید و اگر مؤخر باشد از میخ از زنی پرسید که مصاب او باشد  
و او را طلب کنند و اگر دلیل عطارد بود در طالع در حد خود از علم  
و کتاب و رسیدن بانها پرسید و اگر با آن زحل باشد سائل با سترا و  
تمسخر سوال کند خاصه اگر میخ نیز ناظر باشد و اگر عطارد در حد شتری  
بود و ناظر بان از چیزی پرسید که پرسد او را از جانب ملوک و بزرگان  
و عبادت کنندگان و از باب تاویل علوم اگر قوی بود و اگر زحل بامشتری  
بود در سابع و عطارد در دوازدهم یکی از آنها باشد و در حد یکی دیگر از اجا

کتابخانه کتبات  
مشکوئی که در دیار بهر آزاد  
خواهر بود مستر



بلدان واجداد پرسد و نظر کن دلیل را که در کلام خط باشد  
 از دوازده بهر طالع و این خط در کلام برج بود از دوازده خانه و به نسبت  
 در این طالع پس ضمیر از جوهر گوکوب به برجی که در آن باشد خط و حسابان  
 برج و موضع سهم السعاده و حسابش پس اگر راس بان باشد در یکدیگر  
 و دلیل سعد بود و باقی گوکوب در مراتب خود بر باشد از نخوس از ریاست  
 و شرف و ملک عظیم پرسد اگر شمس دلیل در درجات  
 تالی باشد به تسویه از مال پرسد از جانب بلدان یا ملوک یا از طلب  
 علی یاد و سستی پرسد و اگر باشد شمس در تالی مریخ به از خاصه یا  
 وصیت پرسد یا خوردن زهر و اگر بان ذنب بود از سحر و ضرر از  
 جهت ظالمان پرسد و اگر زحل بود یا شمس و مقدم بر آن از مردگان  
 و اضر بایشان منسوب باشد پرسد و اگر شمس و زهره بود در  
 از خاصه باننان پرسد و اگر مریخ باشد شمس بود پیش از در درجات  
 وی از جنک و راهزنی و اخذ حرامی پرسد اگر قمر متصل یا منصرف از  
 مریخ بود از ضربی اهلی و مثل آن و نظر کن شمس دلیل را که در  
 کلام گوکوب

کلام گوکوب و چه کلام و چه باشد طبع آن برج پس حکم کن بر آن  
 و اگر زهره دلیل در دو م باشد به تسویه و مستقیم بود  
 و در خانه خود از مال پرسد که تحصیل کند بسبب زنان و فرج چشم  
 روشنی از جانب آنها و اگر عطارد بان باشد مقدم از وی از نامه  
 پرسد که بنویسند آنرا از زنان و اگر در عقب زهره بود از نوشتن قسم نامه  
 دروغی و دام باطلی یا آنچه چیزی که در آن نباشد پرسد و بر آنست  
 که زهره دلچ بود و اگر بانها مریخ بود از جنک و غوغای شدید می آید  
 زنان پرسد که چه خواهد انجامید و کی بر طرف خواهد شد و اگر زحل  
 با زهره باشد از میراثی که در آن خصوصتی باشد و ظلم و شهادت  
 دروغی و فساد و صیوق پرسد و اگر در اینجا قمر ناقص التور باشد از زنی  
 پرسد که مطلقه کرده آنرا بسبب تزویج زنی دیگر و اگر بانها شمس بود  
 و در مثلته خود باشد از حبسی و تریسی و کروی که پنهان شده  
 پرسد و اگر مشتری به تنهایی با زهره باشد از تزویج زنی پرسد و اگر  
 با زهره عطارد در این موضع باشد یا سهم السعاده در نیم باشد از مرد

در

کلام گوکوب و چه کلام و چه باشد طبع آن برج پس حکم کن بر آن

پرسد و اگر در وقت سهم التعماد در دوم بول و صلبش در عاشر یا یازدهم  
 از فرزند و مال و یا سلطنتی که امید انرا دارد پرسد و حکم کن بر اندامه  
 طالع بروج و جایهای آنها و سیر شان را و صاحبان آنها را و بعد  
 شان را از تحت الشعاع و مذکر بودن بروج را و مؤنث بودن آنها  
 و جایهای آنها از بیوت فلک که مذکر است یا مؤنث  
 و اگر عطارد دلیل در دوم باشد به تسویه از مالتی پرسد که بوسه بان  
 از جهت نویسنده کان یا سبب کتابتی و اگر با او مشتری باشد در حد  
 خطه از تجارتی یا سبب آن پرسد و آنکه چه قدر نفع در آن باشد  
 و اگر در بروج منقلب بود از خروج بفسر تجارت پرسد و اگر در جسد  
 از شرکات در تجارت پرسد و اگر عطارد در اینجا با زحل باشد از کم شدن  
 پرسد و اگر سهم السعاده در این وقت در طالع بول و ناظر بر البتأ  
 بنظر عدوت یا مریخ با عطارد باشد در حد زحل از مکر و فریب یاره  
 زنان یا گروهی که خواهند نقب دهند در خانه بوقدر طبع بروج پس  
 اگر با عطارد در اینجا شمس باشد در حد وی از خصومت با ملوک یا  
 خیری

باشد یا آنگاه طالع  
 باشد که در بروج در طالع

یا خیری از این جهت یا از مخالطه بزکان پرسد و اگر با آنها مریخ باشد  
 از جنگ و زدنی و دست از طاعت کشیدن پرسد و اگر زهره در اینجا  
 با عطارد بود از زنی پرسد که تزویج میکند انرا و اگر زحل با زهره باشد  
 از میراثی یا وصیتی پرسد و اگر صاحب طالع با آنها باشد و سهم السعاده  
 در چهارم بود یا با آنها در دوم و جمیع در قسم چهارم باشند از دجهای  
 بوج ثانی از دقینه مال مردکان یا ملوک پرسد پس حکم کن بر طبیعت  
 بروج و اگر عطارد دلیل از حد زهره بود و غریب و صاحب طالع از نیکی  
 و سعادت و دوستی با بزکان پرسد و اگر در حد زحل بود از غیر نظر  
 مریخ از در رکعتی یا بنده یا شدت یا فسادی پرسد و اگر در حد مشتری  
 بود از سبب تجارت پرسد و اگر در حد مریخ بود و مریخ ناظر بان از  
 بوج هشتم از مال مردکان و راهزنی و فریب و مکر پرسد پس اگر عطارد  
 صاحب طالع بود و مفسوس از کاری پرسد که در آن افتاده از نویسنده  
 یا تجارت که چه گونه خلاص شود و اگر بان مشتری بود و صاحب نهم باشد  
 و باشند در قسم نهم از درجات بروج ثانی از امر خلتی و عبادت

سهم السعاده

پرسد و اگر این وقت مریخ در هشتم و زحل در نهم باشد از غوطه  
برج ثانی و زحل در طالع باشد از عبادت شیاطین یا چیزی از  
امور آنها پرسد پس اگر زنب درین وقت در ثانی باشد با عطاره  
در قسمت سیم از برج از سحر و بستن پرسد و اگر با آنها مریخ باشد  
و قرناظر باشد از دواها و طب پرسد و اگر با آنها زحل باشد از فقر  
فاقره و آنکه کی مستغنی میشود پس حکم کن بر قدر طبایع بر برج و آنچه  
طالع میکند در آنها از صور و کواکب ثانیه و اگر زحل و داس با عطاره  
در لیل باشد از دوستی ملوک پرسد پس اگر همه در حد مریخ باشد از  
قتال پرسد خاصه اگر ناظر باشد بعطارد مریخ و اگر با زنب باشد و مشتری  
انچا باشد از اسیر یا مجوس پرسد و اگر قر در لیل در درجات  
دوم باشد و در خانه خود یا مثلثه اش باشد از چیزی بلند مرتبه پرسد  
یا از ملکی در چیزی تجارت بند نیکو و بلند قیمت خاصه اگر اینها  
باشند مشتری و سهم التعاده و در برج اثف باشند

و اگر زحل در دوم در حد خود باشد از مال مردکان و وصیت

پرسد

پرسد پس اگر در حد مشتری بود از مال خدا یا مال سلطان یا مالی که  
از جانب پدرش که کی با او میرسد پس اگر زحل در حد خود باشد و بان مریخ  
از مالی پرسد که چیزی شد و خصوصتی بجهت مردکان پس اگر در حد مشتری  
توکی باشد و این کواکب در طالع بود این سوال از جانب خود و کار خود  
کند و اگر این کواکب در نهم بود از سفرها پرسد و اگر در نهم بود از جانب  
فرزند پرسد و حکم کن بر همین قیاس و اگر زحل در دین موضع در وجه  
شمس باشد از بگونی پرسد بخیط و غضب اید از حوائط که بر سرش  
زند پس اگر ناظر باشد عطارد پس در زنجیر کوژاند انرا پس اگر مشتری یا مریخ  
باشد پس زنجیری از او برداشته اند پس اگر زحل در انچا در حد عطارد  
باشد و عطارد در صاحب سهم التعاده در طالع باشد از نامه پرسد که  
آمده است از جهت ملک و اموات پس اگر زحل در حد مریخ بود و یا بلند  
بر طریق اول از کتابی پرسد که در آن مرقعی بود از سحر و عمل شیاطین  
و اگر زحل در انچا جلد زهره بود و صاحب سهم التعاده در خانه دوازدهم  
و سهم بان باشد در برج ملکی از شهری پرسد از جهت زبان پستان

سهم بان پرسد

بایکی از آنها مقادیر باشد باشد بود پس اگر زحل چنین باشد و چهار  
سهام التعداد در خانه چهارم و صاحب حد سهام در وندی بود از جوهر  
که در فین بود و فاسد شد یا از مال زنان که داخل مال میراث شد  
پرسد و در عمل خویش و جوه دانیز داخل کن و حکم کن بر آنها مثل حکم که  
بود و میگردی و اگر مشتری دلیل در دوم از طالع باشد  
بستوبه از وقت رسیدن مال از جانب بزرگان و ملوک و علمای و یاری  
ایشان و عطایای آنها پرسد

در حد خود یا سهم العاد یا صاحبش در روز از بزرگی که مقرب سلطان  
و اگر این در حدی باشد از مردی که خواهد خروج کند در جبهان از سمت  
جنوب و میان سائیل و او خوشی یا دوستی باشد و در دلو از سلطان  
یا چیزی که امید دارد از دوستان خود که از بزرگترند و در سرطان از خواهر  
بزرگ خود که او بسیار باشد و در دشتی داشته باشد و اگر در چهارم  
باشد بدین صفت از ما در خود و در قوس از شراف و قهر بانان و در  
از مرکز نخی بلند مرتبه و اگر زحل در حد زهره و زهره در حد مشتری

بود و مشتری ناظر از فرزند زن استن و اگر در حد مشتری بود از مال  
و فرزند و وقت رسیدن خیر از جانب بزرگان خاصه اگر مشتری ناظر  
باشد و اگر در حد مشتری باشد از جناب میان خود و زنان یا برادران یا  
از سفر یا چیزی از جهت ناخوشی یا دیوانه و اگر زحل در حد شمس باشد  
و شمس ناظر از خانه یا زهره از امر ملک و اگر شمس درین وقت جماعت  
ساعت باشد از آمدی از جانب ملوک یا عطیه از ایشان و اگر زحل  
در حد عطارد بود از عالم و حساب و وزیر کان پس اگر مریخ درین وقت  
ناظر بود و صاحب عسل باشد یا صاحب سوم از شیاطین و جرم خاصه  
و اگر زنب بایکی از آنها باشد و اگر زحل در حد مریخ بود و بان زنب و عطارد  
و مریخ ناظر از تاسع از ساحر یا فریبده که ادعا را باطل کند از جانب سلطان  
و اگر مشتری در تاسع و شمس در سوم باشد از امر الهی جل شانہ و لکن  
صلاحیت ندارد از برای اینکه پرسید و اگر زحل در وجه قرار باشد و  
صاحب سهم التعداد یا صاحب عسل از زنی پیمار یا چیزی از اسباب  
مرکان و اگر زحل در حد عطارد بود و عطارد باوی در خانه شمس از

در حد مشتری بود

جوهری یا طلائی که بکار آتش رود بجهت تجارت و نفع و اگر جمیع درجه  
 قمر باشد و قمر در چهارم در حد مریخ از مادر یا خواهر بزرگ خود و اگر  
 قمر در حد زحل بود و صاحب حد طالع زحل باشد از موت اهل و عیالش  
 یا قتالی بسبب نقل و حرکتی و اگر قمر با زحل بود از برادران یا راهزنان  
 در اصل درجه سیوم از عبادت و طاعت و امر خدائی و  
 پیغمبران ۳ و در حد زحل در برج ثابث از دزدی و در منقلب از کم نشد  
 یا چیزی غایب و در مجتهد از چیزی که جای آن کجا باشد و در حد  
 مریخ و قمر متصل به مریخ و وی صاحب ساعت یا طالع از بلای که بسبب  
 کوانی استثنی یا محبوس یا انسانی که بر او بیم جسد باشد و اگر قمر یا مریخ  
 یا منصرف از آن باشد از قتال و غوغا و اگر مشتری در حد زهره بود از  
 زنی یا تزویجی یا سلطانی و اگر در حد عطارد بود و باشد عطارد  
 در سیوم محاسب درجات از نامه و وقت رسیدن مال از بخت  
 انجان کاتبی بلند مرتبه و اگر مشتری در وجه قمر در حد مشتری  
 باشد و مشتری صاحب سهام التعاده و سهام التعاده ناظر بطالع از سفر

یا نقل

یا نقل از طبعی بجای پس اگر صاحب سهام در موضع قوی باشد پس  
 حکم کن بر مکان آن و اگر مشتری در وجه شمس باشد و شمس در حد مشتری  
 و ناظر بان از اصحاب سلطان و اگر باشد مشتری با مریخ در رسوم از  
 چیزی که بد زدی برده اند از خانه بزرگان و ملوک  
 و اگر مریخ دلیل در رسوم در حد خود یا وجهش از قتال و لشکرها و معصیت  
 و مرگ ملوک خاصه در برج ملکی و اگر در برجهای بد باشد از گرفتاری و <sup>بزدلی</sup>  
 و اگر در حد زهره از امر زنا و بندگان و آنچه در آن خجری نیست خاصه  
 اگر با زهره بود و اگر صاحب حد در برجهای نحوس یا خانهای بد از نش  
 و اگر بعکس پس بر عکس و اگر در حد مشتری و وی در نامه ناظر بلای  
 آن او از امری از او امر الهی که فاسد شده کی بصلاح آید و از سفر  
 و اگر زحل در اینجا بود از بیم ملوک و جسد و اگر با آنها عطارد بود از  
 مخاصمه و کلام قبیحی و اگر با آنها شمس بود در وقت هلاک ملوک و برون  
 خیر در عام و از فرزندان و اگر این در خانه یا وجه شمس و شمس  
 ساعت بود یا سهام التعاده از ایات اسمانی که حادث شده

۱۰۰

در کتاب...

یا چیزی که حادث شود یا از الوهیت و از عالم و اگر اینجا باشد ذنب  
 از امری که مشرف به هلاکت شد از امور دنیا پس اگر شمس  
 دلیل در درجات چهارم بود در حد زهره و حساب سهام التعداد از مال رفیق  
 و کجی و چیزی که ارث برده اثر از جانب پدرانش و اگر حساب حد دیشتم  
 بود از صادرش که چهار بود یا پدرش یا برادر بزرگترش و اگر صاحب  
 حد در سوم بود از جهت برادرانش پس اگر در حد عطارد بود از آن  
 ملوک و بزرگان تجار یا اهل شرف و علم و اگر در حد نحل از وصیت  
 یا مال مدفونی مستورنی یا چیزی از امر بندهکان و اگر در حد ششم  
 از امر ملوک و وقت رسیدن مال از جانب ایشان یا از امر فرزندان  
 و اگر در حد مریخ ناظر بوی از عاشر از موت ملوک یا از پدرش  
 از انسان بلند مرتبه و اگر در اینجا باشد مریخ از چیزی از جانب  
 ملکت یا از خانه مرد شریف یا از شکر و اگر بروج چهار یا بیان بود از  
 چیزی از اسباب آنها و اگر نحل نیز اینجا باشد از شهری و اگر ذنب  
 با آنها باشد از افسون و سحر و امر شیاطین و اگر راس از صنعت  
 فلزی

چهارم بر طالع و در حالت اول در آن

فلزی و جوهری یا طلائی و اگر عطارد با شمس باشد در اینجا و اگر  
 ذنب از عبادت شیاطین یا بتها در حد خود از دفاین در  
 زمین و چیزی نیکو از انواع ظرفها و طلا و جوهری و اگر شمس بدان  
 باشد از زن پدرش و دختر پادشاه و اگر مریخ با وی بود از زنی  
 پیماریا از حسب زنان و اگر مشتری از تزویج و ابستگی خاصه که طالع  
 در وجد باشد و اگر نحل از زنی که افتاده از جانی و در شدیدی  
 دارد و اگر ذنب از زنی که او را سحر کرده اند یا توس مرد داشته و اگر نحل  
 نحل بود و وجه شمس از میراث زنان ملوک و ابستگی آنها و جایشان  
 شان و اگر زهره بحسب تسویه در سوم باشد و گوی با او نباشد  
 از سحر و فسق و فجور یا تزویج و اگر بان مریخ باشد از کیزی که بخینه  
 و اگر زهره بد چهارم باقی باشد از کم شدن یا آیت آسمانی و اگر  
 مشتری درین وقت در عاشر بود و متصل بان از سبع یا شیطان  
 و اگر در حد مشتری بود از کرامتی و سلطنتی و آبروی و تزویج یا  
 از فرزند پس اگر ناظر باشد مشتری بنظر صداقت از سعادت و

اینکه در این کتاب مذکور است

و ملک خود که چه قدر باقی ماند و اگر بنظر عداوت از زنی که مال او  
بساتیل بسد یا نه یا از تاجری و اگر در حد مرغی بود از امر مردگان زود  
زنان که بدزدی برده اند و لکن اگر در درجه و تدریج چهارم بود از زمین  
خاصه اگر صاحب حد تحت الشعاع یا با زهر بود در حال احتراق و اگر در  
حد عطارد بود از زمینی و در زعفران و حال زرع انم زرع  
در حد خود از عمی که پنهان داشته و کتاب از ادفن کرده اند یا کجها با و بود  
در انجا بود از کتیگان که خواهد بخرد یا چیزی از امر نویسنده شاهی و اگر در  
خانه یا وجهی باشد از سفرها و اهنمای کلمه و نقل از خانه بخانه اگر در حد  
نحل از بهمانی که در دشت پلای دارد و اگر نحل درین وقت در دوازدهم  
در برج چهار پایان باشد از خریدن چهار پائی یا کم شده و اگر در برج  
بود که در آن صورت ادوی باشد از دردی یا چیزی از ضرر در بهمان و که  
زحل از و وارد هم نظر تر بیع داشته باشد از خاصه و شری از جانب بنیکان  
و اگر در حد متتری بود از رسیدن بهمال و خوب و وقت تولد فرزند و اگر  
مشرف را به بنید از امر خدا یا کار ملوک و نظر بشیر که عطارد در دلاله

بس

پس مخلوط کن دلالت انها را بدلاله او پس اگر انجا ذنب باشد با عطارد  
در تحت الشعاع از شری و خاصه در بابت بندگان از جهت امر خدا و امر  
ملوک اگر در حد نخعی بود متصل نخعی در برج بیاع از امر  
شیاطین و کار بدی و اگر در حد سعور و مناظره انها بود از امر بویبت  
یا چیزی از امر دین و طاعت و شریک کن با قدر دلالت موقع سهم  
التعاده و پس اگر قر با نحل مستقیم بود و در حد ان از تجارت در برج  
ابی از تجارت سفر دنیا و اگر در برج ملوکی از سیر با ملوک یا بسوی انشان  
و قیاس کن برین دلالت باقی بر وجه و درست تر در دلالت وقتی باشد  
که شب خانهاش ناظر باشد از بعضی حظوظ ان و اگر در حد سعدی بود  
یا ذنب از تجارت در مالی پرسد که زهر نمان بتا اراج آورده اند و اگر  
قر بدین صفت با مرغی مستقیم باشد از مردی که کشته شده در معرکه  
و اگر مرغی راجع بود در مکر کشته شده و نظر کن همیشه با رباب  
حظوظ دلیل پس آنکه شهادتش بدیشتر بود در درجه دلیل شریک  
کن اثر ان دلیل و نظر کن با نظراف دلیل از نخوس و انصالش

در حد سعور و مناظره انها بود از امر بویبت

بانها پس حکم که شرعی با و رسید یا خواهد رسید در بعد و وقت آن  
 هنگام رسیدن دلیل باشد بجزازات و موازات غرض و بنکن بتذکی  
 بروج و حد و تانیت آنها پس بگوی که این ضرر از جانب کربا  
 و اگر قریدانچا با مشتری بود و طالع مجد از کجها و ماههای نهانی و اگر  
 شمس یا آنها باشد از شرفی یا ملکی که پنهان شده که کفر خلاص شود  
 و اگر بجای شمس مرغی با آنها باشد از بیماری که کس صحت یابد  
 در حد مرغی و بروج مجسد از موت انسانی و اگر ثابت از دزدی یا کشته  
 و اگر ناظر باشد قریب صاحب حد بعد از بوی از راه زنان و دزدی  
 و ترس و شر و اگر در حد خود بود یا زنب از رهبانیت و گوشه گیری  
 و عزلت و اگر با داس از دست کشیدن از طاعت بزرگ اگر شهادت  
 دهند در نین یا بعض کواکب و اگر در حد مشتری از مال و ملک و  
 دوستی و رسیدن سماهای ملوک بسبب زرع و آبها و زمینها خاصه  
 اگر مشتری ناظر بود بدوستی و اگر در حد عطارد و عطارد در حد سق  
 بود از جهت درجات از نفاستن بزونا پس اگر ناظر بود قمر از حد

دخل

افضل و مرغی پس تولد یافته و همچنین اگر شهادت دهند زهر و  
 اگر زحل در حد زهره و مناظر او بود و زهره صاحب دورا کبر باشد از  
 تدبیر عالم از عمر ملک و بنکر در جبر که در آن باشد کواکب و آن حد  
 و بروج و مثلثه را که منسوب بکدام سمت وجه شهر است از مالک اشهر  
 در حد خود از کجی و مال مدفونی از اموال خدا و اولیای ائمه  
 و اگر مرغی با وی در انچا بود از رزم و یا مقاتله و نیکوئی بخت  
 اگر در حد خود در درجه اول از امر قتال و دزدی و مخاصمه  
 و اگر در حد مشتری ناظر بعد از او از نیند که کفر خجسته و اگر راس با وی  
 بود از چهار پائی که بدزدی برده اند و اگر زحل با وی بود از وصی  
 یا قرض یا زنی که وصیت کرده یا مرده در شهری دیگر و اگر در حد  
 عطارد بود از نویسنده که کس خطای او می رسد یا سفری و اگر شمس  
 در انچا با وی بود از یا بوری یا چهار پائی که خواهد بخرد و اگر راس  
 با وی بود در انچا بود از کنیزکان که خواهد بخرد  
 در رجه اول بروج از ترویج

شماره

در حد مرغی با وی بود از ترویج



واجتماع دونض و اگر در حد زهره از تزویج خود و بدین طریق  
 بود اگر زهره شهادت دهد و چون در حد زهره بود با مرخیج یا  
 مرخیج در اینجا بود از تزویج حرامی و اگر زهره در سیر باشد که جمیع  
 کواکب در آنوقت مرید خاضع باشند از امور بویست و مرکب  
 صلحا از چینی هائی که در آن مهر یابی و صلاح مردم باشد و اگر  
 در حده شتری و نظری و زهره هر دو را به پند و خطب طالع و حشا  
 حد طالع از مال و فرزند و اگر هر دو کواکب در تحت الشعاع از مجموعی  
 کوزگی خلاص شود از دست ملوک و اگر در حد مرخیج و وی در طالع  
 با سهام التعاده و قر تحت الشعاع از مکر و فریب و راهزنی و مانند  
 اینها و اگر در اینجا زحل بود با شمس از مکر پدرش یا برادران بزرگش  
 و نحو این و اگر در حد زحل و زحل در طالع از موت در آب و هلاک  
 زرع و اگر در حد مرخیج باشد و با وی بود عطارد و مرخیج زرد و م  
 و زحل در هشتم و متصل شمس بیکو از آنها و منصرف بر دیگری پس  
 اگر منصرف از مرخیج بود از موت برادرش بخوره یا از زم یا سوختنی و اگر  
 منصرف

منصرف باشد از زحل میراثی یا قبرها و مانندش و اگر بصره و متصل  
 باشد از هوشش یا دردی در بدنش و اگر از هر دو منصرف باشد از  
 سواران و ملوک و صاحبان رتبه و دای بر طرفه دلالت بر حج که ملوک  
 بود یا سفلی و اگر قمر در اینجا بود و در درجه دهم برج بود از خاصه ملوک  
 و خر و حج ملوک بر ملکی خاصه اگر در حد مرخیج باشد و برج اسد یا حمل شود  
 یا عقرب و اگر شمس در اینجا با زنب باشد در حد مرخیج و خانه زحل  
 از امر شیاطین و آنچه در آن خیری نباشد و اگر در حد زهره باشد و بان  
 باشد قمر و باشد عطارد یا مرخیج از بنده کو خینه یا کتابی که بدزدی بوده اند  
 از بند ملک و اگر در حد عطارد بود و وی با زحل و هر دو در حد مرخیج  
 و مرخیج مناظر آنها بمقا بله از قتال یا شیعری که باشد بواسطه کتاب  
 از جانب بندگان ملوک یا نامه که طرح شده در خانه ملک از جانب  
 سواران و ارباب چند و اگر در حد زهره بود و وی با عطارد باشد  
 و متصل باشد عجم مرخیج پسران از جانب زنان ملک و دخترش  
 و اگر در درجه اول بود با شمس از تزویج از جانب ملوک

حد در اسد از برج ملوک  
 و قمر یا عقرب و زحل  
 نیز با برج و در حد  
 قمر یا عقرب و زحل  
 قمر یا عقرب و زحل

در حد زحل و زحل

زهره

و بزنگان و اگر در حد خود بود از خانواده اش و اگر در حد تحسین  
باشد از غربت و اگر در پنجم بود و ساقط از شمس از مال و فرزند  
و اگر در حد شرف از تسلطی و آمدش و نقل و تحویلی پس اگر نظر  
شمس مشاهده کند از اشتهای از شرف و خوبی و مال از جانب نهاد  
ملوک و اگر هر دو در حد مرغ باشد از جانب بهاران یا شخصی که از  
زجر دارد و در حد زحل از جهت میراثها و مردگان و اگر در حد مرغ  
بود و باوی بود و زحل پیش روی هر دو باشد از زنا و نکاح مله  
بدان شو که بوج دلالت کند از ننگ و تانیت و استیلا می عطا در  
یا زهره بران بوج و اگر در حد مرغ بود و در آخر درجه از خان خود  
و در وجه شمس و بهر قس از قسمت بروج تک که و مؤنثه بر نیرین  
از مردی که مالش برقت شده یا زانش کشته شده و دخترش  
هلاک شده و همچنین شخصی از خانه واده اش و اگر در وسط بوج بود  
و باوی بود سهام التعاده و بوج حمل باشد از ملکی و رسیدن بشرف  
و غیره از جانب ملوک و اگر متصل باشد با این قریبوی از مرد بزرگ  
صحب مرتبه

صحب مرتبه که کی بسلطنت رسد پس اگر با این در حد شرف  
بود از فرزند و اگر در حد عطارد باشد و عطارد با آنها باشد از نامه  
بسبب ملوک و زنان و اگر متصل شود قریب مرغ و مرغی صاحب این  
خانه بود از مرد نیکان بواسطه ملوک یا از چهار پائی که هلاک شده  
و اگر اینکه ملوک شود عطارد را باشد از نامه یا کنیزی یا سازنده یا  
از کسی که در دنیا باشد و خلا آن و اگر زهره تحت الشعاع بود  
در خانه شمس از دندان ملوک و اگر با زهره مرغ و مشتی باشد  
و قریب از زحل در وقت باشد از ولد الزنا یا چیزی که برده کند از اندازند  
و یا سقط شدن بچه و اگر زهره در عقرب بود و باوی باشد زحل  
و قریب از زحل بود از ننگ که گریخت با اولاد خود بر سوار چهار پائی  
و مالی که آنها از زنده اند و اگر با وجود این هر دو نیز در عقرب باشند  
باز زهره و زحل در پنجم از ملک بزرگ که در چه قدر بر طرف خواهد شد  
سلطنت او و اگر زهره با این صفت باشد زهره در حد خود از چیزی  
که از خود دارد یا از میلی یا امر پنهانی از مردم و اگر زهره در تحت

در حد شرف  
صحب مرتبه

الشعاع غریب بود در میانه نیرین و میان انها سم درجه بود و مثل ان  
از دخترش یا دختری از خویشانش که اراده دارد که انرا بشوهر دهد  
و استشهادهای بخوی از درجه اش و دلالت طالع دوسه السعاده  
در درجه دوم از برج از موت پیدش یا خبر بدی از جانب او که راست بود  
یا دروغ خاصه اگر در حد خود باشد و اگر در حد مرخج بود و مشاهده وی  
کند بحسب درجه از ترس از علول یا سرقه مالی یا کسی از ظلم و ستم و اگر  
درین وقت با وی باشند مرخج و مشتری و زهره و ناظر یا انها زحل از  
بازده هم و عطارد تحت الشعاع بود و با انها باشد ذنب از چیزی بزرگ  
از امر آسمانی و انبیاء و چیزی که همه چیزها در نزد وی ذلیل باشند  
خاصه اگر در خانه مشتری یا حدش یا خانه شمس یا برج ناری باشد  
و اگر در انجا زحل با کواکب باشد پس از تجربه کاری و عابدی که  
پنهان بود و بترسد و اگر در حد زحل و وجه شمس باشد از  
دختر بگری که فساد از وی سر زده یا رسید او را مرضی در  
شکمش پس اگر در حد خودش باشد و با زهره باشد و ذنب از  
کنیزی

کنیزی که مالی بنده یک و کر بختیه خاصه اگر در خانه مرخج باشد و اگر  
در حد زهره بود و با ان مرخج از دختری که از درد شکم شکایت کند  
یا نطفه که خواهد بزاید و اگر متصل باشد عطارد بخسی و مصرف از عده  
و در حد مصرف غنه باشد و در وجه متصل بد در خانه کوی که با انست  
از امور مختلفه و خاصه خود با مردم و اگر عطارد در حد خود و خانه زحل  
و زحل را مشاهده کند و در درجات اول از برج باشد و سهام  
با مرخج باشد از در غایبی یا سر کرده مجوسی یا ملک مقابل خون  
خواری که مجوس باشد اگر در خانه مرخج به تنهایی بود و سهام  
التعاده در اوایل درجات برج سرطان از زن بهاری یا امر مخفی و اگر  
در حد زهره باشد و وی دو سیوم از یاراننش که غایبند که چیست  
حال ایشان یا از دختری که و اگر در حد عطارد بود و وی در طالع  
در خانه یا وجه قمر باشد یا حد زهره از عروس یا تزویج یا وقت  
ولادت بگوشش و اگر عطارد در حد زحل در و زنده هم و متصل با  
ان خانه شمس از توضیح مشکلی یا بر آوردن کنی یا خبر بد کنیزی

نالیان

در حد زحل

در حد زحل

پس اگر در حد مشتری و وجه شمس و تحت الشعاع از وصیت ملوک  
 یا از حرب و مردن در آن حرب و اگر در حد عطارد باشد و روی عیب  
 قابل تدبیر قر باشد از کتابی یا شراکتی یا تجارتی و اگر خطب حد طلب  
 سهام العاده در تمام باشد یا در هم از غایب و اگر خطب حد در بی وقت  
 در طالع بود و صاحب حد طالع در ششم از غایبی که زنده است یا  
 مرده و اگر مرخی با قدر پنجم باشد بمناظره شمس از ملکی که می بود  
 و اقامه زدم و خون ریختن در اول درجه پنجم در حد مرخی  
 از امر پدرش و ترکه او و اگر در حد مشتری بود از مال پدرش یا  
 از مال ملکی بزرگی که بر هم خورده ملکش و اگر در حد زهره بود از زنی  
 که از دردی شکایت آمده و باین درد میبرد و اگر در حد عطارد از  
 بحر یا دیوانگی که وی را عارض شده و اگر در حد مرخی بود و بان  
 باشد عطارد در خانه مشتری از سلامتی و صحت بدن خانه واده  
 و اولادش که غایبند انا و اگر تحت الشعاع بود با مرخی در حد  
 مشتری و قر متصل بهر دو بود از مرد بزرگی که مقبره سد بر او گذارند  
 و اگر بان

و اگر بان ذنب باشد و شمس از آن بروج خازع باشد و لکن هر  
 تحت الشعاع باشند و مغرب از گردن زنده یا اسیری و اگر انچه را سبب  
 روی در حال بود و مناظرش باشد مرخی از هفتم از مردی که بنهان  
 شده از ترس ملک یا بنده بزرگ مرتبه پس اگر چنین باشد در خانه نهم  
 از مردی که بیرون رفته از تحت یل ملوک یا جس یکدم طرف متوجه  
 و اگر چنین بود از سلطان از حیاتش و اصل مولدش که چیست حال  
 آن و در جوانی تولدی یا دختر می یا ترسی یا عطشی و اگر سنگی و سنی  
 و در ثور از ملک مقتولی یا خونخاری و دزدی یا مردگان و در سنبله  
 از دزدی یا کمشده و در میزان از ملک شریفی که خر و بیج کرده در  
 عالم که یا ظفر میباید یا نه و در عقرب از وقت بر طرف شدن و با  
 از مردم و همچنین اگر انچه ذنب باشد و برین قیاس بود دلالت بلقی  
 بروج اگر در حد مرخی و خانه زحل بود از مردی بزرگ تسلطت  
 و ظفر میباید بجاخت خود و اگر در حد زهره و وجه شمس باشد از  
 فرزندی و شرفی و تزویجی و اگر در خانه خود و حد عطارد باشد

در حد مشتری و وجه شمس و تحت الشعاع از وصیت ملوک یا از حرب و مردن در آن حرب و اگر در حد عطارد باشد و روی عیب قابل تدبیر قر باشد از کتابی یا شراکتی یا تجارتی و اگر خطب حد طلب سهام العاده در تمام باشد یا در هم از غایب و اگر خطب حد در بی وقت در طالع بود و صاحب حد طالع در ششم از غایبی که زنده است یا مرده و اگر مرخی با قدر پنجم باشد بمناظره شمس از ملکی که می بود و اقامه زدم و خون ریختن در اول درجه پنجم در حد مرخی از امر پدرش و ترکه او و اگر در حد مشتری بود از مال پدرش یا از مال ملکی بزرگی که بر هم خورده ملکش و اگر در حد زهره بود از زنی که از دردی شکایت آمده و باین درد میبرد و اگر در حد عطارد از بحر یا دیوانگی که وی را عارض شده و اگر در حد مرخی بود و بان باشد عطارد در خانه مشتری از سلامتی و صحت بدن خانه واده و اولادش که غایبند انا و اگر تحت الشعاع بود با مرخی در حد مشتری و قر متصل بهر دو بود از مرد بزرگی که مقبره سد بر او گذارند و اگر بان

ان خصوصت و شری میانه دو نفر که کدام یک ظفر یابد و اگر در خانه  
قر و حد داخل بود و قریب از حد دد ششم یاد و از دهم از مرضی و غلامه  
و خوف از مرگ بدین سبب و اگر در وجه مشتری باشد و حد بخشی بود  
و صاحب حد طالع با آنها بود و شمس متصل شود با حرام آنها و اگر  
کوهی که بکشند ملوک را و خرج کنند بوملک عظامی از ملوک زمین  
و اگر کوکب مطیع خاضع باشند مرزهره را و دلیل در ثور و حد وی  
باشد و قدر عقرب که هبوط آنست از مری که طالب ملکست  
پس اگر کوکب در پوت و بروج منقلب نباشند بمطلوب خود  
ظفر یابد و اگر مشتری در خانه و حد مرغ باشد در اول بروج از سبب  
طیب و دواها و بسیاری از اولاد و صلاح حال ایشان و اگر در  
خانه مرغ و حد خودش باشد از بخشش ملوک و مهربانی صاحب  
اختیاران وی بر او و اگر ان کوکب نورانی با وی باشد از بلند  
مرتبیه اگر در وجه شمس و حد زهره باشد و قدر در قوس بود  
از سفر یا چیزی که میخواهد تلف شود پس اگر با وی مشتری بود

در این

در این حد از رسیدن مال ملوک یا سرهنکان و اگر درین حد  
متصل بزهره بود از زنی که تزویج کند با او را بخانه آورد که ایا نرسی  
در عاقبت این امر باشد یا نه و اگر در حد عطارد باشد و عطارد در طالع  
از زندگی فرزند و امر خود و در دهم از یادانش و از سرقت و در  
سوم از سفر و مقاصد ها که از جانب برادرانش باشد و در چهارم  
از مالی که امید و ارست از جانب شیخ یا از قتال پس با وی باشد  
در پنج مرد در حد خود یا از بنده که ادعای آزادی کند یا مانند آن و  
اگر در ششم باشد عطارد از مرضی مانند کله و در هج بواسیر و درد  
عضو تناسل خاصه که عطارد در بعضی حظوظ زحل باشد و در هفتم  
از زنا و فسق و رسیدن بحرامی و دهم شتم از زدی یا اگر بخته یا کم  
شده و در نهم از خوابها و خیالها با خود مانند دیش کا و برین مثال  
باشد دلالت خانها اگر در حد  
خوش باشد و مطب حد طالع بود از مرضی و اگر رایج بود و قدر  
حد وی از کم شده یا اگر بخته و اگر بروج چهار پایان بود او مانند آنها

در این حد

در این حد

و اگر در حد زهره و زهره با عطارد بود و مرغی مناظر عطارد یا طالع  
حد زهره باشد از سحر و جنون و شباطین و اگر در این وقت قمر  
در تحت الشعاع باشد در حد زحل و بنظر زحل از چیزی که پنهان  
کرده یا کم کرده و نداند جای آنرا و اگر در حد عطارد باشد و عطارد با  
مریخ از مکر و داهرنی و سخی و غوغائی که با او سید و این بر طریق  
دکالت برج بود پس اگر در حد خویش باشد و وجه قمر و قمر با مرغی  
حد زحل باشد از تن و بچی از سبب پدران یا گفتگوی و خصوصاً از سبب  
مردگان و اگر در حد مرغی و خانه قمر بود و قمر در جدی بحد عطارد  
باشد از قنالی و فتنه و مخالفتی و کار نمودن پرکنده و اگر در حد مشتری  
باشد از خرید و فرخت و طلب علمی و هدیه ازین جهت و اگر در حد  
مریخ بود و مرغی مشاهده وی کند و قمر در هفتم میانه آنها باشد و  
حد طالع حد زهره بود در امر زنش و متاعش و خوف بران و بر کارش  
و اگر چنین باشد و حد طالع حد عطارد باشد و عطارد با زهره بی  
از دختر شو و خاله اش رسیده یا خواهر یا دختر خاله اش و اگر در حد

در وجه قمر

در وجه قمر بود و قمر با عطارد در حد زحل و در زابل الوند از سفی  
یا نقلی و حرکتی یا پرند یا بادی و اگر در حد مرغی باشد و وجه  
شمس در حد مرغی باشد و قمر در خانه مرغی و مرغی شریک و بی با  
از داهرنی و دزدی و قتال و آتش و هلاک ملوک و لشکریان پرسد  
اگر در حد خویش باشد از عیبی که در بدن وی بود  
یا از عملی که در آن سودی نبوده و اگر در بین وقت که جسم مرغی منصرف  
شده از آن اندخی بر سید یا از سوختگی آتش که بوی رسیدن و اگر قمر  
متصل باشد بمشتری از خوف بر جان خویش بواسطه ضربت یا تان او  
یا قنالی بر سید و اگر عطارد در اینجا باشد از طلب قتال یا شری  
سوال کرده یا نوشته دروغی و اگر در حد زحل باشد از اجتماع گروهی  
پراکنده بر سید که ایشان طلب قتال کند یا بر ملکی خروج کنند  
یا زندانی را بشکنند و ایشان اصحاب مال و جاه و ثروت باشند  
و اگر در حد مرغی باشد از خصمه و طلب شری بر سید یا از امر غیبی و اگر  
مریخ در این موضع باشد و قمر با وی باشد از بلایی و ناخوشی که در

در حد مرغی

در حد مرغی

در حد مرغی

در عهد انسانی باشد پرسیک و اگر منصرف باشد مشتری از مریخ از چیزی  
 پرسید که از آن میترسد و اگر در پیت یا وجه شمس باشد از طلب  
 حاجتهای متفرقه پرسید و بولیدن از این سر زمین و اگر در بین وضع  
 مریخ باشد و شمس متصل باشد بوی و زحل باشد شمس باشد از شخصی  
 پرسید که او را بند و زنجیر کرده اند یا محبوس است که میترسد و اگر شمس  
 صاحب سهام السعاده باشد یا سهم در وجه شمس باشد از هلاک ملک  
 و مرضش پرسید یا از غمها و بلائی که بوی رسید و اگر در عهد زهره  
 باشد از تزویج و غرضی و وقت رسیدن بشرق و منزلت پرسید  
 و اگر مشتری تحت الشعاع باشد از شخصی پرسید که میان زن و شوهر  
 افساد میکنند و میخواهند آنها را از هم جدا کنند یا از زمانی که از سلطان  
 مخفی شده اند و اگر عطارد در بین موضع باشد و زهره در حدوی باشد یا  
 خانه مریخ از سبب زنان پرسید یا کلامی که بگوید پرسید و اگر عطارد در  
 زحل باشد و زحل تحت الشعاع از مریخ باشد پرسید با از علت دری و حالش  
 و اگر در پیت مریخ باشد از حضرتها و بناهای ملوک پرسید و اگر در

اگر مشتری زیر زحل و شمس پرسید

پست فر

پست فر و حد مریخ باشند از امر عالم و خوف بواهل عالم از اذات و امراض  
 و جمع پرسید اگر در عهد خورشید باشد از کشف و دزدی با هم  
 پرسید و یا از سوختن آتش پس اگر در بین موضع قمر باوی باشد از  
 زنی پرسید که بوی بلائی رسید یا زنی حامله که سنگین شد و نفس  
 میزند و اگر در وجه شمس باشد از ملوک و سیرت و رفتار ایشان پرسید  
 و اگر در نیوت زحل باوی باشد از حقی یا غرق یا افتادن ملوک از چاه  
 پایان پرسید و اگر در عهد زهره باشد و عطارد <sup>از حد</sup> مقارن یا متصل <sup>بوی</sup>  
 باشد از حرام و فسق و فجور پرسید یا از چیزی که پنهان کرده در اسرار  
 معالجه زنها یا از خریدن جاربه یا تن و بیج بدی و اگر زهره با مریخ باشد  
 و تحت الشعاع از محبوس کسی که امر زنان جبر شد و از او مطالبه مینمایند  
 و او را مؤاخذه میکند و اگر عطارد با قمر باشد و متصل بوی از سفر پرسید  
 و سوار شدن فاصد و طلب حاجتی در سر زمین غربت پس اگر قمر منصرف  
 باشد از عطارد از کتابتی پرسید که بوی رسید از برادرش یا پدرش  
 و اگر سا بل زنی باشد از پدر یا شوهرش پرسید و اگر در نیوت که مریخ

و غیر دارد و کمتر بر او رسد

سدا  
 و طبعی که بخار را و او گرفته شده  
 و سوار است که

مریخ

در عهد مریخ

در عهد مریخ

در ششم باشد قمر طالع باشد و در حد مرخج و با وی نخل باشد از  
 مال مردگان بر سید یا مرغی که خواهد مرد یا ضرری اندندگان  
 پس اگر قمر یا مرخج باشد و دخل با زهره و هم در برج مالی باشند یا در  
 حد دخل یا حد زهره از سواری دریا بر سید و اگر در وجه قمر باشد و قمر یا دخل  
 در دوازدهم باشند از کم شده چند بر سید یا چیزی از جانب یا خروچی  
 بر ملکی و خلعت از سلطنت و اگر مرخج در وجه قمر باشد و قمر یا شمس  
 در حد مرخج باشند از طلب تجارت بر سید یا از چیزی از جانب سلطان  
 یا خدمت ملوک و اگر مرخج با دخل باشد و در حد دخل از کلامی با پدرش  
 بر سید یا خصوصتی یا چیزی از امور متفرقه و اگر دخل صاحب حد مرخج  
 محرق باشد و با زهره در حد عطارد باشد از جای بر سید که در حد جگر  
 دارد یا حرامتی بر او غلبه کرده یا او را باری داده اند و پنهانش کرده اند  
 و اگر در حد مشتری باشد و قمر متصل بوی باشد از غایبی برسد که خواهد آمد  
 یا کی مرده و اگر خطاب خانه حد مشتری ملوک در طالع باشد از حیات و مال  
 و سعادت خود بر سید خاصه اگر مشتری در حد خود باشد و اگر مرخج در  
 حد مشتری

نکته است که این سید تخصیص یافته  
 است بر بدن و سید مرخج که در ششم باشد

یا او را خضر کرده اند

در حد مشتری قبول کند اتصال زهره را از توجه شدن کاری بر سید از  
 امور زنان و اگر با مرخج نیز عطارد و دخل باشند از طلب عاصی بر سید  
 یعنی باری دادن مردم و مانند آن و اگر چنین باشد و کوکب هم محرق  
 باشند در دوازدهم پس از مردی بر سید که خبر بر سید با خد مالش  
 و اهانش و می خواهد بداند راست و دروغش را اگر در بیت  
 یا وجهش باشد از مرض ملوک برسد یا از کم شده و اگر در حد زهره باشد  
 از جای بر بگری برسد که اذنه تن و بچش دارد و اگر در حد عطارد باشد  
 از پیر یا پادشاه برسد یا تجارت و اگر در بیت قمر یا وجهش یا نه بهرش  
 باشد از مرغی برسد یا از انسانی که او را طلب کنند بر دارش زنند و اگر  
 در حد دخل باشد از کجی او ذرا عتقا و امور مشایخ برسد و اگر در حد مشتری  
 باشد از نسک و عبادات برسد یا چیزی از مال که نهان کرده یا فرستاده  
 بجائی که ایاسالم خواهد ماند یا نه و اگر در حد مرخج باشد از خصوصتی  
 غرقا یا بر بدش برسد و خاصه اگر این کوکب که مذکور شد شهادتی باشد  
 و در طالع باشد و مراعات شهادتی در سهم سعاده باشد

ششم مرخج

در حد مرخج

در حد مرخج

در حد



اگر در حد خود باشد و قرص حلب سهام التعداد باشد انما و تزویج  
 بر سیده و اگر در حد عطارد بود باشد و عطارد با مریخ باشد از نوشته  
 دختر ی پر سیده که در آن جادویی و سحری و مانند آن باشد و اگر در  
 پست قر یا وجهش باشد از مریضی و عیبی و علامتی برسد در جسد انسان  
 یا نوشته که از جانی وارد شده یا آمدن غایبی و اگر در حد زحل باشد  
 از قاتلانی برسد یا دیدن شیاطین واجنه و امور اینها برسد و اگر در  
 حد مشتری باشد و مشتری صخره باشد انما و اولاد پر سید و اگر در  
 حد مریخ باشد از فسق و فجور یا دردی یا قتل برسد پس اگر زهره  
 متصل باشد در این حال بمریخ و عطارد منصرف باشد از مریخ از  
 طلب حرام در امر موصلت بنیهای برسد یا از صدیق و دوست گرفتن  
 پس اگر زحل و مریخ نیز در سادس باشند از خاصه ماده و زلزله زمین  
 خانه و اهانش برسد و از مردگان در میان گیران و اگر در انچه مریخ وقت  
 باشند از طلب کردن بعضی از زنان بعضی را یا امر قطع الطریق و <sup>بکلی</sup>  
 برسد و اگر انچه مریخ و شمس باشند از مجوس یا ناخوشی برسد که

کلی خلاص

کلی خلاص شود و اگر در وجه شمس باشد با وی مریخ و زنب باشند از زهر  
 و جن برسد پس اگر در انچه مریخ و زحل باشند از وصیت عمه یا خاله یا خواهر  
 برسد پس اگر ناظر نباشد صاحب حد طالع بسوی زهره و نه بسوی حد  
 زهره پس این وصیت در امر غریبا باشد یا در زمین غربت  
 اگر در درجات و قد باشد و در حد خود  
 باشد از زیان و خسارتی برسد یا چیزی که در دیده اند یا امر پست از  
 جانب خود و اگر در برج جدی باشد و با وی عطارد باشد از کتب دینی  
 یا چیزی از امور زنان و ملائکه و انبیاء علیهم السلام پس اگر عطارد  
 مشرق باشد و منصرف از زحل پس از نوشته که <sup>در انچه مریخ</sup> آمد بسوی او از بزرگان  
 مردم برسد یا از امر خنده و فریب و امری که از اخلعتی باشد یا امر  
 چیزی که مخفی باشد و اگر در حد مریخ باشد و مریخ با وی باشد  
 در دلو از قتال و خصومت در امر زنان و عجزها و امر دهن زنان بر  
 یا چیزی که کشد یا نقصانی و خسارتی در امر موت از کجها و زدن آنها  
 و غیر اینها و اگر مشتری نیز انچه باشد از بنده که کوخسته برسد یا درنده

سبع از طالع و در است و در زمان در است اول

در است و در است

در است و در است

یا شیر یا یوز یا سگ یا چهار پا یکی که دند برهه و اگر زهره نیز در اینجا باشد  
از زلف پر سده که بوی بلایی رسد از روحانیان یا از تن و حی که  
در آن شر و خجاشتی باشد پس اگر این کواکب در حوت باشد و در  
حد زهره از اجزای متفرقه باشد از امور عابدان و آنها که بند و عبادت  
بجا آورند و اهل خواهشهای بد و تاویل دین یا از قتال اشخاص متفرقه  
یا عفت زنان و اگر در حد مشتری باشد و زحل صاحب طالع باشد  
منه در نیمه اول روز باشد از چیزی که کهنه باشد پر سید و اگر مشتری  
صاحب طالع باشد یا در نهم باشد از وقت و لالتش و جمیع حالش  
و عمرش و مالش و اهانش پر سید و اگر در حد مشتری باشد و تحت  
الشعاع پس از غیبت پدرش پر سید که خواهد آمد و حال و حیثیت  
یا از عجزی خاصه اگر در بعضی حظوظ زهره یا قمر باشد و اگر زهره را  
شهادت باشد و در حد خودش باشد از زن پدرش باشد و اگر  
در حد مرض یا زحل باشد از زن کنیز پدرش باشد و اگر در حد جبرئیل  
و قریب او باشد یا در طالع و حد وی زحل باشد از گشده

یا ضربیدن

یا ضربیدن دایره یا سوان شدن قاصدی که می رود یا از چیزی که در پیش  
خود پنهان کرده از خبر پر یا ابریشم و اگر قمر در حد غیر زحل باشد از زن  
غریبی پر سید و اگر در حد زهره و زهره صاحب طالع باشد و ناظر  
بطالع نباشد از سبب تزویج و زنان و میراث آنها پر سید یا زدی  
از جهت زنان و اگر در بین وقت قمر زهره در طالع باشد و صاحب حد  
طالع در نهم یا سوم باشد یا در درجات دوازدهم و ذایل از طالع باشد  
از سفر و نقل و نقل و تحویل پر سید و اگر در وجه شمس باشد و تحت  
الشعاع از بنده که خفته پر سید یا جوان مریمی یا مردن زانش و اگر مرغی  
نیز اینجا باشد و منصرف از زحل از زدی پر سید و اگر متصل بزحل  
باشد از تب و مرض و کله پر سید و اگر عطارد اینجا باشد از کینه که خود  
و امکاتبه کرده یا اراده دارد که او را جاد کنند پر سید و اگر زهره نیز  
تحت الشعاع باشد و شمس منکسف باشد و قمر با ذنب از صالی پر سید  
که اراده قسمت آن شده یا بان مال راهب و امر ناخوشی در نظر دارد  
اگر در حد خود باشد و صاحب سهم الشعاعه و سهام

کتابت شده است که با نام او  
در مدتی که بعد از او باشد

در حد حوت و حد

در حد حوت و حد

التعاده در طالع باشد در نوبت قمر تحت الشعاع خواهد بود از ملک و نفع  
 و دیاست و دین و مانند آن پرسد و اگر قمر یا مشتری باشد و صاحب  
 طالع در طالع باشد یا با آنها یا در نهم یا سوم از سفر پرسد یا از آن  
 و نجوم در جوانان و نقل حرکت از موضع به موضعی پرسد و اگر در حد  
 مرخج باشد و مرخج محترق از قتل ملک و راه ننی و ترس از عبادت  
 کنندگان پرسد و مرخج اگر در قسم چهارم از درجات طالع باشد  
 یا در هشتم از طالع از مالی پرسد یا از ننی که طلب کند انرا از جانب  
 برادران که آن رت تازه زابید یا پیمار است و اگر مرخج و زهره <sup>مشترک</sup>  
 باشند و صاحب حد طالع یا حد سهم السعاده زهره باشد از هر طرف  
 و انواع سازها پرسید یا از دوستی زنان خاصه اگر این در عقب یا  
 سنبله باشد پس اگر در بیت یا وجه شمس باشد از بزکان و بچار  
 و مالوک و بخیر رسیدن ایشان پرسد پس اگر مشتری اینجا  
 با مرخج باشد و شمس متصل باشد یکی از این دو از مرض و <sup>سید</sup>  
 عطیه ملوک پرسد و اگر در حد زهره باشد و زهره در طالع از هر دو  
 و زهره

و فکر کردن و قصه خواندن

در ترجمه عبارت نبود دیگر تصحیح شده بود  
 از جهت احتضار نقل شده بود

و زهره یا عمر زفتش با ولادت دخترش و چیزی غایبی و وقت ظهور  
 عمل خاصه اگر این در اول سرطان باشد و حد مرخج و اگر در حد عطارد  
 باشد و عطارد با مرخج از قتل و شری بسبب تجارت و نوشته های پرسد  
 و اگر در بیت قمر یا رجش باشد و قمر متصل به مشتری باشد یا ناظر  
 بان از اسم و نسبش و نسب مادرش و امر زنان و در اعتراف پرسد  
 و از خصومت بران قسم که دلالت کند بر آن حد و اگر در حد <sup>طبع</sup> باشد  
 و زحل مقیم باشد و در طالع از میراث پدرش یا عرش یا از عمر آنها  
 و چیزی که نهنه پرسد پس اگر در نوبت حد طالع از برای مشتری باشد  
 و لو اکب در آن باشند از ملک و سلطان و خروج بر ملوک پرسید  
 که کی بان مقصود میرسد یا از خروج بر مردم یا از جهت طلب <sup>توان</sup>  
 پرسید اگر در حد خود باشد و صاحب حد طالع یا سهم <sup>التمنا</sup>  
 و تحت الشعاع یا در سبع از خانه خود ان کشد و راه زنان یا فسق  
 و نحو پرسید پس اگر در حد خور و وجه یا بیت شمس باشد یا شمس  
 متصل باشد بوی از قتل ملوک و لهو و ایشان و حالشان پرسد

در طالع مرخج و زهره

در طالع مرخج و زهره

اگر در حد خود باشد و صاحب حد طالع یا سهم <sup>التمنا</sup>  
 پرسد پس اگر در حد خور و وجه یا بیت شمس باشد یا شمس  
 متصل باشد بوی از قتل ملوک و لهو و ایشان و حالشان پرسد

و از اینکه که عطایای لشکر ملوک بیرون خواهد آمد و چه امر ایشان  
 شد و اگر با شمس در نیوقت زهره باشد و زهره صاحب طالع باشد و  
 صاحب سهم العلاء مرغی باشد یا زهره صاحب حظوظ نیز نیوقت باشد  
 پر سید از چیزی که نپنهان کرده از زینو زنان یا امر آنها و امر شکی  
 یا امر بدندان بران قسم که دلالت کند صورت بوج پس اگر در  
 زهره باشد و زهره در دوم باشد و صاحب حد طالع از صیرافی و صوفی  
 و تزیچی پر سید یا مال زنان که مرده اند یا از مرغی پس اگر زهره  
 در نیوقت با عطارد باشد در سبیل در حد عطارد از شهری بر  
 زنی پر سید یا از حرامی در امر زنان و اگر قدر در نیوقت با آنها  
 باشد از شهری پر سید که انرا بکتاب داده اند یا تجارتی که خواهد  
 رسید و مالش چه باشد پس اگر زهره طالع باشد و در بعضی  
 حظوظ عطارد و عطارد از تحت الشعاع دور باشد و ما مرغی از  
 کنیزکی سازند و خوانند پس بد که سخنان را بخرد یا او را بزور  
 میخواهد بکیم یا اراده دارد که او را فریب دهد پس اگر در نیوقت

کم مرغی در

که مرغی در حد زهره باشد و زهره با مرغی باشد از حد حاضری که  
 پر سید یا از زنی که بواسطه دارد و مردی او را گرفته و آن مرد بان  
 زن در یکاست و اگر زحل مشاهده زهره باشد پس آن زن را در  
 یا بادی در دم باشد یا انرا سحر کرده اند و اگر در حد عطارد باشد  
 عطارد در دور باشد از تحت الشعاع از حرب و قتال و سپاهیان و جنگ  
 پوسد و اگر عطارد در نیوقت در حد مرغی باشد یا متصل به مرغی باشد  
 انجسد مرغی و صاحب طالع و سهم التعاره باشد پس تا کیدش پست  
 باشد و دلالت اقوی باشد و بسا باشد که دلالت کند بر خاصه  
 و ستم و دشنام و اگر عطارد در تحت الشعاع باشد و ما مرغی و زحل  
 ناظر باشد باین سه کوکب بنظر عداوت پس از خاصه در خصوص  
 ارت خانه یا از زمین پر سید و اگر زحل با این سه باشد و مشتری  
 بنظر عداوت ناظر باشد با آنها از شهری پر سید که در آن قتالی  
 واقع شد یا خونی یا غصبی در آن نازل شده و اگر در وجه قمر باشد  
 یا پیش یا قیمت دوم ان یا ششم باشد از اجزای بروج و قوس

دلال صاحب روح و حسد

نسخه از کتاب نجومی که در طالع است

باشد از شمس و شمس یا داخل باشد از مرضی یا رجعی پرسیک یا غمی  
بواسطه درود خبری یا آمدن فاصده پرسیک و اگر قر در حد مرخی  
باشد و وجه خود در برج طالع لکن بحسب درجات دایا باشد  
و در روز و ماه بوده باشد از سفر ملوک پرسیک یا از شخصی خروج  
که هر بر سلطان و از سر نهی و طرفی بر نهی دیگر و طرف دیگر نقد  
و حرکت میکند پس اگر با مرخی درین موضع زحل و مشتری و زهره  
باشند و این کواکب بزرگ و کله خدای سال باشند و دخل باشند  
دو مرتبه سال و شمس در پنجم باشد از برج طالع و در ششم  
بجد درجات پیوت از مال مدفون پرسیک یا از گروهی که هاجی  
شده اند یا از شخصی که مخفی شده یا از جنون پس اگر این در بیت ششم  
و شمس در حد مرخی باشد از مرض ملوک پرسیک یا کشته از دروا  
ملوک و اگر در حد زحل باشد و دخل در حد خود در جمع باشد و یا شرقی  
یعنی در جانب مشرق و در وجه خود و بیت خود باشد که هبوط غم  
پس از قتال و غوغالی و شرعی پرسیک یا از نفع که جمع درم داد پس  
اگر مرخی

اگر مرخی که در سابع است طالع باشد یا حلیه نیر نوبه در سابع باشد  
با زحل و شمس یا مرخی باشد یا متصل بوی از انسانی اعمی پرسیک یا از آنکه  
بصورتش عیبی باشد پس اگر مرخی در حد مشتری باشد و غریب از طلب  
سلطان پرسیک یا از انسانی که بیت مرتبه و وضع المنزله شده پس اگر زحل  
در نوبت در سابع باشد از خوفی یا معصیتی پرسیک و اگر زهره نیز  
انجا باشد از توپچی پرسیک و اگر زهره میان نحسین مذکور باشد از  
فاد میانه مردی و زنی بر نش پرسیک پس اگر زهره ناظر باشد بر مرخی  
و زحل و منصرف باشد از یکی و متصل بدیگری از دختری پرسیک که نش  
او و پدرش یا برادرش یا میانه عیش و زوجهش خاصه و شتری باشد  
و اگر مرخی در سابع یا داس باشد و دخل در طالع باشد و از او در طالع  
حظی باشد از بنای خانه یا شهری یا ساختن کشتی پرسیک خاصه اگر در  
حد مشتری یا ناظر بوی باشد که دلیل بر اخیار است و اگر با مرخی در سابع  
ذنب باشد و صاحب طالع نیز با وی باشد از نقصان یا عیبی پرسیک  
که در جسدش باشد یا از جنوبی بر خود کالت بر ج سابع و ارتفاع مرخی

در سابع و سابع

در سابع و سابع

مراد بارتداع شرقی بودن و وقت بودن  
 یا در شرقی بودن یا در غربی بودن  
 که اگر شرقی باشد از ریاضت  
 ارضت بر سید و اگر باطل باشد  
 از نقصان آن و بر سر قیاس  
 و اگر هم

و یا بهبوطش پس اگر مرغی در سابع در بعضی از خطوط شمس باشد شمس  
 صلب سهم السعاده باشد از ذوق و عطیه بزکان پس سید که کی پیرون  
 خواهد آمد یا از چهار پای که خواهد رسید  
 اگر در پنج  
 یا وجه خود باشد از ترس و بیم پس سید یا از خوف از شیطان یا از چهار پای  
 ملطد یا از سلطان یا از چهار پای که خواهد بخرد و اگر در نیوقت زحل  
 با وی باشد پس این خوف از مارهها و غولان باشد یا از پیره ذن سحر  
 یا از مرد پیوی و اگر باشد در دین موضع مرغی و زهره باشد از خوف  
 و یا بیع کنیزی بر سید و اگر باشد در اینجا عطارد و قمر باشد و زحل  
 صاحب طالع در نهم باشد و مرغی ناظر نباشد بوی از سفر و علم و طلب  
 دین و انواع عبادات بر سید و اگر در حد زهره باشد و زهره نیز در  
 حد خود باشد و خارج باشد از تحت الشعاع از سلطنتی که در طلب نیست  
 بر سید و عمل بزکی بواسطه ملوک و طلب زنان و اگر عطارد ناظر باشد  
 با وجه این و مرغی ناظر نباشد از حکمتها قاضیها و امور حکما و فلسفه  
 و امر بزکی بر سید یا از آزادی اسیری پس عطارد اگر در نیوقت

متصل

مراد باین نظرات یا تعدد در نظر  
 عطارد بر سید

متصل باشد بهر حال و شمس منفرد باشد ازان از محبوس یا اگر قناری یا  
 حری که خود را فرخته بر سید پس اگر چنین باشد و قمر در طالع باشد  
 در پست خود یا مرغی از ننگ که بخیزد که بر او خوف قتل باشد بر سید پس  
 اگر عطارد در صاحب طالع باشد و تحت الشعاع باشد و باشد شمس در سابع  
 بوی باشد و صاحب سهم السعاده در ثانی یا عاشق باشد از ترس و حجب و طلب  
 حلال بر سید و انا مزکی و از چیزی مانندی و عبادات و عبادات خود  
 و فرقت و امر کتابت و اگر در بعضی از خطهای قمر باشد و قمر در قمر ثالث  
 از اجزای برج باشد از نقل حرکتی بر سید یا از حلق بند یا سفری  
 یا انا عبادات و دین و سوار شدن بر کشتی و سفر دریا پس اگر  
 شمس مقارن مرغی باشد از ذدی بر سید یا از کشته یا ننگ که بخیزد  
 یا چیزی که انرا سلطان گرفته بزود که ایارد میکند یا نه یا از خطای ای  
 ملوک و شهادت بجوی از احکام درجات و حد و دجا که خواهد آمد  
 و اگر شمس در حد زحل باشد و متصل بوی از ننگ که بخیزد یا از کشته  
 یا از محبوس یا از امر زمینها و ذاهقها بر سید یا از سلطان که بر او بیم

در سابع و سابع

در سابع و سابع

باشد از دیوانه که او را زنجیر کرده اند و بقیه کشیده اند پرسید یا از  
 اضافی که بر او بیم موت باشد و اگر در حد عطا در باشد و عطا در حد  
 طالع و باوی باشد از صنعت و ساختن طلا و نقره پرسید یا از توشه  
 که در آن زیان و خسرتی باشد و امر باطلی و اگر در حد زهره باشد عطا  
 با شمس باشد بدون نظر قر و زحل ناظر باشد بشمس و عطا در آن  
 اولاد و مال و امور متفرقه پرسید یا از سلطنتی که بان میرسد و اگر  
 در حد مشتری باشد از سلطنت و ملوک و زنی آبتن یا تن و بیج و ولد  
 پرسید پس اگر مرغی با شمس باشد در اینجا از ادای دین یا فر و ختن  
 پسرش یا غلام خود پرسید و اگر در اینجا زهره و عطا در با شمس باشد  
 بدون نظر مرغی از حاجتی که از زنان طلب کرده پرسید یا از خاصه  
 یا از طبیعتی که اراده علاج مرضی دارد و اگر با شمس درین حد زحل باشد  
 و عطا در حد صاحب موضع قر و حد طالع باشد از حاجتی پرسید که طلب  
 کرده از آن شخصی یا از قضی که ایام دهد یا نه یا از کسی که او را میخواهد  
 تجارت بفرستد که چگونه باشد حال وی پس اگر آنکه گفته شد است

عطا در با

عطا در باشد و باوی متصل باشد از شرکت و مخالطه پرسید یا از طلب  
 امرهای بزرگ یا طلب امور جن و اگر در حد مرغی باشد و مرغی صاحب طالع  
 باشد و باوی متصل باشد از ده دقان و کز غیبه ننگ و دزدی و اگر در  
 حال زحل با شمس باشد از شر و محاصره پرسید و اگر مشتری نیوانچا باشد  
 از امانتی و رسیدن مالی از جهت ذاعات و انبیه و رسیدن بملفق  
 ازین جهت پرسید و اگر مرغی صاحب حد اینجا باشد و صاحب حد  
 نیز باشد و حد طالع و برج سهم البعاده نیز اثر باشد از دزدی یا غایبی  
 یا عجوسی که بر او خوف ضرب و ستم باشد پرسید پس اگر مرغی صاحب  
 این خطوط باشد یا راجع باشد و زحل بروی مستغنی باشد از قتال  
 یا خوفی و معصیتی و طاعون و مانند اینها پرسید و بدتر و نحس تر  
 آشت که ذنب در اینجا باشد اگر در حد خود باشد  
 در درجه دوم یا از همه یا هفتم از زن خود پرسد و اگر سال از زن  
 باشد از مردی پرسد که اراده تزویج او داد و از صداقت با زن آن  
 پرسد و رسیدن بخیر انجانب ایشان خاصه اگر در خانه یا در

در این حد و در حد

در این حد و در حد

در این حد

مرغی باشد و عطارد ناظر بر زهره باشد و اگر زهره مشرق باشد و یا چرخ  
 و زحل از جاریه پرسد که او را فریب داده اند یا از اسباب زنان که  
 دزدیده اند و اگر غریبی باشد از جاریه پرسد که هنوز در خانه است  
 که گو شوهر خواهد کرد یا که خلاص خواهد شد از بلیته که بدان هست  
 و میرسد بخیر و اگر زهره شرقی باشد و در اذ تحت الشعاع و در برج  
 ملوک از امر ملوک و اشراف پرسد و اگر جنبین باشد لکن راجع بایمقیم  
 از زن ازادی پرسد که از تزویج خود برآمد و مال او را برداشته  
 و اگر در حد عطارد باشد و مقیم یا راجع باشد از جاریه پرسد که او را  
 فریب داده اند یا مردی در منزل وی داخل شده که چه حال داد و در  
 کجاست پس اگر درین حال عطارد بر وی از نحوس و شعاع باشد و  
 مقیم باشد از غایبی پرسد که حالش چیست یا از زنی که با سپه خود  
 کو خفته یا از کتابی و اگر با اینها قرص طلوع باشد و صلیحانه زهره زنده  
 منصل باشند بمشتری از تن و بیج و حال زنان و سفر آنها پرسد یا آن  
 ولد خود و اگر در حد زحل باشد و زحل محترق از وصیت مادر خود یا  
 یا عمر خود

یا عمر خود پرسد یا از حال مردگان یا خاصه دو امر ملت و اگر در بیت یا  
 وجه قر باشد و قریب الساعه باشد و یا سهم البعاده از زن غایبی  
 پرسد یا سفر زنان و تودد در زمینها و اگر در حد مشتری باشد  
 و شرقی و صلا حطالع و قریب حد مرغی باشد و مشتری راجع از موت  
 ولد خود پرسد یا از خصمه یا حاضرانهار یا حراست کاروی یا از تن سو و  
 خوف از ملوک و اگر در حد مرغی باشد و غریبی از زنی پرسد که بیرون  
 رفته و گرفته از خانه مادر خود و طلب و فسق و فجور و کلاه زنی و اگر مرغی  
 دنیوت با زهره باشد و یا زهره منصرف باشد از مرغی پس از زنی  
 پرسید که طلب فجور و زانی میکند یا سوال کرده از مرد و زنی که  
 محبوسند یا برایشان خوفی و بیم باشد و اگر مشتری با زهره باشد  
 از ابستنی زن و ولد پرسید و اگر قریب زهره باشد و منصرف از زحل  
 انگشته یا در آمدن کشتی یا از حال طبیبان پرسد و اگر عطارد با  
 زهره باشد و بر وی باشد از نحوس از طهور و طرب و کتب و اخبار طبیبی  
 پرسید و اگر مرغی نیز با وی باشد از سحر و مکر پرسید و اگر در حد

در حد مشتری و زحل و عطارد و زهره



مشتری باشد و باوعی و مشرقی باشد از تن و بیچ دختران ملوک و  
 بر فعت و سلطنت رسیدن از این جهت پرسید و اگر زهره و مشتری  
 با هم در غیر حده مشتری باشند سوال از ولد و تزویج باشد و داخل  
 شدن بموضع که بدان بلد رسد که آیا خواهد رسید یا نه و اگر  
 منصرف باشد از مشتری و زهره بلج باشد سوال از طرب و طهوری باشد  
 که مرکب است و می رسد که آیا کسی باین مرتبه عیش و لذت رسد  
 یا نه و اگر در بیت قر و وجه خود باشد و شمس صاحب عیالت و عطار  
 صاحب مطالع باشد از نامه های ملوک پرسد یا نامه که برایشان وارد  
 شد یا از نفع و درآمد علم و اگر شمس درین وقت در سادس باشد  
 و زهره غریب و با مرخ و عطارد از مکون زنان و غریب آنها پرسید  
 و اگر متصل باشد باین سه گوکب از سرقت یا قتل یا خوف از بند  
 پرسید و اگر زهره متصل بنحل باشد بر این صفت آن کشندها  
 پرسید و اگر زهره بار خا باشد و مرخ در طالع باشد از اذخرف  
 و فسق و فجور و امر ناخوش پرسید  
 اگر در حد  
 خود باشد

در بعضی مشهور است  
 عمل کند و او رسد یا نه

از این  
 ظاهر  
 معلوم

خود باشد خاصه در نه بهر هشتم از هفتم از قتال و همت و بدو را کشیدن  
 پرسید و اگر در سوقت مشرقی باشد و یا مرخ یا متصل باشد بان از قتال  
 پرسید و از مردی که دست از کار و اطاعت خود برداشته خاصه اگر در  
 اول باشد از اقسام درجات و تند و سعور از وی ساقط باشند و اگر در  
 یا وجه یا سلطان قر باشد خاصه اگر با قر که شریک و بیست متصل باشد  
 مجسد از مرض ولد خود پرسید یا موت پسرش یا از کنج و میوایش و اگر  
 نخستین نیز با وی باشد از موت های بنزد پرسید یا از قتل و فوت  
 زنش یا از زنی که در دنیا بیدار دارد یا بر شرف هلاکت باشد و اگر  
 نیز با قر باشد از زنی بهاری پرسید یا از انسانی که در دین بواسی  
 و مانند آن دارد و اگر با این که عطارد در بیت یا وجه یا سلطان قر  
 باشد قر در طالع باشد و شمس در نهم مردوم از بیت هشتم باشد  
 از خاصه پرسید یا از کشنده یا مرض ملوک و عمل سلطان و امور ایشان  
 و اگر در حد رخل باشد و با وی مجسد باشد بدون نظر باقی گوکب  
 از مذهب زنداقر پرسید یا از دین بدی یا از انفسون و منتر و کلام

در بعضی مشهور است

عمل کند و او رسد یا نه

مشکلی و چیزی که در آن غور و تعقیب یا از غاصه و حیلهها و اگر در حد مشتری باشد و بجامع با آن بدون نظر باقی کواکب از نامرملوک پرسید یا از تجار و رسیدن بمال از جانب ولد و از ادای دین و از اصدقا و اگر زهر و نیز دوا نجات باشد از خرید و فروخت و طرب و طهو پرسید و اگر هر سه سخت الشعاع باشند از قرض خواهان پرسید یا از مردمان فقیر که کی بر ناله و خیر و دست یابی خلاص شوند از بلا و از خوف مرض و کوری و اگر در شرعی باشد از خوف از ملوک پرسید و از طلب مال و غنا و اگر در حد مرغی باشد از خنده و مکر و قتال و خونها خاص اگر مرغی شاهدی باشد و قبول اتصال وی باشند و ناظر باشد بسوی آنها قر و اگر در بیت یا وجه یا نه بهر شمس باشد و شمس با مرغی باشد از خنامه و شرعی پرسید از اسمش در دیوان عطای ملوک و جس روزی خود یا از حکم قاضی بر او یا از انسانی که نبیندش کرده اند و اگر در حد زهر باشد و با وی از دوستی و طلب زنان و دخول با ایشان پرسید و اگر با آنها مشتری باشد از ترغیب و دخترها بزرگان یا از زنها ایشان

ایشان یا انصاحت خواستن از ذی عظیم القدری و اگر قر یا از اس با عطار در از وضع تاج بر سر ملوک پرسید و از تجدید عهد و بیعت از برای ایشان و اگر مشتری نیز با آنها باشد از سلطان و ملکی پرسد که حالش چیست اگر در بیت یا و بخود باشد و صفا سهام العاده باشد و با ذنب باشد از مرض خود پرسید یا از عوف یا از جنر بدی که با وی سید یا از سرقت و اگر در حد زحل باشد و عقارب وی و مرغی نیز با آنها باشد از غوغا و شر و چهار پایان پرسید و اگر در حد مشتری باشد و مشاهده وی باشد از مردی صالح که غایب باشد و حسب دین و دای دست باشد پرسید و اگر در حد مرغی باشد و مقاند وی از وصیت اموات پرسید یا از مالی مدفون یا از خبری که از جای خود بعمر ناره شده و سرقت شده و اگر در حد نصیب شمس و حد عطار باشد از سفر و خصوصت و بردن حکایات بسوی ملوک پرسید و اگر در حد زهر باشد و وی تحت الشعاع باشد با زحل از اب و ماء و ناخوشی که بدست ملک باشد پرسید و اگر در انچه مرغی و مشتری

۵۰



دلائل عاقل و مستدل

صالحه ای که در کتب مطبوعه



باشد از مثال و کام قیچی پر سیده و اگر در بعد خطا بد باشد از پرخو  
پر سیده که کی تعلیم خواهد گرفت یا از نامه که بسوی وی آمده از  
جانبی یا از کلام حکمت یا از مالحی که بدیندی بوده اند پر سیده

در سوادالت نعل و شتر در مع  
سعد

*[Faint bleed-through text from the reverse side of the page, mostly illegible.]*

بسم الله الرحمن الرحيم  
در سوادالت نعل و شتر در مع  
سعد



*[Faint bleed-through text from the reverse side of the page, mostly illegible.]*

۱۰۰

دالات طالع و سوادالت

سوادالت طالع و سوادالت



باشد انقال کام قوی سید و اگر سید طالع باشد از جهت  
 سید که قلمبر باشد که با انکه سیدی باشد از  
 باقی انکلام حکم با انکه که سید بر سید  
 اگر در باب تا من باشد اذن و در حد خود و یا زحل از شتر و قتال در غربت  
 عمر در وقت <sup>سید</sup> و اگر کوکبی با وی نباشد پس بدون حاجتی و اگر با زنب  
 و مرگها بر سید و اگر کوکبی با وی نباشد پس بدون حاجتی و اگر با زنب  
 باشد در درجات مذکوره از قتال خطیبی بر سید و همچنین اگر غربی  
 باشد و در این اجزا و اگر با زحل و زنب باشد در حالت مذکوره از قتال  
 در عالم و راه زنان و زهرها و خوف یا از زمینگی که بان بلایی رسیده  
 و اگر قمر در نیوقت در طلوع باشد و در قسم هشتم و در جزوه  
 از موتی یا قتالی یا از بردار کشیدن بر سید خاصه اگر مرخج در درجه  
 هشتم باشد و اگر در جزء اول یا ثانی یا ثالث باشد از وصیت اموات  
 یا حال بر ابدان خود و یا ابدان بر سید و اگر با وی درین موضع مشتری  
 باشد از ولد و مال و ذکر چهل بر سید و اگر در دپت و وجه شمس باشد  
 و متصل بوی از موت ملک و یا غارت بودن بر سر وی و یا خروج  
 براو و یا شرب سیم

است  
 عمر  
 سید

براو و یا شرب سیم و مانند ان بر سید و اگر مقارن شمس و مشتری باشد  
 از ولد و مال یا فریب دادن بعضی ملوک و مکر با انها و سفر ایشان  
 بر سید و اگر در عقب شمس باشد و بعد میانه انها بدین از هفده یا  
 نوزده درجه از قتل ملوک یا موت خود بر سید و اگر مر زحل و قمر مشتری  
 با مرخج شراکتی باشد در کالت و محترق باشند از اجزایهای پراکنده از  
 مشکلی بر سید و از مردی که ملک ایشان را طلب کرده و اراده جس و قتل انها  
 دارد و اگر در حد زهره باشد و شرقی و تحت الشعاع از ابدان و ملحق و اور  
 سهام وی بر سید و اگر قمر در نیوقت در طلوع باشد و سهم السعاده در  
 نهم و مشتری در سوم از امر دین بر سید یا از نجوم و تحویل کوکبی از جانب  
 بیجایی یا چیزی از امور علم و اسرار نجوم و کالت دلایها و اموات و اگر  
 درین حد یا زهره باشد و قمر نیز انجا باشد از امر زنان بر سید از انظار  
 انها یا فسق و فجور و غوغا و سایر امور انها و اگر در حد مذکور باشد با مرخج  
 یا در برج و حد مرخج باشد از قتال و سرقت بر سید یا از انسان که  
 ضرب بوی بر سید از آهنی و اگر چنین باشد و زحل در انجا باشد در حد

نخواهد بود که سید در مع نوزده درجه است

در کالت طالع و سیدان

در کالت طالع و سیدان

یا غرضی که  
 مرخچ انگشدها و کینه و خصومت و علم و مورد وارث پرسید یا از استخوان  
 یا موی که در گرفته و از آن سوال میکند و اگر فصل چنین باشد و تحت  
 الشعاع از فعال پرسید یا از خاک یا از سبزی یا از قیور و اگر در محل <sup>عطله</sup>  
 باشد و مقارن وی در همان حد از تعلیم کتب نجومی پرسید یا از  
 رجزی که در جنگ گامی خوانند یا از علم صنعت طلا و نقره یا بستن کتب  
 دروغ و میلها و اگر با آن در وصل باشد در حد ملک و دروغ و توف  
 و مورد باطله پرسید و بسا باشد که از رو براه و کرک و صید سگان شکا  
 پرسد یا از امر پندگان و اگر با این سه مشتری باشد از شخصی <sup>پرسد</sup>  
 که از ملوک ترسد و حساب دین و فکر و رای باشد که در نزد قضاة میباشد  
 در دعاوی یا از عاملی که ضرر رساند پس اگر در حد عطله باشد  
 و باز هر از مسحت کردن و بنا و تعمیر پرسید و برسد بزنان صاحبه  
 عقیفر و بمال موتی و وصایا و اگر در بیت یا وجهی باشد از قاضی  
 یا مسافر که مالش رفته پرسید پس اگر در وجه سوم از برج قرار باشد  
 و قرص حساب سهام السعاده باشد و با وی یا ناظر بوی از صداقت پرسید  
 در بیدن

و رسیدن بمال در سفر و چیز مشکلی از امور شیر یا سحر پرسید و اگر  
 در حد نعل باشد و مقارن وی یا قابل وی باشد از خوف و ضرر و  
 در داکمه و در دالت تناسل پرسید و اگر اینجا ذنب باشد آنکجا <sup>همه در آنجا</sup>  
 مردگان پرسید یا از مارها و هول و مانند آنها و اگر قوس در اینجا باشد  
 از بندگی پرسید یا انگشدها یا خصومت زنان یا غایب و اگر اینها هم  
 تحت الشعاع باشد از امر مخفی پرسید <sup>یا سحر</sup> یا از زنانی یا غایبها  
 یا قطع رگی و اگر اینکه ملک و در حد بیت نعل باشد از موت ماشیه  
 پرسید و زیاده حاصل و نذاغات و نقصان آب و اگر در حد نعل  
 باشد و تحت الشعاع و شتری صاحب حد طالع باشد و در بیان دهم از ولد پرسید  
 یا محل یا زنی که غایب باشد یا نهان یا از مردی که نهان شده و سوال  
 میکند از عمر او یا اینکه که خلاص شود از بلیه و اگر در حد شتری باشد و <sup>مقارن</sup>  
 وی و هر دو راجع باشند از خیر و نیکی و سفر میکند پرسید یا براه خیر  
 و طلب امر خوبی پرسید خاصه اگر این در بیت یا شتر مشتری باشد اگر  
 چنین باشد و غیب با هر دو باشد از مردی مقبول یا از مردی که <sup>باید</sup>

در حالت طالع و استخوان

در امر پندگان و سحر

قنات پرسد یا از مردی که چهار پای او را لکد زده یا از جای بلند  
 افتاده پرسید و اگر عطار دایچا باشد با مرخج از ذنب پرسید که از او  
 دارد که او را بکشد یا بزند یا از خدعه و مکر و اگر مرخج در این حد  
 راجع باشد و شرقی و در قیمت در جاتی باشد که گفته شد و باوی  
 را سرتنهایی باشد از قتال و بلا پرسید یا از خانه که سوخت و اگر در پنجا  
 دخل باشد از خانه پرسید که خراب شده یا غرق شده یا از بعضی از حیوانات  
 حیوانات ابی اگر باوی ذنب باشد از مرغ ملوک پرسید  
 یا نقل و تخمیل ایشان و اگر نقل باشد از موت ملوک و خوشی ایشان  
 پرسید و اگر مرخج نیز باشد از خشم و غضب و کلام قبیح پرسید  
 و اگر عطار دبا باشد از نور خفیه و معده و غی و امر خربها و غلات  
 پرسید پس اگر در حد زهره باشد و باوی قمر در حد کور آن کسوه  
 و پوشش و هدیه و مال و اخبار صحیح و خوب پرسید و اگر عطار دینی پنجا  
 باشد از سترها و چیزها و کتابهای مشکله پرسید و اگر چنین باشد  
 و شمس نکسف یا تازه از کسوف برآمد باشد سائل فریب میدهد

واز چیزی

و از چیزی نپرسد یا از شیاطین و جن سوال کرده و اگر در حد عطار  
 باشد و عطار در محرق و متصل مرخج و دخل نیز از دوازدهم بوی ناظر  
 باشد از مرضی در بدیش پرسید که ای خوب میشود یا نه یا از امورات  
 و اصحاب طلب و امر نجوم و چیزی مشکل پرسید و اگر در بدیت یا و صبر  
 بفرق باشد و شمس در بصره جزء دهم برجش باشد و قمر بنظر دوسق  
 بوی ناظر باشد از امر یان و براندان و اصلاح میانه آنها پرسید و اگر  
 قمر در حد مرخج باشد و مرخج در طالع از چیزی که از دست رفته پرسید  
 و اگر دخل نیز در پنجا باشد از سحری که دفن پرسید یا از راه بردن کسی  
 و اگر زهره باشد و نحسین در طالع باطل است از جادیه ازادی پرسید  
 که با کسی که او را بازی داده رفته که آیا کجا رفته یا از زیور و جامه های زنی  
 که بلندی برده اند و اگر در حد مرخج باشد و باوی و نکسف از موت  
 برادرش یا پدش پرسید یا از خروج بقتال یا از شری که در عالم  
 باشد یا از گنجینه و اگر در حد نقل باشد و مقارن وی عجب در حد  
 از بعضی پرسید که کی میرد و آیا نجات خواهد یافت یا نه یا از از دست

سواد اصل سخن با نرسد  
 از شمس شش برج در پنجا

دلائل طالع و سواد

سواد امر که در طالع است

یا از قتالی یا از نیندی که گریخته که ایابکار رفته و روی آورده و اگر چنین  
 باشد و با نهمس عطار باشد از میوه ها و غله و حفر نهرها و در آنها  
 پر سید و اگر اینجا مرغ و قمر و ذنب و زهره باشند از عاصمه در لیس  
 پرکنده با مردمان بسیار پر سید یا از دو غلام گریخته یا از فسق و فجور  
 بزنان یا از طلب ظلم و ستم و اگر در حد مشتري باشد و مشتري در طالع  
 در حد خود از عبادت شبرها پر سید یا از امور خصیه یا از مال و ولد یا از سلطنت  
 و اگر مرغی در طالع باشد از علاج خود و قطع رگی و سبب طبعی و اگر اینجا  
 عطا باشد از سحر و بچیدن سر مردی یا از زلزله پر سید یا از زلزله زنی  
 یا از مردمان غریب یا از اثر قبحی در بدن چون بیسی و مانند آن و اگر  
 در حد مرغ باشد و مرغی مناظری باشد از دوم سوال کرده از فاق  
 مال و بهم بتا واج بودن راه زنان یا از مرض برادش یا پسش یا از مرگ  
 پس اگر مرغی در طالع باشد و فصل در سابع و گوی <sup>و گوی</sup> در زمان تحت الشعاع  
 از وجع بدلا و خوف قتل و چیزی او از داری پر سید و اگر قمر و بیهم  
 التعاده درین حال در چهارم باشند از کجها و افسون و امر دین پر سید  
 خاصه اگر

خاصه اگر مرغی صاحب حد کالات کند بر مثل این و اگر داس و مشتري باشند  
 باشند در اینجا زهره و درجات عاشر باشد از کجها و مالها و خواندن  
 کسی بمهمانی و پوشش و رسیدن بخیر پر سید  
 اگر در حد خود باشد و غریب از خود و مالش و مالش و خدمت و بندگانش  
 و تجارتش و رسیدن بخیری از آن و مانند اینها پر سید پس اگر مرغی  
 بازهره از خاصه بسبب زنان و قتال و سایر خاصه ها و غریب و غرق  
 کشتی پر سید و اگر باوی داس و قریبتهایی باشند از مال و طرب و طاق  
 و از صلاح امور مردم و دانستن راست و دروغ خبرها پر سید یا از نقل  
 و حرکتی یا خریدن چانه نوی یا از عمل تازه و اگر در حد عطار باشد و عطا  
 باوی باشد و غریب و حاج از تحت الشعاع از تزویج و ولد پر سید  
 و اگر هر دو مشرق باشند از صداقت و لذت و عشق پر سید و اگر  
 باوی مشتري باشد از تزویج و طلب حلال و طلب ولد و مال و طلب  
 حاجت بسوی زنها یا پادشاهان و اگر مرغی باوی باشد از طلب حرام  
 و امور کثابهای دروغ پر سید یا از طلب و مانند آن و اگر در وجه

در این کتاب

در این کتاب

در این کتاب

یا بیت یا نه به قری باشد از فصلک و رسولان و سفر و طعام <sup>چیزها</sup> پزند  
 یا از طلبی که او از مردم دارد و اگر اینجا مشتری باشد از خرابی که دین پرست  
 یا حدیث کوی از امر دنیا و اگر <sup>چیزها</sup> نیز اینجا باشد از دزدی و کشد و  
 افسون پرست و اگر در حد زحل باشد و مقارن وی درین حد <sup>هفت</sup>  
 راجع باشد از تعبیر غایب که دیده پرست یا از چیزی که منوب بهره باشد  
 یا از کتابهای غیبی و تماثلها و اگر با وی قری باشد از یا لیل و معادت رسید  
 پرست یا از برادرانش و اگر در حد زحل باشد و عطارد با وی باشد از  
 تعلیم کتاب و رجوع کردن بطلبی پرست یا از تجارت و اگر ذنب در اینجا  
 باشد از طلب کتب و شعبه پرست یا از طلب شیاطین و اگر در حد  
 مشتری باشد و دجاج و متصل بجد مشتری سوال کرده از حاجتی که از  
 زنا میطلبد و ولد یا از حمل زنی یا از تولد جاریه یا از امر ملوک و طعامها  
 ایشان یا از امر نجوم و طهور و یا از نیهای که میسوزند یا از شرابها و اگر  
 وی مرغ و عطارد باشد و زحل صاحب طالع باشد و باقر از جاریه  
 پرست یا از خریدی و فروشی یا بنای شهری یا ایتهای آسمانی که آنها  
 دیده و اگر

دیده و اگر چنین باشد و با وی قری باشد از عتی پرست یا رسیدن بهما  
 و اگر در حد مرغ باشد و متصل باشد یا منفرد باشد از خرابی که دین پرست  
 یا از چیزی که مفقود شد یا امر ملوک و خوف بواسطه بنیکان و قرض  
 و اگر قری با مرغ باشد و در بیت زهره باشد از حمل زنی پرست یا از  
 چهار پایی یا از گزینگان و اگر این هر سه تحت الشعاع باشند بیاری  
 سوال میکند خاصه اگر صاحب طالع راجع باشد و اگر در بیت یا و جریا  
 نه بهر شهر باشد از تزویجی پرست یا خرابی خانه یا بنای آن و اگر مرغ  
 در اینجا باشد از قتال و غصه پرست یا از امور منسوبه یا اموات یا از رجوع  
 قبیحی مانند اکل و اگر زهره ذنب باشد در اینجا از غایبی پرست یا سرفتی  
 و اگر با وی مشتری باشد و داس تنهایی در اینجا از طلا و نقره شکسته  
 پرست اگر در جزء اول باشد از عمرش پرست و اگر  
 با وی مشتری باشد از مال و تزویج و تجارت و علم پرست و اگر با وی  
 مرغ باشد تنهایی از قتال و خصوصت و شر پرست یا از مانند مرغ  
 و چون یا از طفلی که بوی ناخوشی باشد از ارواح چون از آرام القبا

دلائل طالع و سکنان

اسماء الله الحکیمه

در حد



و اگر باوی ذنب باشد بتنهائی از طفلی پرسیده که می رسد و بفرح می آید  
 یا از مرضی یا سحری و اگر باوی زهره باشد از یاری و عشق و طرب  
 و لهو پرسیده یا از غایبی و اگر باوی قر باشد از طلب پسر یا مر پرسیده یا  
 از حرص و درام زنان و اگر باوی خسین باشد هر دو از سحر پرسیده یا از انسون  
 و طلب مردان و اگر باوی زحل بتنهائی باشد از علم بعید الغوری پرسیده  
 و از وجع اطفال یا از انسون و اگر باوی شمس و داس باشد از کتاب  
 و دراهم و در نانین پرسیده و اگر در حد زحل باشد از کتب نجوم پرسیده یا از  
 چیزی که متعلق به وی باشد و اگر باوی در نیوقت ذنب باشد از شعبه  
 و طلب شیاطین و آنچه در زیر زمین باشد از روحانیان پرسیده و اگر  
 باوی مشتری باشد از مال و اولاد و امر دین و سنت و در امر موت پرسیده  
 و اگر باوی مریخ باشد از سرقت و خصوصت پرسیده یا عتق نبد یا  
 امور وصیتها و کتب و اگر در حد مشتری باشد از طلب مال پرسیده  
 یا از صنعتی بلند مرتبه که متعلق باشد بطلا و نقره و اگر در نیوقت  
 باوی مریخ باشد از طلب علم صید پرسیده یا خریدن چهار پایی و کباب  
 باوی زهره

در صورتی که باوی زحل باشد از طلب پسر یا مر پرسیده یا از سحر پرسیده یا از انسون و طلب مردان و اگر باوی زحل بتنهائی باشد از علم بعید الغوری پرسیده و از وجع اطفال یا از انسون و اگر باوی شمس و داس باشد از کتاب و دراهم و در نانین پرسیده و اگر در حد زحل باشد از کتب نجوم پرسیده یا از چیزی که متعلق به وی باشد و اگر باوی در نیوقت ذنب باشد از شعبه و طلب شیاطین و آنچه در زیر زمین باشد از روحانیان پرسیده و اگر باوی مشتری باشد از مال و اولاد و امر دین و سنت و در امر موت پرسیده و اگر باوی مریخ باشد از سرقت و خصوصت پرسیده یا عتق نبد یا امور وصیتها و کتب و اگر در حد مشتری باشد از طلب مال پرسیده یا از صنعتی بلند مرتبه که متعلق باشد بطلا و نقره و اگر در نیوقت باوی مریخ باشد از طلب علم صید پرسیده یا خریدن چهار پایی و کباب باوی زهره

باوی زهره باشد از مال و اولاد و یاری کردن و بنا و کتب و اگر باوی مریخ  
 باشد از مرضی پرسیده یا غایبی یا وصیت مری و اگر باوی زحل و ذنب  
 باشد از شعبه و طلب روحانیان و اعمالی که در قبرستانهای نضاری  
 و مکان اموات کرده اند و انکشد پرسیده و اگر در حد مریخ باشد و راجع  
 و ناظر بوی از گر خخته و یا بکشد پرسیده یا از خریدن سلاحی و اگر باطل  
 زحل باشد از مردگان پرسیده یا از نقصان مالی بواسطه نزاع  
 و بیانات و اگر باوی مشتری باشد از صلاح خود پرسیده از فرزندان  
 و بر ابدان و از بدوی عامه مردمان و لشکری و اگر باوی شمس باشد  
 از عجوس یا غایب و اگر باوی زهره باشد از فسق و حرام پرسیده  
 و اگر عطارد بتنهائی در بین حد باشد چنانکه گفته شد از نوشته ها و دوغ  
 و جواهر و مکر پرسیده و تدبیر و تنویر و در باره ریختن بر سر خانها و اگر  
 باوی قمر باشد از زنی ایستن یا حایض پرسیده و اگر با انخان ذنب باشد  
 از چه پرسیده که مادر و پدرش از آن انداخته اند و اگر عطارد در حد زهره باشد  
 و زهره با عطارد باشد از حال زنی پرسیده که کی ایستن خواهد شد

در صورتی که عطارد  
 مکرور بود و طاهر است که عطارد  
 و احوال اکثر مراد با نظر مریخ  
 باشد در کسره و هم سید

دالات طالع و سحران

اصول علم نجوم و سحران

یا از مردگان پرسید و اگر زهره و قمر و زنب هر سه با وی باشند از  
 سحر پرسید و چیزی که طلب کرده انرا در قبرستان نضاری و در آن  
 تماشا هست و اگر با وی قریبتهایی باشد از دوستی پرسید که ک  
 از رحمت آنها استراحت یابد یا یکی از آنها کی بمیرد و اگر با وی زحل  
 باشد از آن بیوه پرسید که کی شوهر کند یا چیزی از پیره نیک خورید  
 و بیوسد که آیا سود خواهد کرد یا نه و اگر با وی مشتری باشد تنها  
 از تزویج و انواع فریبهها و سود کردن و خیر و انقاع پرسد و همچنین  
 اگر با وی باشد مشتری چه گوئی دیگر نیز با وی باشد یا نه انزال  
 و تجارت و علم پرسد و اگر با وی مریخ باشد بتنهایی پس از قتال  
 و محاصره و شری پرسد و اگر با وی مریخ و زحل باشند از مردان  
 یا قتل یا اگر بختی یا آنکشته یا از دختری که کی او را بدست آورد و اگر  
 با وی شمس باشد از خراج سر زمینها و از امر ذاعت پرسید یا از نیا  
 که اراده داند که او را بخرد و اگر با وی زنب باشد از کم شده پرسید  
 و اگر مریخ نیز اینجا باشد از انسانی پرسید که مفقود اخیر شده یا انضا  
 و دوستی

و دوستی پرسید و برین قیاس پس نظر کن بدلیل که در کلام خاست  
 و کلام حد و چگونه تغییر کرده حال و طبیعت وی پس اگر دلیل مغلوب  
 گوئی دیگر باشد پس عاقبت کار خوبست که ان گوئی غالب دلالت  
 دلالت میکند و نظر کن بخصایط و دلیلهای خاصه بخصایط حد و حکم  
 کن بر طریق دلالت و طبیعت وی و موضوعش و طبیعت حد چنانکه خواهد  
 آمد پس این دلالتها را مرجع کن با دلالتهای دلیل و نظر کن بمناظره  
 خصایط حد دلیل و خصایط خاصه اش و مناظره خصایط طالع و خصایط حد  
 طالع بسوی دلیل که بنظر عداوت مناظر است یا بنظر دوست و باشد  
 که بعضی از اینها مناظر باشند بتویع مگر آنکه این نظر از یکخانه بخانه دیگر  
 انکوکی باشد چون نظر عطارد از جوزا بسنبله و این باعث کمی عداوت  
 شود و بدانکه سبب آنچه دلالت میکند بر انهمکان دلیل دانسته میشود  
 از مکان خصایط حد وی و سایر ارباب خطوط ان بره مانند طبیعت بوج  
 بطلب اینکه مذکور شد دلالت قسمت درجات سواکنه را و غافل شو  
 از نظر براس و زنب چه آنها اگر با دلیل یا خصایط حد یا سایر ادله باشند

حال از دسترس نیست در نسخ  
 مذکور است باقیست توده آنچه  
 مذکور شده مشاهده نماید که  
 احکام ان نزدیکیست بوج  
 از ان استنباط کرد و درین  
 قیاس با از نسخ قطعه  
 شده

دلالت طالع و سواکنه

احکام سواکنه که در سواکنه است

خاصه بانویین دلالت کنند بر شش و بدعی در همه دلالتها و همچنین اگر با  
 دلیل یک کوکب یاد و کوکب باشد دلالت دلیل بشکند و بر کرد با آنچه  
 انها دلالت کنند خاصه اگر انها را قوت باشد یا مستوی باشند بر این  
 مواضع نیز بولایت حد یا خان یا شرف یا حیثی و اگر دلیل و این کوکب  
 شریک باشند در قوت بشکند و کم کنند دلالت دلیل را پس اینها  
 بسبب نقض حکم و تعیین کن بر دلالت انها اگر با دلیل متفق باشند  
 باشد در دلالت یا با سهام العلاء باشند یا از باب سهم این دلالت  
 باشند و نظر کن بجای هر کجا حکم کردی بر آن پس طلب کن سهم  
 انجا که تا پس اگر در موضعی باشد که دلالت کند بر صحت قول تو  
 پس دست باشد و جای کن سهم کوکب دلیل را پس اگر آن نیز  
 چنین واقع شود و در جمل خود باشد پس دست حکم کرده پس شهادت  
 بجوی از این شواهد در وقت استنباه امر باشد الله تع

اینها دلالت میکنند بر شش و بدعی در همه دلالتها و همچنین اگر با دلیل یک کوکب یاد و کوکب باشد دلالت دلیل بشکند و بر کرد با آنچه انها دلالت کنند خاصه اگر انها را قوت باشد یا مستوی باشند بر این مواضع نیز بولایت حد یا خان یا شرف یا حیثی و اگر دلیل و این کوکب شریک باشند در قوت بشکند و کم کنند دلالت دلیل را پس اینها بسبب نقض حکم و تعیین کن بر دلالت انها اگر با دلیل متفق باشند باشد در دلالت یا با سهام العلاء باشند یا از باب سهم این دلالت باشند و نظر کن بجای هر کجا حکم کردی بر آن پس طلب کن سهم انجا که تا پس اگر در موضعی باشد که دلالت کند بر صحت قول تو پس دست باشد و جای کن سهم کوکب دلیل را پس اگر آن نیز چنین واقع شود و در جمل خود باشد پس دست حکم کرده پس شهادت بجوی از این شواهد در وقت استنباه امر باشد الله تع

مراد بجواب در این مقدم مقبول  
 نبایات و حیوانات  
 باشد

اینها دلالت میکنند بر شش و بدعی در همه دلالتها و همچنین اگر با دلیل یک کوکب یاد و کوکب باشد دلالت دلیل بشکند و بر کرد با آنچه انها دلالت کنند خاصه اگر انها را قوت باشد یا مستوی باشند بر این مواضع نیز بولایت حد یا خان یا شرف یا حیثی و اگر دلیل و این کوکب شریک باشند در قوت بشکند و کم کنند دلالت دلیل را پس اینها بسبب نقض حکم و تعیین کن بر دلالت انها اگر با دلیل متفق باشند باشد در دلالت یا با سهام العلاء باشند یا از باب سهم این دلالت باشند و نظر کن بجای هر کجا حکم کردی بر آن پس طلب کن سهم انجا که تا پس اگر در موضعی باشد که دلالت کند بر صحت قول تو پس دست باشد و جای کن سهم کوکب دلیل را پس اگر آن نیز چنین واقع شود و در جمل خود باشد پس دست حکم کرده پس شهادت بجوی از این شواهد در وقت استنباه امر باشد الله تع

یا ناظر بوی جوهرانی باشد و اگر زحل یا مریخ یا شمس یا عطارد باشد  
 بجای انها جوهراتی باشد پس اگر چند کوکب مختلف باشند بدین صفت  
 و خواهی که بدانی که کدام کوکب اولی باشد یا این برج نظر که کدام یک  
 در این برج بیشتر سیر کرده یعنی زمان سیرش بیشتر بوده پس آن کوکب  
 اولی و انبب باشد یا این برج و اگر طالع از مثلته خالی باشد سوال  
 از نباتات باشد پس اگر راس یا قمر یا زهره یا مشتری در طالع باشد  
 یا ناظر بوی سوال از نباتات مانعی باشد و اگر یکی از سایر کوکب  
 باشد سوال از نباتات بری باشد و اگر طالع از مثلته هوائی  
 باشد از حیوانات سوال کرده پس اگر زهره در آن باشد یا ناظر  
 بوی مرغابی یا ماهی باشد و اگر مریخ باشد حیوان بری باشد  
 از انها که در سنگت انها مسکن دارند از مرغها و اگر در آن راس  
 باشد از چهار پایان دندنه باشد و اگر زحل باشد از هوام و رخی  
 باشد و اگر مشتری باشد از چهار پایان باشد و اگر عطارد باشد  
 از جنس طیور باشد و اگر قمر از خسرانی و اگر شمس از جنس ملوک و انبب

چون ناز و نور و نهند انها مسکن

دلالت طالع و کوکب

اینها دلالت میکنند بر شش و بدعی در همه دلالتها و همچنین اگر با دلیل یک کوکب یاد و کوکب باشد دلالت دلیل بشکند و بر کرد با آنچه انها دلالت کنند خاصه اگر انها را قوت باشد یا مستوی باشند بر این مواضع نیز بولایت حد یا خان یا شرف یا حیثی و اگر دلیل و این کوکب شریک باشند در قوت بشکند و کم کنند دلالت دلیل را پس اینها بسبب نقض حکم و تعیین کن بر دلالت انها اگر با دلیل متفق باشند باشد در دلالت یا با سهام العلاء باشند یا از باب سهم این دلالت باشند و نظر کن بجای هر کجا حکم کردی بر آن پس طلب کن سهم انجا که تا پس اگر در موضعی باشد که دلالت کند بر صحت قول تو پس دست باشد و جای کن سهم کوکب دلیل را پس اگر آن نیز چنین واقع شود و در جمل خود باشد پس دست حکم کرده پس شهادت بجوی از این شواهد در وقت استنباه امر باشد الله تع

و اگر باوی ذنب باشد بتنهائی از طفلی پرسیده که میترسد و بفرغ میاید  
 یا از مریضی یا سحری و اگر باوی زهره باشد از یاری و عشق و طرب  
 و هو پرسیده یا از غایبی و اگر باوی قر باشد از طلب پیر یا مر پرسیده یا  
 از هر مردمان زنان و اگر باوی غمین باشد هر دو از سحر پرسیده یا از آفتون  
 و طلب مردان و اگر باوی زحل بتنهائی باشد از علم بعید الغوی پرسیده  
 و از وجع اطفال یا از آفتون و اگر باوی شمس و داس باشد از کتاب  
 و دراهم و در نانین پرسیده و اگر در جد زحل باشد از کتاب نجوم پرسیده یا از  
 چیزی که متعلق بوقتی باشد و اگر باوی در نیوقت ذنب باشد از شعبه  
 و طلب شیاطین و آنچه در زیر زمین باشد از روحانیان پرسیده و اگر  
 باوی مشتری باشد از مال و اولاد و مردین و سنت در امر موت پرسیده  
 و اگر باوی مریخ باشد از سرقت و خصومت پرسیده یا حقوق نیک یا  
 امور و صیته ها و کتاب و اگر در صدقه مشتری باشد از طلب مال پرسیده  
 یا از صنعتی بلند مرتبه که متعلق باشد بطلک و فقر و اگر در نیوقت  
 باوی مریخ باشد از طلب علم سید پرسیده یا خریدن چهار پایی و کتاب  
 باوی زهره

در صورتی که باوی زحل باشد از طلب پیر یا مر پرسیده یا از هر مردمان زنان و اگر باوی غمین باشد هر دو از سحر پرسیده یا از آفتون و طلب مردان و اگر باوی زحل بتنهائی باشد از علم بعید الغوی پرسیده و از وجع اطفال یا از آفتون و اگر باوی شمس و داس باشد از کتاب و دراهم و در نانین پرسیده و اگر در جد زحل باشد از کتاب نجوم پرسیده یا از چیزی که متعلق بوقتی باشد و اگر باوی در نیوقت ذنب باشد از شعبه و طلب شیاطین و آنچه در زیر زمین باشد از روحانیان پرسیده و اگر باوی مشتری باشد از مال و اولاد و مردین و سنت در امر موت پرسیده و اگر باوی مریخ باشد از سرقت و خصومت پرسیده یا حقوق نیک یا امور و صیته ها و کتاب و اگر در صدقه مشتری باشد از طلب مال پرسیده یا از صنعتی بلند مرتبه که متعلق باشد بطلک و فقر و اگر در نیوقت باوی مریخ باشد از طلب علم سید پرسیده یا خریدن چهار پایی و کتاب باوی زهره

باوی زهره باشد از مال و اولاد و یاری کردن و بنا و کتب و اگر باوی قمر  
 باشد از مریضی پرسیده یا غایبی یا وصیت میثقی و اگر باوی زحل ذنب  
 باشد از شعبه و طلب روحانیان و اعمالی که در قبرستانهای نصاری  
 و مکان اموات کرده اند و انگشده پرسیده و اگر در صدقه مریخ باشد و راجع  
 و ناظر بوی از گر خخته و یکم کشد پرسیده یا از خریدن سلاحی و اگر باطل  
 زحل باشد از مردکان پرسیده یا از نقصان مالی بواسطه زداعت  
 و بیانات و اگر باوی مشتری باشد از صلاح خود پرسیده از فرزندان  
 و براندان و ازدوزی عاصه مردمان و لشکری و اگر باوی شمس  
 از محبوس یا غایب و اگر باوی زهره باشد از فسق و حرام پرسیده  
 و اگر عطارد بتنهائی در بین حد باشد چنانکه گفته شد از نوشته ها و دفع  
 و جیهام و مکی پرسیده و تدبیر و نوز و بر دیاره و بختن پرسید خاها و اگر  
 باوی قمر باشد از زنی ابستن یا حایض پرسیده و اگر با آنجا ذنب باشد  
 از چه پرسیده که مادر و پدرش از آن داخته اند و اگر عطارد در جد زهره  
 و زهره با عطارد باشد از حال زنی پرسیده که کی آبستن خواهد شد

در صورتی که عطارد  
 سکون بین و ظاهر است که عطارد  
 و احکام که در او با نظر مریخ  
 باشد در صورتی که مریخ

یا در خانه و در این نظر  
 در آنجا نشانی عطارد  
 و باج خود صحیح است

در صورتی که عطارد سکون

در صورتی که مریخ با عطارد

یا از مردگان پرسید و اگر زهره و قمر و زنب هر سه با وی باشند از  
سحر پرسید و چیزی که طلب کرده انرا در قبرستان نصاری و در آن  
تمشاهات و اگر با وی قمر بتنهایی باشد از دوستی پرسید که ک  
از حمت آنها استراحت یابد یا یکی از آنها کی بمیرد و اگر با وی نخل  
باشد از ثنی پویه پرسید که کی شوهر کند یا چیزی از پوه نخل خورید  
و می رسد که آیا سو خواهد کرد یا نه و اگر با وی مشتری باشد بتنها  
از تزویج و انواع فرشتهها و سود کردن و خیر و انقاع پرسید و همچنین  
اگر با وی باشد مشتری چه گوئی دیگر نی با وی باشد یا نه از مال  
و تجارت و علم پرسید و اگر با وی مرغ باشد بتنهایی پس از قتال  
و محاصره و شری پرسید و اگر با وی مرغ و نخل باشند از مردن آتش  
یا قتل یا اگر بختی یا آن کشند یا از دختری که کی او را بدست آورد و اگر  
با وی شمس باشد از خراج سر زمینها و از امر ذراعت پرسید یا از نیا  
که اراده دارد که او را بخرد و اگر با وی زنب باشد آن کم شد پرسید  
و اگر مرغی نیا باشد از انسانی پرسید که مفقود و انحر شده یا از ضما  
و دوستی

و دوستی پرسید و برین قیاس پس نظر کن بدلیل که در کدام خاصه است  
و کدام حد و چگونه تغییر کرده حال و طبیعت وی پس اگر دلیل مغلوب  
گوئی دیگر باشد پس عاقبت کار نجو است که آن گوئ غالب دلالت  
دلالت میکند و نظر کن بخصایطهای درجه دلیل خاصه بخصایط حد و حکم  
کن بر طریق کالات و طبع وی و موضوعش و طبیعت حد چنانکه خواهد  
آمد پس این دلالتها را مرجع کن با دلالتهای دلیل و نظر کن بمنظور  
حساب حد دلیل و حسابخانه اش و مناظره حساب بت طالع و حساب حد  
طالع بسوی دلیل که بنظر عداوت مناظر است یا بنظر هودت و باشد  
که بعضی از اینها مناظر باشند بتویع مگر آنکه این نظر از یکخانه بخانه دیگر  
انگوب باشد چون نظر عداوت از جزا بسنبله و این باعث کمی عداوت  
شود و بدانکه سبب آنچه دلالت میکند بر آن مکان دلیل دانسته میشود  
از مکان حساب حد وی و سایر ارباب حظوظ آن بر مانند طبیعت بوج و  
بطلب اینکه مذکور شد دلالت قسمت درجات سوکانه را و غافل نشو  
از نظر بر اس و زنب چه آنها اگر با دلیل یا حساب حد یا سایر اوله باشند

حال اول در سیر است در خانه  
نزد کوئ نوبل یا نوبل کرده  
مذکور شده مثلا آنکه نام آن  
اهلکام آن نزد کیت بوم  
از آن استنباط کرد در این  
قیاس با از نسخه قطعه  
سه

دلالت طالع و اسکان

در اسکان و طالع

خاصه بانین دلاک کنند بر شش و بدی در همه کلا آنها و همچنین اگر  
 دلیل یک کوب یاد و کوب باشد دلاک دلیل بشکند و بر کرد باغچه  
 انها دلاک کنند خاصه اگر انها از قوت باشد یا مستوی باشند بر این  
 مواضع نیز بولایت حد یا خان یا شرف یا حیثی و اگر دلیل و این کواکب  
 شریک باشند در قوت بشکند و کم کنند دلاک دلیل را پس اینها  
 بسبب نقض حکم و یقین کن بر دلاک انها اگر با دلیل متفق باشند  
 باشد در دلاک یا با سهم التعلوه باشند یا از باب سهم این دلاک  
 باشند و نظر کن بجای هر کجا حکم کردی بر آن پس طلب کن سهم  
 آنجا حقرا پس اگر دره وضعی باشد که دلاک کند بر جهت قول تو  
 پس دست باشد و جابکن سهم کوب دلیل را پس اگر این  
 چنین واقع <sup>شود</sup> شد و در حد خود باشد پس دست حکم کرده پس شهادت  
 بجوی از این شواهد در وقت استنباه امر نشد الله تع  
 اگر طالع از مثلثه اتشی باشد سوال آنجا هر کرده  
 پس در این حال اگر راس یا قمر یا زهره یا مشتری در طالع باشند  
 یا ناظر بری

مراد بجای درین مقدم مقبل  
 نبایات و حیوانات  
 باشد

یا ناظر بری جوهر ائی باشد و اگر زحل یا مریخ یا نهس یا عطارد باشد  
 بجای انها جوهر اتشی باشد پس اگر چند کوب مختلف باشند بدین صفت  
 و خواهی که بدانی که کدام کوب اولی باشد یا این برج نظر که کدام یکت  
 در این برج پیشتر سیر کرده یعنی زمان شیرش پیشتر بوده پس آن کوب  
 اولی و انسب باشد یا این برج و اگر طالع از مثلثه خاکی باشد سوال  
 از نباتات باشد پس اگر راس یا قمر یا زهره یا مشتری در طالع باشند  
 یا ناظر بری سوال از نباتات مانی باشد و اگر یکی از سایر کواکب  
 باشد سوال از نباتات بری باشد و اگر طالع از مثلثه هوائی  
 باشد از حیوانات سوال کرده پس اگر زهره در آن باشد یا ناظر  
 بری مریخ ائی یا ماهی باشد و اگر مریخ باشد حیوان بری باشد  
 از انها که در سنگت انها مسکن دارند از مرغها و اگر در آن راس  
 باشد از چهار پایان دوزخ باشد و اگر زحل باشد از هوام از خ  
 باشد و اگر مشتری باشد از چهار پایان باشد و اگر عطارد باشد  
 از جنس طیور باشد و اگر قمر از خن ائی و اگر شمس از جنس ملوک و انبیا

در این کتاب کواکب طالع

یا از جنس کانی که پای بسیار نداشته باشند و نظر کن بجای یوم  
 و سلطنت وی و از آن شهادت بجوی چه مشتری را استیلا بر  
 فیلان باشد و آنچه از آنها شمرده شود و از جنس آنها محسوب شود و  
 مرغی را بر خاکها و عطارا بر خرها و آنچه از جنس آنها باشد و قر را بر کوه  
 و آنچه از جنس آنها محسوب شود و شمس را بر اسبها و آنچه از جنس آنها  
 شمرند و داس و ذنب را بر شیران و اجناس آنها استیلا باشد  
 نظر کن بجای و صبر طالع و بشمار از در زمین تا  
 تا در صبر طالع و هشت <sup>ت</sup> طرح کن اگر یک باقی ماند منسوبت بزهره و آن  
 چیزی باشد متصل و صلب و میان خالی نباشد و سبز رنگت و سبک  
 و بسیار غلظان نباشد و در آن دلازی باشد و در آن شیرینی  
 و دطوبتی باشد و هبیت و وضعیتش مخلط باشد در هم یعنی مخلط الشكل  
 باشد و از گیاههایی که میروید در مغرب زمین و ولایت یمن و ذاب  
 گاهها و مرزهره را از جنس شجر سر و باشد و چار و صبور و از گیاهها  
 از خاکندم و جو و بن خج و شلغم و از حیوانات آنها که دو پای داشته باشند  
 از مرغهای

ذی  
 م  
 ص  
 ص

از مرغهای ابی و زنان از جنس انسان و از چهار پایان شتران و از  
 جواهر آتشی طلا و نقره ساخته و از جواهر ابی مروارید و اگر باقی ماند  
 منسوبت به مرغ و آنچه کندم کون باشد و در هم پیچید و پر غلظت  
 نباشد و کوچک باشد و خوش طعم و گرم و خشک و مرغی را از جنس  
 شجر آنها که از آن کاسه چوبی و لاک و هاون و قاشوق تراشند و آنچه  
 خشک باشد و آنچه در کوهستان میروید و از دستنیه های زمین در خج  
 سنج و الماس و سنگهای بداصلی قیمت و از حیوانات هر آنچه است  
 دو پای باشد و از مرغهای بومی آنچه در کوهها باشند و از جنس کانی  
 زمین چهار پایان و حیوانات با کفش و لونه ها و آنچه زمین ترکستان یافت  
 شوند و اگر سه باقی ماند منسوبت بر اسب و آنچه چهل گوش است  
 بر طاعت اصل بدون آنکه کسی آنرا شکسته باشد و مرداس را از جواهر طلا  
 شکسته باشد و مس سفید و سند سر مهر و شیشه و شیشه و از جنس  
 اشجار درخت بنه و بادام و بلوط و هر دستنی که مرتفع باشد از زمین  
 و گیاههای ریاحین و لوبیا و باقلا و کجند و جوی که او را پوست نباشد

در  
 م  
 ص  
 ص

و از حیوانات دندکان و مارها و اگر چهارم منسوبست بزحل و انجیر  
سیاه زنت و تیره و بد بوی و غلبه میان خالی و سرد خشک و شور  
و مر نعل راست از جواهر آهن و از جواهر ابی صدف و سنت سه  
و از جنس شجر کنار و خرما و انار ترش و کندر و مویز سیاه و از دیاجین انچه  
خورده نشود و از حیوانات هوام و مین و چها پایان سنگها و پوستها  
و ناخن شکست و اگر بیخ ماند منسوب بیشتر است و زرد رنگ و خوش طعم  
و خوش بوی و گرم باشد و نه سرد چهار گوشه باشد میان و چرب باشد  
و میان پر و بر ظاهرش رطوبتی باشد و مر مشرف راست از جواهر  
آبی لا جورد و از جواهر آتشی مس سفید و زرد و طلا و نقره خشک و  
انچه طلا کاری شده و زیور زنان و از جنس شجر آلوی سیاه و طلا بر و شفا  
و سب و کنا و از چها پایان انچه ماکول مردم باشد و استیلای وی بیشتر  
بر انچه زری باشد که اصلش در کلات عراق بصره است و از جنس آدیمی  
مذکری و اگر شش ماند منسوبست بعطارد و انجیر سبز زنگ باشد  
و بر روی آن زردی باشد و رنگش در هم و مختلف باشد و اصل  
جسمش بر هم

جشمش بر هم نشسته و غیر متخلل باشد و باد انکیز باشد نه گرم و نه سرد  
و نه بسیار میان پر باشد و انچه در طرف داخلش باشد بد بوی باشد  
و مر عطارد است از جواهر آبی یا قوت سبز و مر و اریک و مرجان و بلور  
و از جواهر آتشی نقره سخته و از جنس شجر لب و تاک و یاسمین و از  
کیاه زمین انچه چینی از آن خورده نشود و از حیوانات مرغان و از  
چهار پایان دراز گوشان و پوستهای که بدان متاع کنند و پوستها  
دباغی کرده برای مصفها و اگر هفت ماند منسوبست بقمر و انجیر  
لا جوردی باشد و چهار گوشه باشد و خوش بوی و بدان رطوبتی  
باشد کلهی میان پر باشد و گاهی میان خالی و مر قره از جواهر آبی  
مر و اریک و عیون و از جواهر آتشی نقره که بر اطفال و زنان او بزنند و از  
کیاهها انچه در دین زارها او <sup>روید</sup> و پیدا انجیر دو سپست و کیه خشک  
و انچه رشته شود و انچه در دامن کوهها روید و از حیوانات کنیزکان  
و از چها پایان ماده کاو و از درشتیها ابریشم و انچه در زمین  
فارس پیدا شود و اگر هشت ماند منسوبست بشمس و انجیر

در این کتاب است



نک باشد و بر روی آن سبزی باشد کوتاه باشد و صلب و صاف  
و تند و گرم و خشک نه بسیار محتمل باشد و نه بسیار مجوف و مرطوب  
داست از جواهر اثنی عشر و از زین و هر چه چکش بردار باشد و آنچه  
از جوهر کم قیمت باشد و از جنس شجر آنچه شبیه باشد بجوهر و در  
توکی و مانند آن و از دستنما آنچه پوست ظاهر اش سخت باشد  
چون بادام و جوز و مانند صنوبر و سنبل و گیاههای ساق دارد  
و کشتن و از حیوانات انسان و ملوک و سلاطین و اشراف و از جنس  
آنچه پاهای بسیار داشته باشد و از چهار پایان اسبها و اسرها  
و آنچه در جمیع اقالیم بهرسد

گفته اند اهل هند که اگر سوال کرد کسی از چیزی که مخفی  
باشد بر تو نظر کن بصلب اثناعشری درجه طالع و صلب نه بهر آن  
و صلب حدش و صلب در چنانش هر کدام که اقوی باشد و نظر کن  
که وی چه گوید متصل باست پس بگوی نام آنچه را و آنچه را اما اقوی  
یافتیم دلالت اثناعشری است پس در هر برجی که واقع میشود اگر

صلب

صلب آن برج در آنجا باشد یا گوی دیگر در آنجا یافتی پس ضمیر از طلا  
آن خانه باشد و اگر اصلاً گوی در آنجا نباشد نظر کن که صلب افغان  
در کدام خانه است پس ضمیر از ملکات موضع خطا موضع حشا  
باشد مثالش طالع دوازده درجه حمل بود بهر دو درجه و نیم یک برج  
گرفتیم ابتدا زحل که طالع بود رسید حساب به برج اسد که بیت الولد  
بود نسبت بطالع و در آنجا نه شمس بود و نه گوی دیگری نظر کردیم  
بشمس حساب خطا در هفتم بود از طالع گفتیم سوال از فرزندان است  
که نفع خواستگاری کرده و اگر در ششم میبود می گفتیم از فرزندی  
بها بر سید و هم بدین طریق در تمامی برج دوازده گانه و اما  
استخراج ضمیر در نهمها نظر کن که در چه موضعی نفع بر طالع  
و آن موضع برج دلالت میکند از بیوت مثلاً بیت المال باشد یا بیت  
الاخوه یا غیر آن پس ضمیر از منسوبیات آن بیت باشد و معرفت  
موضع نفع بهر بدینگونه است که از درجات طالع سه و ثلث سه و ثلث  
بشماری هر عدد که حاصل شود بان عدد از برج منقلب مثلاً طالع

که در خطا شش است سه

صلب آن برج در آنجا باشد یا گوی دیگر در آنجا یافتی پس ضمیر از طلا

معرفت استخراج از طالع در هر حال که

بر طالع حساب کن بهر برج که منتهی شود آن برج موضع نهی باشد  
 مثالش بود طالع درجه حمل و در مثلث انشی برج منقلب جل بود پس  
 سه درجه و ثلث اول بود و سه درجه و ثلث دوم حصه ثور و سوم حصه  
 جوزا و زحل در جوزا بود و راجع گفته سوال از حال غایبی است که کی برخوا  
 گشت و عطار صاحب نهی در دلو بود در خانه دهم باشد مس صاحب  
 شرف طالع و نور عالم گفتیم این غایب را سلطنتی باشد و با وی جوی  
 باشد و اشخاص بسیار بر در خانه وی باشند و زحل صاحب دلو در صاحب  
 خانه آنهاست در هفتم درجه بود در جوزا و آن خانه عطار دست پی  
 دلالت کرد بر آنکه این ملکی باشد از ملوک و شهادت بر این زحل که صاحب  
 خانه شمس و عطار دست چه زحل صاحب سنه عالم بود و سوال از بر  
 گشتن خلیفه بود از سفر گفته است جبه که هر گاه  
 خواهی که بدانی بخاطر گرفتاری انسانی نظر کن بر طالع و نهی شهر و آنکو ب  
 که در طالع است پس ضمیر بر طبع طالع و کوکی باشد که در امانت پس اگر  
 نهی اول از برج طالع باشد پس ضمیر بر طبع این برج و صورت شش  
 از باشد

فراغت حضرت در شهر

آن باشد و مدلول او که در غالب دلالت بر آن میکنند بدین طریق  
 که حمل دلالت میکند بر جواهر و طلا و نقره و کون سفیدها و ثور بر زنان  
 و گاوها و جوزا بر زنها و مردها و سرطان بر گیاه و چیزهایی که باسند  
 بر نبات و غوغا و شیرهها و سنبله بر لباس و پوشش و آنچه در شش و چشم  
 دختران باشد و میزان بر زنها و فسق و فجور و اب و تجارت و عقوبت  
 بر فقر و مانها و قوس بر رنگها و علاج بیماریها و کمان و جدی بر چیزی  
 که خیری در آن نباشد و ذنوب و ذراتها و بزغالها و دلو بر موت  
 و بندگان و خانه زادان و حوت بر درختها و دوستی با زنی و ماهیها  
 پس اگر غیر نهی بر اول برج طالع باشد پس بر وفق مدلولاتی باشد  
 ازان برج که بعد از آنها باشد که مذکور شد و اینها توابع آن مدلولات  
 باشد مثل دلالت حمل بر انش و مال و بهایم و ثور بر زراعت و مال  
 و آنچه منسوب به جوش باشد و جوزا بر کارها و فرزند و رسیدن  
 چنین از جانب بزگان و سرطان بر نقل و حرکت و نظر بسوی زنها  
 و کاشتن ریاحین و حیوانات آبی و اسد بر درندگان و پاشیدن آب

و دختران خوش رویت

در این کتاب است

و درختها و استخوانها و پوستها و موی و قتال و صید و سنبله بر کیه  
 و شعر و خوانندگی و بوی خوش و خدمت کاران و میزبان بر سفر و بیخفت  
 رسیدن و چیزی بوی طاعت مآورد و پلک و عقرب بر بوی خوش و طعمای  
 که برای ملاقات دوستان مهتیا کرده و ترس و کار بد و هولم و قوس  
 بر قتال و زنده و جوهری که بکار مردم آید و جری بر سفر و مخاصمه  
 و اصلح مغول و کاری در زمین و جدا و بیخفتن با سباب زناخت و دلی  
 بر یاد گرفتن چیزی و شراب خوردن و زنی بیست مرتبه و مانند آن  
 و حوت بر جواهر و مهرها و رسیدن جنس و خوبی از جانب اطفال  
 و نجوم و حیوانات ابی که بر روی آب باشند و مانند اینها

هرگاه طالع برج چهار پایان و در آن سعدی باشد که آن برج محل سعود  
 آن سعد باشد یا آن سعد ناظر باشد بطالع از مکان خوبی پس برال  
 از امر ملوک یا شد یا از مردی یا از زنی اگر محل و در آن مرغ باشد  
 و وی قوی باشد و از طلا و کار و پیشه و سلطنت بر سید و اگر عطا

قوی انکار

تفصیل بر وجه طالع  
و بودن توکاب در آنها

این کتاب در بیان طالع است  
 و در بیان طالع است  
 و در بیان طالع است  
 و در بیان طالع است  
 و در بیان طالع است

قوی کمال ددان باشد از عمل یا نهی شکر یا عرض دیدن ایشان و  
 اگر زهره باشد بدان صفت از زنان و طلا و متاعها بر سید و اگر مشتری  
 بدان صفت باشد از ممالک و مال پر سید و اگر زحل بدان صفت باشد  
 از مرض و مشقت و عمل پر سید و اگر در آن مرغ و شمس باشد از طلا  
 و مالت پر سید و اگر در آن عطا و شمس باشد از اطفال و قاصدان  
 پر سید و اگر در آن زهره و شمس باشد از ممالک و زنان پر سید و اگر  
 ددان قمر و شمس باشد از طلا و توانگری پر سید و اگر در آن زحل و  
 شمس از کارخانه و چهار پایان بر سید اگر در آن قمر و عطا باشد  
 از صدقه پر سید که ایام میفرستد از ایانه و اگر در آن قمر و زهره از دنیا  
 و کارها پر سید و اگر در آن قمر و شمس باشد از کوسفند و کاه و شتر و سگ  
 پر سید و اگر در آن قمر و مرغ باشد از قتال و اسلح و جنگ پر سید و اگر  
 قمر مشتری باشد از زیادتی در مال و منزل پر سید و اگر در آن قمر زحل  
 باشد از راه زنی و سحر و نهد پر سید و اگر در آن عطا و زهره باشد  
 از صلاح و راستی و زنان پر سید و اگر در آن عطا و شمس باشد

احوال بسیار از توکاب  
 و در بیان طالع است

این کتاب در بیان طالع است  
 و در بیان طالع است

از مرد پیران و بندها بر سید و اگر در آن عطارد و مریخ باشد از مری  
پر سید که در آن قنار و فوقا باشد و اگر عطارد و مشتری باشد از نیکو  
و مشورت پر سید و اگر عطارد و زحل باشد از ابا و زنان پر سید  
و اگر در آن زهره و شمس باشد از امر دهقانها و زراعت پر سید و اگر  
در آن زهره و مریخ باشد از زنان و لباسهای نیکو پر سید و اگر در آن زهره  
و مشتری باشد از تزویج و مال پر سید و اگر در آن زهره و زحل باشد  
از صلح و دشمنی با هم پر سید و اگر در آن شمس و مریخ باشد از امر ملوک  
و غوغا پر سید و اگر در آن شمس و مشتری باشد از چهار پایان و  
سواران پر سید و اگر در آن شمس و زحل باشد از بندها و پیدان  
پر سید و اگر در آن مریخ و مشتری باشد از قنار در روی زمین  
پر سید و اگر در آن مریخ و زحل باشد از فریب و زدندگی پر سید و اگر  
در آن مشتری و زحل باشد از ملامی و غوغا و امر قبیح پر سید و اگر در آن  
مریخ و زحل باشد از لباس و زنان پر سید و اگر عطارد باشد از نعت  
و کرامت پر سید و اگر زهره باشد از استخوانها و چیزی که بر او درشت  
بوی بخشد.

بوی بخشد و اگر شمس باشد از زهره و خوردن و چیزی که تعظیم کند  
انرا و امر چهار پایان و اگر مریخ باشد از هلاک و امری که در آن خبری  
نباشد و اگر مشتری باشد از مال و توانگری و اگر زحل باشد از چیزی که  
یا مرض پر سید اگر در آن قنار باشد از زنان و مرغانها پر سید و اگر  
عطارد از علم و تعلم و عمل و اگر زهره از زن سازندگی مغنیه یا رقص  
و اگر شمس از صحت و تعلیم و اگر مریخ از چیزی که کار میکند و اگر مشتری  
از قرابت و امر دین و اگر زحل از امر ملوک و توانگری پر سید و اگر در آن  
مریخ و عطارد باشد باشد از علم فرزندان پر سید و اگر مریخ و زهره از نیکو  
زنان و اگر مریخ و مشتری از فریاد و صیحه و فتنه گان و اگر مریخ و مشتری از پند  
که برای او متولد شد و اگر مریخ و زحل از فریب و سخن و مرض و اگر عطارد  
و زهره از خوشحالی و مردی که زنان دل انرا برده باشند و اگر عطارد و شمس  
از برادران و دوستان و اگر عطارد و مریخ از علامت کم شده یا عملی  
که صلاحیت در آن نباشد و اگر عطارد و مشتری از توانگری و علم و اگر  
و اگر عطارد و زحل از مکر و سخن چینی اگر زهره و شمس از دشمنی که ایا

دانات طالع و سگ

دانات طالع و سگ

که ایا بر او ظفر بیاید یا نه و اگر زهره و مریخ از صحت زنان و هلاک مال  
و اگر زهره و مشتری از دندان و فرزند و اگر زهره و زحل از دشمنی و <sup>قتل</sup>  
و امری که در آن خیر نباشد و اگر شمس و مریخ از حال از باب چند  
و اگر شمس و مشتری از احوال ملوک و شرفا و اگر شمس و زحل از علای  
و علمی و اگر مریخ و مشتری از امر و طبعی اگر مریخ و زحل از دروغی و کلاه  
و اگر مشتری و زحل از محاصره میانه دو نفر پرسید <sup>اگر در آن</sup>  
قر باشد از دشنام دهنده زنان و عزت کننده ایشان پرسید و اگر  
عطارد از زلف و نفی و نپردتی در ملکش و اگر زهره از تنان و لباس  
و اگر شمس از نزاع عطا و ملوک و اگر مریخ از زنان و غوغایا از زمین  
یا چیزی که ضایع شده و اگر مشتری از مال و منزل نیکو و اگر زحل  
از مالی که تلف شده و اگر قمر و عطارد از خدمت ملوک و عطا و اگر  
قمر و زهره از زلف که او را تنوید و هیچ کند و اگر قمر و شمس از صلاح ملوک  
و سلاطین و اگر قمر و مریخ از ملامت و امری که قبیح باشد عملان  
و اگر قمر و مشتری از زنان ملوک و عطا و اگر قمر و زحل از تنوید و آفتی

در مال

در مال و اگر عطارد و زهره از غنا و تجارت و اگر عطارد و شمس از  
خدمت ضعیفان و اگر عطارد و مریخ از قتال و غوغای شخصی و اگر  
عطارد و مشتری از اولاد و تجارت و اگر عطارد و زحل از مکر و حیل  
و افسون و اگر زهره و شمس از بساط ملوک و اگر زهره و مریخ از <sup>خوشی</sup>  
و تلخی در مالش و اگر زهره و مشتری از مال و فرزند و اگر زهره و زحل  
از درد و کسب و اگر شمس و مریخ از بند و دندان و اگر شمس و مشتری  
از عطیه ملوک و عطا و اگر شمس و زحل از رنج و وسوایی و اگر مریخ  
و مشتری از مال و زنان یا از زن خود و اگر مریخ و زحل از سرقت  
و کلاه در مکان و اگر مشتری و زحل از قرض و درد و چیزی که در آن  
خیری نباشد پرسید <sup>اگر در آن</sup> قر باشد از زنان ملوک  
و بزرگان پرسید و اگر عطارد از امر علم و کتابی و از دندان و اگر زهره  
از زلف بلند مرتبه و چهار بیان و اگر شمس از طلا و پادشاهی که ایا  
بپی درانها یا از مولا حیات و اگر مریخ از آشی و ددی و اندوهی  
و سفری و اگر مشتری از ملوک و کسی که زبردست آنهاست و از <sup>قتل</sup>

در مال طالع و اسرار

در مال طالع و اسرار

در مال

یا از بوی که خواهد بجزد و اگر نفل از امری که بدان خبری نباشد  
 و اگر قر و عطارد از رسالت و نامه و قاصد و اگر قر و زهره از  
 و اگر قر و شمس از جلابی و خاصه و علابی و دماهی و اگر  
 قر و مریخ از افقی در مال و از ملک و اگر قر و مشتری از  
 و اگر قر و زحل از مرض و فقر و فاقه و اگر عطارد و زهره از افق و  
 در کوا و زمین و اگر عطارد و شمس از دیوان و وزیر و اگر عطارد و مریخ  
 از ناخوشی و آشوبی که بعد ازین صلح کنند و اگر عطارد و مشتری از کلاً  
 در علم و مشوره و اگر عطارد و زحل از مکر و جادوی مردان و اگر زهره  
 و شمس از زنان و مال و مال و اگر زهره و مریخ از  
 و اگر زهره و مشتری از  
 و اگر شمس و مریخ از انشی و دد اند و دنیا حایه  
 و اگر شمس و مشتری از شوره ملوک و اگر شمس و زحل و از ضرب  
 که بر دیش رسیده و از خادنه یا جود پادشاهی و اگر مریخ و مشتری  
 از قتال میان ملوک و اگر مریخ و زحل از غضب ملوک و غوغا و اندک  
 و اگر مشتری

و اگر مشتری و زحل از  
 پرسید  
 اگر در  
 قر باشد از توانگری و پاکیزگی پرسید و اگر عطارد از کتابت و زحمت  
 و اگر زهره از زنی که رضو کند و اگر شمس از برادری که اقدام بر برد  
 او میکند و اگر مریخ از کتاهی که سوخته و اگر مشتری از شادی و سرور و  
 گفتگوی و اگر زحل از مرضی بواسطه بارها و اگر قر و عطارد از فریب  
 و حله زنان و اگر قر و زهره از زبور و اسباب زنان و اگر قر و شمس  
 از مرض و مضرت خود و اگر قر و مریخ از قتال و غوغا و اگر قر و مشتری  
 از چیزی که ناز به پرسید اگر قر و زحل از دردی که از بارها به پرسید  
 و اگر عطارد و زهره از نفوش و خوانندگی و شعر و اگر عطارد و شمس  
 از خبری که بوی رسیده و اگر عطارد و مریخ از خضای در مال و اگر  
 عطارد و مشتری از فرزندگی که تازه متولد شده و اگر عطارد و زحل  
 از افسونها و حله و مکر و اگر زهره و شمس از قدر و منزلت خود و اگر  
 زهره و مریخ از جماعتی که دماهی اجتماع کرده اند و اگر زهره و مشتری  
 از منفعت و مال و زداعت و اگر زهره و زحل از حله و مکر و فریب

ط

دالات طالع و اسکنان

اصول طالع و اسکنان

زنها و اگر شمس و مریخ از کسی که در خانه او سوخته و اگر شمس و مشتری  
از ثوابی که برای آخرت مهیا کرده و اگر شمس و زحل از در شکم و ناف و  
درون و اگر مریخ و مشتری از زنی که تازه فرزند آورده و اگر مریخ و زحل  
از شری و بلایی و اگر مشتری و زحل از زنی که تازه زاییده <sup>پرسیده</sup>  
اگر در آن قرار باشد در منفعت مال بواسطه تجارت پرسیده و اگر عطارد  
از هیچ منفعت تجارت پرسیده و اگر زهره از زنی که او را خواهد  
تزیین کند و اگر شمس از حضرت از جانب پست مرتبگان و راه دور  
یا از مرضی که در اسافل اعضایش باشد و اگر مریخ از خونی و غوغا  
و اگر مشتری از سلطنت و کاری بلند مرتبه و اگر زحل از بزرگان  
تجار و اگر قمر و عطارد از تجارت و نقل و حرکت و اگر قمر و زهره از هو  
و خوردن و آشامیدن و اگر قمر و شمس از فقیران و درویشان  
و اگر قمر و مریخ از عشق و وجود و کار ناشایست و اگر قمر و مشتری از  
مزدی و شای نیکی و اگر قمر و زحل از حکمتی و دانشمندی و اگر عطارد  
و زهره از نبوغ و زنان و اگر عطارد و شمس از اغنیا و توانگران و اگر

و عطارد و مریخ

و اگر عطارد و مریخ از مالی که دزد برده و اگر عطارد و مشتری از طلبی  
و خطیبان و اگر عطارد و زحل از اخراجات و اگر زهره و شمس از امر  
طوب و طرب و اگر زهره و مریخ از دوستی و انکساری طلا و اگر زهره و  
مشتری از مال و اگر زهره و زحل از مال و توانگری و اگر شمس و مریخ  
از ملوک و سلاطین و اگر شمس و مشتری از ایاقوت و بلیان و اگر  
شمس و زحل از بلایی و مشتری و مریخ و مشتری و از طلایی و شرف  
و اگر مریخ و زحل از غنا و توانگری و اگر مشتری و زحل از اشراف  
پرسیده اگر در آن قرار باشد از فال و حرب پرسیده و اگر  
عطارد از عملی که خواهد یاد کرد و اگر زهره از فریب و مکر زنان و اگر  
شمس از زهری که خورده یا مرضی و اگر مریخ از لشکری یا دزدی و  
و اگر مشتری از خاصمه بالعدا و اگر زحل از کسی که از ملوک ترسیده یا  
از جوانی که دیده و اگر قمر و عطارد از نقل و حرکت و کویخ و اگر قمر  
و زهره از خاصمه و مجادله با ازان و اگر قمر و شمس از درد چشمتها  
خویش و اگر قمر و مریخ از درد دایبند و اگر قمر و مشتری از

در حالت طلوع و استخوان

در حالت طلوع و استخوان

خاصه نزد قاضی و اگر قمر و زحل از  
 از خلیج پادشاهان و اگر عطارد و شمس از نقل و حرکت ملوک و ممالک  
 و اگر عطارد و مریخ از عرض لشکر و حرکت و اگر عطارد و مشتری  
 از خاصه و مجادله و مال و اگر عطارد و زحل از خبری که در آنه خاطر  
 دارد و اگر زهره و شمس از ترس و بیم از جانب دشمن و اگر زهره  
 و مریخ از کربسکی و ترس شدید و اگر زهره و مشتری از نفع مال  
 و اگر زهره و زحل و اگر شمس و زحل از امر فلسفی و اگر  
 و اگر شمس و مریخ از ترس سلطان و اگر شمس و مشتری از  
 و اگر شمس و زحل از امر فاسدی و اگر مریخ و مشتری از  
 حریف و اگر مریخ و زحل از کار بدی و مشتری و مشتری و زحل از  
 اگر در آن قریب باشد از دین پوسیده  
 و اگر عطارد از خالطه با حکما و اگر زهره از بوی خوش و اگر شمس  
 از طلا بی یا یا بوی و اگر مریخ از سلطان و اگر مشتری از یا بوی  
 و زنبی و فرزند و اگر زحل از خشت و آجر و اگر عطارد از سلطان  
 و اگر قمر و زهره

و اگر قمر و زهره اندوستی زلف و اگر قمر و مریخ از ترسی و اگر قمر و مشتری  
 از طلا بی و اگر قمر و زحل از شرک و اگر عطارد و زهره از ظفر و اگر عطارد  
 و شمس از خاصه و اگر عطارد و مریخ از <sup>ان</sup> و اگر عطارد و مشتری  
 و اگر عطارد و زحل از قرض و اگر زهره و شمس از  
 و اگر زهره و مریخ از نبودن نان و اگر زهره و مشتری از یا بوی  
 و اگر زهره و زحل از جهات خود و اگر شمس و مریخ از طلا و اگر شمس و  
 مشتری از یا بوی یا فیله و اگر شمس و زحل از پها پها و اگر مریخ و مشتری  
 از <sup>ان</sup> و اگر مریخ و زحل از خصوصیتی یا دشمن و اگر مشتری و زحل  
 از خدمت ملوک پوسیده اگر در آن قریب باشد از خود و اگر  
 عطارد از لشکر و اگر زهره از زلف که بپشتش آید و اگر شمس از بند  
 و علی و اگر مریخ از طلا و اگر مشتری از مهمان خود و اگر زحل از مال  
 مدفون که آنرا یابد و اگر قمر و عطارد از زیادت مال و اگر قمر و زهره  
 از دندان فریب و اگر قمر و شمس از سفر و اگر قمر و مریخ از کربند و اگر قمر  
 و مشتری از خردن زنبهها و اگر قمر و زحل از کله و مشتری و اگر عطارد

دالات طالع و اسکان

تصاویر و کرم و کرم و کرم و کرم

بدر



و زهره از چیزی که بدان دانه باشد چون سبوها و اگر عطارد و شمس از  
و اگر عطارد و مریخ از مدی با خلق و اگر بدان عطارد و  
و مشتری از حکمتی و نفعی که بدان باشد و اگر عطارد و زحل از امر بدین  
و اگر زهره و شمس از سفری و اگر زهره و مریخ از نیک که کوخته و فراز  
و امری را بخوش دارد و اگر زهره و مشتری از سر و اگر زهره و زحل از بد  
زنان و اگر شمس و مریخ از نیک که آمده سفر دارد و اگر شمس و مشتری  
از مهرها و اگر شمس و زحل از  
و مریخ و مشتری از مال  
و منفعت آن و اگر مریخ و زحل از  
و اگر مشتری و زحل از  
اسراف پر سیه اگر بدان قریبند از غی پر سیه و اگر عطارد از  
فحش و اگر زهره از  
و اگر شمس از نیک و جهاد با و اگر مریخ از  
و اگر مشتری از اسراف و اگر زحل از  
و اگر قمر و عطارد  
انجلی دودی و اگر قمر و زهره از نیک و اگر قمر و شمس از  
و اگر قمر و مشتری از  
و اگر قمر و زحل از  
و اگر عطارد و زهره از نیک یا طفل و اگر عطارد و شمس از نفع

اطفال

اطفال و اگر عطارد و مریخ از طهور و فرج و اگر عطارد و مشتری از خالطه بکما  
و اگر عطارد و زحل از غم و اندوهی و اگر زهره و شمس از یا بوی و اگر زهره  
و مریخ از خادگی که بوی بخشنده اند و اگر زهره و مشتری از  
و اگر شمس و مریخ از بختن خونها و اگر شمس و  
مشتری از تمام و اگر زحل و مشتری و زحل از خانه و سرای و اگر مریخ و مشتری  
از اهل و عیالش و اگر مریخ و زحل از شتی که بوی رسیده و اگر مشتری و زحل  
از املاک و زمینها پر سیه اگر بدان قریبند از نیک که نایب  
یا از خانه زادی پر سیه و اگر عطارد از خاصه با ولدش و اگر زهره از خاصه  
با زنش و اگر شمس از ضرر و دد مالش و اگر مریخ از نیک که نایب و اگر مشتری  
از یا بوی و اگر زحل از زدی یا کمند و اگر قمر و عطارد از  
و اگر قمر و زهره از نیک و مادش و اگر قمر و شمس از بیع و شرا و اگر قمر  
و اگر مریخ از مریضی و اگر قمر و مشتری از فرج و فرزند خود و اگر قمر و زحل از  
حزن و اندوهی و اگر عطارد و زهره از خالطه با یا ران و اگر عطارد و شمس  
از نخب و تعب و اگر عطارد و مریخ از قتال و اگر عطارد و مشتری از

در است طالع و سنگان

اصول و اسرار و اسرار و اسرار

و اگر عطارد در منزل انحرکت و اگر زهره و شمس از طلا و اگر زهره  
 و مریخ از ذنبا و اگر زهره و مشتری از ذن و فرزند خود و اگر زهره و زحل از  
 رفتن بسوی اهل خود و اگر شمس و مریخ از راه دوری و اگر شمس و مشتری  
 از طعام و اگر شمس و زحل از عذاب و دشمنان و اگر مریخ و مشتری از  
 مخالفت با اشراف از جوهری و اگر مشتری و زحل از خسارت پر سید  
 گفته است ان سافلسو فهند  
 که دست کن طالع را و تفوق کم کوکب را و معین کن صاحب طالع را و صاحب  
 در بچا نشرا و صاحب نصیب شر را و همچنین بلقی او نادر و کوکب که در انفاست  
 پس اگر طالع برج نحسی باشد یا نحسی بدان باشد یا نحسی ناظر باشد بدین  
 یا نه بهر طالع که صاحب ان در بچان یا نه بهر باشد خاصه اگر طالع اسد  
 یا عقرب یا دلو باشد و صاحبان انها ناظر باشند یا طالع غیر این برج  
 باشد و مریخ ناظر باشد بطالع در جمیع این صور سوال از ننگ که خفته  
 یا آن کم شده باشد و اگر نحسی یا صاحب بیت المال یعنی صاحب تانی در  
 سادس باشد یا سابع در طالع برج نحسی باشد بدین طریق سوال از  
 ضاله المته

از سواد و اگر انصاف است ان انظر فو ناله

از ضاله است و اگر نحسی یا صاحب طالع در ثلثی باشد یا سادس یا اربع و در  
 و در طالع نحسی باشد پس نیز چنین باشد و اگر دوم برج ثابت باشد و صاحب  
 در طالع بود و هم وی دلیل باشد یا صاحب طالع در طالع باشد یا صاحب ثلث  
 یا سابع ناظر باشد ثلث خود یا سعض سوال از چیزی باشد که فراموش کرده  
 و اگر طالع در جسدین باشد و صاحبش در طالع باشد یا ناظر بدان یا ناظر  
 بدین چنانش یا نه بهر ش سوال از چیزی باشد که گمشد و گمراه و بدزدی  
 نبرده اند و اگر طالع برج منقلب باشد و صاحبش در طالع باشد یا ناظر  
 بدان یا ناظر بدین چنانش یا نه بهر ش سوال از چیزی باشد که در دیده  
 و بختیده برده شده و اگر طالع منقلب باشد و بیت سعور لکن در ان کو  
 نحسی باشد سوال از چیزی باشد که در دست گرفته و اگر در طالع منقلب  
 سعور باشد یا ناظر باشد ان سعور بدین چنان یا نه بهر ش سوال از چیزیست  
 که در کف گرفته و لکن در ان چیزی نیست و اگر طالع هواوی باشد یا سنبه  
 باشد و در ان هیچ کوکب نباشد سوال از جوان دو پاست و اگر بعضی  
 از سبعة چه سعور باشد و چه نحس باید رسوم یا در پنجم در برج دو جسدین

غیر در بچان و نه بهر ش

در طالع و اگر انصاف است

در ان سواد و اگر انصاف است ان انظر فو ناله

پس همچنین سوال از حیوان دو یا باشد و اگر طالع برج ذوجسدین  
 باشد و دران بعضی از هفت گوکب باشد یا انها ناظر باشند از  
 تالیث و تربیع ثلث طالع یا سعس وان ناظر حاشا باشد نیز سوال  
 از حیوان دو یا باشد و اگر چنین باشد وان گوکب در طالع یا ناظر  
 نه بمر و در چنان خود ان سعد باشد پس ان شخص از عابدان و پیغمبران  
 باشد خاصه کلان سعد در شرف خود باشد چه بر مذهب هندو دلال کند  
 بر عباد الله و صنم پرستان و پرهمنان و اگر سعد راجع باشد و بر جش  
 ذوجسدین باشد خاصه اگر در دفع خود باشد پس صاحب مهر و بطالت است  
 مگر آنکه فی الجمله متکفل امر عبادت باشد و شاید که از ثانیان باشد  
 و هرگاه مرغ شمس در طالع باشد یا نه بر طالع از یکی از انها یا یکی  
 از انها ناظر باشد بی بیع پس سوال انکا و میش کرده یا از مطلق حیوان  
 که صاحب پنجم و سومی باشد و هرگاه طالع برج جولان باشد یا آنکه نسبت  
 بچهار یا از چون ثور و غوس و حوت یا از برج مطلق و اب از نخ  
 پس سوال نیز از مانند انها باشد هرگاه سعدی بطالع یا ناظر بطالع باشد  
 و اگر طالع

و اگر طالع از برج سباع باشد و دران قسمی باشد یا ناظر بی نجس بود  
 سوال از کزیدن سباع باشد و خوف از این جهت پس اگر ناظر باشد  
 فضلا از شرفش بطالع وان دو جسدین باشد یا از حد در طالع باشد و اول  
 از شرود و شیاطین و جیان و ساحران و غولان و مانند انها باشد و  
 اگر عطا د بدین صفت ناظر باشد سوال از علمای نجوم و افسونگران  
 و کاهنان و آنان که چشم بندی میکنند و فی نوازان و باز نیکران و اهل  
 صنعت و مانند انها و اگر زهره در طالع باشد یا ناظر بطالع بدین  
 صفت پس مشد از فعل حرام اهل عبادت و جابکاه عبادت و اگر این گوکب  
 طلوع کند در برج مذکری و باوی خیم باشد پس سوال از مذکور کنند  
 از هر جنس که باشد و اگر طالع برج یا نه بر یاد چنان ذوجسدین  
 باشد و حشاش دران باشد و سعد از حصو پوسید یا از جنسی که نتر  
 باشد و نه ماده و چون دانستی که حیوان دو پاست و خواهی که بلخی که این  
 ادی مذکور است یا مؤنث از دانست یا بنده و بسائل چه نسبت در یاد  
 پس اگر طالع برج دو جسدین باشد و سعدی در بیت دوم باشد پس

دالت طالع و سنگان

سوال از هر که بر طالع باشد

وی از سفله و کمر رنجه کان مردم باشد و اگر در سوم از برادران و اگر در چهارم  
 از پلکان و اگر در پنجم از فرزندان و در ششم از دشمنان و در هفتم  
 از زنان و در هشتم از دشمنان و در نهم از اهل سفر و غربا و در دهم  
 از ملوک و بزرگان و در یازدهم از دوستان و در دوازدهم از طلبکاران  
 پس هرگاه طالع شد یکی از سیاره در نهمش یا ناظر باشد بان از محل  
 تغلیت یا از برج ذوج بدین پس از خوبشانش <sup>شد</sup> پس اگر طالعش یا نظرش  
 بنهم بیت اصدا باشد پس وی از صدیقان باشد و اگر نظرش  
 بنهم اعدا باشد از دشمنان باشد و اگر کوکب سعدی در وقت عید باشد  
 و قوی پس وی از جنمهها باشد یا پیغمبران و عابدان و اگر چنانکه گفته  
 سعود و نحوس هر که باشد پس مشول عنده از دشمنان و صدیقان و  
 خویشان و اراذل مردم باذن الله تعالی و هرگاه طالع برج منسوب  
 بچهار یا بیان صحرا باشد از مانند آن سوال و اگر طالع برج منقلب  
 یا بدان نحوی باشد سوال از سبع گفته کرده و بدانکه کوکبی که در نهم <sup>شد</sup>  
 باشد دلالت کند بر مثل دلالت کوکبی که در شرفش باشد و هرگاه طالع  
 کند کوکب

کند کوکب نحوی یا سعدی در شرفش یا در بیت سعدی و نظر کند بسعد  
 سوال کند از مساجد و عبادت خانها و اگر برج سعود طالع باشد و نحوس  
 ناظر باشند یا نظر کند نحوی بنحوی یا سعدی بنحوی از شیاطین و عمو  
 پوسیده و اگر طالع از برجی باشد که بر صورت ادوی باشد یا ذوج بدین  
 بود یا ناظر بدان صفت که گفتیم شمس باشد سوال از ملوک کند و اگر  
 مرجع از سواران و ده زنان و اگر مشتری از سرداران و طلبکاران خبر  
 و اگر زهره از زنان و رئیسان و شرفا و اگر عطارد و اگر عطارد از کاهها  
 و تجار و صنعتگران و اگر زحل از زارعین و اهل مکر و خدعه و غلامان  
 و کنیزان و دلالت شمس و قمر بحسب دلالت کوکبست که ناظر و عیاج  
 انضا باشند و هرگاه یک جدا باشد پس شمس دلالت بر ملوک و بزرگان  
 کند چنانکه گذشت و قمر دلالت کند بر توانگران مشهور و غذای ملوک  
 پس اگر با آنکه <sup>باشد</sup> یا نحوس بود دلالت کند بر فقرا  
 هر که خواهی که بدانی که آیا در دست چیزی دارد یا نه نظر  
 کن بقره پس اگر متصل باشد بصفت عت یا بصفت طالع یا بصفت

دلالت طالع و سواران

سواران هر که کوکب طلوع است

عقود آنکه در وقت عید است

خود و نظر قبول باشد از یک طرف پس در دست چیزی دارد و اگر نه پس  
 چیزی در دست ندارد و تو امین خود بخلط اندازد پس طلب کن دلیل  
 که آنچه از جنس دلیل باشد پس اگر در حد خود باشد آنچه برین دلیل  
 باشد و الا از آن خود تغییر کرده و محیل شده پس حکم کن باندازه آنچه  
 میبای انشاء الله تعم و هرگاه خواهی که بدان  
 که سائل چه در دست دارد پس دست کن طالع و کواکب را و جوهر خوبی  
 از جوهر طالع حکم کن و رنگش را از جنس عتک و طمش را از جنس طالع  
 و عددش را از قرع و عطارد و بوی و کهنکی آنرا از بودن صاحب طالع در موضع  
 تریبغات شمس و در دایع فلک اگر طالع ناری باشد از  
 چیزهایی باشد که داخل اش شود یا از بهائم و سایر حیوانات باشد  
 و اگر از جنی باشد ان نباتات و اگر هوای صاحب روح باشد یا چیزی باشد  
 که در هوا طیران کنند یا از چیزی بلند مرتبه یا بعضی از چیزهای که بادی  
 منسوبت یا چیزی روحیست و اگر مائی باشد از چیزهای که در  
 آب باشد اگر صاحب عتک شمس باشد رنگش زرد باشد و اگر

زهر سفید

زهر سفید و اگر عطارد نبود یا زنگ چرک و اگر قرمز سبز و اگر زحل سیاه و اگر  
 مشتری عوفی و زنگ خال و اگر مریخ سرخ و شهابت بیجوی از الوان بروج  
 و در بعضی فلک تا آنها را مریخ کنی بدالات دلیل تا واضح تر باشد و شش  
 بیجوی از مکان دلیل و صفتی که خاصه و وجه قراست انشاء الله و واضح بود  
 کالات الوان است که رب الساعه دلیل باشد دو وقتی که دلیل  
 باشد قر سفیدی که بر آن زردی باشد زهر زردی که مخلوط برخی  
 و سفیدی باشد عطارد ابلق باشد مده راه زحل سیاه باشد مشتری  
 سرخی خوش آیند و در شکلش زردی بری باشد مریخ سرخست و سیاه  
 قلیل سفیدی و سیاهی باشد در بعض اوقات حمل سفید شود  
 نیز سفید است لکن بسیار شدت ندارد و جزا سرخی که در آن نیری باشد  
 سرطان سفید شدت اسد سفید است که سرخی زرد سبزه سفید سبزه  
 میزان سفیدی که بزردی زرد محرق سفید و زرد فوس سفید براف  
 جلی سیانویه دلوسیا و شدت سیاهیش بیشتر از جدید است چون سفید  
 که برف زند بدانکه میان طالع و و تکلارضی سرخ رنگ و ازان

دالات طالع و کواکب

سما را که بر کواکب و طالع باشد

در بعضی وقت که رنگش  
 از جنس زمین است  
 و در بعضی وقت که  
 از جنس آسمان است

تا غارب سیاه رنگ و از آن تا وسط السماء سبز رنگ و از آن تا طالع سفید رنگ  
 طالع کی خالی رنگت باشد ثانی و ثانی عشر هر دو سبز باشد ثالث و عاشر زرد باشد رابع و عاشر سبز باشد خامس  
 و ناسع سفید باشد سادس و ثامن سیاه باشد سابع تیره باشد بر ناسع  
 ساعتی که شمس غروب کند در آن یعنی رزعی مائیل بسپاهی  
 مکهبری از قمر تا عطارد اگر بروج میانه آنها جفت باشد پس خوبی  
 بیشتر از یکی باشد یا چیزی باشد بهم پیوند و اگر افراد باشد یک چیزی  
 باشد خوبی و اگر هر دو در یک برج باشند و آن برج منقلب بود دلالت  
 کند خوبی چند چیزی باشد سه یا بیشتر از سه  
 طالع پس اگر در طالع باشد یا وسط السماء و میانه آنها نیز خوبست پس چیزی  
 چیزی ناز باشد و همچنین اگر صاحب طالع شرفی باشد از شمس که از یکدیگر  
 یا نود در میان آن و شمس باشد و اگر سابع و ربع قبله باشد یا یکی  
 کهنه شده و همچنین اگر در ثانی و ثالث باشد و اگر در رابع و یا در ربع غربی  
 باشد بلکه مطلق تحت الارض پس آن کهنه باشد و همچنین اگر صاحب  
 طالع غریب

مرا از تحت

طالع غریب باشد اگر صاحب طالع تحت الارض باشد خوبی  
 چیزی باشد که از ارض کرده اند و الا فلا و اگر در عاشر باشد خوبی  
 میانه زمین و آسمان باشد از سقفی یاد بوارعی یا برچی و اگر در رابع  
 ذو جسدین باشد در سورخ دیواری باشد یا کیسه یا آبنانی و اگر  
 در بروج منقلب باشد در پشتبها یا فراش یا در چیزی که نقل شود از  
 جای بجایی و اگر در بروج ثابت باشد خود دارد یاد در بالای زمین در چیزی  
 که حرکت کند اگر صاحب طالع در ربع شرق باشد  
 خوبی روحانی باشد و دائمی که و اگر در ربع قبله جنوبی باشد چیزی  
 که نه روح باشد و نه جسم یا از چیزهایی که حرکت نکنند یا چیزی نباشد  
 و اگر در ربع غربی جسمی باشد بی روح و اگر در ربع شمالی باشد هم  
 جسم باشد هم یاد و چیزی باشد که با هم خندند اگر  
 صاحب طالع شمس باشد تند باشد و اگر قمر باشد شور و اگر صاحب  
 صاحب طالع عطارد باشد ترش باشد و اگر زهر چرب باشد و اگر  
 مریخ تلخ و اگر مشتری شیرین و اگر زحل عفن بر طعم ادویه

دالات طالع و اسکان  
 در این کتاب  
 در این کتاب

خبر مهمانی که در طالع بد  
 در خان شمس و قمر است  
 نیز با هر دو در سواد  
 اعدا در بر و اطراف کلاه

دلیل اگر دلیل یا صاحب طالع در طالع باشد پس خوبی  
 سنگین باشد و در ثانی سنگینی باشد و در ثالث فی الجمله در آن خفی باشد  
 و در رابع در آن سنگینی باشد و در خامس وسط باشد و در سادس خفیف  
 و در سابع چنین باشد لکن سنگین تراست از سادس و در ثامن  
 بخت اقریب و در ناسع اخف باشد از ثامن و در عاشر اخف نیاید  
 از هر خفیفی و در یازدهم خفیف باشد و در دوازدهم وسط باشد  
 اگر دلیل زحل باشد مستدیر باشد و در آن برآمده  
 باشد و اگر مشتری مدور و غلطان باشد و اگر مریخ در آن طولی باشد  
 و اگر شمس مسدود و اگر زهره مربع یا از برای آن استداره باشد و اگر  
 عطارد باشد اولش کوچک باشد و وسطش بزرگ و آخرش کوچک و اگر  
 قمر باشد مختلف الشكل باشد بکل دهان  
 اگر دلیل فوق الارض باشد میان سابع و عاشر و عاشر و طالع خلاصا که  
 زاید النور باشد و با <sup>طول</sup> خفیف باشد و زاید بود بر مقدار مثالش و اگر تحت  
 الارض یا ناقص التور کوتاه باشد و ناقص باشد از مقدار مثالش

معرفه طالع

معرفه اگر دلیل یا صاحب طالع ساقط باشند از طالع در  
 چهار برج غیر ناظر و ناظر نباشند یا نهاد و نیاید بود باشد خاصا که  
 هر دو نفس یا ناظر باشد یا باران یا زنب یا کید باشند و اگر غیر این  
 باشد خوش پوست انشاء الله  
 و در حدیث در جمیع بروج ذکر میکنیم تا آنکه مزاج داده شود بسیار اوله مذکور  
 در مشتریست دلالت کند بر چیزی سفیدی که اسباب کار کرد باشد  
 و حدیثه شدت سفید است و در خشنه و نازک است کا حد عطارد  
 خشک است و شدید البیاض و چیزی بر آن نوشته شده اگر حد مریخ جوهر  
 امریت که با قشر رود و بسا باشد که نوشته باشد له حد نظر خشک  
 و از اصیل خود تغییر یافته و اصلش نباقی بوده و با قشر رفته و گرد است  
 و غلطان و بسیار کوتاه است حد زهره پر سفید نیست  
 اصلش یکا زمین بوده نه حد عطارد که کیهیت مکرانکه متغیر شده  
 از آنچه بوده که حد مشتری از حیوانات چهار پا که شب شاخ باشند  
 اگر حد زحل از جنس رنست و خشک و بسیار سیاه له حد زحل از

معرفه طالع در طالع

معرفه طالع در طالع

دلالت طالع در طالع

معرفه طالع در طالع

جنس جوانیت که گوشت میخورد و در دست دهن عطار از جنس  
 ارضست و از حیوانات پرنده حیوانات کوچک شکاری که گوشت میخورد و سفید  
 کج حدشتی از جواهر انسی است و از پرنده مرغان شکاری کوچک سفید  
 که گوشت میخورد و برانها خالص است و حد زهر حیوانست یا پرنده رنگ  
 که حد مرغی که گوشت میخورد حد فعل جاندار است از جنس  
 جن یا شیا طین و پاسباهان و حد مرغی از دندان است  
 که گوشت میخورد و جوهر است که باب و انش رفته کج حدشتی  
 جوهر است خجری که از آب برآید و خوش بوست و حد عطار حیوانست  
 نه بسیار کوچک و نه بسیار بزرگ و در دست است از حد زهر جوهر آبست  
 از آن خورده میشود یا نفع برده میشود بان و سفید است حد فعل  
 انشاع برده نمیشود بان و سیاهست و در آن سرخی نمیشود مگر در آب  
 بسیار و بسا باشد که بمردمان ضرر رسانند و حد فعل جوهر کجی  
 باشد سیاه و خشک و حکم و انشاع از آن برده نمی شود و چرکین باشد کج  
 حد عطار و جوهر باشد کج خشک و نیکو و صافی اللون و دیگر سیاه و در آن  
 خجری

جوان

ن

خجری باشد بط حد زهر سفید و متلا لا و خشک که حدشتی جوان  
 باشد سفید و غیر منافع و خشک و مثل سنگ و لکن طویل باشد که حد  
 مرغی جوانی باشد و خشکی از مردم و گوشت میخورد و شباهت دارد به بعض  
 مرغهایابی و لکن عظیم اجنه باشد حد عطار کباهی باشد که  
 دانه های آن کوچک باشد و بسیار دندان که حد زهر کباهی باشد که میوه آن  
 استخوان نباشد و کم شیرینی باشد میانش خوشتر باشد از پرورش کج حد  
 مشتی کباهی باشد چرب و عزیز الوجود حد فعل نرم و شیرین  
 باشد که در داخل طعم آن تلخی باشد رنگش بسیارند که حد مرغی از نیا باک  
 باشد و در خشش پوخار باشد و میوه اش سرخ باشد و دانه دار و جنش  
 خشک باشد و حد فعل جوانی باشد جیم و طویل که بسیار میزند  
 و کثیر لاکل باشد که حد زهر جاندار باشد و حیوانی خوش بوی یا حلال  
 گوشت و طیب بط حد مشتی جوانی باشد که آنرا میکشند و انشاعی  
 از آن برده نمیشود حد عطار جوانیت پرنده و از غیر پرنده آنچه از  
 برای آن پاهای نباشد و دشمن آدمی باشد که حد مرغی جوانی که گوشت

دانه های طویل است

نوعی که در گوشت است



خود و در آن رنگهای بسیار باشد و حد مرغ جوهر نیست که  
 در آب نندگن کند کاحد و گوشت خورد و حیوانات لبی را ایند کند  
 صابا پایهای بسیار باشد با حد مشتری چیزیست که در آب زنگانی  
 کند کاحد زهره از جنس جوهر نیست چیزیست که انتفاع بان برده میشود  
 از جوهرهای لبی اگر حد عطارد جوهر نیست آبی و بار یاب و بلند که انتفاع  
 برده میشود بخوردنش لحد زحل جوهر نیست غیر جوهر لبی نفع بوضع  
 مرغی و بلیدیت و سیاه و از جمله حد مشتری جوهر نیست غیر زرد و نا  
 مانند اجار یا سنگی باقی حد مشتری جوهر نیست چهار پار و با نفع با حد زهره  
 جوهر نیست تهر حد زهره چیزیست نایاب و سبز بود حد عطارد و نصف اول  
 از چیزیست بلید و مردار بطا که امر نصف ثانیه جوهر نیست بوضع  
 که حد زحل جوهر نیست سنگین که با نش میزند لحد مرغ جوهر نیست  
 سرخ که با نش گذاخته میشود و حد زهره جوهر نیست چهار پار و با نفع  
 سه حد عطارد که با هیست بط حد مشتری که با هیست نیکو و نیکو و چیزیست  
 از جوهر ارض که با نش رفته سه حد مرغ جوهر نیست صلب که با نش  
 گذاخته

گذاخته میشود و سفید است و سبخی میزند ل جوهر نیست خشک و صلب  
 که با نش میبرد و حد زحل جوهر نیست که اولش دندان و آخرش و شقی  
 حد عطارد جوهر نیست از دو اب ارض که ابتدای مردم کنند کاحد زهره  
 که بشب میبرد حد مشتری مقادیرش از جنس ارضی باشد و مؤخرش  
 جوهری باشد فرید یا مرغهای که بر آب می نشینند لحد مرغ نلشتر از  
 جنس ارضی و در وقت باقی مرغانی که گوشت شبیه بگوس و بز که باشد  
 حد زهره که با هیست که نفع ندارد در نصفش شبیه جوهر آبی  
 و نصفش شبیه بمر و اید یا حد مشتری جوهر نیست آبی و تهر حد مشتری  
 مثل انجیر هیست که در اول برای زهره گفته شد اما بان مرتبه و قیمت  
 نیست حد عطارد که با هیست که نفعی ندارد مگر با نش کوح حد مرغ  
 جوهر نیست آبی که حیوانات لبی ایند میکند لحد زحل نافع با نش که در  
 کنار ریاست یا سنگی که لهن را بر میدارد  
 گفته است صاحب کتاب که در هر کجا خواهی بدانی چیزی را و آنچه میخواهی  
 بر تو و آنچه بدد دست گرفته اند طالع را درست کن و شناس زهره را طالع را

در حالت طالع و سنگدان

در هر کجا که میخواهی بدانی

که در یک است و در کدام برج چنانکه گفته شد پس اگر طالع کوئی باشد که در بعضی از  
 خانه خود باشد مانند بیت و در چنان و نه بهر یا ناظر باشد که در حساب طالع  
 این مثل آن از جواهر این گوشتها و الاخرین بنا بر این بهر طالع از هر برجی دلیل خوبی  
 و مافی الکف نه بلکه پس مگر که چیت اسم آن برج و صورتش و چیت معلول  
 آن از حیوانات پس خوبی بر صورت این برج و معلول وی باشد بافدانه  
 و ماضع کردیم برای آن جدولی و بدان شد که دریم نه بهر آن را در جدول  
 انضا و معلول نه بهر هر برجی را بر خط نگاه دارند انشاء الله تعالی

د	س	ج	د	ر	ز	ع	س	د	ر	ز	ع	س	د	ر	ز	ع	س
مرد	مرد	مرد	مرد	مرد	مرد	مرد	مرد	مرد	مرد	مرد	مرد	مرد	مرد	مرد	مرد	مرد	مرد
سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ
طلوع	طلوع	طلوع	طلوع	طلوع	طلوع	طلوع	طلوع	طلوع	طلوع	طلوع	طلوع	طلوع	طلوع	طلوع	طلوع	طلوع	طلوع
سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور
اطه	اطه	اطه	اطه	اطه	اطه	اطه	اطه	اطه	اطه	اطه	اطه	اطه	اطه	اطه	اطه	اطه	اطه
سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور
زن	زن	زن	زن	زن	زن	زن	زن	زن	زن	زن	زن	زن	زن	زن	زن	زن	زن
سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور
سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور	سور

و گفته شد

و گفته است از سا که اگر طالع کند خوشی در در چنان ثالث یا ناظر باشد از  
 سابع پس خوبی یا مافی الکف از حیوانات غیر ناطق باشد و روح ناطقه  
 باشد و در چیزی باشد پس اگر برنج انبوی باشد از خوردنیه با باشد پس  
 اگر آن گوشت که در در چنان سوم باشد مرغ یا شد یا شمس پس خوبی  
 گوشت باشد و اگر مشتری باشد پسته و اگر قر استخوان و اگر زهره  
 دندان و اگر عطار دناخ و اگر زحل پر شاخ و موی و پوست و پنجه و تن  
 آن از حیوان باشد و اگر شمس باشد و در پنجه باشد یا نامم از طالع پس  
 چند چیز باشد کما و جوه معدن و چیزی از حیوان

سرخ باشد که بسفیدی زدن بر نل ساعتی که شمس  
 طلوع کند سفید باشد سبز باشد بر نلک دود باشد  
 لکن فی الجملة صفایش بیشتر باشد بر نل فرش سفید چک باشد  
 بر نل کنار باشد سیاه باشد سیاه و سرخ باشد  
 بر نل دود باشد بر نلک بوتر و عقاب باشد زرد باشد  
 مثل نقره باشد و گفته است از سا که نظر کن بطالع که چه برج باشد

دلائل طالع و سگهان

سور که در هر کس از این طالع باشد

سور که در هر کس از این طالع باشد  
 سگهان  
 سبک  
 مینی از  
 عقرب  
 قوس  
 جدی  
 دلو  
 حوت

در چنان طلوع میکند این در چنان از کدام گوکب باشد پس اگر از شتری  
 وزهره باشد سوال از حیوانست و اگر از عطارد و زهره مشله از کباب باشد  
 و اگر شمس و مریخ پس جوهر معدنی باشد و این باب محبت و تخلف  
 نمیکند از دلالت در چنان مسکری از اول در چنانی که طلوع میکند  
 تا آخر درجه در چنانی که حساب طلوع در آن باشد پس هر درجه یکی حساب  
 میکند و آنچه جمع شد سه سه طرح میکند اگر یکی باقی ماند معدنی باشد که  
 دو نباتات باشد و اگر هیچ نماند حیوان باشد پس اگر حیوان باشد و خوا  
 که بلغی که دو یا سه یا چهار یا پس تضعیف کن آنچه جمع شده از عدد  
 در چنانها و مجموع را طرح کن چهار چهار پس آنچه باقی ماند شماره از  
 طالع بان عدد بهر درجه یکی پس حساب کن در برج دو یا قدر که بود پس  
 حیوان دو یا باشد و اگر در برج چهار یا نفوذ کرد آن حیوان چهار یا  
 باشد در معرفت این امر بواسطه نهیمهات حساب کن از اول نهیمی  
 شمس که در آن باشد تا آخر نهیمی که در شرف طالع باشد بر نوبلی  
 بر وجه پس آنچه باشد از عدد نهیمهات اگر فرد است مشمول غنه  
 نرسد

۱۲۰

۱۲۱

نواست و اگر نوج ماده پس اگر شمس و طالع هر دو در برج منسوب  
 بچوان باشد سه سه ان عدد را طرح کن اگر یکی ماند حیوان باشد  
 و اگر دو معدنی و اگر سه نباتی و اگر پنج هر دو منسوب بمعنی باشد  
 ابتدا بمعنی میکند پس اگر یکی ماند معدنی و اگر دو حیوان و اگر سه  
 نبات و این بن قیاس آنچه که رسید همان جنس باشد یا زن انده  
 اگر طالع حمل یا جدی یا عقرب یا اسد یا دلو باشد  
 سوال از معدنیست و اگر طالع برج مذکور باشد از درجه اول تا پنجم هم  
 که حصه شمس است و شمس نظرش قوی باشد بطالع یا از درجه آخر  
 یا نزدیک تا آخر که حصه قمر است و قمر قوی النظر باشد پس سوال از معدنی  
 باشد و هر کدام از این بروج که صاحب بوی ناظر بقوت پس از جوهر  
 که داخل باشد و اگر طلوع کرد شمس یا مریخ در هر یک از این بروج بچکانه  
 که باشد پس مشمول غنه معدنی باشد و اگر طالع شود در چنان آنها  
 یا نهیمه آنها بقیه آنکه آنها خود طالع شوند پس خوبی نیز جوهر باشد  
 و همچنین اگر طالع حرف منسوب شمس یا منسوب بمریخ باشد

دلالة طالع و معدنیست

دلالة طالع و معدنیست

دلالة طالع و معدنیست

پس جوهر باشد و اگر طالع حرفی مختلف باشد پس آن سه جوهر مختلط  
 باشد نیز و اگر طالع که شمس یا مریخ در آن باشند یا ناظر باشند بدان  
 از منازک ثریا یا زبانا یا صفره یا بطین یا حریان که مشتری بزرگ است  
 یا شوله یا طرفه پس آن جوهر از اصل خود تغییر کرده و اگر برج یا در چنان  
 یا نه به طالع از مشتری باشد یا زهره یا عطارد و آنها در طالع باشند  
 و شمس یا مریخ ناظر باشند بطالع پس همچنین جوی معدنی باشد  
 اگر طالع برج مریخ یا در چنان یا نه به وی باشد و خود در آن  
 باشد یا ناظر بان پس جوی طلا باشد لکن بان جنس دیگر نباشد و  
 همچنین نیکو بگوئی که در برج یا در چنان یا نه به خود طلوع کند چه  
 دلالت کند طبع آن بر جنس جوی پس اگر طالع برج و در چنان و نه به  
 کواکب مختلفه باشد پس جوهر مختلط باشد و همچنین اگر شمس اگر  
 شمس طالع شود در برج و نه به و در چنان مریخ یا ناظر باشد پس جوی  
 طلا باشد و اگر مشتری بر مواضع تریب طالع باشد طلائی ساخته باشد  
 و اگر در چنان شمس یا مریخ یا نه به آنها گوئی سعدی باشد  
 یا ناظر

یا ناظر باشد یکی از آن دو موضع و قوی پس همچنین جوی طلائی ساخته  
 باشد که بر سر کنارند و نیز اگر طالع برج دو صورتی باشد و در چنان  
 مشتری یا مریخ باشد و آنها ناظر باشند پس جوی طلائی ساخته باشد  
 و نیز اگر طالع نه به مریخ و در چنان شمس و مریخ یا مشتری ناظر باشد  
 جوی طلا باشد و اگر مریخ در این وقت در پنجم یا نهم طالع باشد و بر  
 شمس یا مشتری در نه به شمس باشد جوی طلا باشد و اگر مریخ و شمس  
 و مشتری همه در طالع باشند یا ناظر بطالع جوی طلا باشد و اگر مریخ  
 در بیت یا در وجه شرفش باشد خاصه شمس و مشتری ناظر باشند  
 بوی جوی چینی باشد از طلاهایی که بگردن اطفال میاویزند یا بر چه  
 آنها و اگر فرسود باشد در خانه خود یا در وجه شرفش جوی دستیند  
 باشد یا از سایر زبوره های دست و اگر بدین صفت باشد در پنجم  
 زبوری باشد که بر چه اوینند پس اگر عطارد در در خانه یا در وجه شرفش  
 باشد جوی جوهر بیست که ساخته شده که بگردن اوینند پس اگر مشتری  
 در خانه یا در وجه شرفش باشد جوی جوهری یا گوشواره و قلاده های یا قوت

دلالت طالع بر سنگان

سنگان که بر سر طلائی است

باشند پس اگر زهره چنین باشد خوی دستینه باشد یا انگشته طلا باشد  
 یا یا قوت و زبوری که بر گردن او بزند و اگر عطارد در درجگان خود باشد  
 یا ناظر باشد بان از مواضع تو بیع خوی زبرد باشد یا طلا و اگر زهره چنین  
 باشد خوی طلا باشد یا مروارید و اگر مریخ چنین باشد خوی مرجان باشد  
 یا طلا یا الماس و اگر زهره قوی باشد با مروارید باشد پس اگر زهره  
 در حمل باشد خوی زبور طلا و مروارید باشد که بر سر او بزند و در زبور  
 گوشواره یا مروارید باشد و در جواز زبور طلا که بر گردن بندند  
 و در سرطان زبور یا فلاو مرواریدی باشد که بر کف او دستها بندند  
 و همچنین در اسد بر سینه و در سنبله بر ناف چون کمربند و در جمجمه  
 بر رانها و در دل بر ساقها و در صورت میزان بر تپه کج و در عقرب بر  
 صورت و حمالی آن و در قوس بر تحت آن و در جدی بر رانها و در  
 دلو بر ساقها و در صورت بر قدمها و انگشتهای پانصدند و اگر زهره در  
 مواضع تو بیع باشد و خوی ناظر باشد چون زحل پس خوی  
 زبوری باشد پست قیمت و کم قیمت و اگر سعدی ناظر باشد باند

مرتبند

بلند تر باشد و اگر زهره در درجگان و نه بر خود باشد خوی طلا باشد  
 و اگر عطارد و مشتری هر دو ناظر باشند متاع طلائی باشد که بان تقریب  
 بخدا بویند و اگر ناظر باشند تسع عطارد و عطارد و زهره و مریخ هر  
 پس خوی سنگی نند و مریخ و سفید و قلعی نقره باشد جمعا  
 پس اگر طالع تسع قر باشد زهره اینجا باشد سوال از نقره باشد  
 و همچنین اگر زهره و قمر در تسع مشتری باشد که آن در نیم یا نیم باشد  
 و همچنین هرگاه طلوع کند زهره و قمر در تسع خود و همچنین هرگاه طالع  
 تسع زهره باشد و قمر در خانه خود یا شرف خود یا خانه دوستانش باشد  
 و همچنین هرگاه عطارد طول کند در قوت قمر و طلوع کند در تسع  
 زحل و زحل بر تو بیع وی باشد خوی نقره است و همچنین هرگاه طلوع  
 تسع زحل و زهره و قمر بر تو بیع زحل باشد و همچنین هرگاه طالع تسع  
 مریخ و شمس و عطارد ناظر باشند بتثلیث و قرنی اینجا باشد و همچنین  
 هرگاه شمس و عطارد و قمر هر یکی در تسع مشتری طلوع کنند و همچنین  
 هرگاه طالع تسع مشتری باشد و مشتری ناظر باشد بر تو بیع و همچنین

در اعصاب و بطور است که آن  
 خیره طالع باشد و گویند آن را با  
 که

در اعصاب و بطور است که آن  
 خیره طالع باشد و گویند آن را با  
 که

هرگاه طالع و مروت و زهره و زهره بدتر بیع ناظر باشد و همچنین هرگاه  
 طالع و مروت و زهره و زهره ناظر باشد ان چیزی نقره باشد  
 هرگاه طالع کند شمس در خانه یا در بچان و قسح خود خوی مسیخ  
 باشد و همچنین هرگاه طالع بیت مریخ باشد و شمس نظر کند بوی  
 از تالیث و همچنین هرگاه طالع کند شمس و مریخ و در در بچان شمس  
 وان در بچان طالع باشد و همچنین هرگاه طالع تری مریخ باشد شمس  
 و مریخ و زحل هکی یا یکی ناظر باشند بتربیع و هرگاه طالع کند مریخ  
 بیت یا در بچان یا تریع خود یا ناظر باشد پس خوی مس سفید باشد  
 و همچنین هرگاه طالع کند در بچان عطارد یا زهره و مریخ در موضع تربیع  
 باشد و همچنین هرگاه طالع کند در بچان عطارد و شمس یا مریخ  
 با زحل طالع باشد یا ناظر باشد یکی از آنها با عطارد از تربیع خوی  
 مس سفید باشد هرگاه در بچان یا تریع زحل باشد و شمس  
 و عطارد و مریخ در نهم یا پنجم باشند خوی جنس باشد نیکو از اهل بلند  
 و همچنین هرگاه طالع کند در بچان یا تریع زحل و مریخ ناظر باشد بتربیع  
 یا باقی نظر

این کتاب در علم طالع  
 نویسنده آنست  
 در علم طالع  
 نویسنده آنست

یا باقی نظر ها خوی آهن باشد و همچنین هرگاه طالع کند زحل در خانه  
 یا در بچان یا تریع خود یا ناظر باشد یکی از آنها وان طالع باشد خوی  
 متاعی باشد از آهن و همچنین هرگاه طالع کند در بچان مریخ و زحل  
 و در بچان شمس در نیوقت در موضع تربیع یا وسط التما باشد  
 بحساب درجهها و مریخ و مشتری ناظر باشند بطالع خوی شمشیر باشد  
 یا خنجر یا کارد و هرگاه طالع کند زحل در بیت شمس یا تریعش و شمس  
 ناظر باشد بوی خوی آینه باشد از آهن یا زده باشد  
 و هرگاه عطارد طالع کند در خانه یا در بچان یا تریع خود یا  
 ناظر باشد با این خطوط و اینتها حظ وی باشد پس خوی او زین باشد  
 و هرگاه طالع کند تریع عطارد یا زحل و زحل و عطارد در ان باشد  
 یا ناظر بتربیع خوی سرب باشد  
 هرگاه بعضی از کواکب سبعة در تریع و در بچان خود طالع کنند از تربیع  
 هبوط یا ناظر باشد یکی از آنها بتربیع بد در بچان و تریع خود پس حکم  
 کن بدین صفت اگر شمس باشد خوی مس مریخ باشد و اگر مریخ باشد

این کتاب در علم طالع  
 نویسنده آنست  
 در علم طالع  
 نویسنده آنست

باشد و سایر موه‌ها و سنگ‌ها و کل سفیدی که تر باشد و چیزی که در  
متهای برجها باشد غلط بظلال باشد و زلاج و مانند آن و اگر مریخ  
کل سرخ و شریف باشد و اگر عطارد مس بیعی باشد و زنجیر و نون و  
دندان فیل یا استخوانش از چیزی هلی که بر آن نقش میشود یا حساب بر  
نگاه داشته میدارند و اگر مشتری توتیا باشد و مرقشیا و اگر زهره مرد  
سخ یا سناست سره یا چیزی که جدا شده از چیزی و اگر زحل در آه  
باشد و موه سیاه و استخوان و هر که طلوع کند خانه زحل و سع عطارد  
چیزی باشد سبب قیمت و مستور که در آن ضرری هست و ضد فقره  
و آهنت یا براده آهنت یا خشت اکلید و اگر شهادت دهند بگو  
مختلف جوهری باشد مخلوط از اجناس مختلفه

هر که طالع نصف آخر حوت باشد یا اسد یا سنبله یا میزان یا عقرب  
یا دلو یا جوزا یعنی برجی که بر طلوع کنند و عطارد در آن باشد در  
تع خود یا تع عطارد طالع باشد و عطارد ناظر باشد بر هیچ سوال  
کرده از متاعی که در نامه نوشته شده یا در کتابت و اگر طلوع کند

شمس

شمس در طالع و باوی گوگبی انخی باشد جامه باشد از نیشم یا موی  
پس اگر قدر در برج منسوب بزنان باشد جامه ابریشمی باشد و اگر در  
مقارن وی باشد یا ناظر جمله دختران باشد یا متاع زنی بزرگ  
منش باشد اگر مشتری با آنها ناظر باشد پس اگر طلوع کند مریخ با صاحب  
بروج منسوب بنسوان ردای سرخی باشد از لباسهای جوانان یا زهره  
آهنی یا اخراج از سایر اصله چک باشد و اگر عطارد طلوع با صاحب بروج نسوان  
جامه سبزی باشد از جنس جامهای اطفال و اگر مشتری طلوع کند با صاحب  
بروج نسوان از جنس فرشها باشد و متاعی باشد از سفید یا یا بچه  
که از نینبه یافته باشد و اگر زحل طلوع کند با صاحب بروج نسوان متاعی  
باشد از جنس پوست بهایم و اگر زهره در بروج شرف خود طلوع کند  
متاع دبا باشد و اگر زهره مخوس باشد پلید و چرک باشد و بکنند اگر  
طلوع کند مشتری در هبوط یا بنظر ثابت از هبوط خود ناظر باشد از  
چیزهایی باشد که شعار ملت باشد مانند سونج مکر آنکه هر که شخصی  
ناظر باشد متاعی باشد که بریده شده و دخته شده و اگر طلوع کند یکی

دلائل طالع و نسوان

دلائل طالع و نسوان

از سعد از برج مذکور در تنوع خود یا ناظر باشد تنوع خود که طالع باشد  
به تنوع اگر زهره باشد متاع ابریشمی باشد یا حریر بزرگ کرده شده زرد  
یا سرخ و اگر زجاجهای سیاه باشد و اگر شمس باشد متاعی بود  
نارنجی و اگر زجاجهای سفید باشد و اگر مریخ متاعی باشد سرخ و اگر  
عطارد متاعی کند کون و اگر مشتری از جواهرهای زرد رنگ باشد

هر که طلوع کند شمس در تنوع خود یا ناظر  
بتنوع خود باشد که طالع بود روغن باشد از تمر و زنجبیل و اگر مریخ  
بدین صفت باشد روغن خردل سفید بود و اگر عطارد بدین صفت  
روغن کچال باشد و اگر طلوع کند شمس و مریخ در تنوع خود یا طالع تنوع  
انها باشد و آنها ناظر باشد بتنوع و این تنوع نیز در چنان آنها باشد  
انچیز شیرین باشد و شاید شکر باشد و سایر آنچه از نباتات اخذ میشود  
و اگر طلوع کند بدین صفت مشتری و عطارد در چنان خود یا ناظر  
باشند برنج سرخ باشد یا چیزی که در سکه پرورده شده یا در آب انگور  
و اگر طلوع کند بدین صفت زهره در چنان خود یا ناظر باشد نوع

شرایب

شرایب باشد که از شکر گیرند و اگر زجاج بدین صفت باشد شرابی باشد  
که از گیاه و اشجار گیرند یا از بیخ آنها یا آب آنها یا برگ آنها و همچنین زعفران  
باشد که در آن نندی باشد یا آب کاسه و قند و نبات و مغز گیاهها یا  
متاعی گفته که سبز باشد و بسیار میاید بود باذن الله

بعد از تنوعی در برج نظر کن بدین صفت الحاکم بر این طالع فرزند  
کن و صاحبش را دلیل قرار ده و طالع اصل و صاحبش را هادی و دلیل قرار  
ده و قرار بکنش از طالع اصل دلیل و بجای این از طالع حاجت هادی  
پس نظر کن بکمان حجاب طالع اصل از بیروت طالع حاجت و بنکر که آیا  
مناظر آنست و چگونه است آن نظر و نزدیکت نظر یا دورست یا سا  
باشد از روی و نظر کن که آیا میان صاحب طالع اصل و صاحب طالع حاجت  
مناظره یا اتصال باشد یا نه و چگونه است حال آنها فی ذاته اگر معرود باشد  
حکم کن بر و آشنی حاجت و اسالی آن و سرعت و تاخیر آن بدان از عت  
وصول صاحب طالع حاجت بطالع اصل یا بصحبتش تا تمام دور و تاخیر وی  
بر آن صفت که در مثال ذکر میشود طالع حمله به بیخ دیده و مثال

در حالت طالع و شکران

در حالت طالع و شکران



از سفر بود و بیت <sup>السفر</sup> الفرقوس بر پنج درجه و سی هشت دقیقه پس از طالع  
 حجت فرادادیم و مرغ حب طالع مشرق در پنج بیست و نهام اسد بود  
 که در بیت السفر طالع حجت بود و حب طالع حاجت که مشتری بود در طالع  
 واقع بود که داخل درجات بیت سابع باشد پس گفتیم که مرغ حب طالع  
 مشرق در بیت السفر طالع حجت باشد و مشتری حب طالع حجت در  
 و تد سابع باشد و حکم کردیم از این بر سفر بیست ملاحظه کرد که دلیل  
 اصغر است و بجهت معرفت وقت معاین کردیم درجات بیت السفر  
 طالع حجت را بود اسد بده درجه و بیست و دو دقیقه پس گفتیم وقت  
 سفر زمان رسیدن حب طالع مشرق یا حب طالع حجت باشد  
 به پنج درجه و سی هشت دقیقه قوس یا به پنج درجه و سی و یک درجه  
 و بیست و دو دقیقه باشد باذن الله تعالی و اما دلیل اصغر که است  
 هرگاه نقل نور صطب طالع مشرق را بصطب طالع حجت کند یا بعکس  
 دلالت کند بر کون آن و وقتش زمان رسیدن یکی از این کوکب  
 باشد باین درجات پس تدبر کن در این <sup>باید</sup> حفظ کن

انرا

انرا چه با پست بسیار مشکل و بر این باشد مدار قیاس در جمیع  
 مسائل بدانکه دلیل بر همه کارها قیاس است چه  
 نزدیک است از سایر کوکب و در زیادتی و نقصانش شبیه باشد  
 با آنچه در عالم کوان باشد از حیوانات و نباتات که نشو و نمو کنند  
 از کوکبی تا بزنگ شوند پس روی با خطا نهند تا فانی شوند پس  
 وی را دلیل یکی بر جمیع حاجت چه محشر دلیل صحت هر چیزی باشد  
 و فسادش دلیل بر فساد هر چیزی و ابتداء کن بمعرفت حال هر کوکب  
 طول و عرض تا مخفی نماید بر تو چیزی از حالتش چه هر حالتی از حالات  
 کوکب دلالتهای باشد مخالف با دلالت حالت دیگر و هر قسمی از اقسام  
 فوسات دلالت کند بر فساد مخصوص که مخالف با مدلول دیگری  
 دیگر مثلا فوسات کسوفی دلالت کند بر فنا و زوال و بزرگی و بطول  
 سیر دلالت کند بر تاخیر و رجوع بخصوصه دلالت کند بر تقصیر و  
 تخیر و تردد و اختلاط امور و فسخ آنها و بر آنکه امر تمام نشود و هبوط  
 در جنوب دلالت کند بر اختلاط امور و از هبوط در شمال است باشد

علائق کواکب

دلالت طالع و کواکب

در این کتاب کواکب و طالع

صعود مطلقا دلیلیست بر زیادتی و رفعت و صعود در شمال  
 افضلست و بودن گوکب در هبوط دلیلیست بر جنس و اختلاط  
 و بودن در وصال دلیلیست بر آنکه بر روز انجا که در اند و کالات غلبگی  
 و غربت کشیدن و اقامتش دلیلیست بر تخریب و در هم شدن امور و مجاسد  
 و مقابله خویش با گوکب کالات کند بر مسلط شدن غیر بر وی و خواری  
 و تجاوزت کسی که بر ازیست کند و بر ناخوشیها و مرضها و گوکب خویش  
 کالات کند بر دشواری و تضییع در کارها و گوکب هرگاه وعده دهد در  
 در حال بخت چون مستقیم شود وفا کند و هرگاه وعده خیر کند  
 در وقتی که در دنیا باشد مانند عاشق و فاکند تمام نماید هرگاه  
 بیازد هم رسد و هم خیر هرگاه وعده خیری بتسلیم و هرگاه بر توبیح  
 رسد تمام کند و هم چنین در خصوص سابع و رابع و هرگاه وعده دهد  
 در حال تلبث تمام کند وقتی که بوند طالع یا عاشق در آید و هرگاه  
 وعده شرفی کند در توبیح در حال مقابله بظهور آید و در آنرا و هرگاه مغرب  
 باشد وقتی که بدید بنامس رسد آن خیر یا شری را که بر آن کالات کرده  
 تمام کند

تمام کند و هرگاه وعده کند در تمام و در هبوطش باشد و فاکند هرگاه  
 در شرفش داخل شود و هرگاه مغرب باشد و در خانه خود و در وقت وفا  
 کند بوعده در وقت سقوط و هرگاه در خانه خود محرق باشد وقتی که  
 قوی شود در تشریح حاجت روا شود و گوکب بطریق السیرت با خبر میشود  
 و عده خود را خاصه هرگاه در یکی از خانهای زحل و مشتری باشد و نظر  
 تریب و مقابله کالات کند بر پیوستگی خصومت و فساد امر و مقابله  
 کالات کند بر منازعه و وسوایی و کشف عیوب بکلیت کردن و مقابله  
 قمر و شمس کالات کند بر مضاره و محاصره و بر آنکه خصم کوچکتر از شمس  
 باطل شود و بودن قمر در درجات مظلمه که میان بیت و یکدیگر <sup>و در رقبه شمس</sup> است  
 و سم در جعفر باشد کالات کند بر فساد امر و تیرگی خاصه در مشاغل  
 تزویج و سفر و خرید و فریخت بودن قمر در رقبه حضرت که وسط افلاک  
 باشد و در آن نه شمالی باشد و نه جنوبی و در اس یا ذنب باشد کالات  
 بر فساد امور و حال السیرت بودن قمر کالات کند بر بیماری و بطلان فاع  
 هرگاه نحس شعاع افکنده باشد بر جدوی پس هرگاه بجای آید و در آن

و گوید در جبهه شمس است و کالات  
 عمل لغت را کرده است با شمس

دالات طالع و اسکان

دالات طالع و اسکان

حد نامیده میشود ناظر الی الحجر و هرگاه قمر از موضع شعاع خورشید بقدر یکدیگر  
 نامزد نشد موجب خوف شود و بیشتر ضرر رساند و هم چنین سعوت بطبع  
 انلازند و در تمام نکند و این در خصوص نظر باشد اما دره مقارنه بین  
 باعث فساد میشود تا آنکه بمقدار نصف جرم تجا و زنکند و بدانکه غوس  
 عطا میکند و لا اله الا الله و سلطنت راه گاه دلیل بر آن باشد در فکالت  
 و اتصال بانها اگر از روند باشد یعنی اتصال بمقدار نه یا تر بیع یا مقابله  
 باشد دلالت کند بر شردان عمل و اگر تثلیث باشد پس دلالت کند  
 بر سلامتی و نه مسروق هرگاه طالع کنند بر امری و سو کنند از ظاهر کند  
 و هرگاه هر دو ناظر بطالع باشند یا یکی از آنها ناظر باشد بیکدیگر نظر  
 تثلیث دلالت کند بر نیکویی در باره هر چیزی و همچنین اگر ناظر  
 باشد قریباً بیست خود  
 نظر کن در باب معرفت اسباب مشاغل بعد از احصا کردن شهرها  
 که در اول کتاب ذکر شده بسوی جمع و جوه دلالت کتبه بر قضای  
 حاجت و وجود آن و دلالت کنند بر اسباب فساد که مجموع آن بیست  
 و یک و بیست

این کتاب در شرح  
 و تفسیر طالع است  
 و در بیان اسباب  
 و علل است

و یک و ص باشد پس طلب کن بیخ حالقی که مطلوب فلا سعادت او  
 بود یا نه تالی اگر باشد هر آن خواهد یا بعضش و آن بعضی ضفت  
 یا ثالث یا رابع و هم چنین ثالث چه باشد قدر و مرتبه آنچه هر چه باشد رابع  
 اگر باشد بر چه سبب باشد و چه باعث آن خواهد بود خامس اگر باشد  
 تا کی خواهد بود پس ابتدا بنظر در باب کون حاجت بسوی دلیل طالع  
 که منسولی باشد در هلالجات خمس پس اگر دو کوب چنین باشد نظر  
 کن با فوای انها فی ذاته و آنکه موضعش برتر باشد پس نظر کن بوی و غیر  
 پس اشکال کن بهر کدام که افوی باشد پس نظر کن بدلیل حاجت  
 یک باشد یا دو بر قدر قسمت بیست الحاحه اگر متصل شود بوی قریباً  
 دلیل طالع دلالت کند بر کون طاعت اگر نظر بتو بیع یا مقابله باشد  
 پس از مشقته و دشواری حصول پذیرد و اگر به تثلیث یا تسد پس بود  
 و مخوسر نباشد پس باسانی و سهولت حاصل شود و اگر متصل شود  
 رب الحاحه به حسب طالع یا نقل نور کنند میان آنها کوب سبک رو یا جمع  
 نور کنند میان آنها یا دلیل در موضع حاجت باشد و وی را در طالع موضع

دلالت طالع و اسباب آن

در بیان اسباب  
 و علل است

یا حاجت در طالع باشد بشرط آنکه طالع هبوط وی نباشد و روی  
 محرق شود یا متصل شود قریباً صاحب طالع بگوئی که در موضع حاجت باشد  
 و وی را در آن موضع مزاجی باشد جمیع ملکات دلالت کند بر کون  
 حاجت و اگر جمع نوز کند گوئی میان دلیل طالع و رب الحابه  
 و جامع در طالع باشد یا عاشر متصل شود یا وجود این قریب دلیل طالع یا  
 رب الحابه دلالت کند بر کون حاجت و اگر متصل نشود قریب یکی از آن دو کون  
 مقبول باشد یا بوی از محوس دلالت کند بر ظرف حاجت یا عانت  
 مردم بسیار و اگر جامع در موضع مذکور نباشد و گوئی خفیف باشد  
 نفع ندهد جمع نوز و اگر جامع در موضع حاجت نباشد و ناظر هم  
 بان موضع روان شود حاجت و اگر آنچه گفته شد از چهار وجه میانه دلیل  
 نباشد بکن میانه آنها قبول باشد یا مشاطه میانه آنها باشد در اقبال  
 بر جمیع آنها دلالت کند بر کون حاجت  
 پس اگر از آنچه مذکور شد از دلایل چیزی نباشد یا فقی  
 گوئی و اگر مشابه باشد طبیعت حاجت در موضع طبع مثل شمس در وسط

السماء

السماء و مخرج در سوم و نهم و دهم در هفتم و مانند آنها یا فقی  
 گوئی مذکور را در طالع مثل شمس در مسئله مال و زهره در مسئله برنج  
 و شمس در مسئله سلطنت پس آن دلالت کند بر کون طبع مگر آنکه گوئی  
 مذکور در هبوطش باشد یا محرق شود در طالع چه امثال اینها دلالت  
 کند بر فساد و استعانت بجوی با اولی مذکوره بسهم  
 التعداد چنان بمنزله طالع قریب باشد و تانی آن بمنزله بیت المال و عاشر شنبه  
 بیت السلطان پس نظر کن در این مواضع بدان صفت که نظر بگردی در طالع  
 و انصال حجابش بل در باب بیوت و کواکب  
 و هرگاه در صاحب متصل شود بگوئی در طالع و این گوئی داد  
 طالع مزاجی باشد قوی دلالت کند بر کون حاجت مگر آنکه محض باشد  
 و غیر قابل یا سعادی باشد که مضروب و بد حال باشد چه محسوس باشد  
 و چه راجع و چه محرق و چه مقطوع النور و هیچ نفعی ندهد قبول در صاحب  
 هرگاه صاحب طالع غیر مقبول باشد و هرگاه متصل شود صاحب طالع یا فقی  
 بگوئی در هبوطش دلالت کند بر فساد حاجت و هم چنین هرگاه متصل

دلالت طالع و کواکب

صاحب طالع و کواکب

سقوط آنها باشد و دلالت کند بر سوء تدبیر صاحب مسئله در آنچه میخواهد  
 که بجا آورد و هرگاه صاحب حاجت محسوس باشد و متصل  
 شود بوی دلیل طالع یا قرائن و نظر تریع یا مقابله و وی آنها را قبول  
 نکند دلالت کند بر شر و بلائی که در آن امر داخل شود چنانکه از روی کند که  
 کاش رو نمیشد و هرگاه متصل شود دلیل یا صاحب طالع در آخر برجی  
 پس اگر قرائن و شهادتی نباشد فاسد شود حاجت و در جمیع حوائج  
 هرگاه سالم باشد قابل تدبیر از خوس و رجوع و احراق و سقوط کلا  
 کند بر کون حاجت مگر آنکه سقوط در حاجتی که بطبع ادب او سفره باشد  
 آنها باشد اعانت کند بر کون و هرگاه قابل تدبیر با قوتش و شهادت  
 محسوس باشد دلالت کند بر فساد بعد از طبع حصول  
 پس اگر شهادت رد نمود کون بواسطه رد النور باشد و  
 قابل تدبیر گوئی که رد نور کند سالم باشد از خوستها چهارگان  
 مذکوره و قرائن شهادت دهد دلالت کند بر کون حاجت پس اگر  
 قابل تدبیر صاحب طالع یا صاحب حاجت که رد نور کرده محسوس باشد دلالت  
 کند بر فساد

در فساد حاجت محسوس

توجه در امور

کند بر فساد حاجت و اگر آن محسوس نباشد و لکن قریب محسوس باشد فاسد  
 شود حاجت نیز چه هر یک از نقل نور و دفع آن نیم شهادت باشد و  
 و کون حاجت نبود مگر بیب شهادت تمام پس اگر گوئی که رد نور میکند  
 قبول نور کند از صاحب طالع یا صاحب حاجت بجد پس قطع نکند اثر آنکه  
 بلکه اگر مخالفه شود محسوس یا بجد فاسد شود حاجت و بسا باشد که مقابله  
 یا تریع قطع کند در باب رد النور و این بدین جهت باشد که جسد  
 فاسد کند نور را فاسد نکند نور جسد را و بهتر در رد النور آنست که  
 بگیرد نور را از جسد و دفع کند بسوی جسد و بعد از آن صورتی که بگیرد  
 بنظر و دفع کند بنظر صراحت بگیرد بنظر و دفع کند دلالت بر  
 ضعف در ابتلای امر و قوت در عقاب و بالعکس دلالت بر قوت  
 در ابتلای و بیستی در عقاب و اگر نقل شود نور حیات  
 طالع و صاحب حاجت و ناقص در طالع باشد یا عاشر و متصل شود با وجود  
 این قریب صاحب طالع یا صاحب حاجت دلالت کند بر و اشیدن حاجت  
 و اگر قریب متصل با آنها نباشد لکن مقبول باشد یا بری از خوس دلالت

نقشه در طالع محسوس

کند بروداشدن حاجت بطلبی و مشفق و معاونت مرجم بسیار و اگر ناقل  
 در غیر این موضع باشد ضعیف تر باشد در دلالت و شاید که میسر  
 نشود بعد از طبع یا در آن منقض باشد و هرگاه نقل از صاحب طالع باشد بوی  
 صاحب حاجت میسر خواهد طلب و در مخ و تعب و مشقت  
 و اگر ناقل نقل کند نور صاحب حاجت بدلیل طالع با عینی بهم رساند  
 برای رسیدن بجا هکلی و امر سرعت و تاخیر آن و صلاح و فساد و سهولت  
 و دشواری بر اندازه موضع ناقل و خود موضع صاحب طالع و صاحب حاجت  
 و سعادت و فقرت این کواکب باشد  
 سرعت و تاخیر حاجت نظر کن اگر ناقل قریب باشد و مسعود و نقل از مواضع  
 خفیف باشد چون عاشر و نظر بسدس باشد یا تلهت و صاحب خان قمر  
 سران اسیر باشد و ناظر بوی دلالت کند بر سرعت کون حاجت و تعجیل  
 آن و اگر ناقل بک از عطارد و زهره باشد قوی و سریع السیر نیز دلالت  
 کند بر سرعت با اندازه نظر و نیکویی موضع صاحب طالع و اگر ناقل بک از علوی  
 باشد از بوی تقید دلالت کند بر تاخیر خاصه اگر بطلی السیر باشد و همچنین

الکر و نمر

نفاذ از کواکب طالع

اگر قمر و شمس و صاحب طالع یا صاحب حاجت یا کواکب ناقل متصل باشند بطل  
 و خاصه در وقت چه در حاجت تاخیری باشد باذن الله و بدانکه از براء قمر  
 و ندی دلالت عجیب و نمیرسد بمرجانند که حاجت تو مناسب باشد  
 مگر آنکه در نیوقت مقتضی اغماض حادث شود و اگر تاخیر یافت از این  
 علت در وقت انصال شر بصلب خانه خود روا شود و اگر از این نیز تا  
 یابد در وقت اجتماعش یا صاحب خانه اش خواهد بود و اگر حاجت از نفا  
 جدها باشد که بزودی بنیاید برحالتی باشد نزدیک باخبر ذکر شد  
 پس هرگاه قمر نقل کند نور کواکب یا صاحب نظر کن که منقول منه هر کواکب  
 و بر چه حالت پس امر بر حسب کواکب منقول منه باشد و بسیار تامل که  
 قمر نقل بوند کند در برجی که باشد نه در برج بعد از آن پس دلالت کند  
 بر تاخیر امر و امر سایر از حالی مجمل نقل شود و حاجت روا نشود در آن  
 سر زمین که در آن باشد تا آنکه از آن بغیر شر نقل و انتقال شر عجیب است  
 قمر باشد و احوال قمر و نقل بوند صاحب طالع را ما و قوی که مجتمع شود با وی  
 نظر کن و همچنین حال صاحب طالع را ما و قوی که قمر و کند بدو بخوبی

چه بر تو پوشید خواهد ماند وقت کون  
 هرگاه محتاجت محض مستقیم باشد و محتاج طالع راجع و متصل باشند و  
 شود حاجت و لکن کراهت داشته باشد از آن و اگر محتاج حاجت راجع باشد  
 حاجت در آن شود مگر آنکه قریب دلالتی قوی داشته باشد چه این دلالت کند بر  
 در شواهد و پیچیدگی کار و اگر محتاج طالع با محتاج  
 حاجت یکی باشد اگر مقبول باشد بری از خوش رو شود حاجت و الا فاسد  
 شود پس نظر کن بخصم مفسد که در چه خانه است پس فساد از منسوبیات  
 این خانه باشد یا از منسوبیات خانه آن محض آنخانه که بوی ناظراست  
 و هرگاه اتصال محتاج طالع و قریب محتاج حاجت از اول ناد  
 و مایل اول ناد باشد و مسئله از سلطنت باشد و ضوان یا متصل شوند  
 از مواضع ساقط و امر سفر همانند آن باشد دلالت کند بر کون و اگر اتصال  
 و تعدد در مسئله مثل سفر باشد یا اتصال سقوط در همانند مسئله سلطنت  
 روان شود حاجت هرگاه سوال از اموراتی باشد که بان شوق و یاد  
 امید منفی در آن دارد و در آن مردم بروی شاکویند نظر کن بصاحبان  
 بیوت

کون  
 اگر در طالع و راجع  
 اگر در طالع و راجع  
 تفصیل در این کتاب  
 کون

بیوت نیز بین و طالع اگر اینها را در اول ناد یا مایل اول ناد یا قوی و معوض  
 و بری از خوش دلالت کند بر کون حاجت و در سبب به مشی می ماند  
 و اگر مسئله از امور شر و ناخوش و امور خوفناک باشد و بیایی آنها در  
 زایل اول ناد سوای آنچه ذکر شد در باب ذکر شد در باب اول دلالت  
 کند بر انتقالی این مکرره و مخوف و آنکه خواهد شد آن و اگر واقع شود  
 بروی مستقض شود و نماند و اگر اینها را در اول ناد یا مایل اول ناد باشد  
 خاصه اگر این و ندها محض باشد دلالت کند بر کون و ثبات و طول این  
 امر و مسائل خبری که بانها امید واری و نیکوست دلالت کند  
 بر وقوع آنها و اگر اینها در بیوت زایل باشند و محض دلالت کند  
 بر فساد این جزو انتقالی بشر و گفته اند بعضی از حکما نظر کن در جمیع  
 مسائل خبری بشر بانها که ذکر شد اگر معوض باشند و در وقت دلالت  
 کند بر کون این خیر و ثباتش و اگر معوض زایل باشند و آنها بر وجه منقلب  
 دلالت کند بر زوال مسئول عنه و انتقالی و دلالت کند با این  
 بر انتقالی خبری بشر و بشری

و شمارت بیوتی

این ارباب در جمیع حوائج پداینها دلیلند بر اصل موردی که سؤال  
شده پس اگر متصل شود حجاب طالع و حجاب حاجت از موضع قوی و نیز برین باشد  
بجای طالع دلالت کند بر کون این حاجت بطله نیکو و سهولتی و قدر منفعت  
بر اندازد قواس و حسن موقعش باشد و اگر بعکس باشد و اتصال از موضعی  
نیکو بود و حجاب حاجت مسعود باشد و حجاب طالع قوی و متمکنی و  
نیز برین ناظر بان دلالت کند بر کون حاجت یعنی طلبی و نه تعوی و نه شقی  
پیش از آنچه امید دارد باسانی بر احسن وجهی باذن الله تعالی  
و نظر کن عطار در حاشیای در جمیع مسائل چنان دلیل بنزد باشد و نیز  
قوی زاید باشد در نقل نور بخوس بر کواکب و در شعاع اراحتی وی  
بر بخوس در فساد دشواری از آنچه دلالت بر آن دارد چه قریب  
بود فال وی از شعاع و سریع الاشفال باشد انجالی بجالی و مختلف  
الاحوال باشد و نظر کن باخچه عارض میشود این در نزد بر آمدنش از  
شعاع در دو فصل اگر در وقت دو انقلاب که سرطان و جدی باشد  
ظاهر باشد و بر آمده بود از شعاع خواهد بود قوی این سال و مقابل تدابیر

فی اگر از ارباب

وی اگر از ارباب قبول کند دالی باشد و مسلط پس هرگاه متصل شود بخیر  
کوکی در وقت مسئله یا خوبیل سال مولودی برسد حجاب آن بمنزله  
و شرفی در نزد ملوک و زباده شود مال و قدرش و همچنین هرگاه مستور  
باشد بر وی خوس یا با آنها باشد یا محترق باشد درین دو فصل و دفع  
کند تدبیرش را بسوی غشی دلالت کند در نحو بلها و مشاها بر خلاف  
این و هرگاه مسعود سعادت دهند انرا خواهد بود سعادت بیشتر  
بر واسطه سعادت وی

و بدانکه شهادت کواکب مطلوبه در فضای حوائج سه شهادت است  
و این کواکب حجاب طالع و قمر و حجاب حاجت باشد پس اگر متصل باشد  
در وکیل و بیکه سالم باشد از خوسات بشدت حاجت مطلوبه نظر باید  
و اگر درین صورت هر دو باشند بدو ثلث حاجت مطلوبه نظر باید  
و اگر مجتمع شود سه شهادتها بجهت حاجت نظر باید و اگر بانکه شهادت  
دهند همه مقبول باشند و آنکه انهار قبول میکنند نیز مقبول باشد  
دلالت کند بر زیادتی بر آنچه مطلوب بود و اما شهادت نهایی سه گانه

در وقت مسئله یا خوبیل سال مولودی برسد حجاب آن بمنزله



یعنی نظر طالع صاف است  
پس اتصال باشد و نظر قبول از برای هر یک ثلثی از حجت باشد پس اگر  
میان دو و بدلیل  
موجود باشند پس تمام حجت بالمآل حاصل شود و بهتر در قضای حجاج  
آنست که حجاب طبع حجت اتفاق افتد مثل شتری در مسئله مال  
و شمس در مسئله سلطنت و زهره در مسئله زنان و مانند اینها چنانچه  
کند بر فاسد این حجت و شهرت یافتن آنچه روا شده

و هرگاه در موضعی نیکو باشد و خود فاسد باشد دلالت  
کند بر فساد حجت و هم چنین هرگاه متصل باشند طالع و صاحب  
حجت باشد شراکت که هر دو فاسد باشند و یا ساقط باشند از  
اوند و انرا استیلائی بر هیچ یک از اژاد نباشد دلالت کند بر بقوی  
و نقصان حجت و هرگاه فاسد باشد فاسد شود حجت مگر آنکه ساقط  
باشد از طالع و اگر قمر قبول باشد و در موضعی نیکو از طالع و قابل دعای  
بروی باشد از نحو سات و در موضعی نیکو از طالع پس دیگر طلب حکم شما  
حجاب طالع را با احتیاج بان نیت  
بدانکه قمر شریکت  
حجاب طالع باشد چه در مسائل و چه در باقی امور مبتدا پس اگر قمر در ضعیف  
طالع بنده

کتاب  
شهره طالع

طالع باشد یا طالع مؤنث باشد سوای سنبله و جدی یا مستد لیلی باشد  
یا قمر قندی باشد یا آنکه انرا شراکتی قوی باشد در بیت الحاکم و صاحبش  
پس اگر قمر ضعیف باشد با حقیق یا بگو که غرض و راجع ناقص شود حجت  
و هرگاه قمر را نسبت و بهره در طالع و بیت الحاکم نباشد چه در صورت  
مسئله و چه در ابتدای عمل پس فاسد شود تمام شود حجت بعد از آنکه فقر  
پذیرد پس اگر خواهی بدانی مقدار این نقص را نظر کن بقمر هرگاه فاسد  
شود با استیلائی ان و موضعی پس اگر مزاجش در طالع و صاحب ان  
و در بیت الحاکم و صاحبش بسیار باشد و فسادش در وقت باشد که حجت  
فاسد شود و اگر مساوی باشد شهادت قمر و مزاجش با صاحب  
طالع و بد باشد صاحب طالع پس قمر فاسد شود فاسد شود نصف و کما  
باشد بیشتر از نصف فاسد شود و آنچه گفتیم در وقتیت که در وقت  
فاسد شود و اگر مایل الی وقت فاسد شود فاسد شود ثلث حجت و اگر  
دو بیت ساقط فاسد شود فاسد شود یکتر از ثلث و چیزی که بیان  
پر دلی نباشد سدس و مانندش و گفته است بعضی از حکما که

کلا فاسد اول اعطاه  
الاوله ماله  
نوعی است  
دفعه از خود  
نوعی است

و ثوقی بقوتش می باشد که در قسم اول در ثلث ناقص شود و در ثانی  
نصف و در آخر ثلث و همچنین حساب صالح  
و اما دلیل پس اگر فاسد شود در دوند کل حکمت فاسد شود و در مایل اول  
نصف و در سوا قنالت و قول در حساب طالع هرگاه فاسد شود و صالح  
باشد مثل آنچه گفته ایم در قر و گفته بعض فلاسفه و آن نیز بیکتر است  
از باقی اقوال بصواب که منتهی بر طالع هرگاه فاسد شود در او ناد نصف  
حکمت بر طرف شود و در مایل اول و ناد ثلث و در سوا نقطه سلس و  
مقاسه کن این حکم را بقول ایشان در حال سایل و مو اورد که حساب مثلثه  
اول شمس شد پس نصف عمر نماید و حساب ثانی ثلث عمر را و حساب مثلثه ثانی  
سدس عمر را تدبیر نماید هرگاه دلیل حکمت قرار یابد و ضابطه  
بومی ناظر نباشد تمام نشود حکمت هرگاه کوکب واقع  
در هبوط خود باشد نقل کنند بقابل هبوط خود و همچنین اگر در هبوط  
قابل باشد و همچنین باشد قبول در بیت غریبه و سوا نقطه  
در حکما به هرگاه ساقط باشد از موضع خود یا راجع  
باشد یا نه

باشد یا فاسد دلالت کند بر کمی منفعت حکمت و بر آنکه در دست سایل  
قلیل البقا باشد کوکب عارض در بیت حکما به هرگاه اندک  
مزاحمی داشته باشد و اولی باشد دلالت از حساب بیت حکما به یا هبط شرف  
که در اینجا نباشد خاصه هرگاه این کوکب بر طبع حکمت باشد چون مشتری  
در مال و زهره دندان هرگاه قوی باشد  
سعود و فحوس در مسئله عاقبت از برای آن باشد که اقوی بود اگر سعد  
اقوی باشد مشکل شود امر و بعد از نو میدی حاصل شود و اگر نحس  
اقوی باشد امید واری باشد پس بر طرف شود و نخواهد شد  
هرگاه دو کوکب متصل باشند لکن بیکری  
ملحق نشود در برخی که باشد پس اگر در برخی دیگر رسید بوی پیش از آنکه  
بکوکی دیگر متصل شود حکمت روا نشود و اگر متصل شد بغیر بعد از آن  
بکوکی متصل به روا نشود مگر آنکه ارضالش بغیر بود باشد و  
ارضالش بعد از آن متصل به حکما به بود مجسد باشد چه این ضرر  
ندارد از آنجا که جسد قطع نمود کند و نمود قطع جسد نکند و اگر چید باشد

صفت قوت کوکب  
نوعی است  
نوعی است  
نوعی است

بوج و کوب میان دو کوب و اتصال با اول

الات ماله  
بوج

بوج و کوب میان دو کوب و اتصال با اول

قطع کند نظر با و فاسد کند حجت را

هرگاه کوبی میان دو کوب باشد و رجعت کند پیش از آنکه بلوکوب  
متاخر برسد و متصل شود بان کوبی که بسوی آن رجعت کند پس این باشد  
کوبی که وعده حجت دهد هرگاه هر دو مقبول باشند و اما در مثل اتصال  
پس کوب منقول الیه و عده حجت دهد و در مثل جمع جمع جامع و عده حجت  
دهد و کوب راجع قبول نمیکند و در محس نیز از مقابله و تیر بیج قبول  
نمیکند هرگاه متباین باشد در یلیج بر آنند و رجوع میکند  
ابتداء بشمس از آن جهت که میگیرد شمس قوت آن کوب را چه شمس قبول  
میکند و میگیرد و نور آنرا از میان آنرا و که جوهر کوب منتقل میشود در  
جوهر شمس مگر آنکه کوب در احراق ضعیفی باشد چه در نیوقت میگوید  
قوت را از جسد شمس و هرگاه کوبی  
در برجی باشد و نرسد خودش بلوکوبی دیگر که در برج متصل بان برج  
باشد و ملحق شود بان کوب در برج تانی پیش از آنکه بلوکوبی دیگر برسد  
دلالت کند بر کون حجت چه اختلاف بر چنین وقتی منع حجت کند که نیز

نرسد

نرسد بلوکوب تکلی و هرگاه متصل شود قریب بعدی و محس و هر  
دو در یک درجه باشند پس نظر کن بان کوب که اولی باشد بموضع قریب  
اتصال اول را بان کوب عطا کن پس بدیگری مثلان بک و هرگاه یا فوق دلیل  
را که متصل شود بلوکوبی پس تمام شود اتصالش بان نظر کن از برای حجت  
از اتصال دیگر قریب و طالع و سایر کوب اگر در درجه  
آخر برج باشند قوت آنها ازین برج ضایل شده و نظر کن در امور از این  
برج و برج تانی آن هر دو بعنوان اشتراک دلالت و اما در درجه بیست و  
نهم پس این حکم جاری نیست هرگاه بیت الحاکم بر آنجا رود  
برج مشتمل باشد اوقی برج اولست و هرگاه برج تانی در جانش کمتر باشد  
بان اعتقاد ممکن اصلا هرگاه معطوف باشد بتی بیع یا مقابله عاقبت  
اخذت باشد و فاسد کند آنرا و اگر رافع باشد بهتر است از آنکه مدفع  
الیه باشد هرگاه نحوس در طالع و در حد صاحب طالع  
باشد یا در درجه طالع دلالت کند بر منع حجت پیش از اتمام و هم چنین  
مائی میکند نحوس هرگاه در درجه باقی او نادر باشند یا در حد صاحب درجات

بوج و کوب میان دو کوب و اتصال با اول

الات ماله

بوج و کوب میان دو کوب و اتصال با اول

صعب و صغیر اکثر چه این بد باشد در جمیع مطالب از مال و سلطنت و  
دوستی و اضرب باشد از انواع منافع و کون امور و اقبال آنها لکن اگر مسئله  
از شر و عدوت و فساد و مانند آنها باشد دلالت کند بر نفاذ آنها و بعضی  
از اهل تجربه گفته اند که خس که در او نادر باشد خاصه مرغی در مسئله  
وزن در مسئله لیل دلالت کند بر ناقص شدن حاجت و دخول ضرر و نقص  
دران بمثل ربع و نحو آن و عالمی که وثوق برای او هست گفته که خوشتر است  
هول و مشقت و خرج مال شوند و از حاجت ناقص نگیند خبری

بدانکه قره کاه مخور شود در او نادر دلالت کند بر مضرت و فساد  
و نقص در حاجت چنانکه ذکر شد در سابق و بسا باشد که دلالت کند بر  
بلای عظمی دران برانند ازه نخوست وی و اگر با وجود این طالع نیز مخور  
باشد دلالت کند بر هلاک و موت بسبب این باذن الله هم و هر کاه  
قابله قره کاه را جمع یافتی و متصل باشد صاحب طالع و صاحب حاجت دلالت کند  
بر روا شدن حاجت و هم چنین دلالت کند قبول در حاجت و کینه چنین بنا  
و شهادت ندهد صاحب طالع دلالت کند بر نفاذ حاجت بعد از استفتا

از جهت

از جهت اتصال قره کاه با کعب رابع و اگر متصل شود قره کاه ششمس از شرفی  
یا بدتر و متصل شود ششمس بخمس که و بر اقبال نکند خاصه اگر از وقت باشد  
فاسد شود حاجت بعد از طبع دران ششمس هر کاه متصل شود به صاحب طالع  
دلالت کند بر قوت حاجت مگر آنکه مخور کند صاحب طالع و بدتر برین قبول است  
به نصف شهادت را که کند

بدانکه قره کاه را جمع  
ادله مگر آنکه طالع اسد یا دلو یا قوس یا جوزا باشد چه صاحبان این بروج غلبه  
کنند بر قره کاه و اسد و دلو از جهت انبساط این بروج در اینها چه قبول  
قره کاه در طالع این بروج نفع ندهد هر کاه قابل قره کاه باشد و فاسد باشد  
صاحب طالع بجز اگر صاحبان این بروج ساکت باشند و نظر نکند بطالع پس  
قره کاه غلبه کند و ناید باشد و معادله نکند بان چینی هر کاه میانه  
دلیل در حاجت کوهی دیگر باشد و هر دو متصل شوند بر صاحب راجع  
نشود حاجت اگر از برای آن کوه شهادتی باشد در طالع

و جمیع علماء گفته اند که حاجت دانسته میشود از  
جوهر کوهی دافع و جوهر کاش و جوهر برجش و طبیعتش و اما استفتا

و در قره کاه

و در طالع

و در کوه

آنکه بردست که جاری میشود قضای این حالت پس دانسته میشود از جوهر  
 قابل دلیل به دلیل متبزی باشد و چه قر و از جوهر مکانی که از برای دلیل دلالت  
 و بهر دران باشد آنست که فکر متصل شود بمشتری و مشتری  
 در وسط السماء باشد در برج عقرب پس جوهر مشتری مخرج حوت  
 و برجی که می دانست بر طبیعت مرغیست چه ان عقرب باشد و از برای  
 مشتری مخرج حوت است از جمله بیوت حوت که بهت المال باشد و می  
 ناظر است بان و بقویون ناظر نیست پس دلالت از جوهر حوت است و مکانش  
 از فلک جوهر مشتری دلالت کند بر اشراف پس میگویم که این چنین تمام  
 شود بواسطه سر کرده از سر کردگان لشکریان و توانگران پس ملاحظه  
 کردیم مخرج حوت عقرب را که دلالت بر ریاست و شرف است و شرف را کردیم بان  
 مشتری را که دلالت کند بر صلاح و غنا پس بخاطر آنکه در این نکته را  
 و هر گاه خواهی که بدانی که از چه جهت خواهد بود پس از چهار وجه  
 باشد اول آنها آنست که دلالت از انصال باشد چنانکه متصل شود کوکب  
 به حجاب طالع و چه غیر آن بگوئی که بمنزله حجاب الحاکم باشد چه این متصل



حکم زمان سال و ماه و روز  
 در هر کوکب طالع که در خانه در و او را با حاکم و اسرار او در  
 حرم بر من که عورت است  
 هر که سال و روز و ماه و روز  
 در هر کوکب طالع که در خانه در و او را با حاکم و اسرار او در  
 حرم بر من که عورت است  
 هر که سال و روز و ماه و روز  
 در هر کوکب طالع که در خانه در و او را با حاکم و اسرار او در

بر دلالت

دلالت کند بر کون و سبب را از وی باید ملاحظه نمود و اگر مخالفت کرد  
 از کوکب که بر وی متصل شده ملاحظه کن ثانی هر گاه از مزاج جمع باشد از  
 طبیعت جامع و مکانش حکم کن بر سبب و اگر مخالفت کرد از جوهر هر دو در  
 بکوی از ثالث هر گاه از مزاج نقل باشد نظر بقبل و جوهرش و موضعش و یا  
 باشد که از منقول الیه و مکانش گفته شود رابع هر گاه دو کوکب مشاکل باشد  
 گفته میشود از جوهر اقوی ان دو موضع که در آنست آنچه منسوبت بری  
 از بیوت و جوهرش و جوهر رب البت ری و بی ان بیت ری که بان ناظر است  
 انشا الله هر گاه خواهی که بدانی که چه قدر خواهد بود مثلا  
 این سلطنت یا از چه چیز نظر کن بمنزله بر شمس و بر طالع و حجاب الحاکم و وقت  
 که بجاست موضع آنها و چه باشد قدر قوت شان پس بر اندازه ان بکون  
 از سال و ماه و روز و بر قدر آنچه تمام شود خوبل کردن حجاب طالع و حجاب  
 الحاکم یا رسیدن آنها بشعاعی از سال و ماه و روز اگر قبول باشد و الا اگر  
 کوکب متصل بایلم ری باشد و دلیل در بر وجه ثانیه باشد ثابت خواهد  
 ماند امر و وقت با اندازه اجزای میانه آنها باشد اتساعها یا ماهها یا روزها

در هر کوکب طالع که در خانه در و او را با حاکم و اسرار او در

نظر کن بنمس وقره سهم التعاده و طالع پس اگر لیا  
 انفاهی یا نفا ناظر باشند دلالت کند بر قضاى حاجت و اگر دوناظر باشند و دو  
 غیر ناظر آن دو که اقوی باشند غالبت گفته نظر بقهر و موضعش  
 و اتصال و انقضائش اگر روندی باشند و متصل شود بکوی که در سوا قطب باشد  
 دلالت کند بر فساد حاجت و اگر متصل شود از روندی بکوی که در سوم یا پنجم  
 یا نهم یا یازدهم باشد و قبول باشد پس نظر کن اگر با این حساب طالع شهادت  
 دهد و نیکو حال باشد دلالت کند بر کون حاجت پس اگر ساقط باشد و متصل  
 شود پنجم ناظری غیر روندی و قابل پس دلالت کند بر صلاح و اگر قبول باشد و بعد  
 بود و شهادت بسم الله الرحمن الرحیم و بر شعیب و اگر قره در عوالم او نادر باشد  
 و متصل بکوی در بعضی از سوا قطبها در کانه ان بد است و دلالت میکند بر نفی  
 پس اگر قبول کند او را و شهادت دهد حساب طالع دلالت بر حصول حاجت  
 و اگر بوده باشد در ثانی او نادر چهار کانه متصل شود بکوی در بعضی سوا  
 چهار کانه پس ان بد است و دلالت میکند بر قبول اگر قبول کند او را شهادت  
 دهد حساب طالع دلالت میکند بر حصول حاجت و اگر بوده باشد در ثانی

مسلم بن احمد بن حنبل  
 در کتاب الطلاق

در حساب طالع  
 در کتاب الطلاق

او نادر چهار کانه متصل بتاره که در روند باشد پس ان نیک است پس طلب  
 طلب شهادت کن از خداوند طالع و نظر کن در قبول ان و حال ستاره که  
 متصل میشود پس اگر شهادت داد دلالت میکند بر بر آمدن حاجت و همچنین  
 پس نظر کن از برای حساب طالع یا ششم هر گاه قابل قره مقبول باشد دلالت  
 میکند بر آمدن حاجت از غیر شهادت غیر او مگر آنکه ساقط باشد هکلی  
 از طالع پس بد است که این دلالت میکند بر خگین بودن در ان و اینکه  
 بر آمدن حاجت میباشد و ترس و ناخوشی و ابتلا کن از قره و خداوند طالع  
 و نظر کن که کدام یک اکثر شهادت باشند و نیکو موضع ترند پس بر همان  
 اعتماد کن و استعانت مما بشهادت دادن دیگری بر ان خسر از روند  
 غیر اینکه بوده باشد از برای او شهادت در طالع و قره دلالت میکند  
 بر فساد حاجت مگر آنکه بسیار باشد شهادت بر آمدن پس درین <sup>هنگام</sup>  
 دلالت میکند بر خگین بودن در حاجت و غیر دلت را خداوند طالع  
 در روندی بری از نخوس قابل تله پیر دلالت میکند بر بر آمدن حاجت  
 و اگر بوده باشد خمس دلالت میکند بر فساد بعد از طمع بودن نیرن در آن

در حساب طالع  
 در کتاب الطلاق

با ساقط بودن خداوند طالع از طالع دلالت میکند بر فساد برآمدن حاجت  
 متصل شدن قریب کوی از هبوط آن کواکب دلالت میکند بر فساد حاجت و هم  
 چنین دلالت بر فساد میکند اگر بوده باشد آن کواکب متصل الیه در هبوط خود  
 و حال آنکه بقول نکند خداوند طالع و قریب گفته است بعضی از جمله که حاجت  
 طلب کرده میشود از عاشر و خداوند آن پس اگر بوده باشد خداوند عاشر  
 در وقتی آن او تاد و بری باشد از شعاع دلالت میکند بر برآمدن حاجت  
 خصوصاً هرگاه آن وقت طالع و عاشر باشد که والیت بر برآمدن حاجت در  
 همان ساعات یا در همان روز و اگر خداوند عاشر در مایل و تاد باشد دلالت  
 میکند بر برآمدن حاجت بعد از زمانی خصوصاً هرگاه در روز باشد و فوق  
 الارض و اگر خداوند عاشر ساقط باشد از وسط السماء پس حاجت پیش  
 برآمده است و اگر ساقط باشد از وسط السماء و در سیم یا ششم یا دهم  
 باشد دلالت میکند بر برآمدن حاجت سهام الحاحه بقول والیس گفته  
 والیس بطلب شهاده از این سهام و طریق گرفتن این سهام است که بگویی  
 از خداوند ساعات تا خداوند طالع پس هر چه شد بیفکن از درجه وسط السماء  
 در دلیله صورت است در دید مقصود

این سهام است که در این کتاب مذکور است  
 سهام در درجه و در وقت و در مکان  
 و در هر یک از اینها  
 در این کتاب مذکور است

بهر صریح

به هر چه رسید آن سهام الحاحه است پس توجه شو پس ناظر باشد خداوند  
 بوجه سهام الحاحه و خداوند حد آن بطالع دلالت میکند بر برآمدن حاجت  
 و اگر ناظر نباشد دلالت نمیکند پس اگر خواهی وقت بر آمدن حاجت را  
 پس از خداوند طالع تا درجه طالع و قریب هر درجه و نصف را بکماه  
 طریق دیگر در دانستن وقت حاجت آنیکه بگویی از خداوند ساعات  
 تا خداوند عاشر اگر ساقط نباشد و اگر ساقط باشد از خداوند عاشر  
 تا خداوند ساعات پس هر چه حاصل شد از برای هر درجه بگو و در یکایم  
 یا یکسال قریب مافی الاسرار گفته است در اسرار نظر کن بنیرین  
 و خداوند طالع پس اگر بیانی انها را در او تاد و مایل دلالت میکند  
 بر برآمدن حاجت پس اگر انها برخلاف آنچه مذکور شد باشند تو هم  
 حکم کن برخلاف و گفته است ابتلا کن بنهرس در روز و بقره در شب  
 بعد از آن بطالع بعد از آن بخداوند بیت طالع پس هر کدام از انها ناظر  
 باشد با و خداوند حاجتی که از آن حاجت سوال شده است و اکثر شهادت  
 باشد و آن بهتر باشد از جهت موضع و نیکوتر باشد از حیثیت نظر

وقتی در مکان خود

پس همان را دلیل قرار ده و بر همان اعتماد و سوای آن را ملاحظه کنی  
 پس هرگاه دینی این در باب سکانه را که ملاحظه خودی ناظر بطالع و نیکو  
 ملاحظه قوی در مکانهای خود این بهترین چیز است در باب مسکنها و در آن  
 میکند بر آمدن حیات پس اگر دوتای از آنها یا یکی نیکو موضع دقو باشد  
 در مکان خود دلالت میکند بر تمام شدن عمل و باخر رسیدن آن و  
 و بر آمدن حیات سهام الی کون یعنی سهام بر آمدن حیات گفته است نظر کن  
 یا و بس بگویند که اگر در آن بر آمدن حیات است  
 به هم سعادت پس اگر در وندی یا سعادی باشد یا ناظر باشد با سعادت  
 پس سعادت و بر آمدن حاجتست و نظر کن پس اگر بوده باشد عطارد و  
 و یا سهام العاده بگیرد از عطارد تمام خرج و اگر مشتری باشد یا سهام  
 پس بگیرد از مشتری تا دخل و اگر رض باشد یا سهام العاده پس بگیرد از دخل

اینکه در این کتاب  
 در باب مسکنها و در آن  
 میکند بر آمدن حیات  
 پس اگر دوتای از آنها  
 یا یکی نیکو موضع  
 دقو باشد در مکان  
 خود دلالت میکند  
 بر تمام شدن عمل  
 و باخر رسیدن آن  
 و بر آمدن حیات  
 سهام الی کون یعنی  
 سهام بر آمدن حیات  
 گفته است نظر کن  
 یا و بس بگویند که  
 اگر در آن بر آمدن  
 حیات است به هم  
 سعادت پس اگر در  
 وندی یا سعادی  
 باشد یا ناظر باشد  
 با سعادت پس  
 سعادت و بر آمدن  
 حاجتست و نظر کن  
 پس اگر بوده  
 باشد عطارد و یا  
 سهام العاده  
 بگیرد از عطارد  
 تمام خرج و اگر  
 مشتری باشد یا  
 سهام پس بگیرد  
 از مشتری تا دخل  
 و اگر رض باشد  
 یا سهام العاده  
 پس بگیرد از دخل

ما نمی دانند که عبارت چنین است تا عطارد و اگر هر چه با سهام پس بگیرد از هر چه تا دهره و آنچه از هر یک  
 و آن کانه معده المرحم خرد منده از اینها حاصل شد بیگفتی او را از طالع و اگر با سهام العاده گویش  
 از اینها و در آن کانه معده المرحم خرد منده از اینها حاصل شد بیگفتی او را از طالع و اگر با سهام العاده گویش  
 و چنین نیز و آن کانه معده المرحم نباشد فراده خداوند بپت او و اقام مقام آن گویش و همان عمل  
 عده المرحم خرد منده و آنچه از هر یک از اینها حاصل شد بیگفتی او را از طالع و اگر با سهام العاده گویش  
 سهام با زهره نشود و ظاهر است که در گویش مقارن میگردی با و یکی بعد ملاحظه کن که در چه جای  
 اندام از علم او که باشد

ای سهام

ای سهام پس بد دستبکه آن سهام الی کون است و آن سهام متصل و پیش  
 همه کواکب یا متصل میشود با و همه کواکب پس اگر متصل شد بخلاف  
 بپت خود یا متصل شد با و خداوند بپت او دلالت میکند بر آمدن  
 حاجت که از سوال شدن نزدی بر گویش که متصل با و شد با نظر بهم  
 رسانیده و نظر کن باین عطارد پس اگر خارج شد از هبوط بسورت  
 یا از احراق شریقی بوده باشد در مناظره سهام یا مناظره بنسب و صیبا  
 صحیح تر و دلالت و اقوال هر مس و گفته است هر مس نظر کن بطالع و  
 خداوند او و بنسب ساس خداوند درجات و اگر در کجاست او ناظر است  
 یا نه و چه چگونه است نظر او در بپت و حد و محکمت او و نظر کن  
 خداوند سعت و فقر خداوند او که دالت بر عوالت و نظر کن بآنکه  
 سلطنتش عظیم تر است پس اگر در وند باشد یا نالی و حال آنکه او  
 ناظر باشد بجان خود با و بپت خود بوجه خود دلالت میکند بر آمدن  
 حیات و اگر ناظر باشد خداوند احد نی بین خداوند حدی دیگر با و خود  
 این یکی از بن دو خداوند ساعت و حال آنکه او شرقی ناظر خداوند بپت

مخبرند که هر یک از این کواکب  
 که در این کتاب  
 در باب مسکنها و در آن  
 میکند بر آمدن حیات  
 پس اگر دوتای از آنها  
 یا یکی نیکو موضع  
 دقو باشد در مکان  
 خود دلالت میکند  
 بر تمام شدن عمل  
 و باخر رسیدن آن  
 و بر آمدن حیات  
 سهام الی کون یعنی  
 سهام بر آمدن حیات  
 گفته است نظر کن  
 یا و بس بگویند که  
 اگر در آن بر آمدن  
 حیات است به هم  
 سعادت پس اگر در  
 وندی یا سعادی  
 باشد یا ناظر باشد  
 با سعادت پس  
 سعادت و بر آمدن  
 حاجتست و نظر کن  
 پس اگر بوده  
 باشد عطارد و یا  
 سهام العاده  
 بگیرد از عطارد  
 تمام خرج و اگر  
 مشتری باشد یا  
 سهام پس بگیرد  
 از مشتری تا دخل  
 و اگر رض باشد  
 یا سهام العاده  
 پس بگیرد از دخل

اینکه در این کتاب  
 در باب مسکنها و در آن  
 میکند بر آمدن حیات  
 پس اگر دوتای از آنها  
 یا یکی نیکو موضع  
 دقو باشد در مکان  
 خود دلالت میکند  
 بر تمام شدن عمل  
 و باخر رسیدن آن  
 و بر آمدن حیات  
 سهام الی کون یعنی  
 سهام بر آمدن حیات  
 گفته است نظر کن  
 یا و بس بگویند که  
 اگر در آن بر آمدن  
 حیات است به هم  
 سعادت پس اگر در  
 وندی یا سعادی  
 باشد یا ناظر باشد  
 با سعادت پس  
 سعادت و بر آمدن  
 حاجتست و نظر کن  
 پس اگر بوده  
 باشد عطارد و یا  
 سهام العاده  
 بگیرد از عطارد  
 تمام خرج و اگر  
 مشتری باشد یا  
 سهام پس بگیرد  
 از مشتری تا دخل  
 و اگر رض باشد  
 یا سهام العاده  
 پس بگیرد از دخل



خود و خداوند سهم السعاده باقر دروند باشد و قنبلت بنهس باشد  
و حال آنکه او ناظر باشد بطالع یا وسط السماء برخی آید حاجت مگر آنکه  
بوده باشد سعدی مستقیم السیر یا قریب طالع پس دلالت میکنند بر  
بودن حاجت و اگر بوجه باشد باین قریب فحوس و زحل در تریج او یا  
مقابل حاجت بری آید بدیوی و اگر بوجه باشد قریب در برج منکر برج  
الانقلاب در درجه نفس و این نفس بطی السیر باشد و خداوند سهم  
السعاده ناظر نباشد بطالع و نیز بقهر و خداوند وی پس بدرستیه حاجت  
برخی آید و هرگاه نظر آید که ذکر کردم آنها را از حظوظ خود  
انها ضعیف باشند در حد ذات خود یا انها خوش باشد یا انها بنظر باشند  
در طبع زحل و دلالت میکنند بر تعدد امر و مدبر بر آمدن حاجت و اگر بوجه  
باشد خداوند سهم السعاده او خداوند بیت قمر او در طالع باشد و قمر  
ناظر باشد باو پس حاجت مثل چیزی در دست است باذن خدا و اگر شهادت  
بدهد شمس از برای قریب شهادت بدهد خداوند سطلت از برای اینکه  
بوجه باشد خداوند حظوظ او و او وسط السماء باشد یا خداوند سلطان  
موضع در

موضع در طالع باشد یا در هم پس حاجت بر می آید بر وی و نظر کن بر وی  
گوکب ناظر بطالع هرگاه بوده باشد هم چنانکه ذکر کردم یا از برای او در  
طالع بهتر هست از حدش یا غیر این یا آید در درجه طالع گوکب از نوره  
هست و او از نصب این گوکب است یا با او است یا ناظر او است با صد اقی  
خصوصا اگر ناظر باشد در بعضی حظوظ خودش یا حظوظ صدیقش  
پس بدستیکه انست دلیل پس اگر شهادت بدهد از برای او در روز  
شمس یا اینکه بوجه باشد صلب بعضی حظوظ او و او ناظر باشد شمس  
از صعود یا از دوستی و بوجه باشد از برای او اعوان و شهودی پس  
امر جمل می آید اگر شهادت بدهد از برای دلایل مذکوره سهم السعاده  
و بهتر از برای او انست که ناظر باشد شمس از چهارم پس بدستیکه  
ان دال است بر زود بر آمدن امر و اگر بوجه باشد خداوند سهم السعاده  
در طالع و سهم در یازدهم و قمر در سیم در فرجش و شمس ناظر باشد بقهر  
خواهد بود این امر در نیکویی و عاقبت و صلاح و اگر بوجه باشد خداوند  
سیم در دوازدهم یا نهم و بوجه باشد قمر در نهم در بیت درج مشتری

ناظر بشمس و شمس دریا زدهم باشد پس حجت بر آورده میشود و غیر  
 از اینکه در جلال خصوصیت و در بر آمدن خواهد بود خصوصا اگر کند  
 دخل از نام یا ششم و بدتر ازین آنست که قطعا باشد سهم العاده از  
 خداوند خود و یا بوده باشد در وسط النطاق یاها ببط باشد در جنوب  
 پس اگر بوده باشد قدر دین هنگام در برج ثوبت و شمالی باشد یا  
 در وسط السماء باشد و خداوند بت طالع ناظر و خداوند در مرتبه  
 دوم است دلالت میکند بر بر آمدن حجت و اگر بر خلاف آنچه مذکور  
 شد باشد و نحوین ناظر باشند بطالع و انفا بطل السیر باشند و غیره بطلاند  
 بیت الفضل باشند و سوال از خبر باشد پس بگو که اینجا شری هست  
 و اگر بوده قر و طالع هر دو در دو برج منقلب و دخل مسطالته و طالع  
 مخرج الطلوع دلالت میکند بر شد و اگر بوده باشد شمس منکسف و خدا  
 طالع محرف و مخرج در او فاد یا بعضی ادله یا اس پس ان بسیار بد است  
 سهم بر آمدن حجت بکمی از خبر حجت نوبت تا دخل بعد از آن طرح کن  
 او را از خداوند بیت نیز حجت نوبت پس بهر کجا رسید پس ان سهم  
 حجت است

حاجت است پس اگر بوده باشد خداوند او در برج مستقیم الطلوع و او  
 سازه بیکه باشد و خداوند خانه قر ناظر باشد یا او بخداوند سهم اکابر پس  
 حجت بری امید بدون مشقت سر بهو اع نظر کن بسوی اثنا عشر  
 برقر کجاست پس اگر بوده باشد یا کوکب سعدی و بوده باشد اثنا عشر  
 باین سعدی یا فر پس حجت بر آمده است و اگر بوده باشد بگو از برج دو  
 خطا یاد دیگری پس در حجت اندکی تا خبری هست خصوصا اگر بوده باشد  
 حجت معلوم از جنس این سعدی یا حجت طالع و اگر متناسب است از  
 مسائل و ان مشتمل بر هشت باب است اول در نظر عمر و عدد بقا  
 باب دوم در نظر کردن در کرای و از زانی باب سیم در نظر نمودن در  
 مسئله از گشتی باب چهارم در نظر کردن در سوال از بانگی باب  
 پنجم در متوجه شدن در نام کتابها باب ششم در نام مسائل و طایفه های  
 بسیار و تفصیل ان باب هفتم در نظر نمودن در نام سوال نمودن که  
 از کلام زبیرن و اقلیم است او باب هشتم در شناختن مولد کسی که مولدش  
 معلوم نیست باب اول در شناختن و عدد بقا هر گاه ان تو سوال شد

عادت کتاب در دو هم تحقیق است  
 خطا بود که در کتاب و کتاب

عادت کتاب در دو هم تحقیق است  
 خطا بود که در کتاب و کتاب

بجز این از کتاب  
 در مقدار کتاب  
 سه

از عمر پس نظر بدین مسئله بسوی خداوند طالع و قریب بدستیکه  
 انصاف قریب دلالت میکند بر اخص گذشته است از عمر و اتصال قریب دلالت  
 میکند بر اخص باقی مانده از عمر او پس اگر بوده باشد خداوند طالع در وقت  
 الشعاع دخل در احراق و قریب محوس یا ساقط از طالع یا دره قریب یا  
 بوده باشد بعضی از خصمه ها در طالع یا مغرب دلالت میکند بر مرگ  
 سائل و شناختن وقت این موقوف بر اینکه نظر کف بمابین خداوند  
 طالع و بین درجه احراق از درجات پس این وقت عمر نیز است اگر  
 خداوند طالع در برج منقلب باشد پس روزهاست و اگر در برج مجد  
 و غیر باشد پس ماههاست و اگر در برج ثابت باشد پس سالهاست و شنبه  
 تری در حکم بموت این است که بوده باشد غرض انجمنی که در طالع است  
 یا او نادم باشد چهارم باشد یا هشتم و اگر شهادت بدهند سعود  
 از برای طالع و بوده باشد قریب از غوس و ساله باشد خداوند طالع  
 و ناظر باشد بسوی طالع و نظر کند قریب بسوی خداوند خانه خودش  
 دلالت میکند بر بقای سائل و عمر نیز پس بشمار مابین قریب و غوس  
 و مابین

یا حکم نیز در این احوال بود در وقت  
 و مال بود در وقت

غرض از آنست که در این احوال  
 طالع باشد از آنکه در این احوال  
 پس مقدار آن نیز در این احوال  
 قطعه است

و مابین خداوند طالع تا اینکه محترق شود پس آنچه بر او من آمد از برای  
 توان حساب قریب این هنگام تکلیفهای سائلست و اخص برود اصل از برای  
 توان حساب خداوند طالع ان عمر است و گفته است عمر بن فرخان سن  
 نیرین را با طالع و سیم الحاده یا اجتماع یا استقبال انجمنی که پس از سال  
 کردن باشند هر کدام از آنها که اهلیت ملاح بودن داشته باشد  
 غوس و شعاعهای ایشان بطالع یعنی عطالع مطرح شعاع از برای  
 هر دو یک سال پس هر گاه منتهی شد بعد غوس یا شعاع آنها و بیند  
 سعوی شعاعش را بسوی این حد پس سائل هلاک شونده است درین  
 سال و اگر افکند سعوی شعاعش را در نیکبست و میگویم من شدید  
 تری که میباشد غرض در قاطعیت هنگام نیت که مخالف باشند آن  
 عرض مراهلاج با هر دو کیفیت با هم پس اگر مخالف باشد او را بیکه از  
 کیفیت خواهد بود نیکت و هم چنین سعادت قوت با هم میسازد بر دفع  
 نیکت هر گاه مخالف باشد بهر دو کیفیت با هم پس اگر مخالف باشد  
 او را بیکه از دو کیفیت دفع میکند بعضی نیکت را و بقی میماند نیکت

یعنی بر این طالع  
 سائل نیز در این احوال

برسائل و فرغوه است هر مس نظر نما بسوی درجه طالع و در حساب درجه  
طالع از خداوندان درجات پس لکن ناظر باشد بسوی این درجه طالع  
و نیکو باشد موضع او و بوده باشد شاهد با من نفس خود را با نیکه نزدیک  
نباشد در دلالت احدی پس بدستیکه او دلالت میکند بر قائم عیون  
سهامی یا نظر در درجه انچه نیکه در حساب درجه طالع در آن درجه است خصوصا  
هر که بنویسد باشد از برای معارضتی که مخالف باشد نبعا عیش درجه را که  
او در آن درجه است و اگر بوده باشد از برای او معارضتی که پس گوید که  
سزاوارتر است بعطیه و دلالت کردن از درجه انچه آنکه او در آن درجه است  
پس اگر نظر نکند این کوکب بدو درجه طالع پس درجه طالع سزاوارتر است  
بقاسم بودن و بدلالت کردن بر جوائج در جمیع مسائل باب دوم در  
زیادتی قیمت و یکی هرگاه سوال شدی از متاعی که زیاد میشود قیمت او  
یا نایاب میشود پس نظر نما بسوی خداوند طالع و قرین پس هر که متصل  
شود قوی آذان دو بتاره در طالع یا وسط السماء پس بدستیکه زیاده  
میشود قیمت متاع و نایاب میشود و اگر متصل بدو در مغرب باشد یا

در وقت الارض

در وقت الارض خواهد بود نیز میان قیمت و طالب دار پس نظر کن در نزد  
این بسوی گوئی که در بین و نداشت پس اگر بوده باشد مقبول با قابل  
از برای خداوند طالع و قرینت میکند بر کوفی ان متاع و بسیار و غیر  
در سندان ان و اگر نبوده باشد مقبول و بوده باشد سعد دلالت میکند  
بر مثل این و اگر متصل شود بکوکب ساقطی که قبول نمیکند او را پس بدستیکه  
متاع آذان میشود و اگر متصل بربا سقو طشر غیر مقبول باشد پس  
بد دستیکه متاع آذان میشود و کم میشود طالب او و ان بدتر طاعت  
که باشد متاع او و اگر متصل بربا ساقط مقبول باشد در موضع سقوط  
ان خداوند پیشش یا شرفش یا بوده باشد قابل از برای قرین از برای خدا  
طالع بسیار میشود طالب متاع و لکن نمیشود باذن خدای عالم اگر  
قرینا بد نور و العبد باشد و غلظت در شمال باشد و فوق الارض خصوصا  
اگر صاحب بسوی وسط السماء باشد دلالت میکند بر بسیار بمصرف  
در سندان انچه از سوال شده از هر نوع که بوده باشد و اگر بوده باشد  
ها بطل در جنوب ناقص در نور در عهد در ارباعها بطل فلک یا تحت

الارض دلالت میکند بر کمی متولد عنه و از ذاتی قیمت ان و نقصان نمودن  
 در معاملات و اگر منتج شود شهادت سکه گانه در قریب نظر کن بری  
 اغلب از انها یا بیشتر شهادت را پس حکم کن بان اگر نخواهد خدا باب  
 سیم در نظر نمود در امر کشتیها است هرگاه سوال شدی از احوال کشتی  
 و عاقبت امر ان پس دست کن طالع و اوقات و کواکب را و بشناس آنچه را  
 تقسیم شده است بر اجزای کشتی از بروج تا بشناسی مواضع و احوال  
 را که میسازد کشتی را از ان مواضع خیر و شر هرگاه سواد شدی بفرمان خدا  
 و بدانند بطایوس قرار داده است حمل را از برای سینه کشتی و نمودن از برای  
 پایین تر از سینه کشتی و جود را از برای دو جناح کشتی و سلطان را از برای  
 اخلاص ان و اسناد روی کشتی که می آید بر اب و سنبله تنگ کشتی  
 و میوان را از برای بالا و پایین میوه دان سینه کشتی بر اب و عقرب را  
 از برای موضع کشتی <sup>بان</sup> و قوس را از برای خود کشتی بان و هدی را  
 از برای مالی که در کشتی است در سیمان کلف سیاه و دلوان را  
 شراع بزنگ و حوت را از برای چوبهای کشتی که کشتی را بان راه میزند  
 پس هر

که عبت از رالی بنویس با عدد  
 و معنی در شرف و قوت الارض  
 بودن است این سه بروج  
 نامند مقابل ان

هرگاه که کوب واقع  
 شد کشتی را

پس هر موضع از این مواضع را که یافتی مسعود یا بوده باشد بدان قریب  
 یا خداوند خانه آنکه مسعود یا مستطاب حکم کن بدان بوجوب و هر موضع را  
 که یافتی از این مواضع فاسد یا بوده باشد بدان قریب فساد و فاسد  
 و خدا و بروج <sup>عبر</sup> فاسد پس بگوید ان سدی و قریطالع دلیلند بر عاقبت کشتی  
 و خداوند طالع دلیلست بر انضام سیکه بر کشتی سوادند پس اگر هر از انها ضعیف  
 باشند دلالت میکند بر شکستن کشتی و عرق شدن اهل ان کشتی  
 بوده باشد خسر قبول کنند مرانها را که درین صورت کشتی را بسود  
 عیبی و سالم میانند و اگر مسعود باشند هر از انها سالم میانند کشتی  
 و اهل ان و اگر یافتی قریب راجحت الارض مخوس از حد فعل و او بطی السید  
 باشد دلالت میکند بر بلاها و موج و بادی که اب را داخل کشتی کند  
 و نفع نمی بخشد او را نظر سعد و اگر نبوده باشد نظر کنندم چنین  
 از پیشش و او بطی السید باشد دلالت میکند بر انداختن بار کشتی را در  
 دریا یا امید آنکه خلاص شوند پس اگر نبوده باشد نفعه قریب بر ان  
 اسان تر است و دلالت میکند بر سلامتی بعد از هول پس اگر همان

در حال اول  
 در حال اول  
 در حال اول

باشد عطارد منزل را درین حالات بیشتر میشود شدت و اگر نظر کند  
 برین جهت نقص و نقص سعود از شمشیر زحل و مکاری که شود شدت از جهت نظر سعود و اگر بیای  
 مرغی تحت الارض و قمر متصل شود با او فوق الارض دلالت بر شدت  
 و بلا از موج و باد یاد و فریاد و قتال و عداوت مابین اهل کشتی  
 نذرها و خون ریزی و بدتر آنست که عطارد با مرغی باشد و اگر با مرغی  
 دو خمس و عطارد را ناظران بقمر و حال آنکه قمر فوق الارض باشد  
 دلالت میکند بر سبب بلای اجناسی که مفرق و چنانچه نباشد و همچنین است  
 اگر بوجه باشد مرغی و عطارد و اگر زینتی احد همین را ناظر شمس  
 دیگری را ناظر بقمر دلالت میکند بر اسانی و سهولت امر کشتی و منفعت  
 و ادراک امید اری و اگر نظر زهره هم پس از آن بهتر است و اگر با مرغی قمر  
 فوق الارض سعود از زهره دلالت میکند بر سلامتی از موج و منفعت  
 و خوبی خصوصا اگر نظر کند با او مشتری پس اگر بوجه باشد زهره نیز  
 با او تحت الشعاع دلالت میکند نیز بر سلامتی پس اگر با مرغی قمر  
 خصوص از مرغی و حال آنکه او در برج بر باشد و نظر کند سعودی پس

یا میکند سعود اکلم خوسرا  
 چه بنوعی عمل نقص و نقص  
 بر دو وجه است

شدت و بلا در کشتی است  
 که نظر کنند از قمار و اگر کرم  
 باشد نیز آن و بوجه  
 بر تریج قمر است میکند  
 به است

بلدستیکه

بلدستیکه بار کشتی را خوفی میرسد بعد از آن سالم میشود پس اگر بوجه باشد  
 در نینکام مصعد پس خوف از آتش است و صاعقه ها و اگر بخندد باشد  
 پس خوف از دزدانست خصوصا اگر بیج شونت باشد قمر در سرطان و مثلثه  
 سرطان که منظور باشد از مقابل شمس و مرغی دلالت بر غرق شدن کشتی  
 در آب و اگر همین باشد دخل آنکه در زحل و مثلثه جا باشد دلالت  
 میکند بر اینکه بزودی کشتی بر سبکبوه و بشکند و فخته یاره او در دریا  
 متفرق شود و اگر در قمر و مثلثه نوری باشد کشتی بر بخورد بکتاب یا در  
 کل میشیند و میوسد کشتی با عیبی و ناقص میشود بعد از آن سالم میشود  
 و در سبب میباشد در دود و مرگی در میان اهل کشتی بود و در عیب  
 رسیدن و اگر بوجه باشد هم چنین را جزا و مثلثات جزا بر میخوردند  
 دزدان بکشتی و داه را میبرند بر کشتی و متفرق میسازند اهل آنرا و اگر  
 متصل شود قمر نجس که واجعب باشد و اتصال بخوبی تر بیج باشد بر سبب کشتی  
 از راه و اگر قمر در مثلثات مانی باشد پس بر کشتی کشتی از هولیت  
 و اگر در مثلثات نادری باشد پس کشتی بسبب خوردن بگوهیت

که کشتی را بر میگرداند و اگر در مثلثات خاکی یا هوایی باشد پس حکمش  
چنانست که در همین نزدیک گفتیم غرض آنیکه اهل کشتی بسیار روز <sup>نمی یابند</sup>  
که این امور بایشان میرسد و اما اتصال مقابله خصمها پس دلالت  
میکند بر غرق شدن و اما سعه های راجع به اینها دلالت میفایند  
بر برگشتن

اینکه کشتی را بر میگرداند و اگر در مثلثات خاکی یا هوایی باشد پس حکمش  
چنانست که در همین نزدیک گفتیم غرض آنیکه اهل کشتی بسیار روز  
که این امور بایشان میرسد و اما اتصال مقابله خصمها پس دلالت  
میکند بر غرق شدن و اما سعه های راجع به اینها دلالت میفایند  
بر برگشتن

اینکه کشتی را بر میگرداند و اگر در مثلثات خاکی یا هوایی باشد پس حکمش  
چنانست که در همین نزدیک گفتیم غرض آنیکه اهل کشتی بسیار روز  
که این امور بایشان میرسد و اما اتصال مقابله خصمها پس دلالت  
میکند بر غرق شدن و اما سعه های راجع به اینها دلالت میفایند  
بر برگشتن

سوا قضا چهار گانه پس ان بد است دلالت میکند بر تقوی پس اگر قبول  
 کند او را و شهادت دهد حجاب طالع دلالت بر حصول حاجت و اگر  
 بوده باشد قدر توانی او تا در چهار گانه متصل شود بگوئی که در بعض  
 سوا قضا چهار گانه پس ان بد است دلالت میکند بر تقوی پس اگر  
 قبول او و شهادت دهد حجاب طالع دلالت میکند بر حصول حاجت  
 و اگر بوده باشد قدر توانی او تا در چهار گانه متصل بتازه که در وقت  
 باشد پس ان نیک است پس طلب کن شهادت از خداوند طالع نظر کن  
 در قبول ان و حال ستاره که متصل میشود بان پس اگر شهادت داد  
 دلالت میکند بر بر آمدن حاجت و هم چنین پس نظر کن از برای حجاب  
 طالع یا شمس هر گاه قابل قبول باشد دلالت میکند بر بر آمدن  
 حاجت از غیر شهادت غیر او مگر آنکه ساقط باشد هم که از طالع پس  
 بد است بلکه این دلالت میکند بر غمگین بودن در این و اینکه بر آمدن  
 حاجت میباشد در ترس و ناخوشی و ابتدا کن از قمر و خد و نند طالع  
 و نظر کن که کدام یک اکثر شهادتند و نیکو موضع ترند پس بر همان  
 اعتماد کن

سوی افهام بود و طالع را تمام است  
 خدا بیکدیگر تصدیق است

اعتماد کن و استعانت نما بشهادت دادن دیگری بر ان شخص از وقت  
 از غیر اینکه بوده باشد از برای او شهادتی در طالع و قدر دلالت میکند  
 بر ازار از فکر بر نیاید حاجت است  
 بر فساد حاجت مگر اینکه بسیار باشد شهادت بر آمدن پس در بین  
 هنگام دلالت میکند بر غمگین بودن در حاجت و عسر دادن راضی  
 طالع در وقت دعوی از خویش قابل تدبیر دلالت میکند بر بر آمدن  
 حاجت و اگر بوده باشد شخص دلالت میکند بر فساد از طالع بودن نیویز  
 در افتاد با ساقط بودن خداوند طالع از طالع دلالت میکند بر بر آمدن  
 حاجت نه متصل شدن خداوند طالع و قریب بگوئی از هبوط ان کوکب  
 دلالت میکند بر فساد حاجت و هم چنین دلالت بر فساد میکند اگر بوده  
 باشد ان کوکب متصل الیه در هبوط خودش و حال آنکه قول نکند خداوند  
 طالع و قدر گفته است بعضی از حکما که حاجت طلب کرده میشود از  
 عاشر و خداوند ان پس اگر بوده باشد خداوند عاشر در وقت عاشر از او  
 و بری باشد ان شعاع دلالت میکند بر بر آمدن حاجت خصوصاً هر گاه  
 ان و نندی طالع و عاشر باشد که والست بر بر آمدن حاجت در همان

و اگر را جمع کرد بگوئی که  
 و قمر بود ساسانی که در  
 سست است باشد هر چند  
 ممکن است که همسره و اند  
 باشد و راجع هر یک کمالی



غلت یا دهمان روز و اگر خفاوند عاشر در مایل وند باشد دلالت  
 میکند بر برآمدن طجت بعد از زمانی خصوصاً هرگاه در روز باشد  
 و فوق الارض و اگر خفاوند عاشر ساقط باشد از وسط السماء پس <sup>حاجت</sup>  
 پیش برآمده است و اگر ساقط باشد در وسط السماء و در سیم یا ششم  
 یا دهم باشد دلالت میکند نین بر نیامدن حاجت سهام <sup>پس</sup> <sup>کجا</sup> <sup>بجمله</sup> <sup>پس</sup>  
 گفتار است و الیس بطلب شهاده ازین سهام و طریق گرفتن این  
 سهام آنست که بگویی از خداوند غلت تا خداوند طالع پس هر چه شد  
 بیا فکن از درجه وسط السماء پس هر چه رسید آن سهام <sup>که رسید</sup> <sup>مهم</sup> <sup>است</sup> <sup>پس</sup> <sup>کجا</sup> <sup>بجمله</sup> <sup>پس</sup>  
 پس متوجه شو پس اگر ناظر باشد خداوند بوجه سهام کجا و خداوند حد  
 آن بطالع دلالت میکند بر برآمدن حاجت و اگر ناظر نباشد دلالت  
 نمیکند پس اگر خواهی بدانی وقت برآمدن حاجت را پس بگو از خداوند  
 طالع تا درجه طالع و قرادده هر درجه و نصف را یکماه طریق دیگر ازین  
 و الیس بدانستن وقت حاجت است که بگویی از خداوند ساعت تا خداوند  
 عاشر اگر ساقط نباشد و اگر ساقط باشد از وند عاشر تا خداوند غلت

پس هر چه

از شیرواها را دارد

پس هر چه حاصل شد از برای هر درجه بیت روز یا یکبار یا آنکه تواند  
 مافی الا سواد گفتار است در اسرار نظر کن بر نیویز و خداوند طالع پس  
 اگر بیایی آنها را در او تا در مایل <sup>تو</sup> <sup>دلالت</sup> <sup>میکند</sup> <sup>بر</sup> <sup>برآمدن</sup> <sup>حاجت</sup>  
 پس اگر آنها بر خلاف آنچه مکتوبند باشند پس تو هم حکم کن بر خلاف و  
 گفتار است ابتدا کن بنهس در روز و بقر در شب بعد از آن طالع بعد  
 از آن بخداوند بپت طالع پس هر که ایم از آنها که ناظر باشند بخداوند  
 حاجتی که از آن حاجت سوا شده است و اکثر شهادت باشد و بهتر  
 باشد از جهت موضع و نیکوتر باشد از حیثیت نظر بر همان را دلیل  
 فرارده و بر همان اعتماد کن و ما سواى آنرا ملاحظه مکن پس هر چه  
 دیدی این را بباب سه گانه را که ملاحظه نمودی ناظر بطالع و نیکوتر  
 و قوی در مکانهای خود این بهترین چیزی است در باب مسأله اول  
 میکند بر برآمدن طجت پس اگر جوتای از اینها یا یکی نیکو موضع و قوی  
 باشد در مکان خود دلالت میکند بر تمام شدن عمل و باخر رسیدن  
 آن و برآمدن حاجت سهام الی کون یعنی سهام بر آمدن حاجت گفتار است نظر کن

یا خداوند بپت مافی  
 پس هر چه حاصل شد از برای هر درجه بیت روز یا یکبار یا آنکه تواند  
 مافی الا سواد گفتار است در اسرار نظر کن بر نیویز و خداوند طالع پس  
 اگر بیایی آنها را در او تا در مایل <sup>تو</sup> <sup>دلالت</sup> <sup>میکند</sup> <sup>بر</sup> <sup>برآمدن</sup> <sup>حاجت</sup>  
 پس اگر آنها بر خلاف آنچه مکتوبند باشند پس تو هم حکم کن بر خلاف و  
 گفتار است ابتدا کن بنهس در روز و بقر در شب بعد از آن طالع بعد  
 از آن بخداوند بپت طالع پس هر که ایم از آنها که ناظر باشند بخداوند  
 حاجتی که از آن حاجت سوا شده است و اکثر شهادت باشد و بهتر  
 باشد از جهت موضع و نیکوتر باشد از حیثیت نظر بر همان را دلیل  
 فرارده و بر همان اعتماد کن و ما سواى آنرا ملاحظه مکن پس هر چه  
 دیدی این را بباب سه گانه را که ملاحظه نمودی ناظر بطالع و نیکوتر  
 و قوی در مکانهای خود این بهترین چیزی است در باب مسأله اول  
 میکند بر برآمدن طجت پس اگر جوتای از اینها یا یکی نیکو موضع و قوی  
 باشد در مکان خود دلالت میکند بر تمام شدن عمل و باخر رسیدن  
 آن و برآمدن حاجت سهام الی کون یعنی سهام بر آمدن حاجت گفتار است نظر کن

بسیار السعاده پس اگر در زمانه با سعادت باشد یا ناظر باشد با وسعت  
 پس متساوی سعادت و برآمدن حاجت است و نظر کن پس اگر بوده باشد  
 عطا دهد یا سهم السعاده پس از عطا در تاسر خج و اگر مشتری باشد با سهم السعاده  
 پس بگیر از مشتری تا راضی و اگر راضی باشد با سهم السعاده پس بگیر از راضی  
 تا عطا دهد و اگر خرچ باشد با سهم السعاده پس بگیر از خرچ تا در هم و غیر  
 از هر یک از اینها حاصل شد بیافکن و با از طالع و اگر با سهم السعاده کو کثیر  
 نباشد پس قراده خداوند بیت او را قایم مقام انگوب و همان عمل که  
 در کوکب مقارن مکتوبی با او بکن بعد ملاحظه کن که در چه جای افتد  
 این سهم پس بدستی که این سهم الکو ناست و این سهم متصل میشود  
 به سهم کوکب یا متصل میشود با سهم کوکب پس اگر متصل شد بخداوند  
 بیت خود یا متصل شد با خداوند بیت او دلالت میکند بر برآمدن  
 حاجتی که از آهن سوال شده بزودی برقد کو کجی که با او متصل شده یا  
 نقل سهم رسانید و نظر کن باین بعطا در پس اگر خارج شده از هبوط  
 بسوی شرف یا انحراق بشرقی و بوده باشد در منظر سهم اینها

و اگر سهم السعاده در زمانه با سعادت باشد یا ناظر باشد با وسعت  
 پس متساوی سعادت و برآمدن حاجت است و نظر کن پس اگر بوده باشد  
 عطا دهد یا سهم السعاده پس از عطا در تاسر خج و اگر مشتری باشد با سهم السعاده  
 پس بگیر از مشتری تا راضی و اگر راضی باشد با سهم السعاده پس بگیر از راضی  
 تا عطا دهد و اگر خرچ باشد با سهم السعاده پس بگیر از خرچ تا در هم و غیر  
 از هر یک از اینها حاصل شد بیافکن و با از طالع و اگر با سهم السعاده کو کثیر  
 نباشد پس قراده خداوند بیت او را قایم مقام انگوب و همان عمل که  
 در کوکب مقارن مکتوبی با او بکن بعد ملاحظه کن که در چه جای افتد  
 این سهم پس بدستی که این سهم الکو ناست و این سهم متصل میشود  
 به سهم کوکب یا متصل میشود با سهم کوکب پس اگر متصل شد بخداوند  
 بیت خود یا متصل شد با خداوند بیت او دلالت میکند بر برآمدن  
 حاجتی که از آهن سوال شده بزودی برقد کو کجی که با او متصل شده یا  
 نقل سهم رسانید و نظر کن باین بعطا در پس اگر خارج شده از هبوط  
 بسوی شرف یا انحراق بشرقی و بوده باشد در منظر سهم اینها

سعود

سعود میباشد صحیح و دلالت قول هر مس و گفت است هر مس نظر  
 کن بطالع و خداوند او و بنسب خداوند درجات را که در کجاست او  
 ناظر هست یا نه و چه کوز است نظر او و در بیت و حد و قیمت کسیت  
 او و نظر کن بخداوند ساعت و قر و خداوند او که دلالت بر عواقب و نظر  
 کن بآنکه سلطاننش عظیم تر است پس اگر در وقتای باشد یا نالی ان  
 و حال آنکه او ناظر باشد بجان خود یا در بیت خود بوجه خود دلالت  
 میکند بر برآمدن حاجت و اگر ناظر باشد خداوند احدی برین بخداوند  
 حد نیز دیگر و با وجود این یکی از این دو خداوند ساعت باشد و شرفی  
 باشد ناظر بخداوند بیت خود و خداوند سهم السعاده با قرده و بتد  
 و قر بتبلیت سهم باشد و حال آنکه او ناظر باشد بطالع یا با سطل التما  
 بر عباد حاجت مگر آنکه بوده باشد سعادت مستقیم السیر یا قر یا در طالع  
 پس دلالت میکند بر برآمدن حاجت و اگر بوده باشد با این قر یا خوس و  
 در تنبوع او یا مقابله او حاجت بر میاید بدیر و اگر بوده باشد قر و  
 برج ملکر سرع الاقلاب در در عرض و این بخش بطی السیر باشد

و اگر سهم السعاده در زمانه با سعادت باشد یا ناظر باشد با وسعت  
 پس متساوی سعادت و برآمدن حاجت است و نظر کن پس اگر بوده باشد  
 عطا دهد یا سهم السعاده پس از عطا در تاسر خج و اگر مشتری باشد با سهم السعاده  
 پس بگیر از مشتری تا راضی و اگر راضی باشد با سهم السعاده پس بگیر از راضی  
 تا عطا دهد و اگر خرچ باشد با سهم السعاده پس بگیر از خرچ تا در هم و غیر  
 از هر یک از اینها حاصل شد بیافکن و با از طالع و اگر با سهم السعاده کو کثیر  
 نباشد پس قراده خداوند بیت او را قایم مقام انگوب و همان عمل که  
 در کوکب مقارن مکتوبی با او بکن بعد ملاحظه کن که در چه جای افتد  
 این سهم پس بدستی که این سهم الکو ناست و این سهم متصل میشود  
 به سهم کوکب یا متصل میشود با سهم کوکب پس اگر متصل شد بخداوند  
 بیت خود یا متصل شد با خداوند بیت او دلالت میکند بر برآمدن  
 حاجتی که از آهن سوال شده بزودی برقد کو کجی که با او متصل شده یا  
 نقل سهم رسانید و نظر کن باین بعطا در پس اگر خارج شده از هبوط  
 بسوی شرف یا انحراق بشرقی و بوده باشد در منظر سهم اینها

و اگر سهم السعاده در زمانه با سعادت باشد یا ناظر باشد با وسعت  
 پس متساوی سعادت و برآمدن حاجت است و نظر کن پس اگر بوده باشد  
 عطا دهد یا سهم السعاده پس از عطا در تاسر خج و اگر مشتری باشد با سهم السعاده  
 پس بگیر از مشتری تا راضی و اگر راضی باشد با سهم السعاده پس بگیر از راضی  
 تا عطا دهد و اگر خرچ باشد با سهم السعاده پس بگیر از خرچ تا در هم و غیر  
 از هر یک از اینها حاصل شد بیافکن و با از طالع و اگر با سهم السعاده کو کثیر  
 نباشد پس قراده خداوند بیت او را قایم مقام انگوب و همان عمل که  
 در کوکب مقارن مکتوبی با او بکن بعد ملاحظه کن که در چه جای افتد  
 این سهم پس بدستی که این سهم الکو ناست و این سهم متصل میشود  
 به سهم کوکب یا متصل میشود با سهم کوکب پس اگر متصل شد بخداوند  
 بیت خود یا متصل شد با خداوند بیت او دلالت میکند بر برآمدن  
 حاجتی که از آهن سوال شده بزودی برقد کو کجی که با او متصل شده یا  
 نقل سهم رسانید و نظر کن باین بعطا در پس اگر خارج شده از هبوط  
 بسوی شرف یا انحراق بشرقی و بوده باشد در منظر سهم اینها

وضاوند سهم التعماره ناظر نباشد بطالع و نیز قمر و خلد وند او پس  
 بدستیکه حاجت بر نیاید و هرگاه نظر کنند اوله اخفانی که ذکر کردیم  
 انها را از حظوظ خود و انها ضعیف باشند در حد ذات خود یا انها ضعیف  
 باشد یا انها بطی باشند در طبع رطل دلالت میکند بر تعدد امر و در  
 حدیر بر آمدن او و اگر بوده باشد خداوند سهم التعماره او خداوند  
 پست قریب بطالع باشد و قریب ناظر باشد با و پس حاجت مثل چیزی در  
 دست باذن خدا و اگر شهادت بدهد شمس از برای قریب شهادت  
 بدهد خداوند سعادت از برای طالع یا اینکه جوده باشد خداوند حظوظ  
 او و او وسط الما باشد یا خداوند سلطان موضع در طالع باشد یا  
 دوم پس حاجت بر نیاید بزودی و نظر کن بسوی کوکب ناظر  
 بطالع هرگاه بوده باشد چنانکه ذکر کردیم ایاز برای او در طالع هست  
 بهره از حدش یا غیر آن یا ایاز در دو صراط کوی از نیره هست  
 و او از نضب این کوکب است یا با اوست یا ناظر بسوی اوست از  
 مدافق خصوصاً اگر ناظر باشد در بعضی حظوظ خود پیش یا حظوظ

صدیقش

صدیقش پس بدستیکه آنست دلیل پس اگر شهادت بدهد  
 از برای او در روز شمس یا اینکه بوده باشد صاحب بعضی ضروا او و او  
 او ناظر باشد شمس انصعود یا از دو سقی و بوده باشد از برای اوله  
 و مشهوری پس امر بعل میاید اگر شهادت بدهد از برای دلایل  
 مکتوبه سهم التعماره و بهتر از برای او آنست که ناظر باشد شمس  
 از چهارم پس بدستیکه که آن دلالت بر تعدد بر آمدن امر و اگر بود  
 باشد خداوند سهم السعاده در طالع و سهم در یازدهم و قریب دهم  
 در فرجش و شمس ناظر باشد بقمر خواهد بود این امر در نیکوی و عاقبت  
 و صلاح و اگر بوده باشد خداوند سیم در دوازدهم یا نهم و بوده باشد  
 قریب پنجم در ثلث درج مشتری ناظر شمس و شمس در یازدهم باشد  
 پس حاجت بر آورده میشود غیر از نیکه در او جلال و خصوصت و در  
 بر آمدن خواهد بود خصوصاً اگر نظر کنند رطل از تمام باشند و بدین  
 از این آنست که ساقط باشد سهم التعماره از خداوند خود یا بوده باشد  
 قریب وسط نفاق یا هابط یا هابط باشد در جنوب پس اگر بوده باشد

فرد این هنگام در برج مؤنت و شمالی باشد یا در وسط السماء باشد  
 و خداوند بیت طالع ناظر باشد و خداوند حد در مرتبه دوم است و دلالت  
 میکند بر برآمدن حاجت و اگر بر خلاف آنچه ملاحظه شد باشد و نفوس  
 ناظر باشند بطالع و آنها بطی السیر باشند و قریب خداوند بیت سهم اقل  
 باشد و سوال از خیر باشد پس بگو که اینجاست هست و اگر بوده باشد  
 قریب طالع هر دو در برج منقلب و دخل وسط السماء و طالع صبح  
 الطلوع دلالت میکند بر شرف و اگر بوده باشد شمس منکسف و خداوند  
 طالع محترف و مرغ در او نادر یا بعضی ادله یار اس پس آن بسیار است  
 سهم بر آمدن حاجت بگو از این جهت نوبت تا رخی بعد از آن طرح  
 کن او را خداوند بیت نیز مطب نوبت پس بگو که اگر رسید پس  
 آن سهم حاجت است پس اگر بوده باشد خداوند او در برج مستقیم  
 الطلوع و او ستاره سبک باشد و خداوند خانه قریب ناظر باشد بگو که  
 بخل اوند سهم الحاکم پس حاجت بر میاید بدون مشقت سرد و هیچ  
 نظر کن بسوی اثنا عشریه قریب که حاجت است پس اگر بوده باشد با او که  
 سعد بوده

این سهم حاجت است پس اگر بوده باشد خداوند او در برج مستقیم  
 الطلوع و او ستاره سبک باشد و خداوند خانه قریب ناظر باشد بگو که  
 بخل اوند سهم الحاکم پس حاجت بر میاید بدون مشقت سرد و هیچ  
 نظر کن بسوی اثنا عشریه قریب که حاجت است پس اگر بوده باشد با او که  
 سعد بوده

سعدی بوده اثنا عشریه این سعدی نیز با قریب حاجت بر آمده است و اگر  
 بوده باشد بگو که از این در خط با دیگری پس در حاجت اندک تاخیر هست  
 خصوصاً اگر بوده باشد حاجت مطلوبه از جنس این حد باب طالع و آنچه  
 ساسبوست از مسائل وان مشغل بر هشت باب است باب اول  
 در نظر کردن عمر و عدد بقا باب دوم در نظر کردن در کاران و از زانیان  
 سیم در نظر کردن در مسئله از کشتی باب چهارم در نظر کردن در سو  
 از بانانک باب در متوجه شدن در امر کتابها باب ششم در امر  
 مسائل و ما جهای بسیار و تفصیلان باب هفتم در نظر نمودن در  
 امر سوال نمودن که از کدام زمین و اقلیم است او باب هشتم در شناختن  
 مولد کسی که مولدش معلوم نیست باب اول در شناختن عمر و عدد بقا  
 هرگاه از تو سوال شد از عمر پس نظر کن در این مسئله بسوی خداوند  
 طالع و قریب سیکه انصاف قریب دلالت میکند بر آنچه گذشته است  
 از عمر مسئول عنه و انصاف قریب دلالت میکند بر آنچه باقی مانده است  
 از عمر او پس اگر بوده باشد خداوند طالع در تحت الشعاع و دلالت در

سعدی بوده اثنا عشریه این سعدی نیز با قریب حاجت بر آمده است و اگر  
 بوده باشد بگو که از این در خط با دیگری پس در حاجت اندک تاخیر هست  
 خصوصاً اگر بوده باشد حاجت مطلوبه از جنس این حد باب طالع و آنچه  
 ساسبوست از مسائل وان مشغل بر هشت باب است باب اول  
 در نظر کردن عمر و عدد بقا باب دوم در نظر کردن در کاران و از زانیان  
 سیم در نظر کردن در مسئله از کشتی باب چهارم در نظر کردن در سو  
 از بانانک باب در متوجه شدن در امر کتابها باب ششم در امر  
 مسائل و ما جهای بسیار و تفصیلان باب هفتم در نظر نمودن در  
 امر سوال نمودن که از کدام زمین و اقلیم است او باب هشتم در شناختن  
 مولد کسی که مولدش معلوم نیست باب اول در شناختن عمر و عدد بقا

سعدی بوده

احتراق و قمر نحوس یا سا قن طالع یا در مغرب یا بوده باشد بعضی  
 از خصمها در طالع یا مغرب دلالت میکند بر مرگ سائل و شناختن  
 وقت این موقوفت بر اینکه نظر کف بمعا بین خداوند طالع و بین  
 در جاحتراف اندراجات پس این وقت عمر شراست اگر خداوند طالع  
 در برج منقلب باشد پس روهاست و اگر در برج مجسد باشد پس  
 ماههاست و اگر در برج ثابت باشد پس سالهاست و شد بدین  
 در حکم بر که این است که بوده باشد نحوس انجمنی که در طالع است یا او نا  
 حساب چهارم باشد یا هشتم و اگر شهادت بدهند سعود از برای طالع  
 و عوده باشد قریب از نحوس و سالم باشد خداوند طالع و ناظر باشد  
 بسوی طالع و نظر کند قریب بسوی خداوند خان خودش دلالت  
 میکند بر بقای سائل و عمرش پس بشمار ما بین قمر و نحوس و ما بین  
 خداوند طالع تا اینکه محرق شود پس آنچه بیرون آمد از برای تو از حساب  
 قریب آن هنگام نکتتهای مسائلت و آنچه بیرون آمد از برای تو از  
 حساب خداوند طالع آن عمر است و گفته است عمر بن فرخان سر بله  
 نبوی را

خفی غایب در روز کز آنکه  
 نحوس در غیر طالع باشد در وقت  
 دیگر معلوم شود حاله  
 آنکه نیشور نا اولی  
 قطعه ششم

نبوی را یا طالع و سهام العاده یا اجتماع یا استقبال انجمنی که پیش  
 از سوال کردند باشند هر کدام از آنها که اهلیت هلالیج بودند  
 باشد یا احدی نحوس و شعاعهای ایشان بطلع یعنی بطلع مطرح  
 شعاع از برای هر درجه یکسال پس هر که منتهی شد بطلع نحوس یا شعاع انفا  
 و نیندخت سعوی شعاعش را بسوی این حد پس سائل هلالیج شود  
 در این سال و اگر افکندی شعاعش را پس آن نکتتست و میگویم من  
 شدید تر چیزی که باشد نحوس در قاطعیت هنگامیت که مخالف  
 باشد آن نحوس مزاج هلالیج را بهر دو کیفیت با هم پس اگر مخالف باشد  
 او را بیکه از دو کیفیت خواهد بود نکتت و هم چنین سعود قوت بهم  
 میرساند بر دفع نکتت هر که مخالف باشد بهر دو کیفیت با هم پس اگر  
 مخالف باشد او را بیکه از دو کیفیت دفع میکند بعضی نکتت را و بیکه  
 مهاند اثر نکتت بر سائل و فرموده است هر من نظر غا بسوی درجه  
 طالع و در حساب درجه طالع اند خداوند آن درجات پس اگر ناظر باشد  
 بسوی این درجه و نیکو باشد موضع او و بوده باشد شاهد بانیکه

است  
 بعد از اسطر شعاع بعد از بدالت نکتت است

شریک نباشد او را در دلالت احدی پس بدستیکه اولالت میکند  
 بر قاسم بود نه نهایی یا نظر کن در درجه پنجم آنیکه که در حد درجه  
 طالع دران درجه است خصوصاً هرگاه نبوده باشد از برای او معارضی  
 که مخالف باشد پس گوید خورشیدش سزاوارتر است بعطیه و دلالت  
 کردن از درجه پنجم آنیکه او دران درجه است پس اگر نظر نکنند این گوید  
 بدجه طالع پس درجه طالع سزاوارتر است بقاسم بودن و دلالت کردن  
 بر حوائج در جمیع مسائل باب دوم در زیادتی قیمت و کم آن هرگاه  
 سوال شدی از متاعی که دنیا میشود قیمت او یا نایاب میشود پس  
 نظر نمایی خداوند طالع و قمر هرکدام متصل شود قوی از آن دو بیتاً  
 در طالع یا وسط السماء پس بدستیکه زیاده میشود قیمت متاع و نایاب  
 میشود و اگر متصل به دو مغرب باشد یا در وقت الارض خواهد بود  
 نیز میان قیمت و طالب دار پس نظر کن در نزد این بسوی این گوید  
 که در بین دو متاع پس اگر نبوده باشد مقبول یا قابل از برای خداوند  
 طالع و قمر دلالت میکند بر کرایه آن متاع و بسیار بمصرف رسیدن

ان و اگر

ان و اگر نبوده باشد مقبول و بوده باشد دلالت میکند بر مثل غیر که در بسیار حاجت  
 این و اگر متصل شود بگوگب ساقطی که قبول نمیکند او را پس بدستیکه  
 متاع از آن میشود و اگر متصل به باسقوطش غیر مقبول باشد پس بدستیکه  
 متاع از آن میشود و کم میشود و طالب او ان بدتر حال نسبت که میباشد  
 متاع را و اگر متصل به ساقط مقبول باشد در موضع سقوطش از خداوند  
 پیش یا شرفش یا بوده باشد قابل از برای قمر یا از برای خداوند طالع  
 بسیار میشود طالب متاع و کرایه نمیشود باذن خدای عالم و اگر قمر زاید  
 النور و العدم باشد و صاعد در شمال باشد و فوق الارض خصوصاً  
 اگر صاعد بسوی وسط السماء باشد دلالت میکند بر بسیار بمصرف  
 رسیدن آنچه از او سوال شد از هر نوع که بوده باشد و اگر بوده باشد  
 هابط در جنوب ناقص در نور و عدد در اربع هابط فلک یا تحت  
 الارض دلالت میکند بر کمی مصرف مسئول عنه و از لای قیمت آن  
 و نقصان نمودن در معامله آن و اگر مخرج شود شهادت س  
 گانه در قمر پس نظر کن بسوی اغلب از انها یا بیشتر شهادت ترا

که عبارت در باب النور و العدم  
 و معمول در شمال و فوق الارض  
 بعد از است این سه معنی  
 شود مقبلان آن سه

پس حکم کن بان اگر خواهد خدا باب سیم در نظر نمودن در امر کشتی  
هرگاه سوال شدی از امر کشتی <sup>طال</sup> و عاقبت امر آن پس درست کن  
طالع و اوقات و کواکب را و بشناس آنچه که تقسیم شده است بر اجزاء  
کشتی از بروج تا بنی کشتی مواضعی انجمنی را که می رسد کشتی را از آن  
مواضع خیر و شر هرگاه سوار شدی بفرمان خدا و بدان که بطله موس  
فرموده است حمل را از برای سینه کشتی و نمودن از برای پایین تر  
از سینه کمی و جز را از برای روج کشتی و سرطان را از برای  
اضلاع آن و اسد را از برای روی کشتی که می آید بر آب و سنبه  
شکم کشتی و میزان را از برای آنچه بالا و پایین می رود از سنبه کشتی  
بر آب و عقرب را از برای کشتی بان و قوس را از برای خود کشتی بان  
و جلع را از برای مالی که در کشتی است و پر و سیاه و دلو را از برای  
شرایع بزهد و عورت را از برای چوبهای اطراف کشتی که کشتی بانان  
راه می برند پس هر موضع از این مواضع را که یافتی معهود یا بود  
باشد دلت قر یا خداوند مالک تو را و معهود باشد پس حکم کند

این کتب را در کتب کهنه  
پیدا کرده ام و در این کتاب  
نویسندگان نامی در آن  
نویسندگان نامی در آن  
نویسندگان نامی در آن  
نویسندگان نامی در آن

بجوز

بجوی و هر موضع را که یافتی از این مواضع فاسد یا بوده باشد در آن  
قر و خداوند او فاسد <sup>به حال</sup> و خداوند برح بخش یا فاسد پس بگوید در آن  
سای و قر و طالع دلیلند بر تمام کشتی و خداوند طالع دلیل است  
بر اشخاصیکه بر کشتی سوارند پس اگر همه اینها بخوس یا نهند کالات  
میکنند بر شکست کشتی و غرق شدن اهل آن مگر آنکه بوده باشد  
بخس قبول کننده و آنها را که درین صورت کشتی را می رسد عیب و  
سالم میماند و اگر معهود باشد همه اینها سالم میماند کشتی و  
اهلان و اگر یافتی قر یا تحت الارض بخوس از حد نخل و او بطی  
السیر باشد کالات میکند بر بلایی و موج و بادی که آب را داخل  
کشتی کند و نفع نمی بخشد او را نظر بعد و اگر بوده باشد نخل که  
نظر کند همچنین از ثلث و ابطلی السیر باشد کالات میکند بر  
انداختن بار کشتی یا در دریا یا امید اینکه خلاص شوند پس اگر نخل  
باشد نخل مقیم بر آن اسان تراست و کالات میکند بر سلامتی  
بعد از هول پس اگر مقدارن باشد عطار در نخل در درین حالات

این کتب را در کتب کهنه  
پیدا کرده ام و در این کتاب  
نویسندگان نامی در آن  
نویسندگان نامی در آن  
نویسندگان نامی در آن  
نویسندگان نامی در آن

بیشتر نمیشود شدت و اگر نظر کنند صعود از شمال و مکان فوی  
 که شود شدت از جهت نظر صعود و اگر نیاید مرجح راحت است  
 و فر متصل شود با و از فوق الارض دلالت میکند بر شدت و بلا  
 از موج و باد و فر باد و قتال و عداوت مابین اهل کشتی و زخم زده  
 و خونریزی و بدتر آنست که عطار در مرجح باشد و اگر یافقی دو  
 بحر و عطار در ناظر بقبر و حال آنکه قمر فوق الارض باشد  
 دلالت میکند بر شدت و بلا بی اچنانی که مغرب و عیاره اذان  
 نباشد و همچنین است اگر بوده باشد مرجح و عطار دو اگر بینی  
 احد بخین را ناظر بشمس و دیگری را ناظر بقمر دلالت میکند  
 بر شدت و بلا و آشناس آنست که نظر کنند از مقبله و اگر سالم  
 باشند تیران و بوده باشد مشرقی بر تریج قمر دلالت میکند بر  
 اسلخ و سهولت امر کشتی و منفعتی و ادا ک امید وادی و اگر نظر  
 کنند زهره هم سپر آن بهتر است و اگر یافقی قمر را فوق الارض صعود  
 اندزه دلالت میکند بر سلامتی و ایمنی از موج و منفعت و خوبی

این کلمات را در صورتی که در کتب  
 دیگر نوشته اند در این کتاب  
 نیز درج شده است

حصوصا

خصوصاً اگر نظر با او مشتبه پس اگر بوده باشد زهره نیز با او تحت  
 الشعاع دلالت میکند نیز بر سلامتی پس اگر یافقی قمر را نحو س از  
 مرجح و حال آنکه او در برج تر باشد در این هنگام مصعبه پس خوف از  
 آتش است و صاعقهها و اگر بخورد باشد پس خوف از دندان خنثی  
 اگر برج مؤنث باشد قمر در سرطان و مثلثه سرطان که منظور باشد  
 از مقابله شمس و مرجح دلالت میکند بر خوف شدن کشتی در آب  
 و اگر هم چنین باشد و حال آنکه قمر در حمل و مثلثه حمل باشد دلالت  
 میکند بر اینکه بزودی کشتی برسد بکوهی و لشکند و تخته پاره آن  
 در دریا غرقه متصرف و اگر در ثور و مثلثه ثوری باشد همچنین کشتی  
 بر میخورد بکنار یا در کل منبسطند یا مریضه کشته را غلغله و ناقص میشوند  
 بعد ازان سالم میشود و در سنبله میباشند و در سب و مرکب در میان  
 اهل کشتی خواهد بود و پری عطلسب رسیده و اگر بوده باشد هم چنین  
 در جزایر و مثلثات جزایر میخوردند دندان بلخته و راه دامینند بر کشته  
 و متفرق میسازند اهل آن را و اگر متصل شود قمر بخسب که راجع

نسیجها و او است که در کتب  
 دیگر نوشته اند

نسیجها و او است که در کتب  
 دیگر نوشته اند

نسیجها و او است که در کتب  
 دیگر نوشته اند

نسیجها و او است که در کتب  
 دیگر نوشته اند

نسیجها و او است که در کتب  
 دیگر نوشته اند

نسیجها و او است که در کتب  
 دیگر نوشته اند

نسیجها و او است که در کتب  
 دیگر نوشته اند

نسیجها و او است که در کتب  
 دیگر نوشته اند

نسیجها و او است که در کتب  
 دیگر نوشته اند

نسیجها و او است که در کتب  
 دیگر نوشته اند

نسیجها و او است که در کتب  
 دیگر نوشته اند

نسیجها و او است که در کتب  
 دیگر نوشته اند

نسیجها و او است که در کتب  
 دیگر نوشته اند

نسیجها و او است که در کتب  
 دیگر نوشته اند

نسیجها و او است که در کتب  
 دیگر نوشته اند

نسیجها و او است که در کتب  
 دیگر نوشته اند

نسیجها و او است که در کتب  
 دیگر نوشته اند

نسیجها و او است که در کتب  
 دیگر نوشته اند

نسیجها و او است که در کتب  
 دیگر نوشته اند

نسیجها و او است که در کتب  
 دیگر نوشته اند

نسیجها و او است که در کتب  
 دیگر نوشته اند

نسیجها و او است که در کتب  
 دیگر نوشته اند

نسیجها و او است که در کتب  
 دیگر نوشته اند

نسیجها و او است که در کتب  
 دیگر نوشته اند

نسیجها و او است که در کتب  
 دیگر نوشته اند

نسیجها و او است که در کتب  
 دیگر نوشته اند

نسیجها و او است که در کتب  
 دیگر نوشته اند



که باشد و اتصال بجزو تسبیح باشد بر میگردد کشتی از راه و اگر فرود  
مثلاثات مانی باشد پس بر کشتی کشتی از هولیست و اگر در  
مثلاثات نارعی باشد پس بر کشتی تسبیح بر خوردن بگو هیست  
که کشتی را بر میگرداند و اگر در مثلاثات خالی یا هوایی باشد پس  
حکمش چنانست که در همین نزدیک کفتم غیر از اینکه اهل کشتی بسیار  
درد نمیروند که این امور بایشان می رسد و اما اتصال مقابلهها  
پس دلالت میکند بر غرق شدن و اما سعدهای راجعه پس انها  
دلالت مینمایند بر برگشتن از غیر اینکه هر مال ایشان برود و اگر  
بوده باشد انصراف از نفس بطی یا مستقر و اتصال او بجنس بطی دلالت  
میکند بر هلاک کشتی یا آنچه در اوست پس اگر بوده باشد اتصال  
از ثلث و حال آنکه سعد ناظر باشد عارض میشود ایشان را درینست  
و مشفق و مکنی در ارض که مقصد ایشانست و این در وقت که  
گوگب جنس بطی در بطوه اولش باشد و اما در بطوه دوم پس دلالت  
میکند بر رجوع بعد از کشت و مشقت پس اگر بوده باشد اتصال بعد

در بطی شدن

در زمین ص ۳۱  
صله در تخی و زیادتی پذیرد

و بطی شدن اولش دلالت میکند بر ماندن که میایدان زمین بطلب  
تجارت و زیادتی و اگر بوجه باشد در بطی شدن دوم اش دلالت  
میکند بر رجوع بعد از مدتی و رسیدن خبری پس اگر بافتی جنس را  
در وسط السماء دلالت میکند بر بطوه سیر کشتی و هول و غرق  
شدن در موج مگر اینکه نظر کنند سعور بان جنس پس دلالت  
میکند بر غرق در بعضی اوقات و خوبی رفتار کشته در بعضی اوقات  
و اگر بافتی قر را بران نور و جنس را ناظر بسوی او و عطارد را یا یک  
اند و جنس دلالت میکند بر هلاک و اگر بافتی خداوند طالع را  
یا خداوند بیت قر را در وسط السماء یا در یاندم یا در نهم دلالت  
میکند بر سبک سیری کشتی و شدای رفتار او وسط السماء است  
و هم چنین بودن خداوند طالع در طالع مصعد دلالت میکند بر  
سبک سیری کشتی و هم چنین دلالت میکند زیادتی نوبت و عدلش  
بر سرعت سیر و اگر بعکس باشند پس بعکس حکم کن و اگر رب بیت  
قر مرغ باشد و حال اینکه دو مقابل قر باشد دلالت میکند بر

و اما لفظ زلزله است  
 اطلاق اقالی ما بین اهل کشتی و اگر بوده باشد همچنین دلالت میکند  
 بر اینکه اهل کشتی میانشانند از آب دریا و میرسد ایشانرا که سینه را  
 در صورت های شان و اگر بوده باشد این از بعضی معهود پس بدستیکند  
 تنگ میکنی بند و مضایقه میکند بعضی اهل کشتی بعضی را و با یکدیگر دشمنی  
 میکنند و اگر باقی نظر خوشها را بسوی برج قمر و برج قمر طالع هر دو  
 برج ذوجسین باشد یا یکی ذوجسین باشد پس تحقیق که اهل  
 این کشته نقل میکنند از آن کشته بکشته دیگر اگر خدای نخواهد و نظر  
 کن طبیعت طالع را و صورت او را و طلبه برج قمر او و مساوی او  
 انجان صدی که او در آنست پس استدلال نماید بر بار کشته که چهار  
 باشد یا صاحب بال یا رطب پس بار کشته مثل همان است پس اگر  
 بوده باشد حد عطار پس نگو بار میشود چیزی که بر او نوشته باشد  
 و کاغذها پس اگر نظر کند عطار پس او را این هنگام از نوع صنوبر  
 بعطار دست و اگر بوده باشد در حد بهرام پس بگو بار او است  
 یا شبیه آن و اگر بوده باشد در حد زهره پس او را به است و تاثیر

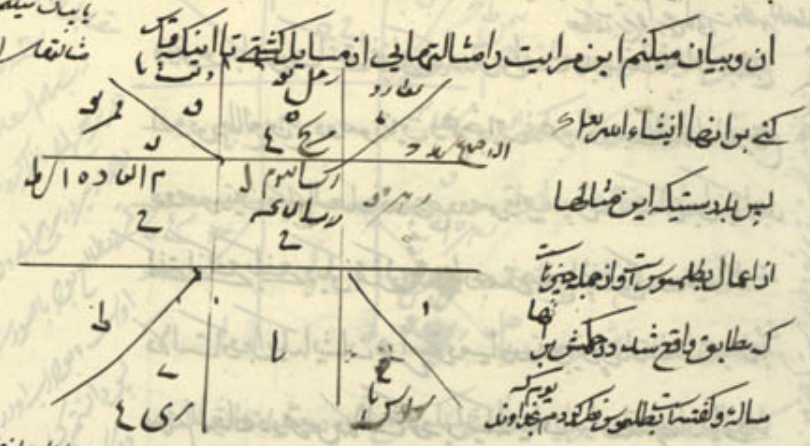
عبر صید پشتر  
 عبرت باشد مقابل قمر  
 صده

نوع عمل در مغز او بنشیند  
 اگر سینه را در دست  
 و چون ظاهر حد بود نیک  
 زنجیر شده صده

علم

طعم خوشبویا و اگر بوده باشد در حد نعل پس حکم کن که چه هست و متاع  
 پست خسیسی و در حد شتری متاع لطیف نفسی و مال و شبیه آن  
 و اگر باقی سهام اتحاد را ساقط در و از دهم یا ششم دلالت میکند  
 بر فرج و صادرات پس اگر بوده باشد قمر و برج ذوجسین دلالت  
 میکند بر اینکه ایشان با رخا دهند که در اشیاء متفرقه بچندین رنگ  
 و اگر بوده باشد در برج ثابت دلالت میکند بر یکجس و هم چنین  
 دلالت میکند که او کلب در ابتدا سوار شدن کشته و در اب انداختن

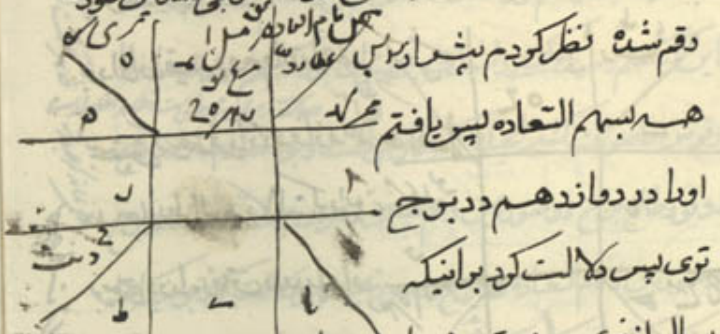
با بدین سینه از برکت  
 شاه قمار را سید کشتی



دخول بود و خداوند سلامت که بهرام است و هر دو در وقت طلوع اندر قمر



خداوند طالع بود در وسط السماء و بود زهره در برج خنک در تربع قمر  
 و از جهت اینکه بهرام بود در برج فحاش بدیای و دخل ناظر بود با  
 واقع شد در میان ایشان داد و فریادی و رفتند از کشته بکشتی  
 دیگر از جهت بودن طالع ذو جسدین و سهم التعاده و سهم التعاده  
 در برج ذو جسدین و بودن غاشر برج ذو جسدین و آمدن و قوی  
 که رسید قمر بحمل سوال از کشته بود طالع و کواکب بر فوجی که در این صورت  
 رقم شده نظر کردم پیش از این عمل  
 هم بسهم التعاده پس یافتیم عمل  
 او را در دوازدهم در برج  
 تری پس دلالت کرد بر اینکه  
 سوال از فرعی و مضرب و خسار و عداوت و سفری و چهار یابی  
 و بندهای هم چنانیکه وصف کرده کرده است او را ذو دویوس و از جهت  
 اینکه برج تری بود دلالت کرد بر اینکه سوال از کشته است و از جهت خود  
 دوازدهم دلالت کرد بر شدت و فرعی که بایشان رسید از جهت اینکه



خداوند

خداوند طالع و خداوند پست قمر بودن در اینجا و از جهت بودن زک  
 مرغی در طالع دلالت کرد بر خساری که رسید بایشان در اموال ایشان  
 و جهت اتصال قمر بتری گفتم که بتحقیق خلاص شدید از شر پس بود  
 که گرفته بودن ایشان را دندان و دادن چیزی بسیاری تا خلاص شدند  
 و با داشتند با خود چهار پا و چونکه بود قمر در جزای پس حکم کردم که میا  
 بچیزی چندین زک که در او خوشی باشد پس آوردند بود ها و مند  
 نقش داد بر همان نحو که وصف نموده است او را ذو دویوس در باب  
 دزدی از دلالت کردن این برج از متاع و یافتیم قمر را در حد چهارم  
 پس دلالت کرد بر اینکه ایشان میا و بند با خود بطرفها مسین و مند  
 ان پس باد نموده بودن طرفهای مس که دندان صورتها بود و نقره  
 و وارد شدند هنگامیکه قمر داخل قوس شد انجانی را که بود مقابل مکان  
 او باذن الله قول گندی در باب کشتیها گفته که دست کن طالع  
 او تا در امضوط تر و محکم تر حسابی بعد از آن قرار بدد طالع را دلیل  
 ابتدای کشته و سابق را از برای ان کشته و عاشر را از برای سابقها

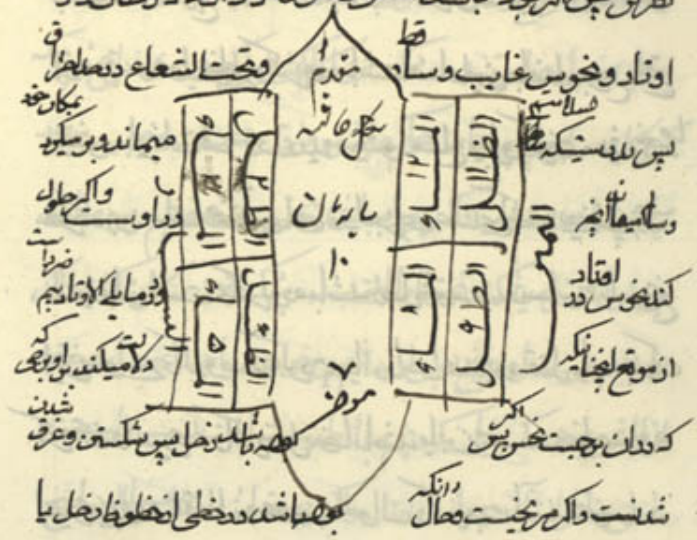
واکس رزبو بی  
 غم  
 خود را بیل بر زمین در

گفته و در این را از برای زیر گفته و قسمت کن بجانب دست گفته را چهل  
 قسم و طرف چپ را چها قسم و دو قسم از آن متصل با آفت از طرف  
 راست و دو قسم از آن متصل با ب است از جانب چپ و دو قسم  
 متصل با ب با آنها از طرف راست و دو قسم متصل با ب با آنها از جانب چپ  
 و قسم که پهلوی مقدم گفته است و متصل با ب است از جانب چپ  
 بان است از جانب دلیش خانه دوم است از جانب چپ  
 از آن چپ و قسم که متصل با ب است از جانب چپ  
 و در تحت بیم سابق است دلیش خانه سیم  
 و قسم که متصل با ب است از جانب چپ که در  
 تحت قسم است که پهلوی مؤخر گفته است  
 دلیش خانه پنجم است و قسم که متصل با ب است  
 بان است از جانب چپ و پهلوی مؤخر گفته است  
 دلیش خانه ششم است و قسم که متصل با ب است  
 با ب است و در چپ مؤخر گفته است از آن  
 و در چپ مؤخر گفته است از آن

و موافق آنچه در وقتنا میکنند  
 و موافق آنچه در وقتنا میکنند

و موافق آنچه در وقتنا میکنند  
 و موافق آنچه در وقتنا میکنند

راست دلیش خانه ششم است و قسم که با ب است از جانب  
 راست و در فوق سیم سابق است دلیش خانه هفتم است و قسم که  
 متصل با ب است از جانب راست و در چپ قسم پیش است دلیل  
 او خانه دوازدهم است و قسم که متصل با ب است از جانب راست و در تحت  
 قسم سابق و در چپ مقدم گفته است دلیل او خانه دوازدهم است  
 برین صورت که هر گاه از تو سوال شد از گفته و چگونه آن پس  
 نظر کن پس اگر بوده باشد سعودی بوده در او تاد و حال در



که در آن جهت خوش است  
 که در آن جهت خوش است

یا ناظره یا در برجی از برجهای خاکی دلالت میکند بر ضرر یا خرابی دلالت  
میکند بر او زحل با هول شدید پس اگر بوده باشد از برای زایچه مرغی  
پس میباشد هول اعظم و اگر از برای او زحل میباشد ضرر از شکستن  
و اگر بوده باشد <sup>سعد</sup> نقل کنند با آنچه بیان نمودیم از امور نخوس و سلام  
باشد از باب افتاد و طالع <sup>بعضی بیت در محبت</sup> مخصوصه و رب بیت فر خواهد بود هول  
شدید و آفت و خواهد بود سلامتی خواهد ماند پیشتر متاع و اگر بوده  
باشد ضرر مرغی با و نداد و رب بیت فر خواهد بود خوف شکستگی  
از غرق و هول عظیم و اگر بوده باشد فساد این با فساد برج واقع  
میشود بایشان قتل و زنده می شود متاع و بزود گرفته میشود <sup>چون</sup>  
هر گاه بوده باشد مخسنتهای در اجزای علمای کشته یعنی آنچه در  
سایه بانهاست و اگر بوده باشد زحل خوست رسانیده با مرغی  
این خوسته را که وصف کردیم یا او خواهد بود قتل یا به بندگی  
گرفتن و اسیری و اگر زحل تنها باشد با این مخسنت خواهد بود  
اسیری بدوین قتال و غصب اموال و اگر بوده باشد نخوس را ز  
بروج داله

از بروج داله بر او بر سفینه برج وسط السماء و بوده باشد نخوس مرغی  
دلالت میکند بر صاعقهها و آنچه مانند این است از امور آتش انجمنه  
می آید از جانب فوق و اگر در برج و نوا لارض باشد پس از سوختن  
که حادث میشود در کشتیها پس اگر بوده باشد برج انجمنی که در  
مرغی از بروجی است پس این سوختن بفعل دشمن خواهد بود و  
شکستن کشته بان خواهد بود در این خر و نخوس و اگر بوده باشد  
زحل جای مرغی و حال آنکه او در وسط السماء باشد خواهد بود آفت  
بوزیدن بارهای تند و شکستن اکل کشته و گردیدن شرع و چون  
که اکل و سایر چیزها بان حکم میشود بر قدر سخت و عیب سعود  
یا از شاهه سعود و اگر بوده باشد نخوس در هفتم و بوده باشد  
فساد از زحل میشود خفته یا آفت بسبب شکستن سگان کشته و اگر  
بوده بعضی زحل مرغی پس از دشمن خواهد یا صاعقه یا سوختن  
از آتش بخوبی که بیان کردیم ما از طبیعت آفت بسبب طبیعت  
فصل فلان آفت باذن الله و اگر بوده باشد <sup>حساب طالع راجع</sup>

مردم به راه از مرتبه برکتند

بیم است بر کشته از بر کشتن قدری از دل که رفته پس اگر صاحب طالع  
در برج منقلب باشد و خصوصاً که صاحب برج راجع باشد این نیست  
کشته از بر کشتن بموضع که از بخار راه افتاده است پس اگر بوده باشد  
باجعت مسعود خواهد بود بر کشتن کشته با سلامت و اگر بوده باشد  
مخوس خواهد بود بر کشتن باشد و اگر بوده باشد خداوند هشتم مخوس  
کنند خداوند طالع را بیم مشقت است بر کشته یا بر سر کرده کشته یا بر کشته  
هم و اگر بوده باشد سهم السعاده مخوس یا صاحب سهم المال خوف زیادت  
اخر در کشته است بر قدر و مخوس است دهند و مخوس است و اگر بوده مکان  
مخوس دهند سعادت امید <sup>عقل</sup> رنج است و اگر بوده باشد خداوند  
طالع و خداوند بیت قر در سیر بطاه و خصوصاً اگر بوده باشد خداوند  
ایشان هم چنین ترس بر سفینه از در راه رفتند و اگر بوده باشد  
تندر امید است از برای کشته تند رفتن و وارد شدن بموضع که  
مقصود است و اگر بوده باشد ما بین صاحب طالع و صاحب بیت قر  
دو شتم یعنی یک از آن در هفتم دیگری باشد و غیر قابل باشد بعضی

از برای بعضی

از برای بعضی دیگر آن دو ضرب برسانند بل بگری واقع میشود ما بین اهل  
کشته منازعه و خواهد بود بر طرف شدند در آن مخوس  
و اگر بوده باشد صاحب دوم غایب از دوم و خداوند  
بیت قر غایب دوم قر و خداوند بیت سهم السعاده غایب از سهم  
السعاده بیم تنگ دست است بر اهل سفینه از جهت معیشت و توشه  
و اگر بوده باشد این در برج لاجی خواهد بود این بسبب کجایب و اگر  
باشد در برج خالکی یا هوایی خواهد بود در غداء اطعام و اگر بود در  
این در برج آتش خواهد بود این در غداء بر طرف شده باشد و بر  
همین خود در حالی از احوال او باب چهارم در نظر نمودن در سوال  
از یاران که خواهد آمد یا خواهد آمد هر جا که سوال کرد سائل  
در بار تنگ که هر وقت میشود پس نظر کن بفر پس اگر بوده باشد  
در طالع پس بگوید همان شبانه روز بار ناله کی میشود خصوصاً اگر  
در برج منقلب باشد این برج از برج امطار و اگر بوده باشد  
قره ساقط از طالع یا منصرف از او که بینند او را کالت میکند بر دین

امدن یاران و کی بارندگی باب پنجم از برای نظر نمودن دو امر نوشته  
و در آن نه فصل است زیرا که جمیع آنچه طلب میشود دانستن آن از  
امر نوشته‌ها آنچه است اول شناختن ادلای بر اسباب نوشته‌ها  
دوم شناختن حال کسیکه نوشته است کتابت را و دلیل او و حال کسی  
نوشته شده کتابت و دلیل او سیم دانستن آنچه در کتابت است از خبر  
و شر چهارم سوال از نوشته که آیا وارد میشود یا نه پنجم نوشته آیا مهر  
میشود یا نه ششم بیرون میاید از نوبت یا شاه یا نه هفتم نوشته  
بر باد شاه میسد یا نه هشتم دانستن آنکه نوشته چند مدت  
شده که نوشته شده نهم شناختن آنکه جواب نوشته چه خواهد بود  
فصل اول از برای بیان نمودن ادله بر اسباب نوشته‌ها دلیل  
کسیکه نوشته است کتابت را صاحب طالع است و منصرف عنده  
و دلیل بر کسیکه نوشته شده با او کتابت متصل به قریب و صاحب هفتم  
است و دلیل بر آنچه در نوشته است از خوبی و بدی موضع قریب است  
و عطله و دلیل بر آنچه در نفس این دو مورد است و حال آنها صاحب

طالع

طالع و صاحب هفتم موضع آنها و نظر نمودن خوبس بسوی آن دو بی  
هر کدام از آن دو که بوده باشد در او نداد در موضع که مقبول شد در آن و  
حال آنکه او ناظر باشد بسوی مکانش پس منزله اش عظیم تر است  
فصل دوم از برای شناختن کسی که نوشته است نوشته او حال کسیکه  
نوشته اند با او و اگر بوده باشد گو کب منصرف عنه قریب سعیدی یا  
در شرفش پس بدستیکه نوشته از حساب تسلطت و اگر بوده باشد  
در شرفش ذایل از او نداد پس تحقیق که بوده است از برای او سلطنت  
و بر طرف شده و اگر بوده باشد که نظر نکند بسوی طالع و نظر بکند  
بر ب بیشتر پس تحقیق که بوده در پلان او تسلطی و خود او امر فرزند  
از باز اریان است و اگر نبوده باشد یعنی منصرف عنه قریب پیش و حال  
آنکه او در وندی باشد پس بد دستیکه او از خانه و اقامت معرفت  
و او درین وقت از بزرگان بلد اش است و از برای وی رتبه هست  
و مثلثه پست از پست است و هم چنین حد پست تر از مثلثه است  
و وجه پست تر از حد است و نظر کن نیز بحال او از مکان او از طالع



و از رب پست او پس اگر نیکو مکان باشد از طالع و ناظر نباشد بخدا  
 پس بکواز برای او منزلی هست مگر و لکن منزلی پسند یاد داد  
 ولایت و میانه قومش و اگر بوده باشد <sup>موضع</sup> و ناظر باشد پس  
 او صاحبش سپهر حکم کن که نیست از برای او رتبه و لکن پسندیده است  
 در میانه ایشان و مرض است در نزد اهل تبش و اگر بوده باشد  
 منصرف غنچه فر در هبوطش دروندی پس حکم کن که انگلیک نوشته  
 این کتابت را نیست از برای او جوی و لکن صاحب تسلط است و جا  
 داد و این هنگامیست که ناظر باشد منصرف غنچه بسوی خداوند  
 پیشش و اگر بوده باشد در هبوطش ذایل اوند پس نیست از برای او  
 نحسی و زحافی و اگر بوده باشد دلیل در مایل اوند پس بد دستیک  
 صاحب او امید است که برسد چیزی در بعد ذایل از وقت <sup>دک</sup>  
 میکند بر اینکه از برای او خیر بوده است و بر طرف شده و اگر بوده  
 باشد در هبوطش و ناظر نباشد بطالع و نیز پیش ناظر باشد پس  
 او پس بد دستیک صاحب نوشته قادر نیست بر چیزی مگر انگلیک آنچه

مخورد روز

در وقت طلوع و در وقت غروب

بخورد روز بروز و اگر بوده باشد در نزد این که نظر بسوی او سعد  
 پس بد دستیک او کسی است که از بازویش نان بخورد پس اگر بوده باشد  
 در عرض این سعد نخس پس بد دستیک او از جمله کسانیت که استغاث  
 کار ندارد و اگر منصرف غنچه فر همچنانکه ذکر کردم مخفی باشد پس او  
 باخچه کفتم از شر و بی چیزی کافر دست و نظر کن از برای کسی که است  
 بجهت او نوشته متصل به فر پس خبر بکلی بحال او از متصل به هم چنانکه  
 بیان نمودم از برای تو از منصرف غنچه فر پس اگر نظر کند از تملیث  
 پس باخچه میانه آنهاست خوشی و خوبیت و بکه از برای دیگری بهتر  
 براد و فرزند است و ذوق باشد که بهم برسند و اگر نظر کند از تو بیع  
 پس بگو ما بین آنها جدال و فریاد و نزاع نیست و میباشند از سخن  
 ایشان بعضی آنچه ناخوش دارند و اگر نظر کنند از مقابله پس بد دستیک  
 میباشد میانه ایشان جدال و فریاد پس اگر نظر کند صاحب برج و سط  
 السماء پس بد دستیک یکی از آن تقدیر خواهد نمود دیگری را بساط  
 و اگر بوده باشد بدستی و مقارن کرده باشند در آن بیت پس بد دستیک

بعد از این منصرف  
 فر و وصله که تملیث  
 باشد

نویسنده و آنکه با نوشته شده اجماع خواهد نمود در چیزی که متشابه غیرت  
 و در نوشته که این دو باشد از برای دیگری پس اگر بوده باشد هر یک از  
 منصرفه و متصل الیه در خانه پس نظر کن پس اگر نظر کند صلاحیت  
 آنها بسوی آنها پس بدستیک او کالات میکند بر منزه او و منفرد  
 بدستان و اگر بوده باشد عطا در ضعف که منصرف باشد و متصل  
 پس نظر کن انعطاف در جهان خود که وصف کردم از برای تو در باب قرض  
 سیم از برای شناختن آنچه در نوشته هاست از خیر و شر نظر کن از برای  
 این بسوی عطا در هر دو پس بدستیک عطا در دلیل بر نقش ضلالت  
 که در نوشته است و بر طومار و کاغذ و صغیر و هر چه بر او نوشته میشود  
 فقر دلیلیست بر آنچه در نوشته هست پس اگر بوده باشد متصل بخیر  
 خواهد بود و مقصود نوشته شری و اگر بوده باشد اتصال و انصرافی  
 پس استدلال کن از کتب منصرفه عنقریب مقصود فقر نوشته پس  
 اگر بوده باشد انصرافی قرآن سعید پس نظر کن که از چه وجه منصرف  
 پس بدستیک بر تیج و مقابله و اجماع کالات میکند بر قوت نوشته  
 وقوی

در نوشته که این دو باشد از برای دیگری پس اگر بوده باشد هر یک از منصرفه و متصل الیه در خانه پس نظر کن پس اگر نظر کند صلاحیت آنها بسوی آنها پس بدستیک او کالات میکند بر منزه او و منفرد بدستان و اگر بوده باشد عطا در ضعف که منصرف باشد و متصل پس نظر کن انعطاف در جهان خود که وصف کردم از برای تو در باب قرض سیم از برای شناختن آنچه در نوشته هاست از خیر و شر نظر کن از برای این بسوی عطا در هر دو پس بدستیک عطا در دلیل بر نقش ضلالت که در نوشته است و بر طومار و کاغذ و صغیر و هر چه بر او نوشته میشود فقر دلیلیست بر آنچه در نوشته هست پس اگر بوده باشد متصل بخیر خواهد بود و مقصود نوشته شری و اگر بوده باشد اتصال و انصرافی پس استدلال کن از کتب منصرفه عنقریب مقصود فقر نوشته پس اگر بوده باشد انصرافی قرآن سعید پس نظر کن که از چه وجه منصرف پس بدستیک بر تیج و مقابله و اجماع کالات میکند بر قوت نوشته وقوی

وقوی تراخ میباشند است که هرگاه بوده باشد فقر در عتدی فعال  
 آنکه از وقت بجز ثلث باشد پس بدستیک ان کالات میکند بر اینکه  
 آنکس که نوشته است این نوشته را سعادت در حاجتش هست  
 نیست در آن و ضعف نیست پس بدستیک که در نوشته خیریت  
 که اتمام بان دارد و نظر کن بقدر عطا در پس اگر بوده باشد اقوی  
 از این و در عطا یاد پیش پس در نوشته سلامت و صلاح و وکالت  
 و اگر بوده باشد در دوم از طالع یا از پیش پس در نوشته مال است و <sup>دوم از پیش</sup> <sup>تند</sup>  
 ان و در سیم از طالع یا از پیش پس نوشته از براد و دست است  
 که ذکر میکند در آن یاد با نفا یا امر نرف را سوال از آن زن و از حال  
 او و در چهارم از طالع یا از پیش پس در نوشته ذکر مینست و شاید  
 اینکه بوده باشد نویسنده از بعضی خویشتن در آن کسانیکه نسبتاً  
 پیشتر از او است و در پنجم از طالع یا پیش پس در نوشته بعضی چیزها  
 است که طبع دارند و او یا امید دارد او را و میباید از فرزندان او است  
 و در ششم از طالع یا از پیش پس نوشته از بنده است و اگر نظر کند بسوی

در نوشته که این دو باشد از برای دیگری پس اگر بوده باشد هر یک از منصرفه و متصل الیه در خانه پس نظر کن پس اگر نظر کند صلاحیت آنها بسوی آنها پس بدستیک او کالات میکند بر منزه او و منفرد بدستان و اگر بوده باشد عطا در ضعف که منصرف باشد و متصل پس نظر کن انعطاف در جهان خود که وصف کردم از برای تو در باب قرض سیم از برای شناختن آنچه در نوشته هاست از خیر و شر نظر کن از برای این بسوی عطا در هر دو پس بدستیک عطا در دلیل بر نقش ضلالت که در نوشته است و بر طومار و کاغذ و صغیر و هر چه بر او نوشته میشود فقر دلیلیست بر آنچه در نوشته هست پس اگر بوده باشد متصل بخیر خواهد بود و مقصود نوشته شری و اگر بوده باشد اتصال و انصرافی پس استدلال کن از کتب منصرفه عنقریب مقصود فقر نوشته پس اگر بوده باشد انصرافی قرآن سعید پس نظر کن که از چه وجه منصرف پس بدستیک بر تیج و مقابله و اجماع کالات میکند بر قوت نوشته وقوی

این مکان خمر پس نوشته اربهارایت یاد و نشان بهارایت و در هفتم  
از طالع یا از مکانش پس نوشته از زنی است و در هشتم از طالع یا از پیش  
پس در نوشته ذکر وصیتی است یا میراثی و در نهم از طالع یا از مکانش  
پس در نوشته موعظه و ذکر خداست یا در او فکر سفاقت یا زوال  
سلطنتی و در عاشر از طالع یا از پیش نوشته از سلطانیت یا از کوه  
که مقرب در نزد سلطان و در یازدهم از طالع یا از پیش نوشته از زنی  
است و در نوشته چیزی نیست که منشاء تعجب و خنده است و در دوازدهم  
از طالع یا از پیش نوشته در نشان خصوصتی است یا از روشنی  
و مرجع کون باو طبیعت کواکب منصرف عنه <sup>بعمد از عطارد</sup> و پس بدستگیرانظر  
هرگاه بوده باشند از فضل و بوده باشند عطارد مخوس پس در کتاب  
او خسی است از نزد خسی و اگر انصراف از مشتریست و عطارد و مشتری  
پس کتاب از نزد شرفی است و دامن شرفی و اگر انصراف از مشتریست  
پس نوشته از سه سالاریت یا از یک شغلش آهن است یا خون  
و اگر از شمس است پس نوشته از حساب سلطنتی است و اگر زهره است

پس نوشته

پس نوشته از نزد زنی است و اگر انعطارد است پس نوشته از نزد کاهن  
است یا ناجری و اگر بوده باشد از زنی پس از نوشته ملاصحت <sup>بمدرسه</sup> و در  
نهم نوشته قریب اعطارد دلالت میکند بر اینکه در نوشته بعضی چیز صحت  
که غلبین میکند با خود یا و هم چنین پس نظر کن از اتصال آنکس را که  
نوشته شده است بسوی او نوشته در جمیع حالاتش و اگر نبوده باشد  
از برای او انصالی و در انصراف پس نیست در نوشته مقصودی نمود  
خبر و در دهم پس اگر بوده باشد قریب اقط و متصل بخبر دلالت  
میکند بر اینکه مقصود در نوشته شرافت و اگر متصل شود از سقوط  
بعدهی دلالت میکند بر خبر و اگر قابل تدبیر خدا و اندک طالع و قریب  
وسط التما و باشد یا نقل بود کند ما بین آن دو کواکب یا جمع نمود  
کند و قابل سعد باشد پس مقصود از خبر سلطنت و رفعت و شرف  
و مناعه و ولایت و کسب از این از جهت حلالی و اگر قابل نفس باشد  
پس از این جهات مختلفه حرمت پس اگر قابل تدبیر خدا و اندک طالع و قریب  
خطاوند یا زهم باشد پس خبر از مقصود برادران و دوستان و

بمدرسه  
نوشته از نزد کاهن  
نوشته از نزد کاهن  
نوشته از نزد کاهن

بنا بر اینست که  
ببر ادبی و هم چنین است دلالت سایر خانیها بر مقاصد آنها و اگر  
بوده باشد این اتصال از تزیین یا مقابله خواهد مقصود نوشتن  
قوی و حکم تو بهتر از برای ان این است که بوده باشد و اگر بود  
غیر مقبول خصوصاً اگر متصل شود بضم قبول خواهد بود نسبت  
تو از این و دلالت میکند اینکه در نوشته بعضی ناخوشها هست و  
اگر بوده باشد اتصال از تالیف یا تسلیم پس مقصود نوشته  
خوشگالی و خیر است و ذوق باشد که بمنتهی برسد از برای او این  
و هر چند نبوده باشد اینجا قبولی و هر زمان که بوده باشد اتصال  
قریبی دلالت میکند بر اینکه مقصود نوشته حق است و اگر  
متصل شود بخرم پس مقصود نوشته باطل است و اگر مقارن  
نفسه را از غیر نظر سعادت پس بدستیکه مقصود نوشته ضرب و  
مصیبت است و نظر کن انصاف عطا در این بدستیکه او اگر صرف  
شود از سعود پس در نوشته خیر است و اگر منصرف شود از خیر پس  
پس در نوشته شر است و ملتفت مشوا بسوی موضع او و با کیست او  
قول الیوم

قول والیس گفته است والیس از نوشته هاسر بهر اگر بافتی قریب  
در تالیف طالع و تسلیم او پس مقصود از نوشته شادی و خوشگالی است  
و اگر بوده باشد در اجابت طالع پس مقصود نوشته مضرت و عدم و بلا است  
و اگر ساقط باشد پس نیست ضری و نه غم و نه خوشگالی و استعانت  
بجوی بهام التعاده اگر داده کنه که بدانی چه رخ میکند بعد از این  
نوشته و نظر کن بهام الغیب و حساب او پس بدستیکه که بودن  
این در موضع بلای دلالت میکند بر اینکه و از بعد از نوشته بد  
مقصود بدست است و اگر عکس باشد پس حکم کن بعکس قول و ذوق  
نیوس گفته است ذوق و نیوس نظر کن در طالع تولد سائل هر کله  
بدانی ان را که موضع عطا در کجا بوده است پس بدستیکه اگر نظر  
کند بسوی او سعود یا بیافکند شعاع خود را و نیز ان پاکیزه باشند  
و عطا در باقی باشد پس نوشته در خصوص خیر اینجا نیست که میاید  
او را در چنین وقت که میباشد در ان خوشی و خوشگالی و اگر بوده  
باشد در موضع عطا در وقت دلالت میکند سعادت خیر مقارن قس

بغير ناظر بودن سعود پس نوشته و خبر پرورنج و محنت و ضرر و نشو  
است و اگر بوده باشد عطا در موضعی که بوده است در آن سعدی  
در اصل طالع تولد در حلقه شرق باشد و منظور باشد از نخوس یا سود  
پس نیز خوف دارد و در خوشحالیست و ناخوشی هر دو و اگر بوده باشند  
سعدین در موضع نوبین وقت ولادت یا نوبع نوبین و بوده باشد  
این برج وقت در اصل طالع تولد و سعدین نظر نکند نخوس در این هنگام  
و نه عطا در نظر کند نخوس پس نوشته و خبری که خواهد آمد او را در این  
هنگام در خوشی و منفعت بسیاری خواهد بود و اگر نظر کند باین  
مرخج و بوده باشد بان <sup>بغير عود</sup> در عطا در پس نوشته و خبر دارد در این  
هنگام بد است باند الله بعد قول آتسا و گفته اند سلفی و  
هند اگر با فوق در طالع مسئله کوب سعدی و در خانه خود نشو یا نا  
باشد بسوی خانه او طالع پس بد استیکه نوشته است این نوشته را  
خداوند خانه خصوصاً اگر بوده باشد سعد در نهم اول و اگر بوده  
باشد در نهم طالع و برج نهم در دهم یا بوده باشد در دهم و صد

اولیست

بغير عود در طالع کوب

اولیست طالع پس بد استیکه نوشته شده است ان نوشته دلمر  
ملوک و اگر بوده باشد نهم در سیم دد امر دوستان آنچه نیست که  
ایشان مثل برادگان اویند یا دد امر خود برادگان است و اگر بوده  
باشد نهم در چهارم پس دد امر پانزده است یا مرد بزرگی و اگر بوده  
باشد نهم در پنجم پس دد امر است و خبری و اگر بوده باشد نهم  
دو ششم پس دد امر ششکان و پهمار است و اگر نهم در هفتم پس  
دو امر زنها یا دوستی و اگر نهم در هشتم باشد پس در مرگان  
سانیت و اگر نهم در نهم باشد پس در امر دین و تصدق و امر  
افریق است و اگر نهم در دهم باشد پس دد امر عمل و تن و حج است و  
اگر نهم در یازدهم باشد پس در کرفتن مال است و اگر نهم در  
دوازدهم باشد پس دد امر پادشاهان و بزرگان و دوستی ایشان  
و طلب نمودن آنچه نزد ایشان است و امر شدیدی که برسد او را یا آنکه با  
و زیاده شود و اگر بوده باشد در طالع مشتی و نخوس نظر کنند باو  
پس در نوشته مرگ پادشاهان و بزرگان است و اگر بوده باشد

نظر کنند های بمشتری سعد هاپس در نوشته صلاح امر پادشاهان  
 و بزنگان است و اگر بوده باشد زهره در نهم طالع درها بیکه  
 باشد از نظر سعدی از غیر احتراق پس در مولد پادشاه زادگان  
 و سلامتی ایشانست و اگر بوده باشد عطارد در نهم طالع یاد زلفت  
 طالع و نهم ناظر باشد با و پس در هر که اینها ملوک است و بزنگان  
 و اگر نظر کند بسوی او سعدی بدست خسی پس در مسلط ساختن  
 پادشاه زادگان و اسکرده نمودن ایشان و مالی ساختن ایشان و  
 اگر بوده شمس در نهم طالع و مریخ ناظر باشد بسوی او از هفتم  
 پس در زمینهای است که سوخته است یا خراب شده است در  
 است آن را بالایی و اگر بوده باشد مریخ در طالع و نخل ناظر باشد با و  
 پس در نوشته امر راهزنها دشمنانست و سوختن ایشان آنچه را در  
 بلاد پادشاهانست و کشتن ایشان آدم بسیاری و اگر بوده در  
 نزد این نهم اول از حمل پس در خونریزیهاست یا امر بر طرف  
 شوند و اگر بوده باشد نهم اول از اسد یا قوس یا عقرب خصوصا  
 اگر بوده

طالع اول از نهم است که در نهم است

اگر بوده باشد سرخه طالع محترف پس در هلاک صاحب دهکده  
 اینست که آمده است در نوشته یا چند نفر از یاران او و اگر بوده باشد  
 طالع نهم اول از نهم یا سنبل یا جدی پس در زمینهای است که رسیده  
 آنها را سوختن و آبکی و اگر بوده باشد طالع نهم اول از جوز یا مین  
 یا دلو پس در عرض مردمیکه رسیده باشد ایشان را و باری که از نهم  
 این ناچینی شده باشد چنتم او یا بریده شده باشد گوش او و اگر بوده  
 باشد طالع نهم اول از سرطان یا اسیم از عقرب یا حوت پس در  
 امر است امر انسانی که رسیده است او را در دعوی و بر طرف شده است  
 چنتم او خصوصا اگر بوده باشد بعضی حروف او محترف و در امر مردی  
 که اقدام کرده است بامر نوشته و اگر بوده باشد طالع نهم هفتم از  
 حمل یا قوس یا عقرب یا اسد یا دلو پس در امر است که او شده است  
 پس باید بشقت بیاندازی خود را و اگر بوده باشد طالع نهم  
 هفتم از نهم یا سنبل یا جدی یا حوت پس در امر استی است و آنچه  
 پایی است و امر غیبت است که تو دوست همیاری و اگر بوده طالع

معادله او صرف بران  
 در باب جز در فصل  
 فواید

در نهم اول از نهم است که در نهم است  
 و در نهم اول از نهم است که در نهم است  
 و در نهم اول از نهم است که در نهم است

اگر در نهم اول از نهم است که در نهم است  
 و در نهم اول از نهم است که در نهم است  
 و در نهم اول از نهم است که در نهم است

هفتیم باشد از جونا یا میزان یا سرطان پس در امرهای منفرد  
 در مردی که مرده است و مردی که مشرف شد بر مرگ و نلیان خانه یا در  
 که تحقیق که فاسد کرده باشد و با باد پس اگر مرده باشد زهر در دوجان  
 طالع یا نهم طالع در حروفی که محرف باشند بعضی او پس در امری با  
 دشا است یا پس او یا تحقیق که مرده است یا زن بزرگی که تحقیق  
 مرده است فصل چهارم از برای نظر کردن در سوال از نوشته که آیا  
 وارد میشود یا نمیشود نظر میکنی بسوی عطار که آیا از برای او در  
 شهادتی هست یا نظر میکنند بسوی طالع یا دلیل طالع و شاید او  
 دلیل باشد یا خداوند طالع پس اگر مرده باشد چیزی از اینها پس هر  
 که آمد دلیل اول درجه طالع را پس بدستی که میاید نوشته در همان  
 و اگر نظر نکند عطار بد طالع و نه بسوی دلیل و انتقال نکند از دلیل  
 یا انتقال نکند از گوی بسوی کوکب دلیل نخواهد بود این مگر اینکه  
 بوده باشد این در دهان دم که تحقیق که زده باشد بنودش بر طالع پس  
 نزد داخل شدنش میاید نوشته و هم اگر مرده باشد که متصل شود  
 بخداوند

۱۶۴  
 در امری که مرده است و مردی که مشرف شد بر مرگ و نلیان خانه یا در  
 که تحقیق که فاسد کرده باشد و با باد پس اگر مرده باشد زهر در دوجان  
 طالع یا نهم طالع در حروفی که محرف باشند بعضی او پس در امری با  
 دشا است یا پس او یا تحقیق که مرده است یا زن بزرگی که تحقیق  
 مرده است فصل چهارم از برای نظر کردن در سوال از نوشته که آیا  
 وارد میشود یا نمیشود نظر میکنی بسوی عطار که آیا از برای او در  
 شهادتی هست یا نظر میکنند بسوی طالع یا دلیل طالع و شاید او  
 دلیل باشد یا خداوند طالع پس اگر مرده باشد چیزی از اینها پس هر  
 که آمد دلیل اول درجه طالع را پس بدستی که میاید نوشته در همان  
 و اگر نظر نکند عطار بد طالع و نه بسوی دلیل و انتقال نکند از دلیل  
 یا انتقال نکند از گوی بسوی کوکب دلیل نخواهد بود این مگر اینکه  
 بوده باشد این در دهان دم که تحقیق که زده باشد بنودش بر طالع پس  
 نزد داخل شدنش میاید نوشته و هم اگر مرده باشد که متصل شود  
 بخداوند

بخداوند طالع یا بوده باشد که متصل شود با او خداوند طالع پس در نزد  
 رسیدن متصل متصل به جسد یا بنور مساید نوشته و اگر مرده باشد  
 مگر که نقل نمودند از عطار بسوی درجه طالع پس وقت آمدن نوشته  
 رسیدن ناقلاست بمنقول الیه و عمل کن با او از برای رسیدن خبر از  
 مگر پس بد دستی که قهر زمان که منتهی شود بطالع بالوندی از او  
 و بوده باشد در آن روز منصرف از خداوند حابه پس امری که سوال  
 شده است از آن امر میاید در آن روز بخوبی خبر فصل پنجم در نوشته  
 که آیا همه خواهد رسید یا نه هرگاه سوال شدی از نوشته که مهر  
 خواهد شد یا نه پس نظر کن بقره دلیل پس اگر متصل شود یک از آن  
 دو عطار پس بگو که تحقیق که همه میاید و ملتفت مشو بسوی  
 طالع البتة و اگر مرده باشد که تحقیق متصل شده و تجاوز کرده باشد  
 بیک درجه یا دو درجه یا کمتر از یک جز پس بگو که تحقیق مهر شده  
 است و اگر یافتی دلیل را متصل خطاب وند وسط السماء یا انشمس  
 یا یافتی عطار را که متصل بشمس شود یا جامع شود مرشمس

متصل شود عطار  
 پس نزد  
 اجتماع فر عطار  
 در طالع مساید نوشته  
 صحیح

در صورتی که در هر دو است که مرده و اگر مرده  
 مهر ظاهر میشود که با  
 حکم باید که هر دو باشد

دقتی یا نظر کنند این دو بطالع پس حکم کن که مهر میشود و اگر نبوده  
باشد عطارد که تحقیق متصل شده باشد و تجاوز زکویه باشد بکمی  
انحد تمام پس تحقیق که مهر شده است نوشته و اگر نبوده باشد که بخواند  
کویه باشد با کثر از این پس بگو که مهر نشده است و نخواهد شد و اگر  
متصل شده است قرع عطارد و متصل نشود عطارد بنهمس پس بگو که  
که مهر نمیشود پس طلب کن دقت از این شهادت و از طالع فصل هشتم  
ایا بیرون میاید از سر کار پادشاه این نوشته یا بیرون نمیاید هرگاه سوال  
شده از نوشته که ایا بیرون میاید از نزد پادشاه یا نه پس نظر کن بسوی  
عطارد پس اگر یافتی او را که تحقیق مصرف شده است از نهمس یا از  
خداوند وسط السماء اصل نصاب بکثر از حد کوکب پس بگو که بیرون  
بیرون میاید و الا فلا فصل هفتم از برای نظر نمودن در نوشته  
که ایا میسد بسططان یا نه و اگر سوال شده از نوشته که میسد  
بسططان پس قرار بده طالع را از برای مرد وسط السماء را از برای  
سلطان و عطارد را نوشته و قرار بده دلیل را نظر کنند از قرع  
و خداوند

ببیند یک زنگ طلوع شده همان دلیل است

و خداوند طالع پس اگر ناظر باشند هر دو پس دلیل متصل از آن دو است  
بدیگری بعد از آن ملاحظه کن پس اگر یافتی عطارد را که منصرف  
باشد از دلیل طالع و متصل شود بخداوند وسط السماء پس بگو که  
میسرشد نوشته بسططان و اگر یافتی کوکب را که منصرف شود از خداوند  
طالع و بیسوند عطارد پس منصرف شود از عطارد و بیسوند خداوند  
عاشق پس بگو که میسد نوشته و الا فلا و اگر یافتی خداوند وسط السماء  
را قابل از برای دلیل وند و طالع و عطارد پس حکم کن که میسد  
و الا فلا فصل هشتم در شناختن نوشته که چند وقت شده است که نوشته  
شده هرگاه سوال شده از نوشته که چند وقت شده که نوشته شده  
است پس نظر کن بسوی درجاتی که مابین قرع است و کوکب مصرف  
شده درست از او و قرع پس از زمان شماره آن درجات نوشته شده است  
ان نوشته و هم چنین پس نظر کن در درجاتی میانی مابین قرع و کوکب که  
متصل میشود بان کوکب پس آن وقت وارد شدن نوشته است فصل نهم  
نهم در دانستن جواب نوشته که نوشته میشود هرگاه نوشته نوشته  
نوعی بیضا باشد دیگر که معدوم  
نوعی بیضا باشد دیگر که معدوم

مخوف است از زنگ طلوع  
انکه که عدم قیاس است  
نیز بعضی بود که باطل است  
دلیل طالع عطارد و باطل است  
نوعی بیضا باشد دیگر که معدوم  
از برای دلیل بودن  
طالع و نگه عطارد  
نوعی بیضا باشد دیگر که معدوم  
نوعی بیضا باشد دیگر که معدوم  
نوعی بیضا باشد دیگر که معدوم



پس داده کردی که بدانی چه جواب خواهد بود پس ملاحظه کن از برای  
این مطالب از متصل دوم و این ملاحظه باین نحوست که نظر غلیظ  
هرگاه اتصال بهم رسانید فکر کنی عمل تو بر قرابت یا عطا بود  
پس نظر مکن با اتصال اول زیرا که آن دلیل کسواست که میاید او را  
نوشته و اتصال دوم دلیل است بر جواب نوشته و مطلع شو وقت  
آن دو جاتی که با این ان دوست پس ملاحظه کن طبیعت کوکب و  
که قمر با وی پیوسته است و دلاله مکان آن کوکب را از اماکن فلک یا آن  
خانه او پس اعتبار کن او را و بنسب اسامی را میباشند از معنی جوابش  
بر همان نحو که ذکر کردم در شناختن اسامی در نوشته است از خبر و  
شراب ششم در نظر نمودن در دو حاجت و سه حاجت و بنسب این  
و طلب نمودن دلیل هر یک از اینها و از پنج فصل است اول در تفصیل  
دلالات مسائل دوم نظر نمودن در هر حاجت از اول و دوم و سیم بر  
ترتیب این معنی معین که کدام یک بهتر است و چهارم رساننده و  
سیم نظر نمودن در امر حاجتی که میفرستد پادشاه ایشان را بچنگ  
که کدام یک

که کدام یک ایشان خیر خواهد تراست و سزاوار تراست از برای فتح و نظر  
چهارم نظر نمودن در فرستادن مالی را با چندین نفر از برای حاجت  
کدام یک از آنها بهتر و موافق تراست پنجم نظر نمودن در مواضع  
متفرقه که کدام موضع نسبت بحال اوست فصل اول گفته زور و شیوس  
که هرگاه بسیار شد بر تو سوا لها پس قرار بده طالع را از برای مثل  
اولی و وسط السماء را از برای دوم و یازدهم از برای سیم و پنجم را  
از برای چهارم و مغرب را از برای پنجم و سیم را از برای ششم و دهم  
الارض از برای هفتم و برج نهم را از برای هشتم و این نحوست که قمر  
داده شود از برای هر سالی برج انجنانیکه از اوست نظر طالع و نظر  
کرده شود بسوی خداوند او و خلا و بند حاجت بر وفق دلایل حاجت  
و گفته است زور و شیوس حاجت اول از طالعست و دوم از دوم و سیم  
از سیم و هم چنین پس بکن همیشه تا برسد بنا و نهم و نیز در حاجت  
اولی پس نظر کن اتصال اول قمر را و از برای حاجت دوم اتصال  
دوم را و در حاجت سیم اتصال سیم را و اگر متصل نشود در هر یک

در معلوم شده متصل بود است

فردان برج است بمقدار عدد حاجتها از کواکب پس نظر کن در برج  
دوم و اگر نبوده باشد از برای فراصلی پس قرار در عوض اجزا  
ساعت اولی را از برای حاجت اولی و صاحب ساعه دوم را از برای  
حاجه دوم و هم چنین پس حکم کن همیشه از ارباب ساعات تا برسد  
بلعت هفتم تا ذن الله فصل دوم او برای نظر خوردن دود و چیزی  
که کدام یک بهتر است یاد و نفری یا سه نفر که یاری بسته میشود از  
ایشان که کدام یک بفعلاً بیشتر است و شرکات نمودن بار و شخصی  
یا سه شخص کدام یک حالش بهتر است یا طالب نمودن در حاجت  
یا سه حاجت هر گاه بهم باشد که بیان نشده باشد که کدام یک  
بر خواهد آمد یا دو خبر یا سه خبر کدام از آنها حق است یا سه است  
کدام یک بیشتر خواهد آمد هر گاه سوال شدی از اینها پس امر کن تا  
و اگر وضع کند اسماء حاجتهای خود را اول و دوم و سوم را پس نظر  
کن در آنها بر همان نحو که او ترکیب کرده است در یکی بر حجب دیگری  
پس نظر کن طالع و ضد او و طالع را پس اگر نبوده باشد حد او نه او در

اوتار

در اوتار دوماً الخ که مقبول باشد و مبرق باشد از نحوس پس اول از آنچه  
سائل بدین تیب ذکر کرده است در آن است بهتری یا اما و میرسد یا  
پیش میاید یا می باشد حالش بهتر و اگر نبوده باشد در اوتار در حال  
نحوس باشد پس اولی مملو بد بهتری و بر بر آمدن و پیشی که قوی  
خواهد شد این مذکور است از او فاسد خواهد شد و اگر نبوده باشد خدا  
طالع که نظر نکند بطالع و حال آنکه او مبرق باشد از نحوس پس بد دستیک  
سوی از آنچه سوال شده است بر میاید یا در آنست بهتری یا در آنست  
پیشتر که رفتن و اگر نبوده باشد در این موضع نحوس بر خواهد آمد هیچ  
یک از ستای که سوال شده از آنها و فاسد است مستند و طلب  
شهادت کن در این باب از اتصال قره گاه یا فقی او را متصل بمقدار  
عدد حاجتهای که سوال شده است از آن حاجتها در برجش یا در اول  
برج دوم پس اگر متصل باشد اول یا بکواکب سعدی در وقت دوماً الخ  
قبول کند مگر در این حکم بفضل و نظر از برای اول و اگر نبوده باشد  
هم چنین در اتصال دوم پس حکم کن از برای دومی بهتری و حق بود

در سوال است  
در وقت

استیکه

در وقت ۱۲

در وقت ۱۲

در وقت ۱۲

در وقت ۱۲

در وقت ۱۲

در وقت ۱۲

در وقت ۱۲

در وقت ۱۲

در وقت ۱۲

در وقت ۱۲

در وقت ۱۲

در وقت ۱۲

در وقت ۱۲

در وقت ۱۲

در وقت ۱۲

در وقت ۱۲

در وقت ۱۲

در وقت ۱۲

در وقت ۱۲

در وقت ۱۲

در وقت ۱۲

در وقت ۱۲

در وقت ۱۲

در وقت ۱۲

و اگر بویه باشد در اتصال سیم هم چنین پس حکم کن از برای سیم هجرت  
 و هم چنین است همیشه بنقل کردن قر از ساره بستاره و شناخته بین  
 حال هر متصل به درجهش بر حجاب انجنانیکه در مرتبه این اتصال است پس  
 اگر بویه باشد گو کب قابل از برای اتصال بری از نخوس پس حکم کن بفضل  
 و خروج و اگر بویه باشد نخوس باطل میشود خبر بعد از محقق شدن  
 و فاسد میشود حاجت بعد از طبع در حاجت و هر گاه بویه قر به موضع و  
 متصل شود بگو کب نیکو موضع که دشمن نباشد از برای او نفع میبخشد  
 او را و هر چه قبول نباشد خصوصا او تا در پس بدستیکه آنها دلالت  
 میکنند بر برآمدن حاجت و ضرر نمی رساند او را و موضع عشر و اگر بویه  
 باشد قر نیکو موضع و متصل شود بگو کبی بد موضع خواهد بود بد  
 نفع نمی بخشد او را قبول پس شاهد قرار بده یا او صاحب طالع بر همان  
 نفع که بیان کردیم در اول فصل و هر گاه بویه باشد گو کب انجانیکه  
 و ندانست و قابل است مرق را نخوس از گو کب دیگر که نیت او صاحب طالع  
 و نه قبول کننده است مرود یا بویه باشد دشمن دلالت میکند بر فنا  
 حاجت

حاجت و بدترین آن این است که بویه باشد نخوس حسد و از دهم و سیم  
 پس اما دهم و هشتم پس ضرر ندارد هر گاه سوال از مال یا سیوات باشد  
 انشاء الله تعالی و هر گاه نیافتی در این باب از برای قر اتصالی پس قرار ده  
 ادبای ساعات را قائم مقام اتصالات رب سلسله اولی را از برای حاجت  
 اولی و دهم را از برای دوم و هجرت تا منقضی شود و خواهی گفت است بعضی  
 از علماء نظر کن از برای حاجت اولی از طالع و دوم از آنچه سوال شده از  
 او از پنج دوم و سیم از آنچه ذکر شده است از پنج سیم پس بنشناس قوت  
 خداوندان آنها را پس بگو در این باب بر قدره مواضع آنها از خانهای ایشان  
 و صلاح ایشان و فساد ایشان و گفته است بطلمیوس نظر کن بسوی  
 خداوندان مثلتهای طالع پس قرار بده اول را از برای خانه اولی و دوم را  
 از برای دوم و سیم را از برای سیم پس هر کدام که بویه باشد قوی و سیم  
 یا مسعود پس فضل سیم از برای نظر نمودن در سوال نمودن پادشاه از  
 اسمهای جماعتی که میفرستند پادشاه بختی که یا رسالتی یا عملی که کدام لغایت  
 اندیشتر تو و خیر خواه تواند نظر کن بسوی اسمهای اشخاصی که سوال شده

موهبت از کرم پادشاه

پس قرادیده آنها را بر همان ترتیب که ذکر کرده است مسائل دیگر را منفر  
یا نوشته اش اقل پس دوم پس سیم بعد از آن که طالع را از بروج و قرا  
دم خداوند مثلثه سیم را اولی دان برای دخل و تصرف اول و خداوند مثلثه  
دوم را از برای دوم و خداوند مثلثه سیم را از برای سیم و نظر کن بسوی  
قوی تر آنها در موضعش یا محض است او یا سعد پس اگر بوده باشد محض  
پس ملاحظه کن که چه مقدار است قوه سعدی که مناظر است او را پس  
حکم میکند در باب اسمی که قرادیده از برای او بر ترتیب اسماء برود  
آخر به پیشی از قوت او در مکانش و مخالطه نمودن او سعور را به قوه و بد  
خداوندان مثلها هر گاه مساوی باشد در قوت و سعادت پس اول  
انها قوی آنهاست و خصوصاً هر گاه بوده باشد سعد غیر محض  
پس بدستیکه این دلالت میکند بر نظر شدن کسی از دلیل آن که  
در جنب و خیر خواهی و خوش ذاتی او و سیم <sup>همه مثلثه سیم</sup> اضعف آنهاست و اگر باقی  
بعضی از خداوندان مثلها را محض و حال آنکه او مرغ باشد نظر میکنی  
گوئی را از سعور که سعادت میبخشد او را و چه قدر است قوه او در موضع

در حدیثی است

و در حدیثی است او یا حد سعد و چه نسبت است موضع قرابا او  
پس اگر بوده باشد قر نیمی محض با و در حدیثی که خالی باشد از سعور  
و دیگران از اباب مثلثات در ضعف پس بدستیکه از برای آن اسم  
که این دلیل آن اسم است قوی است و او اصل ایشانست و لکن غیر بدست  
حاجق را که فرستاد شود بدان حاجت و اگر بوده باشد از دخل دلالت میکند  
بر عاطله و بطول انجام دادن و تاخیر در امر کسی که فرستاد است او را و پس  
حاجت را بعد از مدتی انشاء الله تعالی و بدانکه محض هر گاه بوده باشد  
دلیل آنکه که نظر میاید دلالت میکند بر سرگشتگی کردن و تجاوز نمودن از  
امر امیرش و عمل نمودن در این بغير خواهش او و اگر بوده باشد محض  
دلالت میکند بر ضعف بود زوی نیست <sup>عظمت در شرف نیست</sup>  
بضعف و عدم استواء در سیر دلالت میکند بر عدم ظفر و مخالفت از برای  
خواهنش امیرش و اگر باقی خداوندان مثلثه اولی را سعد و در محض را ساقط  
از او دلالت میکند از برای کسی که از دلیل اوست بر ظفر یافتن عظیم و  
فتح در جنگ یا فروتنی و مطیع بودن و تسلیم کردن از برای کسی که سر  
اوست را و نظر کردن مرغی بسوی او از ثلث شمس و تسدیر او بکلی

نماند در باب چنگها و هم نظر مخرج بسوی قرین اگر بافتی خداوند مثلثه  
اولی و دوم با سعد و خداوند مثلثه سیم یا خمس بعد از آنیکه بوده باشد  
قوتش نظر کردن سعور بسوی او ان او تا در پیر خبر به بفضل کسیکه ان  
دلیل است در چنگها خاص خصوصا اگر بوده باشند ان مخرج باذن الله  
تعالی فصل چهارم از برای نظر نمودن در فرستادن دوم در یاسه مرد  
و با تجارت یا مالی یا در دوره یا با دوم در یاسه تا نیز پس کدام یک  
بمترند و سود مند تر است هرگاه سوال سوال شدی از دو نام یا سه نام  
از برای اینکه بفراستد ایشان را تجارت یا انعالی که صورت نماید در  
دوم صرف یا سه مصرف کدام یک سود مند تر است یا شراکت کند با دیگر  
یا سفر کدام یک بهتر است و نفع بیشتر بهم میرسد پس مرتب ساز  
نامه ها بر همان نفی که فکر کردیم بهتر است که بنویسد او را سائل یا میگوید  
میان پس نظر کن از باب مثلثات و اول و دوم و سیم را پس قرار  
بد هر یک از انها دلیل از برای اسمی بر همان خو که ذکر کردیم پیشتر بعد  
از ان نظر کن که کدام یک از این سه منظر است سهم السعاده و قراداد  
حالا نکه

بهر سه شلفه نماند  
و حال آنکه او سعور باشد پس آنکه مثلثه این دلیل است بهترین است  
و نفعش بیشتر است و قرار به از برای او خوب و او هرگاه بوده باشد  
که سوال کند از فرستادن در عمل سلطانی پس اختیار کن از ان باب  
این مثلثات سعد تر از ان در مکانش و قوی انصار و ان را که حضرت  
پیشتر است و پروا مکن که اول باشد و دوم و یا سیم پس بدوستیکه  
سعادت است آنچه نیری که تقویت میکند او را در سلطنتش و دلالت  
میکند بر خیر خواهی از برای آنکس که فرستاده است و اگر سوال شدی  
از چندین کس که بیش از سه تا باشند پس درست کن طالع و او ابتدا  
کن با کوی که شهادتش بیشتر است در طالع بعد از ان با نکه بعد از ان  
در قوه بعد از آنکه از ان با نکه بعد از ان دعوت است از کواکب که از برای او طالع  
شهادتی میباشد پس قرار به آنکه بیشتر شهادت است از برای شخصی  
که اول نامش بوده شده است و آنکه بیت تر از او است از برای شخص  
دوم و هم چنین همیشه تا منقضی شود عدد و عمل کن در این بهمان نحو  
که بیان کردیم ما او را انشاء الله تعالی فصل پنجم از برای نظر نمودن در

در سوال از چندین موضع که کدام یک موافق تر است از برای او هر گاه  
 سوال شدی از خانهای مختلف که کدام یک آنها موافق تر است و کدام یک  
 آنها بهتر است از برای او پس امر میکنی مسائل را تا آن کس کند آن مواضع  
 را بر همان نحوی که امر کردم ترا اول و دوم و سیم به ترتیب در عقب یکدیگر  
 بعد از آن نظر کن بسوی دلیل طالع پس بشناس موضع آن را و نظر کن ترتیب  
 که آیا این بیخ خبی است از برای او یا بیخ بعد از آن یا سیم بر آن در مواضع هم  
 و موافقت هر بیخی از برای او و نظر نمودن سعدها و نحسها از هر بیخی  
 بسوی او بر اندازه هر چه میبینی از آنها پس حکم کن و نظر کن اتصال  
 دلیل و فقر را اول و دوم و سیم را و حکم کن در او بر آنچه میبینی و از علما  
 کسی است که فراداده است طالع اول را از برای اول و دوم را از برای  
 دوم و سیم را از برای سیم پس شناخته است قوه خداوندان آنها را پس  
 حکم کرده است دستان باندازه مواضع آنها و صلاح آنها و فساد آنها  
 و از جمله علما کسی است که ملائطه نموده است سعدها و نحسهای موافق  
 را که در درج ربع اند از ارباع فلکات از شرقیه و قبلیه و غربیه و جنوبیه

پس

پس گفته است بموافق بودن این چهار جهت از برای او اقلیم و  
 ارضی که از جمله بلادی اینجا نیک سوال شده است از آنها باب هفتم  
 در مسائل و شناختن آنکه او چه اقلیم و زمین است او گفته است هر مس  
 دست کن طالع را در دفتر سوال کردن بعد از آن نظر کن از خداوند  
 درجه طلوع کنند از قسمت دیجهای سوگانه بر بیخ از برای هر درجه  
 بر بی و درجه است آن پس بدستی که او اگر در طالع باشد در درجه  
 خودش دلالت میکند بر اینکه ساکنان اهل بلد و اقلیم اینجا نیست که  
 از برای این درجه است در تقسیم نمودن دیجات بر شهرهای آنها  
 و تحقیق که نقل از آن بلد بسوی مکانش اینجا نیک سوال کرده است  
 تواند دان مکان و اگر نظر کند بسوی او خداوند درجه دوم و درجه  
 طالع از دوستی یا بوده باشد با او پس بدستی که ساکنان است مال  
 او و از برای او است در آن بلد خانه و اگر بوده باشد با او خداوند در  
 سیم و اگر یا بوده باشد که نظر کند بسوی او از دوستی پس بدستی که  
 با او است بر او دهای او و اگر بوده باشد درجه طالع در چهارم از

درجه طلوع کنند از قسمت دیجهای سوگانه بر بیخ از برای هر درجه  
 بر بی و درجه است آن پس بدستی که او اگر در طالع باشد در درجه  
 خودش دلالت میکند بر اینکه ساکنان اهل بلد و اقلیم اینجا نیست که  
 از برای این درجه است در تقسیم نمودن دیجات بر شهرهای آنها  
 و تحقیق که نقل از آن بلد بسوی مکانش اینجا نیک سوال کرده است  
 تواند دان مکان و اگر نظر کند بسوی او خداوند درجه دوم و درجه  
 طالع از دوستی یا بوده باشد با او پس بدستی که ساکنان است مال  
 او و از برای او است در آن بلد خانه و اگر بوده باشد با او خداوند در

طالع در درجه چهارم از درجات سمت پس بلدستیکه غریب است  
و او یابد دانش و اجدادش است و اگر بوده باشد خداوند در جبهه طالع  
در درجه ششم از خانه مرض بپراودنهن بسیاری داد که ترود میکنند  
در میان ایشان و ترسید می شود بر او وجع و اگر بوده باشد خداوند  
در درجه هفتم در طالع پس بلدستیکه مردی غریب فرود آمده اند مراد  
و بر هم چنین همین نظر کن در دکالهای خداوندان در جبهه  
همه آنها پس اگر خواهی بدانی اینکه سوال کنند رتبه دارند یا نه پس  
بشمار اندب الساعه تا شمس و بیافکن از حمل پس اگر باخر رسید  
شماره تو در خانه سعیدی پس از برای بزرگی هست و اگر واقع  
شد در خانه خصوی پس او پست رتبه است پس اگر واقع شد در  
خانه زهر پس بلدستیکه او منسوب بعرب است و اگر واقع شد در  
دو خانه مشتری پس بلدستیکه او از دهقانها است و اگر واقع شد  
در دو خانه عطارد پس بلدستیکه روی است باب هشتم از برای  
شناختن زمان تولد کسی که معلوم نیست زمان ولادتش و دانستن

اخر

اخر گذشته است از عمر او هرگاه سوال کرد تو سوال کنند از زمان  
ولادتش و اینکه چه مقدار گذشته است از عمرش پس دست کن  
طالع و کوکب را بیاد یکی حساب بعد از آن ضرب کن اخر طالع کرده است  
از درجات طالع درجات صاحب حدش پس اخر رسید پس قسمت  
نما او بر اخره سیر کرده است قران درجات در بر خودش در رعایت  
سوال کردن پس اخره بیرون آمد از برای تو پس بنام او را دلیل و بکار  
کناری بعد از آن بکهران اول حمل تا دقیقه شمس اچنانیکه بلدجات  
مطالع بلد ما است پس اخره رسید پس قسمت نما بر دلیل اچنانیکه  
گذارد بودی کنار پس اخره بیرون آمد از برای تو پس بیافکن او را  
اندوازنده پس اخره بقی ماند کمتر اندوازنده پس اگر بوده باشد  
سه و کمتر از سه پس در بهار متولد شد و اگر بیشتر از سه تا  
شش پس در تابستان و اگر بیشتر ازین است تا نه پس در پاییز  
و اگر بیشتر ازین است تا دوازده پس در زمستان پس نظر کن بعد  
باقی ماند کمتر اندوازنده با پس بیافکن آن را از حمل از برای هر

پس اگر بچیده باشد در وقتی که دلالت میکند بر دوازده سال و اگر بچیده باشد  
 در ماهی که تولد پس بر همان شماره ماه است و اگر بچیده باشد در ذی القعدة  
 پس بر همان شماره روز است و اگر کج که نظر بسوی او پس از چندی از چوبه  
 از وقتی زیاد میکند او را بر دوازده شماره عطیه ضعیف او را سلطه او در  
 مایل الاقصاد بعد از ماهها و در ذی القعدة و الاقصاد بعد از آن روزها پس آنچه  
 مجتمع شد از این میافکنی از ساعت سوال کردن بسوی عقب پس  
 هر جا که رسید از گذشتن سالها و ماهها پس این وقت تولد او است  
 و چه دیگر از آن نظر میکند پس اگر بچیده باشد طالع برج شنبی پس ولادت  
 او میباشد در روز مخصوصا اگر بچیده باشد در آن کواکب نهاری و  
 اگر بچیده باشد طالع برج روزی میباشد ولادت او در شب مخصوصا  
 اگر بچیده در آن کواکب شنبی پس اگر بچیده باشد در طالع نهس یا پنج  
 پس در تابستان متولد شده و اگر بچیده در آن عطارد یا زهره پس  
 در بهار بوده است و اگر بچیده باشد در آن زحل پس در زمستان  
 متولد شده و اگر بچیده باشد در طالع کواکب پس در شب صورت بطلش  
 پس

پس مجموع وقت ولادت بحسب این  
 برجی که پس بجای که رسید پس در این میباشد شمس بعد از آن ضرب کن در طالع  
 شمس را بدین درجات شمس در شصت پس قسمت کن این را بر دلیل  
 آنچه آنیکه گذارده بودی کنار و بیافکن آنچه بیرون آمد از برای تو از سوی  
 پس آنچه بقی ماند کمتر از سی پس در شماره این باقی بماند میباشد  
 شمس از درجات این برج بعد از آن نظر کن بسوی قرصی اگر بچیده  
 باشد فوق الارض پس تولدش بوده است در روز و اگر بچیده باشد  
 در تحت پس مولدش بوده است در شب و اگر بچیده باشد در  
 ما بین حمل و سرطان پس در ربع اول از روز یا شب متولد شده  
 و اگر بچیده باشد در ما بین سرطان و میزان پس در ربع دوم بوده است  
 و اگر بچیده باشد در ما بین میزان و جدی پس در ربع سیم از روز بچیده  
 یا شب و اگر بچیده باشد در ما بین جدی و حمل پس در ربع چهارم متولد  
 شده است و اگر بچیده باشد در طالع پس در طالع نشت اول اندیع  
 روز یا شب متولد شده است و بحسب وجه آنچه آنیکه در آن وجه است  
 از برج پس بگویم چنین در جمع ربعها بعد از آن نظر کن بسوی شنبی  
 پس



از نشانه است  
مورد اسکندریه

دلالت میکند بر این بر مثال آنچه که بیان کردیم از برای توانش الله  
تعالی پس اگر بوده باشد آنچه طالع شده است از صورت اول نهم از او  
پس در اول ماهی از بعثت متولد شده و اگر بوده باشد دوم پس در ماه  
دوم از بعثت متولد شده و اگر بوده باشد سیم پس در ماه سیم از بعثت  
متولد شده بعد از آن نظر کن از صاحب نهم طالع پس بدینکه او  
صاحب رعایت ولادت است بعد از آن یکی از برای هر نهمی که طلوع  
کرده است از برج سی درجه و از برای نهم درجه طالع مجده او از آن  
و بیافکن آنچه جمع شد از برای تو از درجات قرآنچه نیک در او است  
در او است از نه نه پس آنچه بلیقی ماند که نمی رسد بن پس بیافکن <sup>کجا هر آنست که در او زده</sup>  
او را پس اگر آنچه بلیقی میماند در دست تو پس آن میماند طالع تولد از زوزده  
او پس اگر بوده باشد که بلیقی بماند کمتر از نه از یک تا سه پس درجه سینه او  
اول بوده است طالع و اگر بوده باشد از شش تا نه پس در دو وجه <sup>طالع سالی</sup>  
سیم بوده است انشاء الله وجه دیگر از او بشناس آنچه طلوع کرده است  
از نهم های برج طالع را و بیافکن آن را بر نالی بروج از صاحب  
برج طالع

برج طالع پس هر جا که رسید پس آن برج بوده است طالع تولد بعد از آن  
ضرب کن درجه صاحب ساعت را در دوازده و بیافکن آن را در برج  
آنچنان بری که او در آن برج است از برای هر برج سی پس هر جا که  
رسید پس در روز صاحب برج متولد شده است بعد از آن نظر کن  
صاحب برج چهارم از این برج را پس او خداوند ساعت است که متولد  
شده در آن ساعت انشاء الله خود دیگر از آن بقول او ساکت است  
از سنا نظر کن درجه طالع را که حد کیست آن یعنی بنا بر حد و ده <sup>بانی</sup>  
و چند است از برای او از درجات حد پس ضرب کن عدد حدش را آنچه  
سیر کرده است شمس از برجش پس قیمت کن آنچه حاصل آنچه حاصل  
شد بپرداز آنچه گذشته است پس آنچه بلیقی میماند که تمام نیست و پس <sup>بچه که زاید از قیمت خلاصه کند آنچه</sup>  
او بلیقی مانده ای او است پس آنچه بیرون آمده است پس آنچه بیرون  
که گذشته است از عمر و اگر بوده باشد آنچه را که ضرب کرده در ده <sup>از عدد ساعت</sup>  
حد بیشتر از صد پس طرح کن از او صد را و عمل تا بلیقی میماند  
وجه دیگر از برای او وقت است هر گاه سوال نماید تو را سائلی از آنچه

بچه که زاید از قیمت خلاصه کند آنچه  
بگویم بعد از آنکه  
از عدد ساعت

گذشته است از عمر او پس نظر کن خداوند در چنان طالع را که از حدت  
 او چه مقدار سیر نموده است از برجش پس نظر کن بسوی عدد درج  
 ان پس ضرب کن در آنچه سیر نموده است خداوند بر چیکه در انت حساب  
 در چنان پس آنجا که رسید اگر بوجه باشد پیش از صد پس کم کن از او  
 صد را آنچه باقی ماند پس آن گذشته از عمر او است و چه دیگر گفته  
 است بعضی حکما ضرب کن آنچه در طالع کرده اند درجات طالع در درجات  
 حساب طالع پس آنچه حاصل شد پس بیا فکن از صد پس آنچه باقی  
 ماند کمتر از صد پس آن گذشته از عمر او است قول جنر و گفته است جنر  
 هرگاه سوال شدی از عمر پس بگو او را از حساب آنچه هر طالع تا در  
 موت پس قرار بده از برای هر دو چیکه مابین آن دو ناست سالی یا ماهی  
 یا روزی بر خود دلالت بر جهای منقلب و در وجوه بدین و تا بنه بر دوم  
 و ان طالع و آنچه مناسب است از مثلها و در ان شش باب است اول  
 از برای نظر نمودن در رسیدن بمال دوم در شناختن عدد مال و چیز  
 سیم نظر نمودن در امر قرض چهارم از برای نظر نمودن در امر تجارت

نجم در

نجم در نظر کردن در امر خرید و فروش ششم از برای نظر نمودن در  
 متاعی که کم شده است آیا او در خانه است یا نه باب اول ابتدا میکنم  
 در باب اول از برای نظر نمودن در بدست آمدن مال و ان چهار فصل  
 است اول از برای شناختن رسیدن بمالی از راهی که امیدند او را  
 و بیان نمیکند او را دوم از برای شناختن بدست آمدن مال از سلطان  
 سیم از برای شناختن بدست آمدن مال از نزد بعضی کسانی که امید  
 او را چهارم از برای شناختن وقت بدست آمدن مال فصل اول از  
 از برای شناختن بدست آمدن از راهی که امیدند از ان را بیان  
 نمیکند او را هر گاه سوال کند تو را سائلا که بدست میاید حالی از غیر  
 اینکه نام ببرد از برای تو راهی را که امید دارند مال را از ان راه پس نظر  
 کن نظر کنند از خداوند طالع و قمر را بسوی طالع پس بگو ان را دلیل بعد  
 نظر کن بسوی او پس اگر متصل شده است بعضی که قبول کنند ببلد  
 مراد هر گاه که باشد دلالت میکند بر بدست آمدن پس اگر بوجه باشد  
 اتصال از تریع و یا مقابله پس بدست میاید بطلب کردن باشد شقت

و اگر بوده باشد اتصال از ثلث یا تسدیر بدست آمدن بسبب واکت  
 و وقت آن هنگامیست که تمام شود در جاتی که مابین قریب و لیل است  
 و مابین سعد و هرگاه بوده باشد از برای قرینه هادی پس نظر کن آنکه  
 و اگر ناظر است بسوی او از خصوها و سعدها و موضع ستاره و اگر ناظر است  
 بسوی او پس خبر بده بوجه اینچنانیکه امیدوارا و یا پیام و نظر کن پس  
 اگر متصل شود خداوند طالع و قرین خلد و بدست مال یا پایی خواهد  
 خانه مال را در طالع یا خداوند طالع یا قریب در خانه مال و بوده باشد  
 که نقل بود کند از خلد و بدست مال بسوی خداوند طالع یا بوده باشد  
 سعدی در خانه مال یا نظر کند بسوی او نظر قوی پس بدستیکه هر آنها  
 دلیلند بر بدست آمدن مال و بهره بردن و نظر کن بسوی قریب  
 اگر متصل شود بعد سعدی که ناظر باشد طالع پس بدستیکه او میرسد  
 بخیر زبادی و مرتبه بلند پس اگر بوده باشد کوب سعد مخوس  
 نمیرسد از مال مگر بقوت روز بروز و غمپاشد از برای او بدست و نجات  
 پس اگر بوده باشد کوب دلیل بر رسیدن مال یا نرسیدن <sup>دو سیم</sup> <sub>طهران در روز و ماه</sub>

سیر بدستیکه

پس بدستیکه بدست آمدن مال یا نیامدن از جانب برادران و دوستان  
 خواهد بود در سفر و اگر بوده باشد در چهارم پس از جانب برادران و از  
 جهت زینتی و بعضی اهل خانه خواهد بود و اگر بوده باشد در نیم پس از آن  
 جانب سفرها خواهد بود و اگر بوده باشد در سیم پس از دست خود <sup>دو سیم</sup> <sub>طهران در روز و ماه</sub>

و عمل خود نخواهد بود و بعضی از علما بوده است که نظر منفرده بخداوند  
 طالع و مکان او پس حکم میگردانند از او برداری که بدست میاید از آن  
 راه مال هم چنانکه خبر دادم از قبل متصل بر قریب اگر بوده باشد اتصال  
 قریب یا خداوند طالع نجسی یا بوده باشد خصما در دعوی از طالع دلالت  
 میکند بر او با در حساب مشد و اگر بوده باشد قریب حلالی سیر پس بدستیکه  
 او همیشه بر همان حال که حال هست خواهد بود تا وقت سرک و بظرف  
 سعدهای شهادت دهند از برای مال مشتبه است پس بدستیکه او  
 دلالت میکند بر دهرها و دنیا دارها قول بطلمیوس هرگاه سوال شد  
 از بزرگی و مال یا میرسد بسا تا یا نه پس نظر کن خلد و بدست طالع و قریب  
 و سهم العاده پس اگر با قریب سهم و متصل خلد و بدست طالع و قریب و مال

ظاهر است

آنکه او مسعود باشد پس بدستیکه سال میرسد جاهای بسیاری و فراخی معیشت و سعاده عظمی و اگر بوده باشد طالع با وجود این بخیر کم میکند آنرا کم کردن بسیاری مثل نصف از آخر دالت میگرد بران و آنرا و اگر نبوده باشد که به بدستیکه سهم السعاده را بوده باشد قریحوس و سهم السعاده بتفاتی مسعود پس بدستیکه او کم میکند از آخر یک دالت میگرد بر او بیشتر از نصف و اگر بوده باشد سهم السعاده قریحوس و قریب بنیاد او حال آنکه او بخیر باشد پس بدستیکه با او نمیرسد فایده و همیشه در تنگی و کمی فایده خواهد بود اگر مسعود شود قریحوس شود سهم السعاده پس بدستیکه زود باشد که میوسد چیزی کمی و خرج نماید او را از جهت آنکه خرج نمودن و اسراف نمودن و تغییر رخ میکند از جای سهم السعاده و خداوند سهم السعاده مخصوصه و گفته است از برای قریحوس یعنی اگر در حال بدی و اگر در حال شهادت نیست و از برای سهم السعاده شهادت نیست در تنگی و بد چیزی و اگر در حال پس یاری جوید با او و غافل مشوید از او و هر آینه باید باشد اصل آنچه اعتقاد کنی آن را داد این باب سهم السعاده پس بدستیکه مال فایده اش

یا بیشتر از

توجه به این است که سهم السعاده در تنگی و بدی و اگر در حال شهادت نیست و از برای سهم السعاده شهادت نیست در تنگی و بد چیزی و اگر در حال پس یاری جوید با او و غافل مشوید از او و هر آینه باید باشد اصل آنچه اعتقاد کنی آن را داد این باب سهم السعاده پس بدستیکه مال فایده اش

یا بیشتر از سهم السعاده است پس اگر باقی سهم السعاده را متصل به شمس و مشتری و حال آنکه آن دو ساقط باشند از خیرها یا یکی از آن دو در شرفش باشد و او مسعود باشد <sup>یعنی سهم السعاده</sup> با او از او نادر و متصل شود قریحوس سعاد دالت میکند به باقی ماندند آخر کتب میکند و معتقدند مراد آنرا آنکه بمیرد و انت بگذارد او را بر طرف نمیشود آنرا و اگر نظر کنند دو شخص بسوی سهم السعاده از وقتها پس بدستیکه بسیار از آخر جمع نموده و ظاهر است که سعادت است بزوجه انت که فراموش است بزودی بر طرف خواهد شد در خرج کردن و اگر باقی عطا دهد و زهره را ناظر سهم السعاده حال کونی مسعود باشد و در حجه سهم السعاده مسعود باشد و ساقط باشد از خیرها پس بدانکه این مرد از او سعاد الناس است و بد دستیکه او زود باشد که در تنگی عظیم برسد بسبب مال و کثره منفعت از جانب خیر و نوشتن و یا از تجارت و برسد بغایت که بلا لاش از آن نباشد در مال مخصوص پس اگر بوده باشد که متصل شود با وجود این بزهره و عطا دهد و سهم السعاده یا یکی از آن دو و حال آنکه او مسعود باشد باقی میماند آنچه بهم رسانید از این یا آنیکه ارث برد

سوی سعادت است  
بهذا نماند بخیر  
و ظاهر است که سعادت است  
از جهت انت که فراموش است

اورا کسیکه بعد از اوست پس اگر باقی نخسین داد او قادم سهام العاده  
که متصل شود سهام بان دو تا سیر کند بسوی آنها و حال آنکه آن دو قوی باشد  
پس بدستیک بر طرفه میشود آنچه را که جمع نموده است از اموال بسبب آنهما  
در حال حیات خودش و هم چنین اگر متصل شود عطا در با سهم نخسین یا  
یکی از آنها پس بدستیک آنچه جمع نموده است بر طرفه میشود بزبان کردن  
و تلف نمودن بدست خود و اگر بوده باشد این اتصال بمخرج و مرجع  
مستوی و حساب آن از عطا در و سهام العاده میگیرد او را سلطان بزودی یا  
دندان یا میسوند با تش و اگر بوده باشد سهم العاده با عطا در بتنها  
و بعضی از نخسین ناظر باشد بسوی او و موافقت کند هر دو قویا پس بدستیک  
او از کسانیت که جمع میکند مال را و همان قوت خودش بر جزاوست  
پس اگر بتنها عطا در یا سهام العاده باشد از غیر شرکت قردان  
بمناظره یا اتصالی و بوده باشند خصمها ساقط پس زود باشد که برسد  
انجازه کردن و عمل بدست خودش آنچه قوتش باشد شود و زنده کافی کند  
بان زنده کافی وسطی پس اگر بوده باشد قریب با سهم العاده و حال آنکه

عطا در

عطا در معهود باشد در یکی از دو بر جنب پس می باشد حادق در عمل پیش  
مساطدر کارش بنگرمعدیثت و میان دو در تجارتش و زود باشد که برسد  
بعضی آنچه را که قصد میکنند از برای آنچه و اگر مقدار باشد سهم العاده <sup>مراجعه شود</sup> یکدیگر  
این دو نخسین را در اوقاد و حال آنکه سعور دینی ناظر باشد که تحقیق مخرج  
شده باشد پس بدستیکه حالش بزودی متغیر خواهد شد و زنگا  
ننگ خواهد شد بر قدام آنچه بر بنی از مواضع سعد ها و نخسرها و امتزاج  
انها و قوت بعضی آنها بر بعضی و اگر متصل شود سهم العاده نخسرها بیشتر  
از سعد ها پس بزودی خواهد رسید او را در اول امرش نگو و مشقت  
بعد می رسد او را قتی در آخر عمر و اگر متصل شود سهم العاده نخسرها  
و نبوده باشد سعدی بعد از آن ها و از برای قریب بعضی فایده ها باشد  
خواهد بود از اهل پیشانی و احتیاج شدید پس اگر باقی قریب نخسین  
با این دو نخسین یا یکی از آنها که ضرر ساخته باشد در وجه سهام العاده  
نیز پس او را از جمله بیان سوال کنند هابی است که جمع می کند چیزی  
هرگز و اگر باقی سهام العاده داخلی از اتصال نخسین یا سعدی

و یافتی سهام السعاده را متصل چیزی از این ساقطها پس نظر کن بموضع قمر  
پس اگر بوده باشد مایل یا خنک و ند سهام السعاده که مناظر باشد او را پس  
زود باشد که برسد چیزی که زندگانی کند بان روز بروز و نیاید زیاد  
از این و اگر یافتی قمر را که انبرای اخصه باشد از قمر بسبب سعیدی پس  
بدان که جمع میکنند زاید از معیشت قلیل اگر خواهد خدا بداند که صلاح سهام  
السعاده نظر انراست و اقوی ان این است که قمر مسعود باشد سعیدی  
دو تند بر مقدار باشد یا ناظر باشد بسوی او از ثلث یا شش پس  
بدستیکه این اگر اتفاق بیافتد از سهام و قمر دلالت میکند بر نفع و ثروت  
و مال بر طبیعت موضع او انچنان موضع که ان بدان موضع است  
پس اگر بوده باشد از برای قمر شرکی در سهام السعاده پس ضرر نمی رسد  
او را با سعادت دادن او قمر را و مشاهده نمودن او ان را سهو طاعت  
از ان و اگر بوده باشد کوکبی از سعود که ربط دهد ان قمر بسوی سهام التقا  
یا از سهام بسوی قمر و اگر با یکدیگر مناظر باشند پس ان بهتر است  
پس در نزد این قوی میشود خداوند سهام السعاده و اگر بوده باشد

ربط

ربط دهند ما بین انها خسر فاسد میکند حال سهام السعاده را پس اگر  
یا قمر را که متصل شود به سهام السعاده و سیر کند بسوی درجه سهام  
پس این بهتر است سود است و پروا کن بسقوط سهام السعاده از طالع  
هرگاه مناظر باشد قمر را در موالید و ابتدا و مسائل باذن الله شمس  
در طالع ابتدا مسئله و ابتدا متوجه شدن از برای طلب نمودن نفع  
یا مال غیر معنی دلالت میکند دلالت میکند بر برکت تن دست خالی  
مگر در آنچه عارت میشود و مباح است بهمه کس خصوصاً هرگاه بود  
شمس در برج مؤنث یا در ربوایش یا باخشی در طالع پس در دستیکه  
انها نشان دهنده رزق و مشقت میشود فصل دوم از برای نظر نمودن  
در رسیدن بمالیه از جانب پادشاه و اگر بوده باشد از مالی که طلب  
میشود از جانب سلطان پس طالع از برای سائلت و وسط  
السماء از برای سلطانت و برج یا زدهم از طالع خوانه مال سلطانت  
پس بنسب فیزیکی یافتن باخچه سوال شده است از جانب اتصال  
خداوند طالع و دلیل بخبر او در خانه مال سلطان و اگر متصل شود دلیل

ربط

بخانند وسط السماء و بوده باشند مقبول از او مناظر <sup>بند</sup> بصاحب یا زدم  
افاده میکنند مالی را از سلطان و حکم کن از دو تریع و مقابله بمشقت  
و عقب و در ثلث و تسدیس باسانی و گفتارند پیشینان در این باب  
که هرگاه سوال شدی از مالی مخصوصه از جانب سلطان یا از طائفه  
ان بزرگان که امید داشته باشد از آنها پس نظر کن بموضع شمس و مشتری  
و ملاحظه نمیکند پیشینان طالع را و صاحب طالع را پس اگر باقی این  
دو کوکب را با سهم المال یا در و تدش یا با صاحب او یا در خانه مال یا با  
صاحب بیت مال و ساقط باشد مرغ از آن دو کوکب پس بدستیکه این  
مال بیرون میاید باسانی و عاقبت پس اگر بوده باشد مرغ در وقت  
مشتری و مال آنکه او مناظر باشد خطا وند خانه مال را یا خداند سهم مال  
و ان برای مرغ قوی باشد بر مشتری واقع خواهد شد در آن باب مال  
فتنه و فساد و مما نعتی از صاحب مال یا تلف میشود بسیاری از آن  
مال و اگر بوده دخل در عوض مرغ پس بدستیکه در آن مال بیرون میاید  
بگیری و طول کشیدن و مناظره از سلطان یا بزرگان و تلف نمیشود

از آن مال

از آن مال بسیاری از جهت مکان نحل از مشتری و لکن زود باشد که راه  
بسی سلطان یا بزرگ قطع میکند <sup>بسی سلطان یا بزرگ قطع میکند</sup> و بزرگ باز سده  
یا بد در آن مال بویید بر صاحب مال دفعه بعد از دفعه فصل سیم از برای  
نظر نمودن در رسیدن بمالی از جانب بعضی اشخاصیکه که امید یا آنها  
دارد مسائل اگر بوده باشد سوال از مالی که امید دارد از جانب مردی  
که با و نسبی و خویشی ندارد یا تاجری پس خانه مال مرد هشتم در طالع  
راست و نکل وند او پس نظر کن انصال دلیل را با و انصال او را بخوانند  
طالع یا نقل نو کنند کوکب مابین آنها یا جمع نو کنند پس بدستیکه این  
دکالت میکنند بر رسیدن بمال پس اگر بوده باشد آنکسیکه از جانب او  
امید مال دارد منسوب بسائل یعنی بر او دش باشد یا اسپرش باشد  
یا پیدش باشد یا غیر از اینها پس اگر متصل شود دلیل بصاحب آن خان  
یا جمع نو کنند کوکب خود دلیل و صاحب بیت را یا در نو کنند بطالع وند  
دوم این برج مناظر باشد اول مابین ایشان قبول باشد افاده میکند  
مالی را از آن راه و الا فلا و حکم کن از دو تریع و مقابله بمشقت و از ثلث  
و تسدیس بعد این فصل چهارم از برای شناختن وقت بدست آمدن

مال شناختن وقت در فاداه مال از جمیع وجوه اجتماع کواکب انجنانیست  
 که متصل شود بان دلیل و حال آنکه اود یکی از خلوصات باشد و بودها  
 کواکب در وقتش از بروج آن کواکب باذن الله تعالی و اگر بوده باشد  
 رسیدن بمال از جانب سهام المال پس یکی از درجه سهام تا خداوند خانه  
 مال بدرجات مطالع پس انجا که رسید پس ان ایام است و نظر کن  
 نیز چند درجه است مابین دو دلیل از درجات پس خوبه اینک وقت  
 بدست آمدن بشماره این درجه است روزها یا ماهها یا سالها بر قد  
 سرعت ان و بطریق بودن ان و برجهائی که مابین انها است و نظر کن نیوکه در لاک  
 که یکی داخل میشود و خداوند بابت بطالع یا خورانه خود یکی داخل میشود و خداوند  
 طالع بخانه مال یکی مقادیر میشوند انها پس همان وقت است باذن الله  
 و نظر کن بسوی جنبه های خانها انصافی که جمع شود میکند و انها یکی بید  
 خودند و انها یکی بدست میاید و انها یکی میگیرند و انها یکی میباشند  
 پس نظر کن بخوانند شلته شمس که در کدام برج است ان ایا در برج خود  
 یا در غیر برج خود است ایا سعادت یا خسر پس اگر برج بسیار جمع کنند  
 باشد

کتاب فی الجواهر  
 در بیان طالع  
 و در بیان کواکب  
 و در بیان نجوم  
 و در بیان ریاضی

این احکام در بیان فصل از دروغ و کذب  
 و در بیان

باشد و بر بنی دلیل بران پس بگو که جز این نیست که سوال مینماید  
 از چیزی دای و مال و اگر بوده باشد بوج انجانیکه جمع میکند و نظر کند پس  
 او خسی از مکان ردی پس بگو از برای او که این مرد ظاهر چیزی دار است  
 و لکن خردش فقیر است و اگر بوده باشد در مکان خوبی و در او خسیه این زمان و در لاک او سلویند  
 باشد پس بدستیکه این مرد انفاق میکند نفقه بسیاری و بار کون  
 اوست خراجات او و دست که بدستش میاید چیزی و نظر کن بسوی  
 مکانهای کواکب که ایا خریدن یا بد پس اگر بوده باشد بسوی در مکان  
 فرحش کدالت میکند بر مال و شوه و اگر نظر کند بسوی او نزد این  
 بخاند کدالت میکند بر متفرق شدن مالش از برای او عالی باشد  
 یا نباشد پس ملاحظه کن نظری را که میگرد و نظری را که عطا میکند که  
 که چه بگونه است موضع انها از مکانها پس فکر کن در امر انها پس هرگاه  
 بوده باشد قبول مشتری نظر کند بسوی خانه نه هر دو مکان خوبی در  
 فرحش پس بدستیکه ایشان عطا میکنند مالی و خبر بسیاری پس  
 اگر بوده باشد خسیه در مکانی که خوشحال نباشد در آن مکان پس

تغییر مردم در پیش اوست که با بطالع

بعضی نظر قبول



ببین بدستیکه اوضه غیر ساند جمال قول کنیدی در این باب گفت است  
کنیدی هرگاه سوال شدی از مال مبهم غیر معی که طلب میکنند آن را  
سائل باین نظر کن بسوی خداوند طالع باین که متصل شد بخداوند خانه  
مال و حال آنکه این قبول میکند او را و نیز آن ناظرین بخداوند طالع و بخداوند  
مال دلاله میکند بر بدست آمدن مال و اگر متصل شود خداوند طالع  
بخداوند سهم العاده یا بوده باشد احوال خداوند طالع از مشتری مانند  
احوال او از خداوند بیت دوم و خصوصاً هرگاه نظر کند بر بسوی خداوند  
سهم العاده باین بدستیکه او بدستش میاید مال و اگر متصل نشود  
خداوند طالع بخداوند سهم العاده و متصل شود بخداوند خانه مال  
و بوده باشد احوال خداوند طالع و خداوند سهم مال از غیرین همچنانکه  
بیان نمودیم از ناظر بودن بانها بدستش میاید مال و اگر متصل نشود  
خداوند طالع واقوی از برای بدست آمدن این است که بوده باشد  
مشتری ناظر بخداوند طالع و حال آنکه نصیر دلیل قرائده شده از این  
دلیل های سکنه بر مال در طالع باشد یا در باده هم یا در عاشر یا در وقت  
از وقت

استقلال است

از وقتها باقی مگر آنکه اگر حلول کند در طالع خواهد بود بدست آمدن  
مال بسوی خودش و اگر حلول کند در دوم بسوی اعوانش و نیم از مالش  
و در عاشر بسبب سلطان خواهد بود و عملها و در باده هم بسبب اعوان  
سلطان و دشمنان و دشمنان پدران و اموری از تجارت خواهد بود و در  
هفتم بسبب زوجها و معاملات و مطاله و مسازعات خواهد بود و در هشتم  
بسبب مالهای از واج و میراثها و وصیتها و اسباب مگر خواهد بود و  
در چهارم از جهت امور گذشته پیش و املاک و ذاعت و امور پنجانی و بدین  
و جنگهای بر نفع حوت خواهد بود و در پنجم بسبب فرزندان و هدیهها و خجستهها  
و مثل آنها خواهد بود و اگر بوده باشد مشتری با خداوند طالع و حال  
آنکه استقلال شده بیان بان بر مال در دعای دهم باشد خواهد بود  
بدست آمدن مال و هر چند ضعیف باشد از جانب دشمنان و <sup>فها</sup> قضا  
و مانند اینها و اگر بوده باشد و اگر بوده باشد در نهم خواهد بود از جهت  
سفرها و امرها و مال بی حساب افتاده در راه و اگر بوده باشد در ششم  
باین از جهت بندهگان و فرمایگان و بسبب بیماری و وضعکی و

از وقت

و چهار پایان و لشکرها و مانند آن خواهد بود و اگر بوده باشد در سیم پس  
 از جانب برادران و نقل کردن از مکانی بکلی و سفرها و دوستان و دشمنان  
 بدین خواهد بود و قوی دلیل بر کفر مال اندلایل آن دلیلست که در آن  
 باشد به ترتیب و تدها در حوت اول آنها طالع است بعد از آن <sup>دلیل محزون</sup> <sup>بودن این را نشان</sup> <sup>در وقت</sup> <sup>دو تدها</sup>  
 بعد هفتم بعد چهارم بعد ازین مرتبه مایلی و تدها که اول آنها یازدهم است  
 بعد دوم بعد پنجم بعد هشتم و بزرگت امور و اعانت کنند تمام این است  
 که بوده باشد دلیلهای مال و مشتری مشرقی و مستقیم باشند <sup>خطوط</sup>  
 خود و مقبل باشند چنانکه بیان کردیم و کواکب تراخ میسند آنست  
 که بوده باشند دلیلهای مقبول و اینکه بوده باشند در مناظره زهر و ضایع  
 باشند از خسین و اضع اول آنست که بوجه باشد عطارد قابل از برای او  
 و حال آنکه عطارد معرب باشد و قوی باشد از نور خودش و آنچه خلاف  
 این باشد پس حکم بخلاف کن در آن و کفایت است کندی در باب وقت و  
 سیدن مال بشمار درجهای اتصال داروغه یا ماهها یا سالها  
 بعددیکه نایب میشود بروج از اینها از جهت انقلاب شان و نشانیشان

با غیر از اینها

با غیر از اینها که زوجند باشد پس هرگاه بوده باشد متصل خواهند  
 مال خواهد خواهد بود رسیدن مال بچو بخشش و اگر بوده باشد متصل  
 شوند خداوند طالع خواهد بود بدست آمدن مال بطلب نمودن و اگر  
 بوده باشد اتصال بسبب رجعت خواهد بود حصول مال ناکامه و اگر بوده  
 باشد دلیلهای راجع با دلالت نمودن آنها دلالت میکند بر حصول مال در  
 مخلوط طلب نمودن و بهم بچسبک و اگر بوده باشد دلیلهای مخوس عارضی  
 میشود بر حصول مال بر آنندک و تقصیری بر مقلد طبیع منجوع و طبیعت  
 خانانش از دامه لجنان خانه که از بهتر است بالسه با و از حدیث نظر  
 و اگر بوده باشد آنکه طلب میکند از او مال را مرد معروفی یا بلد معروفی  
 پس طالع از برای سائلست و هر قسم از برای آن مرد و از بلد است  
 که طلب شده است از او پس نظر کن اتصال خداوند طالع را بچراوند  
 مال سلطان و اتصال خداوند سهم العاده را بچراوند هفتم یا سهم الما  
 هفتم را بچراوند دوم یا اتصال خداوند طالع را بچراوند سهم المال هفتم  
 یا سهم العاده را و سعادتها در این باب بر همان نهایست که بیان کردیم

در غیر از اینها از نظر سلطان  
 از طالع اول طالع طالع طالع طالع  
 متصل به صاحب مال هفتم به صاحب  
 مال طالع و سایر این نوزده  
 این هفت هفت خواهد بود  
 هر حاصل میشود در آن

مادد باب اول در جمع حالاتش و اگر مخالفت نمود پس توهم حکم برخلاف  
 کن و سببها و معنیها همان نحوست که پیش گفتیم باب دوم از برای  
 دانستن غده مال و چیزی که امید دارد که برسد با هر گاه سوال شد  
 از مالی که چند است شماره آن یا سوال شدی چه قدامت مقدار آن  
 آنچه بدست آمده است از مال پس ملاخط کن خداوند خانه مال و  
 عطارد و سهام المال و خداوند او را که کدام آنها قوی ترند و اولی بجان  
 خود اند و سعادت شان بیشتر است پس قرار بده آن را دلیل بر عده  
 در موضع بلدی دلالیت میکند بر بدست آمدن و مال بدست در هم است  
 و اگر بوده باشد عطارد در مثلث است عطا میکند در ویست در هم عده  
 عطیه صغری او ضرب شده در ده و اگر بوده باشد در خانه اش عطا میکند  
 دو هزار در هم عده عطیه صغری او ضرب شده در صد و اگر بوده باشد  
 در شرفش عطا میکند بیست هزار در هم عده عطیه اش ضرب شده در  
 هزار و هم چنین دلالیت میکند هر گوی بر قله موضعش و عطیه صغری  
 عطا میکند

در وصل چهارم از خانه چهارم  
 بمصل خواهد آمد

در وصل پنجم از خانه پنجم  
 بمصل خواهد آمد

عطا میکند در هبوطش و مکان بد عطیه مساوی و در مثلث اش ده برابر  
 در شرفش هزار برابر پس اگر بوده باشد گوگب با جمع پس گوگب نصف  
 از آنچه ظاهر شده بود و اگر بوده باشد گوگب محترق پس کم کن از آن بقدر  
 احراق گوگب و دوری آن از شمس بجا و از ده درجه مگر آنکه اگر دور باشد  
 از شمس بیشتر درجه پس عطا کرده است او را نصف اول از آنچه دلالیت  
 کرده بود بر او و اگر بوده باشد مابین گوگب و شمس پس عطا کرده است  
 او را ثلث و اگر بوده باشد با شمس در یک درجه عطا نکرده است او را  
 چیزی بعد از آن ملاخط کن که کدام یک از سعد ها و خسر ها نظر میکند  
 بعطارد و باین گوگب ها و چه کوزه است موضع آنکه نظر کنده است بعطارد  
 پس بدست که اگر نظر کند بسوی او سعدی زیاده میکند در مکان مغرب  
 بعطیه صغری و در مثلث ده چندان و در بدست صد چندان و در شرف هزار  
 چندان و هم چنین اگر سه خسر کم میکند بر همین نحو و در احتراق کم میکند  
 زیاده او را یا نقصان او را بر قدر دوریش از شمس و اگر بوده  
 باشد سعد با جمع پس بیا فکری نصف و اگر با مشتری باشد در شرفش

طایفه است که سعد  
 اماره شمس در آن  
 صد برابر است چنانکه  
 از سر و بعد سعد  
 معلوم است

مع خرد و نسی شمال و صلا و نسی شمال و اخلاق گوگب بر سوم از باب ثلث است

در وصل ششم از خانه ششم  
 بمصل خواهد آمد

در وصل هفتم از خانه هفتم  
 بمصل خواهد آمد

چیزی و هم چنین محسوم نمیکند چیزی را و هر زمان که یافتی دلیل را که استدلالت  
 نموده بر عدد چیزی آن دلیل که زیاد میکند یا کم میکند در برج جدید  
 پس و چنانکه کن آن عدد را و بسا هست که میباشند خصما آنها که  
 عطا میکنند مال را و همانها دلیلند بر عدد چیزی و شمس هر که نظر کند  
 بسوی دلیل از سدیس و ثلثیت زیاد میکند و در اجتماع کم میکند  
 پس بدان این را قول و الیس گفته است و الیس بکیر او خداوندند  
 الا در تا شمس پس آنچه باشد ما بین آنها پس مالی که سوال شده است  
 از آن بنهاره همین در جانتست عشرات یا اشانت یا الوف باب سیم  
 در نظر کردن در امر قرض هرگاه سوال کرد از مالی که در ذمه مردی دارد  
 ایاقی و ذی خواهد یافت یا نه پس نظر کن بسوی صاحب هفتم ایامقل  
 میشود دلیل از خانه مال سوال کننده پس بدو سیکر مال از برای سوال  
 کننده است نه از برای سوال شده از او و گفته است ماسا اید هر که  
 شدی از زمین پس قرار بده طالع را از برای سائل چه طلب کار باشد  
 یا غیر طلب کار و هفتم از طالع را از برای مستول عنه و عطا در وقت  
 از برای مال

از برای مال پس اگر نظر کنند بیکدیگر خداوند هفتم و خداوند خانه  
 عطاوند از ترس یا مقابله اسرا خواهد کرد طلب کار و سخت خواهد  
 گرفت بر او و اگر نظر کنند بیکدیگر از ثلثیت و سدیس صلح خواهند کرد  
 با یکدیگر و دوستی خواهند نمود با یکدیگر و اگر ناظر نباشند نمی بیند او را  
 و اگر نقل نمودند قریبا کوکی ما بین آنها می بیند فرستاده او را یا کسی  
 که با او نسبق داد یا نظر میکند او بسوی او و نمی شناسد او و اگر بود  
 باشد قمر سعور دلالت میکند بر نیکی و در طلب کردن و اگر بوده  
 باشد عطاوند محسوم بر حال پس بدو سیکر طلب کار هر که گرفت ما بین  
 را بر میگرد بدعوای مال یا اقامه خواهد نمود شاهد دو نوع بر مالش  
 و اگر سخت عطاوند از سرخ باشد دلالت میکند بر داد و فریاد و نزاع  
 و ضومتی شدید و اگر بوده باشد قریحت النعام پس استدلالت  
 کن بنمس هم چنانکه فرمودم بتو در قران اتصال او بعد و محسومها  
 و اگر یافتی قریبا در درجات مظلمه ده ما بین بیت و یکدیگر میزان  
 ناسه در وجه عقرب و بوده باشد در طرفه محرقه بر سمت منطقه

الروح یاها بط باشد در جنوب یا داول در جاسد و جزایا قوس  
 باشد پس ان بدست و دلالت میکند بر تلف و فساد مال و معتقد  
 بودن امرش و اگر یافت قریبا با مشرق یا با عطارد دلالت میکند  
 بر میرشدن امرش در سانی باب چهارم از برای نظر نمودن در  
 امر تجارت هرگاه سوال شدی از تجارت پس ملاحظه کن عطارد  
 را وقتش را و ضعفش را و مشرقی بودن او و مغربی بودن او و  
 استقامت و رجوع او و موضع او از فلک و نظر کن که کدام یک از  
 سعدها و خصها ناظرند بسوی او یا مقارنتند او را و استلال کن  
 از قمر و انصاف او و اتصال او پس بر قدر درجات انها در سعادت  
 و خوست و قوه و ضعف و نیکو موضع و بدی ان پس حکم در تجارت  
 و نظر کن بسوی قمر پس اگر بوده باشد زاید در حساب و نورد  
 حائق که صاعد باشد در شمال و در مابین طالع و عاشر باشد بعد  
 تا سابع و هم چنین بر توالی بر شش برج دلالت میکند بر دواج  
 آنچه سوال شده است انا و از هر برجی پس اگر بر عکس باشد این

بلال هر روز در  
 از برج و طالع از هر روز  
 در دواج سال بقدر مرتبه  
 در هر روز دلالت میکند  
 احوال

احوال همگی دوا و کلاست میکند بر نقصان و کمی رواج و نیان در هر  
 نوعی و اگر در هم شود این احوال سه گانه از قمر پس نظر کن با غلبه از انها  
 و آنکه شهادتش بیشتر است پس حکم کن بان انشاء الله تعالی <sup>ملاحظه</sup>  
 کن در سوال نمودن از مال که تحقیق فرستاده است بسوی ان برای طلب  
 کردن مقصودی قمر عطارد را و در جبهه خانه مال را و در جبهه خانه امید  
 امید را پس اگر متصل شود قمر عطارد و بوده باشد پاک از عیبها و پاک  
 باشد خرج از او خصوصا اگر نظر کند زهره بسوی قمر و در جبهه خانه امید  
 و طاهر خداوند او دلالت میکند اینها بر بسیاری سود و زیادت  
 نفع و اگر مجتمع باشند این حالها سوای آنکه عطارد را جمع بود نقصان  
 میکند بعضی نقصانی باذن الله تعالی باب پنجم از برای نظر  
 نمودن در امر خرید و فروش هرگاه سوال شدی از خریدن و فروختن  
 پس نظر کن از برای فروشنده از طالع و خداوند او و از برای خریدار  
 از هفتم و خداوند او و موضع ان دو و متصل شدن بیکه را بیکری  
 پس اگر متصل شد بیکه از ان دو بیکری دلالت میکند بر حصول خرید

زاید قمر روح و نور  
 و سعد در شمال و در بین  
 طالع و عاشر بودن

و فروشن و میباشند اسانی و اذنی از جانب کسیکه دلیل او که کسب  
 روست و آنچه گفتیم در وقتیکه که خداوند طالع و خداوند هفتم در کوی  
 باشند و بوده باشد شهادت ایشان بکلی و اگر مخالف باشند در  
 پس اسانی و اذنی از جانب کسیکه که دلیل او نیکوتر است از  
 حیثیت موضع پس اگر متصل نباشد و لکن کوی در نمودار نکند  
 خواهد بود مسایعه بر دست مری که در میان خریدار و فروشنده  
 داده بعد از آن نظر کن در انظار مقرر کرده انرا از برای فروشنده  
 و اتصال قریا از برای خریدار و نظر کن در قبول حساب طالع و قریه  
 پس بدستیکه ان نیز دلالت میکند بر خوب مسایعه و بهترین افتاد  
 طالع است بر حصول مسایعه و هم چنین اتصال حساب طالع بشاه  
 سعده که در وقت باشد دلالت میکند بر خوب مسایعه و بهترین  
 او تا طالع است و عاشر نیز که هفتم و چهارم دلالت میکنند  
 بر نفع و مشقت و هرگاه خداوند طالع در هفتم باشد پس بدستیکه  
 خریدار میباشد تابع فروشنده و اگر بوده باشد خداوند در  
 طالع

در وقتیکه که  
 در وقتیکه که  
 در وقتیکه که

طالع خواهد بود فروشنده تابع خریدار و هرگاه در طالع سعده  
 باشد دلالت میکند بر اسانی بیع و دست کوی فروشنده و اگر  
 در طالع خصی باشد دلالت میکند بر اشکال مسایعه و دروغ کوی  
 فروشنده و دانسته میشود که ان بجمالی فروخته شد و کوی بجمالی  
 ان و قدر قیمت از عاشر و حساب عاشر و دلالت مینماید هفتم  
 و قریه خرید چیزی که فروخته میشود پس اگر بوده باشد ان برای  
 قریه اتصالی و نبوده باشد ان برای او انصرافی پس بدستیکه فروشنده  
 میفرودند مگر آنکه خریدار است یا هنوز قیمتش را نداده است <sup>مصلحت بکار ان کفایه</sup>  
 و اگر بوده باشد ان برای قریه انصرافی و نباشد ان برای اتصالی پس <sup>مصلحت بکار ان کفایه</sup>  
 بدستیکه آنچه را که خریدار است بدست خریدار است بعد از آن ملا <sup>خط</sup>  
 کن از برای نسیه داخل شد و نقد را در بروج دوم از موضعش  
 که چه کوی متصل خواهد شد پس اگر متصل شود سعده پس  
 خریدار نسیه را خواهد نمود آنچه بر ذمه اوست و اگر بوده باشد  
 این سعده که متصل شده است بان قریه شرفی پس

مصلحت بکار ان کفایه  
 مصلحت بکار ان کفایه

بدستیکه خریدار خواهد فروخت مالی را که خریدار است برفع وادان  
 نمود آنچه بر ذمه اوست و اگر بوده باشد آن سعد مفرد و غریب ادا  
 خواهد نمود آنچه بر اوست بعینه یا بفرقته متاعی که بر او بران باشد  
 و اگر متصل شود در برج دوم از موضعش پنجسها پس بدستیکه  
 که ادا خواهد نمود از آنچه بر ذمه اوست چیزی و تلف خواهد نمود  
 و بر خواهد گشت آنچه بدین متاع و اگر چنانچه بخردان را پس  
 بدستیکه در این خریداری خدعه و اندوه و ضرب و مشقت خواهد  
 بود و اگر بوده باشد این شخص صاعد شرق پس بدستیکه خریدار  
 نفع کرد و گویا که ادا خواهد نمود چیزی و اگر بوده باشد آن شخص  
 مخد غریب پس بدستیکه تلف خواهد شد مال خریدار و محتاج  
 خواهد بخوی که قادر نباشد بر چیزی و ادا خواهد نمود قیمت متاع  
 را با اتمام پیش از محتاج شدن و اگر بوده باشد منصرف عنه فرقی که  
 داخل شده باشد در احتراق پس بدستیکه فروشنده خواهد بود  
 پیش از آنکه بر کرد در مالش بیوی او و اگر چنانچه منصرف عنه فرقی گذشته  
 باشد از

باشد از حد احتراق بیماری کشیده است بیماری شدیدی و اگر بود  
 باشد منصرف عنه فرقی پس بدستیکه فروشنده منصرف  
 این متاع را بجز و در غرض خواهد گرفت فروختن از جانب او و  
 و اگر نظر کند بمصلحت بقرضی از ترسیع و مقارنه دلالت بر آنکس بیع  
 و دوغ گفتن در آن و هرگاه ساقط باشد فروشنده باشد از برای  
 او اضرائف و نه اتصالی پس نظر کن بسوی او تا در ربع و هرگاه به  
 باشد در چهارم کوکب شرقی دلالت میکند بر بیوی متاع و اگر  
 بوده باشد غریب دلالت میکند بر کفلی آن و اگر بوده باشند  
 ستاره در بیانه اش پس بدستیکه این متاع از جمله خوبان جنس  
 خود است و اگر بوده باشد در شرفش پس بدستیکه این متاع  
 چوبه میان است و اگر بوده باشد در مثلثه اش پس آن متاع در محله  
 خواست نیست آن وسط و اما حد کوکب و وجه او دلالت میکند بر اینکه  
 این متاع خوب نیست و محتاج بان نیست هر کس و اگر در هبوطش  
 باشد پس آن متاع نیست ترین و بدترین متاعیست از جنس خود

بدستیکه  
 حکم کس و  
 و بیع را  
 باشد

و نظر کن در این باب بسوی بروج مستقیمه الطالع و کوکبی که زاید در  
 نور و حساب باشند و نظر نمایند بسوی سعدها و متصل شوند باو  
 پس ببلدستیکه هر چیزی را که بخورد در آن روز می رسد بصلب او پیش  
 از قیامتش دلاالت میکند بر اینکه او نفع خواهد کرد و اگر در عرض آنچه  
 ذکر کردیم از سعدها فخرها باشد پس ببلدستیکه دلاالت میکند بر  
 ذیان و کسادی و اگر خیاخچه ناظر باشند قرص عطار در برج پس ببلدستیکه  
 آن دلاالت میکند بر وقوع خصومت و شروداد و فریاد و هم چنین است  
 ذنب هرگاه مقارن باشد قرصا غیر از اینکه ذنب کتر از مرغ است پس  
 بدان این قاعده را بآب ششیم در متاعی که گم شده است آیا در خانه  
 است یا نه زیاد زبوره است نظر کن درین مسئله بسوی مائمه خدایه  
 طالع و خدایه عکس پس اگر هر دو آنها با هم یا یکی از آنها در اوقات  
 باشد چیزی که شده از خانه در خانه است و از خانه بیرون نیست بعد از آن  
 نظر کن دلیل بر این را پس اگر بوده باشد در اول داخل شدنش بری  
 را پس کم شده در اول خانه است نزدیک بلد و اگر دلیل در وسط بروج یا  
 اخر بروج

نظر کن در این باب بسوی بروج مستقیمه الطالع و کوکبی که زاید در نور و حساب باشند و نظر نمایند بسوی سعدها و متصل شوند باو پس ببلدستیکه هر چیزی را که بخورد در آن روز می رسد بصلب او پیش از قیامتش دلاالت میکند بر اینکه او نفع خواهد کرد و اگر در عرض آنچه ذکر کردیم از سعدها فخرها باشد پس ببلدستیکه دلاالت میکند بر ذیان و کسادی و اگر خیاخچه ناظر باشند قرص عطار در برج پس ببلدستیکه آن دلاالت میکند بر وقوع خصومت و شروداد و فریاد و هم چنین است ذنب هرگاه مقارن باشد قرصا غیر از اینکه ذنب کتر از مرغ است پس بدان این قاعده را بآب ششیم در متاعی که گم شده است آیا در خانه است یا نه زیاد زبوره است نظر کن درین مسئله بسوی مائمه خدایه طالع و خدایه عکس پس اگر هر دو آنها با هم یا یکی از آنها در اوقات باشد چیزی که شده از خانه در خانه است و از خانه بیرون نیست بعد از آن نظر کن دلیل بر این را پس اگر بوده باشد در اول داخل شدنش بری را پس کم شده در اول خانه است نزدیک بلد و اگر دلیل در وسط بروج یا اخر بروج

یا اخر بروج باشد پس کم شده در همان قسطنطین است از خانه و ملا خطه کن در  
 این باب از بروج شرق یا غرب یا جنوبی یا شمالی پس استلال کن  
 از او باذن خدا بروج سیم از طالع و آنچه مناسب اوست از مسائل و بدان سه  
 باب است باب اول از برای نظر کردن در سوال از احوال برادر یا دوست  
 باب دوم در شخصی که آمده است تو را بجهت نصیحت کردن ایاد است که دوست  
 یا فریب دهنده باب سیم در خبرها هفتش و باطلش باب اول در سوال  
 کردن از برادر یا دوست گفته است ما شاء الله هرگاه سوال کردی تو را  
 شخصی از برادرش پس نظر کن در بروج سیم از طالع و هفتش و هشتاد و هشتاد  
 برادران و کوکبی که نظر میکند بسوی آنها از سعور و خوس و بسوی مکان  
 مرغ و ان باب مثلثات او پس ببلدستیکه تو اگر یا فقر خداوند سیم داد ششم  
 یا متصل بصلب او پس ببلدستیکه برادرش بیمار است و هم چنین است  
 اگر یا فقر خداوند ششم داد سیم و اگر بوده باشد خداوند سیم و پنجم  
 یا یازدهم پس برادر در سفر است و اگر در دعوم یا هشتم باشد پس برادر  
 در غم و بیماری است و اگر صلب سیم و مرغ هر دو با هم تحت الشعاع باشند

نظر کن در این باب بسوی بروج مستقیمه الطالع و کوکبی که زاید در نور و حساب باشند و نظر نمایند بسوی سعدها و متصل شوند باو پس ببلدستیکه هر چیزی را که بخورد در آن روز می رسد بصلب او پیش از قیامتش دلاالت میکند بر اینکه او نفع خواهد کرد و اگر در عرض آنچه ذکر کردیم از سعدها فخرها باشد پس ببلدستیکه دلاالت میکند بر ذیان و کسادی و اگر خیاخچه ناظر باشند قرص عطار در برج پس ببلدستیکه آن دلاالت میکند بر وقوع خصومت و شروداد و فریاد و هم چنین است ذنب هرگاه مقارن باشد قرصا غیر از اینکه ذنب کتر از مرغ است پس بدان این قاعده را بآب ششیم در متاعی که گم شده است آیا در خانه است یا نه زیاد زبوره است نظر کن درین مسئله بسوی مائمه خدایه طالع و خدایه عکس پس اگر هر دو آنها با هم یا یکی از آنها در اوقات باشد چیزی که شده از خانه در خانه است و از خانه بیرون نیست بعد از آن نظر کن دلیل بر این را پس اگر بوده باشد در اول داخل شدنش بری را پس کم شده در اول خانه است نزدیک بلد و اگر دلیل در وسط بروج یا اخر بروج



داخل بد اعتراق پس جان خواهد برد از این بیماری و اگر هر دو صورت باشد  
پس خیر بزرگ بر که او مخصوصا اگر بوده باشد خسیه خداوند متعال در زمان  
برادری یا بود باشد هر دو مخصوص بعد از آن خریه ماسوی آنچه مذکور  
شد از حال بر آمد بر نحوی که بیان کردیم از برای تو در باب اول و هم چنین  
هرگاه سوال شدی از منسوب اب خانه انخانه ای فلکی غیر از بر آورد از پدید  
و مادر و فرزند و بنندگان و سلطان و اعوان و دشمنان پس نظر کن <sup>چنانچه</sup>  
نظر کنی در آن باب مانند آنچه نظر میکنی در طالع مرالید از نظر کردن  
سعد ها و نحس ها بسوی مکانیکه سوال شده از منسوبات آن مکان یا  
نظر کردن سعد ها و نحس ها بجنب آن مکان یا چونکه بودند آنها در آن  
مکان پس آنچه رخ میکند از طبایع غصه آن روزه است و بیماری و آنچه میکند  
از طبایع سعد ها خوش حالیت و خوبی و نیکویی احوال و و امکان شیرین  
نمودن طبیعت کوکب را با آنها و این باین نفعی که طلب شهادت کن از من و اعتماد  
در سوال نمودن از پیدان و انقی از سوال نمودن از مادران و و امکان دار  
اینکه شریک نمایی زهره را در اوزمان و مشرقی را در سوال از فرزندان  
و عطارد را

و عطارد را در سوال از بنندگان پس بدستیکه آنها طالعند در دلیل بودن  
با خداوند خانهای که دلالت میکنند بر این انخاص باذن خدا باب دوم  
در وضعیت کشته که نزد تو آمده است آیا راست است یا دروغ گوهر گاه  
نزد تو آمد شخصی جهت نصیحت کردن و خواسته باشی که بدانی که راست است  
یا دروغ گوهر گاه کوکب سعوی در وسط آسمان باشد پس انخص نصیحت  
کننده اینست حذوق و اگر در وسط آسمان حضور باشد پس او فریب دهنده  
است کاذب باب سیم از برای نظر نمودن در امر خیرها که کدام حق است  
و کدام باطل است هرگاه سوال شدی از چیزی که حق است یا باطل است یا بد  
یا سوال شدی از امری یا ترسوی آیا میباشند از برای آن اصله پس نظر کن  
بسوی صاحب طالع و هر کدام از آنها که در وقت باشند پس اگر هیچ یک از  
انها در وقت نباشند پس هر کدام از آنها که اولی دارد بطالع پس ابتدا بهمان  
نمایس اگر بوده باشد پس اگر بوده باشد حیرانجه را بجا آید که خوشوقت باشد  
بان سائل پس بپای خداوند طالع و قریبا و غدا و بدیبت قریبا و او را در  
بعورد و بری از نحوس و اگر کوکب که مضربانها و کوکب مضرب صفا

بالعقل

ششم و هفتم اند از کواکب پس خبر حق است و ان نیکو است و غریب و اگر  
 عکس از خبر مذکور شد باشد پس توهم حکم بعکس کن از بدی و شر گفته است  
 ما شاء الله اگر بوده باشد قریب یا خداوند طالع در وقت دعای که پاک  
 باشد در نفسها متصل نشود بستانه ساقطی که قبول نکند او را پس خبر  
 حق است و اگر متصل شود در وقت بستانه ساقطی که قبول نکند او را پس  
 تحقیق که می باشد از خبر گفتگوی و لکن باطل خواهد شد و با تمام نخواهد شد  
 یا آنکه داخل خواهد شد ان را فساد و اگر متصل شود بستانه راجحی  
 یا ساقطی و بدترین آنست که ان ستاره خصی باشد دلالت میکند  
 دروغ و فساد خبر و اگر متصل شود قریب یا خداوند طالع از وقت نفسی که قبول  
 نکند او را پس خبر باطل است و اگر نبوده باشد خداوند طالع در وقت کن  
 متصل شد بستانه که در وقت باشد پس اگر ان ستاره سعد باشد یا قابل  
 باشد و صاحب طالع را پس خبر زود باشد که حق کرد و ظاهر شود و اگر ان  
 ستاره خصی باشد و حال آنکه قبول نکند صاحب طالع را پس بدستیکه  
 خبر باطل است و اگر خداوند طالع زود باشد متصل بکواکب پس نظر کن  
 بانصال

بانصال کواکب با و بهمان طریق که بیان کردم پس اگر بوده باشد از برای او شرف  
 و قوی در انصال کواکب با و پس خبر حق است و اگر نبوده باشد خداوند طالع  
 وقت و متصل شود با وجود نبودن در وقت بستانه ساقطی پس بدستیکه خبر  
 دروغ است مگر آنکه قبول کند ان کواکب خداوند طالع را و اگر بوده باشند  
 کواکب که قبول میکند خداوند طالع را همان متصل خداوند طالع پس نظر کن  
 اگر متصل نشود خداوند طالع نفسی که قبول نکند او دلالت میکند بر راستی  
 خبر و اگر متصل شود نفسی که قبول نکند او دلالت میکند بر فساد خبر  
 و بر هم خوردن کار بعد از امید و می باشد بر هم خوردن از جانب صاحب  
 مسئله و اگر بوده باشد و اگر ان نفس متصل شود خداوند طالع راه میابد  
 بر هم خوردن از غیر جانب مسئله و باطل خواهد شد قریب که حال الی غیر  
 در این باب دلالت میکند بر کذب خبر مگر بقوی از خداوند طالع و هم  
 دلالت میکند بر کذب خبر اگر متصل گردد بستانه راجحی که قبول نکند او را  
 و هرگاه متصل شود بستانه در وقت که قبول کند او را پس طلب طویل  
 دیگر مکن با و همان کافی است و بهترین و ندها طالع است و عاشر

صحیح با کبر رسول اول  
 اصول مستثنی از سحر و جادوگری

پس اگر بویه باشد گوگوب در وقت و لنگه متصل میشود با و قریب می باشد  
 که قبول نکند قریا دلالت میکند بر بوی هم خوردن خبر بعد از هویدا شدن  
 خبر مگر اینکه قبول کند قریا و او قبول کند قریا پس خبر صحت است و غیر  
 آنست که نظر بر قبول از طالع باشد یا عاشر پس نظر کن در این هنگام متصل  
 به قریا پس اگر سالم باشد از قریا خوش و احتراف و رجعت پس خبر باطل خواهد  
 رسید و آن خبر صالح خواهد بود پس اگر چنانچه مخوس باشد از گوگوبی  
 که قبول نماید او را یا آنکه راجع باشد دلالت میکند بر کذب خبره و قری  
 صاحب طالع هرگاه متصل شوند بگوگوبی که ساقط باشند از طالع دلالت  
 میکند بر کذب خبر و فساد آن هرگاه آن گوگوب مقبول نباشند در باب اخبار  
 و هم چنین است در باب اخبار انصال قریب صحت است او نباشد  
 یا بعدی که ساقط باشد در موضع بلای دلالت میکند بر اینکه خبری که گفته  
 نقیض خبر خواهد آمد و بخوبی که مذکور میشود خواهد بود ساقط  
 بودن قریا و خداوند خان اش دلیل بری اصل بودن خبر و بعدی عاقبت  
 آنست که انصال قریا و خداوند خان اش یا بعدی در حال قریا که آن درود  
 و دعا باشد

و تری باشند دلالت میکند بر اصل داشتن خبر و محقق بودن آن و اگر  
 این انصال <sup>نحوه</sup> که مذکور شد باشد و لکن خداوند خان قریا یا آن سعادتها  
 باشد پس بعضی از آن خبر اصل دارد و بعضی خبر اصل است یا آنکه تمام آن خبر  
 شد در دهری و مشقت و هرگاه خداوند خان قریا بعدی که قابل تدبیر  
 قریاست در عاشر باشد دلالت میکند بر محقق خبر و قری دلیل بر محقق خبر  
 و راست بودن آن بودن طالع است ثابت یا ذو جسد یا آنکه خداوند خان  
 ناظر طالع باشد و متصل به قریا و خداوند خان قریا بعدی در وقت باشد  
 پس اینها دلالت میکند بر غفلت شدن بر حاجت و شناختن عاقبت خبر بعد  
 از آنکه ادله محقق شدن و راستی وجود باشد از خداوند خان طالع و خداوند خان  
 قریاست از طبیعت خود اینها و مواضع آنها از فلک و از خداوند خان این مواضع  
 آنها و مواضع خداوند خان مواضع پس اگر مسعود باشند دلالت میکند بر وفق طبیعت  
 سعد و اگر مخوس باشند دلالت میکند بر نحوست و بر وفق طبیعت خس و اگر چنانچه  
 خداوند خان تحت الشعاع باشد خواهد بود این خبر نه چنانی که اکثر مردم نمیدانند  
 آن را و اگر چنانچه مشرق <sup>نورانی</sup> باشد یا در مناظر شمس باشد یا در جانب مشرق

باشد خصوصاً هرگاه شمس ناظر بقر باشد و هر دو انضا ناظر بطالع باشد  
شد بین خبر شایع و ذایع خواهد بود مشهود در میان مردم باشد  
ان خبر و گفته است بعض حکماء هرگاه طالع از بروج منقلبه باشد  
معوصه الطلوع باشد و قرین مد بروج منقله معوضه الطلوع باشد  
دلالت میکند بر کذب خبر خصوصاً اگر خبر از اجاری باشد که منشأ  
خوشوقی سائل شود و سعدها شاهدان باشد یا آنکه خبر از اجاری  
باشد که سبب غمگینی سائل شود و محسوسات شهادت دهند  
باشد و بدانکه از برای سیم و نهم و خداوندان آنها و از برای قمر  
دلالتی میباشد می باشد بر اجار و هم چنین سهم التعداد  
پس اعانت بخواه از انضا و گفته است اما ملاحظه کن که در  
وقت سوال تو در کدام ساعتی از ساعاتی شب و روز  
اگر در ساعت دوی یا شش ششم یا هشتم یا دهم یا نهم یا دهم  
اصل است زیرا که این ساعات در مرتبه خانهای ساقطه اند  
از طالع و اگر در غیر این ساعات باشد باقی خبر حق است

باب چهارم

باب چهارم در طالع و آنچه مناسب است از سوال عدوان  
بسیار است اول برای نظر نمودن در خریدن آب رهن  
در مزارع و باغات و مانند آن در دوم برای نظر نمودن در امر  
قبول کردن و اجاره دادن در سوم در امر روی سینی و گنجینه ها در چهارم  
در امر ارباب و فاسقان در پنجم در امر و فتنه ها و در اول و دوم  
ان باب اول برای نظر نمودن در خریدن مزارع و محوطه ها  
و فاسقان و کاکس و کاروانه ها و مانند آن است  
صل اول مواضع دلیلی است بر این مطلب بعد دوم ابابیا آنچه را که  
شده است از آن بانه سخن در آمدی موافق آن صل چهارم  
نمیت آن که چند است صل محم ابی منقطع خواهد شد روزی  
از آن بعد بدست خواهد شد بانه صل سوم موقت وقت بود

و استماع بدون فصل اول بر جواهر دلیل بر این مطلب گفته است  
مانند آنچه که سوال کند آب در سینی نادره محوطه در ماخ که طبع است  
او را شغلی باشد بر تنی آید یا نه پس قرار داده طبع و خداوند انرا  
ار برای سوال کننده و بجهت قرار داده منوقت تر از برای  
و فویدار و معمم خداوند انرا فصل اول را برای ار برای فردی در  
جبارم در کتی که در ادب و ممر را برای مری که در فردی در ادب  
شده است و عاشره را برای قیمت پس اگر کتبی خداوند طبع را که با  
بشود بخداوند نفی منقول شود با پس بر تحقیق که فویدار و پس است  
مخبرین و اگر کتبی خداوند نفی که با طبع میشود بخداوند طبع و منقول  
با پس فرزند و پس است بر و من فصل دوم در آنکه با طبع خواهد  
شد یا نه پس نظر کن بخداوند طبع و با پس اگر منقول شود و با برده باشد  
سال

مسا این نقل نویسی ما مع سوزی ما بوجاهت انرا افزود اگر چه که انرا  
در خواهد بود کلام ما مع و شتری از یکدیگر و معقول خواهد شد بعد از آنکه  
انقال از کور ما نقل بود و ما مع نور از بر مع و معا که باشد در آن خواهد آمد  
با پس بعد از شغلی در وقت و ناخوشی که رخ نماید در آنکه در وقت و پس  
باشد بخوشی را سانی خواهد بود اگر ما مع خداوند طبع و خداوند معمم  
قول باشد خواهد بود و در برای برها مندی شتری بعد از آنکه  
اگر منقول شود و مع طبع و مع صادم منقول شود و مع صادم و  
بعد از طبع ما منقول که در وقت صادم تنهایی مع طبع و حال آنکه  
مع طبع منقول نماید مع صادم را با قبول کند صادم و مع  
اگر برده باشد انقال از انج و با بوده باشد خداوند طبع و مع صادم  
خداوند صادم در طبع و لاکنند روئیل الاک و تنوع منقول است

این اگر باشد آن لیکن نقل نور کند از خداوند طبع و خداوند صبارم  
 بد بگری و لاله کند بر فوج بیا بود بواسطت مردم و اگر باشد انسانی  
 و نه کوی نقل نور کند بین انسانیت جمع نور با تمام خفا در سینه لاله است  
 و فریداری ساقی هم در داس اوجی در ادبی و صوفی لاله بود  
 کند از آن اگر کنتی در بر جبارم خوش را ممکن در حال کیم عینی باشد  
 دلیل بود زرفانی اگر فنده بشود با نادان در محلی اگر خداوند صبارم  
 راجع باشد با محسن در هر وطن باشد اگر بوده باشد سود در صبارم  
 یا قوی دلیل بود بر آبادانی در صلح آن در آنکه بود در اولاد و نسا  
 و طبیب سعادتمند است اتفاقا است که گفته شود در روزها صبارم  
 و تالار من تا نقل و اگر جاکه در صلح و در صلح لاله در صبارم  
 تا نقل در شب در صبارم پس بر جاکه رسید با لیکن انرا در صبارم  
 ملب

رضی خدایه

صبارم پس بر جاکه فرید نماره پس در انجام است صبارم  
 پس اگر شکل که در خود هم با خداوند در صبارم از طبع و قبول نماید  
 با انجام خواهد رسید در ضمن و اگر خوش باشد در صبارم در صبارم  
 هم دلیل بود زرفانی لاله و اگر شود باشد هم در اندازان دلیل آباد  
 لاله بود اگر جاکه کیمی باشد در جاکه صبارم صفت از صبارم  
 در اندوه طبع و دلیل از برای بر کوران که با کیم عمل نماید  
 صبارم را دلیل از صبارم پس در شکل آن در صبارم را دلیل بر صبارم  
 در دست از کتاورد و صبارم که کند در صبارم در صبارم را دلیل بر صبارم  
 در ادیبانند از صبارم در دست بر جاکه کیمی در طبع ملب  
 بر کوران آن در دوان در صبارم نشاند و اگر در طبع صبارم پس  
 در صبارم آن جوان در صبارم نشاند لاله صبارم صبارم باشد

و اگر راجع باشد پیرین خوانند رفت اگر آنجا مستقیم باشد  
 میانند در آن بکند اما عالی در آن از طرفی دیگر راجع باشد  
 در آن خوانند مگر از آن بجان و اگر صاف در آن مستقیم باشد  
 در آن بسیار قوی اگر آن سدر راجع باشد در همان بار کهن  
 و سال جزیره است در وقتش گذشته است با شاد شاد و عموده آن  
 در آمد در آن در آن برای مصالح خوانند کند در آن که در آن  
 و اگر در آن شریک باشد بود بکمی در آن پس اگر راجع باشد  
 پس خوانند کند که تا می نده از در آن در آن می نده در آن  
 خوانند که شریک اگر چنانکه باشد شریک را کاب پس که خوانند  
 می شریک را که خوانند مگر خوانند در آن در آن خوانند  
 و شاخته خوانند که در وقت گذشته در آن در آن خوانند که در

هائیکه در دوری آن از فرم شریک خوانند که در آن خوانند  
 اگر کاشته همان قدم است و اگر صاف خوانند شریک خوانند  
 و اگر راجع باشد در آن در آن شریک خوانند که می خوانند که خوانند  
 شود بعد از آن نظر کن در وقت حال در وقت بسیار همان قدم که  
 که در آن در آن تو از در آن در آن در آن شریک خوانند نوع  
 چهارم پس اگر آن حمل و خوانند که در آن در آن که در آن  
 در آن که خوانند در آن در آن در آن در آن که در آن  
 پس در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن  
 آنکه در آن خوانند بود و اگر صاف که در آن در آن در آن  
 که در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن  
 صفت از آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن

در آن

در آن

هائیکه

از برای این مطلب فعل صد کلاه است فعل چهارم در این مقدار  
 قیمت اسکان از آنجا سوال شده هر کس خواسته باشد بیانی که بعد از  
 پس نظر که صاحب آن در کوئی که در عاقر میسر است لیس از بدو  
 هر کدام قوی تر اند دلیل و قوه تشریح است استقامت در بر بود  
 گوئی که خود مادر زنی دریا شده و در سطح آن کوئی است  
 مقدار سالها صواغش مقداری عدد در مدار مقداری عدد است  
 می است و همچنین اگر در بعضی خطوطین باشد که در قافله آن باشد  
 پس آن برار است و عدد اگر در قافله آن باشد پس در آن است  
 و مات در ششده این است است عشرت در کابینه شافزند  
 ما شردی از خطوطین که کفایت باشد از بعضی جهت با این  
 انرا در خطه کن مقدار حرکت از کوئی که ممکن می شود که در شرف

باشد و مثبت و منفی باشد از آنجا سوال شده هر کس خواسته باشد بیانی که بعد از  
 با عدالت با این فعل چهارم برای بدو کردن در این است  
 از سنگ مانند لیس که خواستی بدانی اگر منفع خواهد شد از آن  
 پس از خطه که صلوئی که بگونه است انفعال بیباکین یعنی در آن  
 همه آنها باکی از آنجا از ششده است که در این است و این است و این است  
 میکند در یک است سال آن سنگ را بدو کردن از آن سنگ را که در آن  
 هر جهت هم به طبع از سنگ را بدو کردن بود و ما شردی که در  
 دلیل است که منفع خواهد شد از آن سنگ را که در آنجا که اینها است  
 جهت هم به طبع از انفعال که در این است از رسع ما شردی که در  
 باشد و این است که در این است که در این است که در این است

و این است



خواهد بود آن که طلبش همدست در رسیدن منفعت  
بسم الحاده و صاحب بهت او پس بدستیکه ان اگر منظر باشد  
ادله اوله سلم باشد و معقول باشد دلالت میکند بر نفع بودن آن  
ملک اگر چیزی یافتی ز ما در بعضی خلوتش سالم از مزخج و معول  
از نظر کمتر از هر سقی با از و تد و قریب نور باشد و متصل بود  
بمشترک و ضامن و اگر بود قریب در بعضی از خلوت خود بود  
السهامه دلالت میکند بر اباد زمین و نموان قول والیس  
در امر املاک و آنچه عاقلت نموده است در آن گفته است  
والیس فرار به طالع و صاحب طالع را دلیل و محال آن و مشتری  
و کوب منصرف عند قرار دلیل خریدار و شخصی که طلب عمل میکند  
در زمین و پنجم و ششم را دلیل کننده و از عین زمین متصل  
به قمر را دلیل

بقر را دلیل عاقبت و آنچه خواهد کرد دید بان حال زمین پس  
هر کدام که دلیل او قوی باشد و سالم باشد از خوس حکم کن بسلامت  
ملکات آن دلیل و هر کدام که فاسد باشد حکم کن بفساد  
ملکات طیلان انشاء الله فصل ششم از برای شناختن وقت  
و نظر کن از برای شناختن وقت خریدن املاک از اتصال صاحب  
طالع و صاحب هفتم از تریع یا مقابله یا مقارنه و مال آنکه مابین  
انها قبول باشد پس هر وقت که بهم رسیدند در هر بدجه  
مپاشند وقت خریدن و اگر چیزی نباشد مابین انها قبول  
دلالت میکند بر خریدن بعباد و مشقت پس اگر میخواهد  
که بدلیف وقت تصرف در زمین و مالک شدن زمین بدلیف  
نظر کن از برای این از اتصال صاحب طالع و صاحب چهارم پس

طلب کن ازان وقت را هم چنانکه بیان نمودیم باذن خدا بآب  
دوم از برای نظر خوردن دد امر چیزی از حاصل زمین را دادن  
و اجاره دادن و گرا بیدادن هرگاه ابله کنی که چیزی از منفعت  
بدی خانه را یا کشتی را یا دختی را یا زمین را یا اجاره بدهی  
یا گرا بیدهی و هر چیزی از اجارات پس نظر کن از برای کسی  
که قبول میکند بمنفعت اطلاع و از برای کسی که بمنفعت میدهد  
و حاصل زمین است از هفتم و وجه اجاره و مالیه و حاصل زمین  
را از دهم و عاقبت امر را از چهارم پس اگر چنانچه یا فوق در طلب  
سعدی را پس قبول کنند ملک و فالق را بداد خواهد نمود  
و هر بصیر است و اگر یا فوق در طلب غمی را پس قبول کنند غیبت  
کار است و عطف خواهد نمود و بر خواهد گشت از این معامله

یا بقدر

یا قبول خواهد نمود عین مستاجر را بکن و فریب و مشقت و ضرر  
و اگر چنانچه یا فوق در هفتم غمی را پس ازانکه بمنفعت میدهد  
و حساب ملک است رجوع خواهد نمود از آنچه اراده نموده بود  
و طلب خواهد کرد آن را و اگر چنانچه بد هدم رخ خواهد کرد  
در این کار شدت و مضرت و با تمام خواهد رسید از برای  
او و اگر در هفتم سعدی باشد خواهد بود بمنفعت دهند  
و فاکتند و اگر چنانچه در عاشر غمی باشد مقارن مراد  
یا ناظر بصوی او از دهمی پس این اجاره مستقیم نخواهد ماند  
و بر هم خواهد خورد و اگر چنانچه غمی در چهارم باشد یا  
ناظر قوی باشد پس عاقبت این معامله بلا و شر و شدت  
و ناخوشی خواهد بود و اگر در چهارم سعدی باشد عاقبتش

خوشی خواهد بود و نیز در این باب ملاحظه کن انصرف  
قر و اتصال قر یا پس بدستیکه هرگاه متصل و منصرف  
باشد و حال آنکه او ناظر باشد بطالع سزاوارتر است بدلیل آنکه  
انسان بر ادله پیر هرگاه منصرف باشد از سعیدی و متصل کردن  
سعیدی دلالت میکند بر وفات نمودن هر یک از هر یک از این  
معامله از برای دیگری خصوصا اگر نظر کنند نمایند متصل بقدر  
و منصرف عنقر اند و سق و متصل شوند بیکدیگر پس بدستیکه  
این دلیل بر موافقت و عقابست ه اگر بوده باشد خود قر  
سالم یا مسعود دلالت میکند بر سلامتی چیزی که بمنفعت  
داده شده است و صلاح حال آن و ملاحظه کن عاقبت  
امر را از ذب بیت قر یا بسیم از برای نظر نمودن در امر  
رویدها

رویدها و او بندها بدانکه طالع از برای اول و روید نیست  
و هفتم از برای اخر روید است پس هرگاه از تو سوال  
سوال شود از روید یا بدی که آیا بلند خواهد شد  
و نخواهد شد کرد یا نه و چه خواهد بود حالش پیر قراد  
بد از برای آن طالع و خداوند طالع و قر یا پس هرگاه مسعود  
باشند هم آنها پس حکم کن نهی و بختی رسیدن و هرگاه فاسد  
باشند حکم کن بفساد و هرگاه مخوس باشند دعای از آنها  
پیر حکم کن بتوسط در نما باذن خدا باب چهارم از برای  
نظر نمودن در امر آنها و کار نیزها هرگاه سوال شدی از قنای  
یا آنی که اراده شد که حضرت شود و جاری کرده شود و مانند  
اینها پس نظر کن از برای این از دخل و قر خاصه و نظر

خودن سعود و غوس را بان دو سپر او اگر یافتی ز نظر داشتی  
و مستقیم التیر و مقر یا دفنانه سیم یا پنجم یا یازدهم یا ک از نظر  
مخرج مخصوصه و حال آنکه مقر سعود باشد دلالت میکند بر  
سلامتی آنچه سوال شده است از او و اسانی از خصوصاً اگر  
مقتل شود مقر بصلب پیش و حجاب پیشتر قبول کند او دایا  
سعدی باشد صاعد در برج ثابت پس این دلیل است بر  
بسیاری و اقبال و باقی ماندن و هم چنین هرگاه مگر اندو  
سعدی خصوصاً مشرف دو سیم یا پنجم یا یازدهم باشد دلالت  
میکند بر ثبات نفس و قنات و اگر چنانچه یافتی ز نظر داقوی  
بخصوصه دفنانه یازدهم و حال آنکه مقر مناظر باشد او دایا  
دوستی و ضاقت و در برج ثابتی یا ذو جسدی باشد  
خصوصاً

خصوصاً اگر در برج مطهره که ان سلطان و اسد و عقرب و دلو  
موجوب است باشد دلالت میکند بر خوبی قنات و کثره ان و زیاد  
ان و اگر چنانچه یافتی پله از دو نخس را دعاش دلالت میکند بر اینکه  
قنات خراب خواهد شد اگر سوال از قنات باشد و نهر پر و بر طرف  
خواهد شد اگر سوال از نهر باشد باب پنجم از برای نظر نمودن  
در امر دفینه است و بیرون نمودن ان و ذکر میشود این در پنجم  
فصل است فصل اول در طلب نمودن مواضع دلیلهای کیفیت نظر  
نمودن در ان فصل دوم ایانجا خود دفینه هست یا نه فصل  
سیم در اینکه از چه جنس است دفینه فصل چهارم ایامسطل خواهد  
شد بر دفینه یا نه فصل پنجم کجا است موضع دفینه و کیفیت بیرون  
آوردن ان و اختلاف اقوال در این باب فصل اول از برای نظر  
طلب نمودن مکانهای دلیلهای کیفیت ملاحظه در ان هرگاه سوال  
شد از تو ز مال دفن شده یا از چیزی از اعمال سحره که دفن  
مینمایند مانند صورتها و ریسه مانهای کوه زده و غیر اینها پس

دست کن طالع را بد رجعت و در قایق بپار یکتوین حسابی بعد نظر  
کن چگونه است مثال سائل پس اگر سوال نموده است از مال سپر جو یا  
شوانا و که خود دفن نموده و الحال غیباتی که در کجا دفن نموده یا آنکه از مال  
پیدا است که دفن نموده یا از مال برادر بقست که دفن نموده یا غیر اینها  
از اشخاصیکه خویشی معروفی باصلحیت مسئله دانند یا آنکه سوال از  
دفینه است که یقین دارد که در فلان خانه است مثلا و لکن نمیداند  
که در کدام موضع است از خانه یا آنکه سوال از دفینه مطلق میکنند  
و سائلت میشود پس هر کلام معین نموده دفینه را سائل از برای تو  
پس قرار بد طالع را از برای سائل پس اگر دفینه از مال است خود  
دفن نموده دفن اموش کرده پس نظر کن بخت او ندانند دوم از طالع  
و اگر از مال برادر است پس نظر کن خداوند چهارم را که چهارم خفا  
مال برادر است و اگر از مال پیدا است پس ملاحظه کن خداوند  
خانه مال پیدا هم چنین در باقی ارقام پس قرار بد خداوند خانه  
مال آنکس و اگر دفینه از دست دلیل پس اگر واقع شود در او تا خود

طالع

طالع یاد او تا در موضع حساب طالع پس تحقیق که دفینه در خانه است  
و اگر دلیل در طالع باشد یا در برج خداوند طالع پس تحقیق که دفینه  
در خانه نشین خود است و اگر در عاشر طالع یا عاشر خداوند طالع  
باشد پس دفینه در خانه است که در آن خانه مشغول شغل عمل خود  
میشود و اگر در چهارم طالع یا چهارم موضع خداوند طالع باشد  
پس دفینه در خانه است که نشین ابا و اجداد او و خویشان پیدا است  
باشد یا آنکه دفینه در وسط خانه خود است اگر از برای او خویشان  
نباشد بعد ملاحظه کن که چگونه است اتصال قروض خداوند طالع  
ببلیله مذکور و یا ما بین آنها نقل قبول هست یا نه و از دست  
این یا از دشمنی پس تحقیق که این اتصال و قبول دلالت میکند  
بظرف یا خفه سوال کرده ازان اگر اندوسق باسوق باشد پس باسوق  
خواهد بود و اگر از دشمنی باشد پس تعب و مشقه خواهد بود و اگر  
چنانچه اتصال نباشد پس نقل خود یا جمع نوز غیر دلالت میکند که  
چنانچه منظره باشد ما بین دلیل و خداوند طالع و لکن بسیر حلقه

نسخه فقهی است  
چون در چهارم  
ابا و اجداد است  
سواص نامع

سوال نظر در فصل است و در اصل  
تعمیر است که با اولیای علم و انوار اولی  
نقد است و بعد درین حکام ظاهر است

نرسد و گویند جمع نور بکنند مابین آنها و نقل نور هم نکنند کلاست نمیکند  
این نوع از نظر نظر بر آنچه امید دارد فصل دوم را برای نظر نمودن در دینیه  
که معلوم نیست که در این مکان هست یا نه پس اگر سوال از دینیه مطلق  
باشد یا دینیه که منسوب به مال احدی نباشد باشد که از جهت دیگری  
تعیین داشته باشد پس اولاً بشناس که بخا دینیه هست یا نه و طریقی است  
آنکه نظر کن بخا و ند طالع پس اگر در او ناد باشد یا در او ناد سعاع باشد  
پس در آن مکان چیزی هست و گفته اند پیشینان و ما شاء الله که  
نظر کن به برج هفتم از طالع پس اگر در او سعاعی باشد پس در آن مکان  
دینیه هست و اگر چنانچه در هفتم شخصی باشد بجای سعد و سوال از  
سحر و تماطلا باشد پس از خواست و الا فلا و اگر چنانچه سوال از کج  
باشد و در هفتم شخصی باشد پس در آن موضع که سوال از آن موضع  
شک کجی بوده و بیرون نموده اند و برده اند و گفته است ان ساقطه  
کن بد جغان ب که بجهر که کم گوکب است پس اگر در خود این نصیحه  
گوکب سعاعی باشد پس در آن مکان دینیه میباشد و بر روی بیرون  
آورده خواهد

نقد است و حکم بودن سخن  
در نبودن از نسو او را بنیاد

آورده خواهد شد دفعه و اگر چنانچه در راه دلیل سعاده بختیق  
که ساقط شده باشد از نصیحه مغرب بمکان ششم سقوط نوزده  
بیس دینیه و رب الوجود است و اگر ساقط شده باشد اندر هر موعده  
مقدار چهاردهم ساعت بیس دینیه را بختیق که دزدیده اند یا برده اند  
و اگر چنانچه در هفتم نه سعاعی و نه شخصی بیس سوال از دینیه است  
که از سر نبوده نه آنکه دزدیده باشند یا هفتی بیس و آن آورده نماند  
فصل سیم در شناختن گوهر دینیه هرگاه دانستی که در آن مکان دینیه  
هست و خواهی که بدانی که از چه نوع است پس ملاحظه گوئی که آن  
بر بودن دینیه و آن گوئی است که حال است در هفتم که چیست  
گوهر آن اگر مستولی باشد بر هفتم و اگر چنانچه مستولی بر هفتم نباشد  
شریک کن او را با صاحب هفتم و اگر هیچ چیز از آنها نباشد پس صاحب  
هفتم است دلیل پس اگر دلیل ششم باشد در هالتیکه در بلیتش  
باشد یا شرفش پس دینیه طلا بیست یا جوهر سرخ براف کوان قیمتی  
و اگر در برجی غیر از شرف پلست و شرف باشد پس دینیه چیزی نیست

توجه بر آنست که در  
و موافق با آنچه است  
نه کسی است و نه سعاع  
و سوال از دینیه معلوم  
الوجه بر این دینیه  
در زنده

از صنف برنج و بکینه و مانند آن و اگر دلیل قر باشد و حال آنکه او  
 در پیشتر یا شرفش باشد پس دینه از جنس نقره است یا بلور  
 یا چیز سفید است که از بلور آن قاری هست و اگر چنانچه دلیل شرف  
 باشد و او در یکی از دو خانه اش پس دینه مرغ است یا آهن باشد  
 مرغی و مانند آن و اگر چنانچه دلیل زحل باشد و او در یکی از دو  
 پاش باشد پس دینه چیزی سیاه است یا آهن است یا مغنی است  
 یا سمره است یا مانند آن و اگر دلیل مشتری است و حال آنکه او در یکی  
 از دو خانه خود است پس دینه نقره است و جامهای سفید و  
 سفید و مانند آن و اگر چنانچه دلیل زهره است و حال آنکه او در یکی  
 از دو خانه اش است پس دینه مر و اید درشت است و مر و اید ریزه  
 و آنچه اندر یا بر روی میاید و مانند آن و اگر دلیل عطارد باشد در  
 صورتیکه در یکی از دو خانه خود باشد پس دینه سیماب است یا کتابه  
 یا پوسته است یا قاقم است و مانند آن و اگر این دلایلی که مذکور  
 شد در غیخانههای خود باشند پس ممانع کن آنها را با گوچی که متصل

میشود

میشود بانها یا آنها متصل میشود بان گوکب و هرگاه زحل شریک عطارد  
 باشد دلالت میکند بر اینکه یا هر یک در خانه تکی باشد و حال آنکه  
 یکی از آن دو دلیل باشد دلالت میکند بر اینکه دینه سحر است و مانند  
 آن و چنین است ذنب و گفته است اساهرگاه خواهی بدانی نوع دینه  
 و این نظر کن بخلاوند در چنان طالع و خداوند نفع طالع و خداوند  
 نفع هر هفتم و در چنان که در چه جانید آنها و یا ناظر اند بطول و خور  
 بعضی خداوند در چنان بد چنان خود و خداوند نفع هر نفع خود بدان  
 و یا آنها در مکان خوب میباشد و در مکان بدی و استلال کن  
 از آنها بر مقدار دینه و نوع آن و اولی ترین از این ارباب بدکالت کردن  
 آنست که ناظر مکان خود باشد فضل چهارم در اینکه ای بر دینه نظر  
 خواهد پاقت یانه و هرگاه اراده نمائی اسکله بدانی یا بدست خود  
 آمد این دینه یانه پس ملاحظه کن گوچی و اگر دانست بر بودن دینه  
 و آن سعید است که در طالع باشد یا سایر او تا دیا خداوند هفتم پس  
 اگر متصل شود بر حسب طالع یا متصل کرد با و حسب طالع یا نقل بود کند

اینکه اگر در این طالع  
 که در اولین دینه است  
 از این طالع که در این  
 از این طالع که در این  
 از این طالع که در این

کوکبی میانه آنها یا جمع نور نمایند دلالت میکند بر بدست آمدن دفینه  
 پس اگر این اتصال از تریج یا مقابل یا مقارنه باشد پس از بعد از طلب  
 و تعب و مشقت خواهد بود و اگر چنانچه از ثقل یا مقارنه باشد  
 پس باسانی و سستی خواهد بود و هم چنین دلالت بر زود بدست  
 آمدن میکند هرگاه ناظر باشد نیز بین بطالع یا یکی از آنها در طالع  
 باشد و اگر چنانچه ساقط باشد از طالع و در طالع نباشند دلالت  
 نمینماید بر مشقت و تعدد و کفرت است یعقوب کندی ۱۲ و میگوید  
 که طلب کن در این باب سهم السعاده و حساب اودا پس اگر چنانچه  
 ناظر باشد بطالع و نیز بین خداوند طالع میباشد شاهد بر بدست  
 آمدن و اگر ساقط باشد حساب بدست سهم و نیز آن خصوصاً خود  
 قرآن سهم و ساقط باشد سهم خداوند او از مناظره طالع و حساب  
 طالع میباشد شاهد بر تعویق و صعوبت طلب باذن خدا افضل  
 پنجم در شناختن مکان دفینه و بیرون آوردن آن پس هرگاه او در موهبی  
 دانستن موضع دفینه را پس نظر کن بکوکب دلیل بر بودن دفینه که در  
 کلام بر ج

از طالع تا مغرب شرفی

از مغرب تا باج

کلام بر ج و کلام بر ج اصح از اربع فلک پس دفینه در همان ناحیه است از  
 خانه یا مکان پس اگر در طالع یا اربع شرقی باشد دفینه در سمت شرقی  
 خانه است و اگر در وسط آنها باشد در سمت قبله خانه است و اگر  
 در هفتم و اربع غربی باشد پس دفینه در سمت غرب خانه است و اگر  
 در چهارم و اربع شمالی پس دفینه در ناحیه شمال خانه است یا مکان پس  
 اگر چنانچه در این احوال بر جی که دلیل در آن بر ج است از اربع ثابته  
 باشد پس دفینه در زمین دفن شده و اگر در اربع ذویج باشد  
 باشد پس دفینه در دیوار پنهان شده و اگر در اربع منقلب باشد  
 پس دفینه در سقف است از اربعی که یافته اودا در آن اربع پس اگر چنانچه  
 از اده نمایی که بلائح موضع دفینه را پس قسمت نما آن خانه یا مکان  
 در چهار قسم بعد از آن زرع کن ربعی را که دلیل دلالت نموده بر آنکه  
 دفینه در آن موضع است از دیوار یا سقف یا زمین خانه پس شش  
 زرع آن را بعد از آن نظر کن ببلیک در هر ربعی که هست چه مقدار  
 طی نموده از آن اربع و کلام و ج است او پس قسمت نما این اربع  
 اربع ربع مکان را

*Handwritten marginal notes in the right margin of the right page.*



سه تقسیم پس اگر دلیل در وجه اول باشد پس دینه در ثلث اول  
از آن ربع است و اگر در وجه ثانی است پس دینه در ثلث دوم  
است و اگر دلیل در وجه سیم است پس دینه نیز در قسمت سیم  
است بعد از آن ملاحظه کن همین ثلث را و تقسیم کن آن را بدو  
جزء بعد از آن بشمار از آنها مقلدا آنچه سیر کرده است گوگب در  
وجهی که گوگب در آن وجه است پس بجز جا که رسید پس آن  
موضع دینه است از اقسام ثلثه آن وجهی که یافته موضع دینه را  
در آن ربع گفتار در استخراج دینه گفته است بعضی از علماء هرگاه  
اراده نمودی این را پس نظر کن بخلافند طالع که در یکجا است او وجه  
کونی است قوت او پس هرگاه قوی باشد ضرب کن در جلیقی را  
که از آن بخش سیر نموده در دو وزنه و بنویس در گوشه و بعد ملاحظه  
کن خدایند وسط السماء و بهمین خوبی پس اگر بوده باشد در  
دو موضع نیکویی پس ضرب کن در درجات او و نیز در دو وزنه و حفظ  
کن او را بعد نیکو بخواب و نه هفتم پس اگر چنانچه قوی باشد در موضع

در این ربع هفتم  
بر وجه چهارم  
نویسند

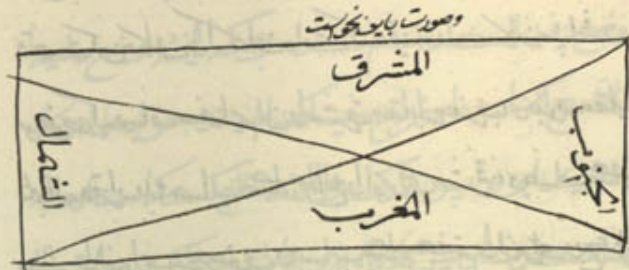
نیکو

نیکو پس ضرب کن در درجات او و نیز در دو وزنه و در خاطر نگه دار بعد  
متوجه بشو حساب چهارم پس هرگاه قوی باشد در موضع خوبی پس  
درجات او را هم ضرب کن در دو وزنه و نگاه دار آن را پس اگر چنانچه  
نیافق خداوند این او تاد را قوی حساب قوت در مواضع خود پس قوت  
بدو بدک حساب طالع را حساب عت و بدک حساب ربع قوت را و بدک حساب  
سابع حساب سهم الشعاره را و بدک حساب عاشره شمس را بعد از آن چهار  
قسمت کن مکانی که مکان دانی که دینه در آن مکان باشد  
بر خوبی که بیان می نمایم آن را مشرق مقابل مغرب و جنوب مقابل  
شمال و قرار بدو حساب حساب طالع را از برای مشرق و حساب حساب  
عاشره را از برای ربع جنوبی و حساب حساب هفتم را از برای ربع غربی  
و حساب حساب چهارم را از برای ربع شمالی و ابتدا کن بخدایند طالع بعد  
بخدایند عاشره ربع بخدایند هفتم بعد بخدایند چهارم پس بیافکن از  
شماره او که از ضرب در دو وزنه حاصل شده بود سه پس اگر از  
حساب او ماند بعد از طرح پس دینه در همان ربع است که منسوب

در این ربع هفتم  
بر وجه چهارم  
نویسند

توضیح احوال زمین و طالع  
شده و نیز از آنجا که

با و بیان میفهم از برای تو چگونگی حضرت نهای زمین را از برای دفینه اند  
برای شمس دوازده شنب و از برای قمر چهل و سه شنب و از برای مشتری  
ده شنب و از برای مریخ بیست شنب و هرگاه واقع شود سهام مکانها  
بهر ای موقوف شود در هر طرف و طرح موقعیت در تمام حواصا و باید بر وقت که همان دفینه مثل این  
جها مکانه در مثل ربع بیست و چهار و اول چهارم و اول بیست و چهار ربع قرار بداند  
برای آن ربع طالعی مثل افریقا قرار میدانی در اول و به همین نحو عمل کن تا  
واقع شود در موضع خود دفینه قول ما استوار است



و گفته است ماشاء الله و پیشینان چنین گفته اند ماشاء الله  
پیشینان در این باب که هرگاه بتلفی دانستی که دفینه در آن مکان  
مباشد پس نظر کن در این هنگام بسوی کوکب دلیل بر بودن  
دفینه در رب الساعه پس اگر چنانچه یافتی هر دو مشرق باشند پس این  
دفینه است

دفینه است که تازنده دفن شده و اگر چنانچه مغرب باشند پس این دفینه  
است قوی از مال پیشینان پس هرگاه در طالع باشند پس دفینه در  
در اوقات یا حوالی یا مکانی که دفینه در اوست میباشد یا در جانب  
شرق خانه یا حوالی و مکان است و هم چنین است حکم هر کار در این  
به تنهایی باشد زیرا که ماشاء الله همان را دلیل قرار داده از کوکب  
دلیل بر بودن دفینه و اگر چنانچه در مغرب باشد پس در ناحیه غربی  
احواض است و اگر در وسط السماء باشد پس دفینه در وسط طالع  
یا حوالی یا در جانب قبله آنها باشد و اگر در چهار ربع باشد پس  
در سمت شمالی آنها است و اگر چنانچه عطارد در طالع باشد پس  
دفینه در زمین دفن شده و اگر زهره در طالع باشد پس دفینه در  
زیر فرش میباشد و اگر مشتری در طالع باشد پس دفینه در دیوار است  
و اگر زحل در طالع باشد پس دفینه نهان شده و دفن زمین در مکان  
کثیف تا آنکه بیابای خان خرابی و اگر شمس در طالع باشد پس  
دفینه در بهترین موضع است از خانه یا حوالی و اگر قمر در طالع باشد

توضیح احوال زمین و طالع  
شده و نیز از آنجا که

پس دینه در خانه که مخصوص بزنهاست میباشد و اگر هر چه  
 در طالع باشد پس دینه در راه رواست یا در تنو یا در جالی که اکثر  
 در او فرخته میشود مانند بخاری و اگر باس در طالع باشد پس دینه  
 در مکان و توقع عالی است و اگر زنب در طالع باشد پس دینه  
 در مکان کثیف تاریک نمناکی است بعد از آن خوب کن در جای  
 که صاحب سطله از برج خود طی نموده است در دوازده و پانزده  
 حاصل ضرب را در درجه طالع از برای هر برجی سی عدد پس نظر کن  
 که بکدام برج منتهی میشود عدد از برج شرقیه و غربیه و جنوبیه  
 و شمالیه پس محل و مثلثه او شرقیست و نورد و مثلثه او غربیست  
 قبله است و جوزا و مثلثه او مغربیت و سرطان و مثلثه او شمالیه  
 پس دینه در همان ناحیه است در خانه و محالی پس تقسیم کن در  
 این هنگام موضعی را که گمان بری که دینه در آن موضعت چهار  
 قسم مشرق و مغرب و شمالی پس قرار ده هر برج از آن را بر یکی از  
 بخوی که بیان خواهد نمود در شمال پس دینه از این اقسام در آن  
 که واقع شده

بسیار بیرون آوردن  
 دینه

۱  
 غفران در تقسیم خوب  
 تو بینه در بیان  
 قبلت

که واقع شده در آن ناحیه حساب تو بعد از آن قسمت کن از ناحیه  
 نیز چهار قسم بر نحو قسمتی که اول مرتبه میکردی و آن شرقیه و  
 قلیه و شمالیه است پس نظر کن بخداوند بری که واقع شده است  
 در آن حساب تو که در کدام برجست آن وجه مقدار طی نموده است  
 از آن برج پس بیافکن از آن برای هفت درجه و نصفی یک برج  
 و ابتدا کن از اول برجی که در آن است کوکب پس نظر کن که بکدام  
 برج منتهی میشود از برجهای جهات پس دینه در قسمت دوم است  
 در این جهت بعد از آن تقسیم کن این ربع را نیز چهار قسم و ملاحظه  
 کن کوکب را که منتهی شده است حساب به بیت او که در بیت چه  
 کوکب است و چند درجه طی نموده است آن کوکب از برجش پس قرار  
 ده از برای هر هفت درجه و نصفی یک برج و بیافکن از آن از اول  
 برجی که این کوکب در آن برجست پس عمل کن از وقت به همین نحو  
 هر چه بخوای تا واقع شود بر موضع دینه مثال آن پس طالع محل  
 ده درجه بود و حساب ساعت عطا داد بود در چهارده درجه از سطله

در این جهت بعد از آن تقسیم کن این ربع را نیز چهار قسم و ملاحظه کن کوکب را که منتهی شده است حساب به بیت او که در بیت چه کوکب است و چند درجه طی نموده است آن کوکب از برجش پس قرار ده از برای هر هفت درجه و نصفی یک برج و بیافکن از آن از اول برجی که این کوکب در آن برجست پس عمل کن از وقت به همین نحو هر چه بخوای تا واقع شود بر موضع دینه مثال آن پس طالع محل ده درجه بود و حساب ساعت عطا داد بود در چهارده درجه از سطله

ضرب کردیم چهارده را در دوازده پس حاصل شد صد شصت و هشت پس طرح کردیم آن را از طالع پس واقع شد در بیست و هشت درجه سنبله در برج جوزی بعد از آن نظر کردیم که هم بعبارة حساب این مکان پس بود در چهارده درجه و کسری از سرطان و او در قسم سیم بود افکنده بود از سرطان پس واقع شد در سنبله نیز پس گفتیم که دینیه از این ربع نیز در جانب جنوب است بعد ملاحظه نمودیم عطارد را که در بیست و سه کواکب است پس بود در بیست و سه در بیستم درجه از اسد پس بود این ربع در قسمت ثالثه پس شمر کردیم از اسد پس واقع شد در میزان پس گفتیم دینیه در در جانب غرب از این ربع است نیز بعد از آن نظر کردیم که ربعی ترقس پس بود در خانه شمس و بود شمس در جوزای بدو درجه و بود در قسمت ثانیه اسقاط کردیم آن را از جوزا پس واقع شد در سرطان پس حکم کردیم که دینیه در ناحیه شمالی بعد بهین پنج دقت آن حساب تا هر کجا که خواسته باشی

و صورت

این ربع در جانب جنوب است بعد ملاحظه نمودیم عطارد را که در بیست و سه کواکب است پس بود در بیست و سه در بیستم درجه از اسد پس بود این ربع در قسمت ثالثه پس شمر کردیم از اسد پس واقع شد در میزان پس گفتیم دینیه در در جانب غرب از این ربع است نیز بعد از آن نظر کردیم که ربعی ترقس پس بود در خانه شمس و بود شمس در جوزای بدو درجه و بود در قسمت ثانیه اسقاط کردیم آن را از جوزا پس واقع شد در سرطان پس حکم کردیم که دینیه در ناحیه شمالی بعد بهین پنج دقت آن حساب تا هر کجا که خواسته باشی

و صورت این است

شمال		شرق	
مغرب		شمار	شرق
		شمال	شرق
		مغرب	جنوب

و نظر کن نیز سیم العاده یا حساب پست آن که در چه ناحیه است از آن فلك پس در آن ناحیه و ناحیه حساب شد مپنلك دینیه انشاء الله تعالی قول هندیه گفته است انسا اسند لال کن بر مقدار آنچه محاسب آن کنند زمین بحر و با اعتبار آنکه حرف دلالت میکنند بر آنکه چند دفعه یا چند وجب دینیه در زمین پنهان شده است بر قدر آنچه بیان خواهد نمود از نقصان حرف و زیادتی آنها در باب دزدی انشاء الله تعالی و گفته است جن هندیه که هر کاه اراعه کنی که بلاف موضع دینیه را پس نقش کن این صورت را بر زمین که

موضع کواکب در صورت  
موضع کواکب در صورت  
موضع کواکب در صورت

که گمان داری که دغینه دران پنهان شده و قرار داده تو یا در جانب  
در جانب راست خود و روی خود را بجانب مشرق کن پس ملاحظه  
که قدر درجه منقول است از بیست و هشت منزل پس تحقیق که دغینه  
در همان طرف است پس ملاحظه کن پس اگر یافتی دخل را در موضع  
قران این بابها یا پشت سر قمر در بابهای چهارگان پس آن موضع قربتاً  
و ترسیع است و مراد از بودن دخل یا بتلک و اگر یافتی زهره را ناظر بنجل از نظر مقابل و ترسیع پس بلد است که  
دوان موضع مالک و اگر چنانچه مشرقی ناظر باشد بجهت بنجل پس در آن  
مکان فقره است و مانند آن فالگه نبوده باشد با قرخی و در سعده  
بعده باشد خالی السیر پس دران موضع هیچ نیست طلب مکن او را  
و صورت این است

ظا هر آنست که مراد از بابها  
اول منزل قریش و از بابها  
کمان شمشیر و تدبیر و مقابله  
و ترسیع است و مراد از بودن دخل یا بتلک و اگر یافتی زهره را ناظر بنجل از نظر مقابل و ترسیع پس بلد است که  
دوان موضع مالک و اگر چنانچه مشرقی ناظر باشد بجهت بنجل پس در آن  
مکان فقره است و مانند آن فالگه نبوده باشد با قرخی و در سعده  
بعده باشد خالی السیر پس دران موضع هیچ نیست طلب مکن او را  
و صورت این است

کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب
کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب
کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب
کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب
کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب
کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب
کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب
کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب
کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب
کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب

پس نقش کن این صورت را بر مکانیکه گمان داری که دغینه دران مکان  
است پس قرار بده کواکب را دران صورت به نحوی که استخراج شده  
است بحساب ان مواضع انها در برج و درجه و ابتلا کن از قمر و ملاحظه  
کن که در کجا میایی او را پس موضع قمر بنقله در خانه است از مکان  
دغینه و نظر کن کواکبی را که دلیل میباشند بر مکان دغینه بهمان نحو  
که نظر میکردی از برای دغینه که در چه جایابی همه انها را پس  
قرار بده انها را با التمام بهمان نحو در صورت دوم مکانهای که انها  
دوان مکان هم میباشند پس رها نمیکنی که وضع میکنی این صورت  
و مواضع کواکب دران موضع خود باشد یا اینکه بگرد این صورت

کثر از شبی بعد حضرت میکنی انشاء الله تعالی پس باید بوده باشد  
در هر موضع برجی که دران قرار است در طالع بعد باقی برج بخوی بگذرند  
که تابع ان باشند و مواضع کواکب در برج و دلیل دغینه را از موقع  
او پس میفهمی که دغینه در چه جای است قول کنده در دغینه گفته است  
یعقوب ولد اسحق کنده در این باب وان بصیرتین گفتارهاست

خلاص آنست که صورت این در مکانیکه  
در حالت دران وقت میکنی پس برج  
قطع و دران وقت میکنی پس دران  
موضع هر وقت بنظر طالع دران  
مکان پس نظر کن که در این صورت  
چراست از مواضع صورتین  
مانند مواضع صورتین که در این  
موضع قمر بنقله در طالع  
و دلیل را از مواضع  
و صورت میکنی و همچنین  
تا آنکه کواکب نظر بمقدار می  
که

که هرگاه خواسته باشی که بدانی که در موضع کجی یا غیر کجی از دینه های  
 از دینه های دیگر هست یا نه پس دست کن طالع و باقی اوقات  
 را پس اگر چنانچه یافتی در طالع سعدی را پس بدان موضع است  
 کجی یا دینه دیگر و بر مقدار قوت آن سعد و ضعیف او میباشد  
 دینه پس اگر آن سعد مخفی باشد نجس قوی پس بجزئی که بر  
 طرف شده است دینه کجینه و بر داشته شده است از موضعش  
 یا بجزئی که بر داشته شده است پیش آن و اگر آن سعد سعد  
 باشد پس دینه در همان مکانست پس اگر چنانچه ابله نمائی  
 که بدانی که مسلط خواهد شد سوال کنه بر آن یا نه پس نظر کن  
 به طالع و قیاس پس اگر چنانچه مابین آنها و این سعدی که  
 دلیلت بر کجی یا دینه اتصال و قیاسی میباشد پس سائل مستط  
 خواهد شد و اگر چنانچه بر خلاف این باشد پس تو هم حکم کن بر  
 خلاف آنچه مذکور شد پس هرگاه که داستیکه سائل طفر خواهد یافت  
 بر دینه پس قسمت کن آن موضع را از مرکزش یعنی وسطش  
 تا آخرش

تا آخرش بدوازده قسم که احاطه نموده باشد بانها با موضع  
 را و بهای متساوی باین نهج که اخراج نمائی از وسط مکان  
 خطی که تقسیم نماید در خانه را بدو نصف و بکنند تا آنکه قطع  
 نماید خانه را با تمام بعد از آن تقسیم کن این خط را بدو نصف  
 و اخراج کن بر آن خطی دیگر که قطع نماید او را بر زاویهای قائمه  
 و قطع نماید مجموع خانه را بعد از آن قسمت کن هر یک از چهار  
 زاویه قابل را بر سه زاویه متساوی بخطهای راستی که منتهی  
 شوند با طرف آن خانه بعد ملاحظه کن دلیل را و آن گوئی  
 است که در طالع باشد یا در یکی از باقی اوقات و حال آنکه از بر  
 او خطی در طالع باشد هر چند که در طالع سعدی نباشد پس  
 نظر کن که مابین دلیل و مابین جرم طالع چند درجه است از آن  
 بشمار تا این اقسام دوازده گانه و اجزا و اقسام دوازده گانه که  
 آنها از برای هر چرخ برقی قسمی متساوی میباشد بعد در  
 جائیکه یافته بودی مابین دلیل و جرم طالع و هر آینه باید شمار

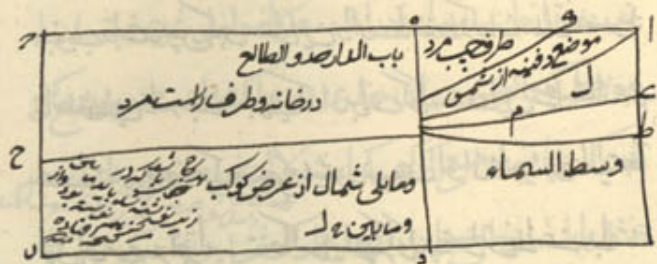
طالع است که مقصود از  
 این است که دوازده قسم  
 بجای قسم تقسیم و اجزا  
 اقسام از اقسام دوازده گانه  
 بری است که

نمودن توان جانب یسار تو باشد هرگاه داخل شوی تو خانه را  
 پس خطی که واقع شود بر آن خط عدد مردکنده است بر موضع کج  
 پس اگر چنانچه موضع کوبی که استلال نموده بودی بان سعد  
 غریب باشد در طالع یاد بمانی او تا در گوش پس تقسیم کن این خط  
 طول را در عدد نصف پس بدستی که ان نصف ان منطقه از  
 الروح است بعد از ان تقسیم کن هر نصف از ان را بمقدار اجزاء  
 موع عرضی که از برای ان کوب پیاشته در همان جهت که عرض  
 داند و قرار بد آنچه را که متصل است بر کن خانه از خط شما  
 و آنچه را که از خط متصل است بنهایت خانه از برای جنوب پس  
 اگر عرض کوب شمالی باشد پس شماره کن و ابتداء شمله از  
 نقطه ایست که قسمت میشود خطا بد و نصف که ان دلیل  
 مدار شمس است از این اجراء عرضیه بقدر آنکه از برای  
 این کوب از عرض هست در این ساعه از آنچه متصل است  
 بر کن خطوط قسمت نمایند از برای بر جها و اگر چنانچه عرض کوب  
 جنوبی

ص ۱۲  
 خطی

جنوبی باشد پس یکی مثل این را ان خط نقطه که ان مدار شمس بود  
 تا منتهای خانه بقدر اجزایی که از برای کوب در این سمت از عرض  
 هست پس موضعی که منتهی میشود بسوی او از ناحیه بنهایت خط  
 پس ان موضع کج است و اگر چنانچه کوب عرض نداشته باشد  
 پس ان مدار شمس است بعینه بعد از ان ملاحظه کن هر کوب  
 کوب را بر قدر هبوط او از بلندی و علو او و دوری او و از دوری  
 زمین پس بدستی که اگر در اعلا علوش باشد خواهد کج یا دینه  
 باروی زمین و اگر در اسفل هبوطش باشد خواهد دینه یا کب  
 و اگر در مابین علو و هبوطش باشد کوب دینه در زمین به  
 همین حسب خواهد بود مثال ان پس بود مثال خانه  
 مربع آه ۵۷ و ۵۷ و وسط السماء و آه در خانه و خطی که تقسیم  
 میکند آه ۵۷ بر زوایای قائمه ۵۷ و ۵۷ و علامتی که تقسیم  
 میکند ان را بدو نصف نشان و خطی که مقاطع است  
 ۵۷ در برابر زوایای قائمه خط ط پس مربع ط و ه سه بر است

در زمین متصل است



بجهت آنکه زاویهای  $\theta$  و  $\theta'$  و  $\theta''$  و  $\theta'''$  و  $\theta''''$  است مساویند و هر یک  
 از آنها محیط برجیست و بود دلیل که قر است دودی او از طالع  
 مکه جزو آن مجموع زاویه  $\theta$  و  $\theta'$  و نصف زاویه  $\theta''$  و  $\theta'''$  است پس  
 گفتیم که دفینه بر خط او است بعد از آن تقسیم نمودیم خط او را  
 بدو نصف پس بود موضع قضیف ل که ملاد شمس است و  
 نهایت عرض قر که دلیل است  $\theta$  جزو بود عرض او در وقت س  
 در جانب شمال یکجزو پس گرفتیم خمس خط ل و از جهت ق پس  
 بود علامتی که جدا نمود خمس را از جهت که علامت م پس گفتیم  
 کنج در موضع م است پس هرگاه اراده نمای آنیکه اختیار نمایی  
 وفق را از برای بیرون آوردن دفینه پس باید این اختیار نکای  
 باشد

بسیب طالع چنانکه در کتاب جامع است

باشد که قر متصل باشد بدلیل دل بر کنج یا دفینه و صاحب طالع  
 این عکس نیز متصل باشد بدلیل آنکه مسعود باشد و اقوای این  
 باب آنست که هر دو با هم باشد و حد دکن از آنیکه بوده باشد  
 در ساعت بیرون آوردن نحوس در او تا داشت حد پنجم آنیکه  
 رخ خواهد کرد بسبب این عوارضی که مانع شود از بیرون آوردن  
 برنج پنجم از طالع و آنچه مناسب آنست از مسائل و آن چهار باب  
 است باب اول از برای ملاحظه آنیکه اولاد در است یا نه باب  
 دوم از برای ملاحظه حال اولاد باب سیم از برای ملاحظه هر فرساده  
 و سوه باب چهارم از برای ملاحظه نمودن احکام مهمانها  
 و صاحبها و ولیمه دادن باب اول در امر آستین و اولاد و ذکر  
 میشود این در هفت فصل اول در سوال از نیکه برای او اولاد  
 بهم خواهد رسید یا نه فصل دوم در ملاحظه آنیکه آیا تو امام است  
 یا نه فصل پنجم در آستین است یا نه فصل سیم در ملاحظه آنیکه  
 آیا با تمام خواهد رسید یا نه فصل چهارم آنیکه سقط خواهد شد

طرفی و صکت در اول باب  
 آنست که اول تقوای در این  
 بعد از آن در این باب  
 آنست که در این باب  
 و سفر در این باب  
 و متعلقه در این باب  
 و فصل او در این  
 و فصل او در این



فصل چهارم در ملاحظه آنکه آیا توأم است یا نه فصل پنجم از برای  
 آنکه ملکر است ولد یا مؤنث فصل ششم در حکم وقت ولادت  
 فصل هفتم در ملاحظه آنکه در شب متولد خواهد شد یا در روز  
 اول در سوال از آنکه صاحب فرزند خواهد شد یا نه هرگاه از تو  
 سوال شد از بودن فرزند و نبودن آن پس نظر کن در اتصال  
 رب طالع و قمر برب بیت و لکه بچراست یا اتصال خداوند متعال  
 و ولد یا خداوند طالع بتعالی پس اگر چنانچه متصل باشند و  
 متصل به از آن دو متبل باشد از نحوس و احواق پس دلالت  
 نماید بر بودن فرزند و هم چنین هرگاه یافق صاحب بدست ولد  
 در طالع یافق داد بدیت ولد پس از دلیل بر بودن است و  
 اگر چنانچه متصل نشود صاحب طالع یا قمر بصاحب پنجم لکن کوکب  
 در نمود بعضی از آنها کند بر بعضی یا نقل نمود کند مابین آنها  
 یا آنکه جمع نمود کند دلالت میکند بر محقق بودن شدن ولد مگر  
 آنکه در تر بهم خواهد رسید پس نظر کن بعد از این بسوی قایل

تدبیر

این کتاب در بیان  
 طالع و قمر و رب بیت  
 و لکه بچراست  
 و اتصال خداوند متعال  
 و ولد یا خداوند طالع  
 بتعالی  
 و متصل به از آن دو متبل  
 و احواق پس دلالت  
 نماید بر بودن فرزند  
 و هم چنین هرگاه یافق  
 صاحب بدست ولد در طالع  
 یافق داد بدیت ولد پس  
 از دلیل بر بودن است و  
 اگر چنانچه متصل نشود  
 صاحب طالع یا قمر بصاحب  
 پنجم لکن کوکب در نمود  
 بعضی از آنها کند بر بعضی  
 یا نقل نمود کند مابین  
 آنها یا آنکه جمع نمود کند  
 دلالت میکند بر محقق  
 بودن شدن ولد مگر آنکه  
 در تر بهم خواهد رسید  
 پس نظر کن بعد از این  
 بسوی قایل

تدبیر از آنها پس اگر بوده باشد بری از نحوس و احواق و درج  
 و سقوط پس تحقیق که جملش با تمام خواهد رسید و هم چنین اگر  
 بوده باشد کوکب منصرف عنده قمر صاحب پنجم کوکب متصل به  
 قمر حال آنکه ناظر باشند آن دو کوکب بیکدیگر دلالت میکند  
 نیز بر حصول والد و اگر چنانچه متناظر نباشند و بوده باشد  
 متصل به قمر در دندی مالکونیکه مقبل باشد دلالت مینماید  
 نیز بر بهم رسیدن اولاد و گفته اند اولاد هرگاه سوال شد از مردی  
 یا زنی که آیا باشد از برای آنها ولد یا نه پس نظر کن بطالع پس  
 اگر چنانچه سعور باشند بسوی او و صاحب طالع در طالع باشد یا و  
 سط التما یا یا زدهم یا پنجم و بیای شتری را در موضع صالحی یا بی  
 مثلثات از غیر آنکه بوده باشد تحت الشعاع پس حکم کن بولد و  
 ابستق و اگر چنانچه صاحب طالع در چهارم باشد یا هفتم و شتری  
 در مکان نیکویی باشد پس تحقیق که صاحب اولاد خواهد شد  
 بعد از مدتی از هنگام سوال نمودن او و اگر چنانچه یافق طالع را

در طالع و قمر و رب بیت  
 و لکه بچراست  
 و اتصال خداوند متعال  
 و ولد یا خداوند طالع  
 بتعالی  
 و متصل به از آن دو متبل  
 و احواق پس دلالت  
 نماید بر بودن فرزند  
 و هم چنین هرگاه یافق  
 صاحب بدست ولد در طالع  
 یافق داد بدیت ولد پس  
 از دلیل بر بودن است و  
 اگر چنانچه متصل نشود  
 صاحب طالع یا قمر بصاحب  
 پنجم لکن کوکب در نمود  
 بعضی از آنها کند بر بعضی  
 یا نقل نمود کند مابین  
 آنها یا آنکه جمع نمود کند  
 دلالت میکند بر محقق  
 بودن شدن ولد مگر آنکه  
 در تر بهم خواهد رسید  
 پس نظر کن بعد از این  
 بسوی قایل

طالع را فاسد از جهت نخوس و حجاب طالع را در مکان ددی و  
مشرقی با ساقطه یا در تحت الشعاع یا در بیت موت دلالت میکند  
بر قتل اولاد و قتل بقای ایشان اگر باشند و هم چنین هرگاه نخوس  
باشد پس تحقیق که آن زن آبستن نخواهد شد و اگر چنانچه یافت  
سعدی را در بیت اولاد یا ناظر به بیت اولاد پس تحقیق که بهر <sup>وجه</sup>  
رسید از برای اولاد برود و اگر چنانچه نخوس را در آن یافت یا ناظر  
بان دلالت نمیکند و اگر چنانچه ددی در بیت اولاد نخوس را و لکن  
سایر شواهد مسئله دلالت میکند بر بودن پس تحقیق که خواهد  
بود و لکن مر که ایشان را خواهد دید و اگر چنانچه یافتی مشتری را  
در و ندی و حال آنکه او شرق باشد دلالت میکند بر حصول فرزندی  
برودی و اگر غرب باشد در و ندی و حجاب طالع در مکان مالمی باشد  
پس متولد خواهد شد از برای او و لدی و لکن ندی پیری و ناخوبی  
از وقت مسئله فصل دوم در نظر نمودن در امر آبستی است که  
ایا آبستن است یا نه گفته است ما شاء الله هرگاه سوال شدی  
از ننی

از ننی که آبستن است یا نه و ایایا با تمام خواهد رسید آبستی او یا  
با تمام نخواهد رسید پس ملاحظه کن خداوند طالع و قر را پس اگر پیری  
باشد در بیت ولد یا بوده خداوند بیت ولد در طالع و حال آنکه او  
پیری باشد از نخوس پس حکم کن که آن زن آبستن است و اگر چنانچه  
دفع نماید خداوند طالع مقبول و آنکه کبی که او را قبول میکند مقبول  
باشد پس آبستی حق است و اگر چنانچه دفع قوت نماید خلوتند  
طالع بکوب ساقطی دلالت میکند بر نبودن آبستی یا اینکه هست  
و فاسد خواهد شد خصوصا اگر طالع منقلب باشد یا آنکه نخوس <sup>ند</sup>  
باشد یا آنکه دفع قوه نماید نخسی که نیست از برای او و شهادتی  
پس اگر بوده باشند شهادت دلالت میکند بر فساد و اگر قابل ندی و خداوند  
طالع پیری باشد از نخوس و احتیاط و حال آنکه او قبول کند قر را  
دلالت میکند بر صحت آبستی متصل شدن قر بستاد سعدی مقبول  
در و ندی یا آنکه از برای او شهادتی باشد دلالت میکند بر بودن  
حلی هرگاه مقبول باشد و بوده باشد حجاب طالع نیکو موضوع

و از برای او شهادت نکوی قوی باشد دلالت میکند بر ابستنی  
 دفع ندایی نمودن فریکوکی که در پنجم از برای آن کوکب در آن نصیب  
 قوی باشد دلیل است بر ابستنی اتصال قمر جلا و اند طالع دلیل  
 است بر بودن جبل و گفته است بعضی علماء از کسانیکه اعماد بقی  
 میباشند که نظر کن بجلا و پنجم پس اگر بد طالع یا عاشق باشد  
 و بنوده باشد قمر ساقط پس بد دستیکه انجلی است و اگر شهادت  
 بدهد از برای او صاحب بیت قمر و بنوده باشد در وقت طالع یا  
 یا سایر او تا و محقق میسازد امر حمل را قول بودم گفته است  
 که نظر کن به نیرین و خطوط اثنا عشریه آنها و طالع پس اگر بنوده  
 باشد در برج ذوجبد یا کثیر الاولاد و حال آنکه سعور ناظر باشند  
 بسوی آنها یا آنکه با آنها باشند یا آنکه بنوده باشد از باب این بود  
 که ذکر نمودیم در برجهای ذوجبد یا منقلب و سهم العاده یا در برج  
 بیت آن یا کوکب از آنها که اکثر شهادت باشند در او تا و یا از هر  
 یا پنجم یا بری که وصف نمودیم پس انجلی است و اگر خنجر بر  
 وسط

وسط السماء و رب حد او یک کوکب باشد و او در موضع صالحی پس  
 انجلی است فاکر بنوده باشد سعدی در و ناع بری از نحوس  
 میکند نیمی بر جبل سالم بودن مشتری از احتیاق و حال آنکه او با  
 مثلثاتش در مواضع صالح باشد دلالت بر بر ابستنی سقوط  
 مشتری و ارباب مثلثات او از مرکز و حال آنکه آنها در تحت النعم  
 باشند و با ایشان باشند خداوند وسط السماء بر دلایست بر عدم  
 حمل بودن صاحب عاشق در موضع نکلی که ناظر باشد با سعور  
 میکند بر حمل و الا فلا بودن قمر و ارباب مثلثات او در برج  
 کنیز الاولاد و حال آنکه آنها در مواضع صالح باشند دلیل است بر  
 کثرت اولاد بنحوسه مشتری و زهره و عطارد از دخل و مخرج دلالت  
 بر عدم حمل خصوصاً اگر قمر نیز نحوس باشد بایشان و بودن  
 آنها در او تا و در حالتی که سالم باشند از نحوس دلیل است  
 بر جبل اتصال قمر بعد از زها شدن او از عقد اجتماع و استغناء  
 نحوی دلالت میکند که حامله نیست بودن سهم الاولاد در مقام

بهر  
 که در  
 و خلاصه  
 در روز حکام  
 بخواند  
 یا در هر  
 که العود  
 باشد

سعادت و مربعیات او دلیل است بر بودن حمل فضلی بودن او  
 و خالی بودن مربعیات او از کواکب دلیل است بر نبودن حمل و  
 طریق گرفتن این سه است که گرفته شود از مشتری تا داخل  
 و اسقاط شود از طالع قول او سا و گفته است از سافیلوسوف  
 اگر بوده باشد طالع برج ذوجبل یا خداوند نهبهر طالع در برج  
 ثابت یا ذوجبل دلیل است بر جبل و اگر بوده باشد سعادت در  
 یکی از او تا در بعد غیر نایل بدرجات پس هم چنین دلالت میکند  
 بر جبل پس اگر حامله نباشد در این وقت پس بر فردی حامله  
 خواهد شد بعد از این و اگر بوده باشد نحسی در یکی از او تا در  
 او در حد و نذره درجه این وقت باشد یا در نهبهر او پس نیست  
 جبل و اگر چنانچه اوستی بوده سقط نموده قول بعضی علماء گفته است  
 بعضی اهل علم که نظر کن بر برج هفتم پس اگر چنانچه و نذره  
 باشد پس اوستی است و اگر نبوده باشد در هفتم کوکبی پس  
 حامله نیست و این کلام بعضی اهل علم در وقتی است که مرد  
 سوال کننده

سوال کننده اذنت خود و اوستی این سوال کند پس بد رستیکه  
 موضع کوکب دوا و دلالت میکند بر اینکه زن آبستن و اگر چنانچه  
 کوکبی که در هفتم است مرغی باشد پس انقدری از آبستنی او نگذشته  
 و اگر فعل باشد پس سقط شده یا پیش بوده و اگر مشتری باشد پس  
 اوستی است به پس و اگر چنانچه برج هفتم پست مشتری باشد و  
 هیچ یک از کواکب سبعة در او نباشد پس اوستی است بدختر و اگر  
 زهره باشد پس آبستن است بدختر فصل سیم در نظر نمودن  
 در امر آبستنی که آیا با تمام خواهد رسید یا نه سقط خواهد شد  
 هرگاه اینکه انجام حملی هست پس نظر کن از برای فساد و اتمامش  
 بسوی جنین پس اگر راجع نباشد و مصرف نباشد و هاب  
 نباشد و نحوس نباشد از چیزی از مناظره نحوس دلالت میکند  
 بر اتمام حمل چه مقبول باشد چه جنین در عکاء خود یا مقبول نباشد  
 پس اگر چنانچه مقبول باشد و حال آنکه او نحوس نباشد یا محترق  
 باشد یا راجع یا هاب دلالت میکند بر فساد و شریک با او

شش توام است  
 و اگر عطر در بر او باشد  
 و کون بعد از آن خواهد بود  
 که اگر عطر در بر او باشد  
 پس دلیل آن است و بر فوق  
 باشد دلیل آن است و هاب  
 بعضی دلیل آن است و هاب

کن با و قرین و صاحب ساعه را پس اگر سال باشد در تالی از نینها  
سال خواهد بود حمل و با تمام خواهد رسید و اگر فاسد باشد  
در تالی از اینها و صالح باشد یکی دلالت میکند بر فساد حمل  
اتصال قرین با طالع بستاره ساقطی که قبول نکند او داد لیک  
بر فساد اتصال قرین یا صاحب طالع بستاره را چه دلیل بر اینکه  
که ماه متولد شود مگر اینکه بوده باشد قرین مقبول و صاحب  
طالع جید الموضع و قوی التعداد پس دلالت میکند بر تمام  
قول نویل گفته است نویل اگر بوده باشد قرین زاید النور و  
انکه او مقارن مرخج باشد یا متصل باو دلالت میکند بر سقط  
حمل مردن زن و هم چنین مرخج هرگاه ناظر نظر کند بسوی  
زهره در مواضع مخصوصا در عقرب دلالت میکند بر سقط  
و اگر بوجه باشد نخسها در عاشر از زهره در حالیکه مستعلی  
باشد بر زهره خصوصا اگر ناظر باشد از قند طالع دلالت  
میکند بر فساد حمل از جهت زن خوشتر سم العاده یا صاحب بیت

او از ترسیع

او از ترسیع یا مقابله از غیر نظر سعود دلیل است بر فساد حمل  
شکم مادر و گفته است بعضی اهل علم نظر کن بد او زدهم از طالع  
و کوکبی که در او است پس اگر چنانچه نحسی در او باشد دلالت  
میکند بر عسر و ولادت پس اگر چنانچه آن نحس زحل باشد خواهد  
بود با این عسر ولادت در مکان کثیفی و اگر بوده باشد مرخج و  
سعدی ناظر باشد باو متولد خواهد شد نزد مطیخی یا توری  
و محلاف و ختنانش و اگر چنانچه آن نحس مرخج باشد از غیر نقل  
سعد متولد میشود سقط یا زند پس مهیور و اگر در دو عالم  
زحل باشد بغیر نظر سعدی مهیور بچه در شکم مادر و مادر بی  
قول رسا و گفته است از ساهرگاه بوده باشد نحسی در نقطه  
های او و تا چهار گانه در نهبهر و تد یا حظ او دلالت میکند  
بر سقط و اگر ناظر باشد مرخج از نهبهر و تد الارض یا از نشتر  
پس زن خواهد زاید بزودی و نگاه و در راحت و لکن مشقه  
بفضل میرسد و اگر چنانچه نظر نمایند مشتری هم چنین دلالت

میباشد بر سلامتی و ولادت و مادد و فرزند و اگر نظر نماید  
شمس هم چنین می رسد به مادر مشقت کمی و سالم میماند فرزند  
و اگر ناظر باشد عطا بد هم چنین دلالت میکند بر سلامت فرزند  
و ولادتش در دهت و با این عاقل و دانا خواهد بود و اگر ناظر  
باشد هم چنین خواهد بود مبارک بر بید و مادد و میراستن خوبی  
کثیری و اگر نظر نماید زهره همچین پس اگر دختر باشد نیکی  
خلق خواهد بود و اگر چنانچه پس باشد اخلاقش مانند اخلاق نفاق  
خواهد بود و اگر نظر کند زحل هم چنین بیهم است بر مادد و  
فرزند و اگر نظر کند بزحل سعدی پس بدوستیکه موافق کثیر  
الامراض خواهد بود در اخلاق مشایخ قول دود و شیوس و گفته  
است دود و شیوس هرگاه شناختی سعت سقوط نقطه نطفه  
دا در دم پس نظر کن پس اگر بوده باشد بهرام در این وقت  
باقی پس این نطفه سقط خواهد شد و حال آنکه خون باشد  
و اگر بوده باشد زحل در این هنگام باقی میبرد فرزند در شکم

مادد

مادد و اگر نظر کنند نحوس در این هنگام ببطارد خواهد مرد  
مادد یا بچه او یا بیمار خواهند شد بیماری شدیدی و اگر نظر  
و اگر نظر کنند سعور بسوی نحوس و مناظره و مقارنه از برای  
مقر باشد سالم خواهند ماند مولود و لکن مریض خواهد شد در  
شکم مادد و اگر قر در حین سقوط نطفه با مشتری و زهره باشد  
میزاید فرزندش را صحیح و سالم فصل چهارم در ملاحظه آنکه  
ولد و کفنی است یا آنکه بگی است هر که سوال شدی از حال  
زن حاصل که آیا میزاید توام یا فرزند پس ملاحظه کن طالع و پس اگر چنانچه  
ذو جسد باشد و لو کب سعدی در آن باشد یا آنکه بیت المولد <sup>چنین شد</sup> و بعد از آن <sup>بعضی ندرت شده</sup>  
پس حمل توام است و اگر چنانچه نه طالع و نه بیت المولد مجسد <sup>بیت</sup>  
و نه اذن باشد از نجوم آنچه ذکر کردم و نه آنکه نیوان در بروج مجسد  
باشد پس حمل فرزند است و قول بعضی حکما آنست که باید نظر نمود  
حساب بیت و لندا و بیت المولد و پس اگر چنانچه حساب بیت  
در بروج ذو جسد باشد و خود بیت هم از بروج مجسد باشد <sup>کلا</sup>

دلالت میکند بر توام والا فلا وقول ارسا انست که نظر کن بر بصر  
 مراد از خط انشا عشره است  
 طالع و حضان پس اگر هر دو با یک از آنها در برج عجد باشد و نظر  
 نماید بسعدی بسوی او از برج مکرری و حال آنکه ان سعد نیز مکرر باشد  
 پس میزاید توام و در پسر خواهد و اگر چنانچه برج مؤنث باشد و سعد  
 نیز مؤنث پس دو دختر خواهد بود و اگر مخالف باشد پس یک پسر  
 و یکی دختر خواهد بود و اگر نظر کند در این هنگام عطا در این  
 موضع یا آنکه عطا در خود در آن موضع باشد از غیر نظر بسعدی  
 پس این پسر عین یا خصی یا عخت خواهد بود و اگر نه هر دو قدر  
 طالع باشد یا آنکه ناظر باشند به بصر طالع طالع و حضان میزاید  
 زن توام و اگر چنانچه ناظر باشد خداوند نبهر طالع یا خداوند حظ  
 اشاعه به ان از برج دیگر بینه بصر او یا حظ او از برج منقلبی  
 میزاید توام پس نظر کن کوکب و برج او را که ایام کند یا مؤنث  
 پس حکم کن بتکلیم اگر هر دو مکرر باشند و بتانیت اگر هر دو مؤنث  
 باشند و اگر چنانچه مخالف باشند پس حکم کن بمذکر و مؤنثی  
 و اگر

و اگر یازین صفت ذو جسدین باشد پس توام دو پسر است و اگر  
 برج ثابت باشد پس دو دختر است و اگر چنانچه نظر کند بطالع صاحب  
 برج ذم جسدی و حال آنکه او مخفی باشد میزاید دو عخت یا دو خصی  
 یا دو عین یا ذن خدا و بتحقیق که گفته است بعضی از علما که ملا حظ  
 کن در این باب برج دو زن هم را پس اگر چنانچه ذو جسد باشد و  
 حجاب او در برج ذو جسد باشد دلالت میکند بر یونف حمل توام  
 والا فلا و قول دو روئوس است که باید نظر نمود از وقت سقوط  
 پس اگر چنانچه قر باشد سر و عطا در دوران وقت در برج ذو جسد  
 باشد دلالت میکند بر توام والا شاید که از ذن باشد و اگر قر  
 و حجاب پیت او در برج عجد باشند دلالت میکند که میزاید توام  
 داشتن آنکه حمل از مدت است یا آنکه بتا ذکی استن شده نظر  
 کن بحجاب پیت الولد و قر و رب الساعه و اقوای انها و از خیت  
 اجتماع و انصاف پس اگر چنانچه منصرف باشد از تنلیت پس حمل  
 از بیخ است یا سه و اگر از تسلیس باشد پس حمل از ششرا است

یاسه و اگر از تریج باشد پس از چهار ماهه است و اگر از مقابله باشد  
پس هفت ماهه است و اگر از عقارنه باشد ماه اول است فصل پنجم  
در شناختن آنکه بگویم حامل است یا بانا نظر کن بر برج بیت  
الولد که از برج ملکه است یا مؤنثه و رب الساعه و قرکه در کدام  
یک از آنها سپاشند پس حکم کن بر آن بتلک و تانیت و گفته است  
بعضی از علماء که نظر کن بطلع و خدایند بیت الولد پس  
اگر در برج مؤنثه باشد حمل مؤنث است و اگر در برج ملکه  
باشد ملکه است و اگر چنانچه مختلف باشد پس استتهاد کن  
انقران برای هر یک که شهادت داد باینکه در برجی باشد ما  
برج او پس حکم کن از برای او و هم چنین است قابل تدبیر و گفته  
بعضی از پیشینیان که نظر کن بطالع و صاحب آن و برج ولد و صاحب  
و نیز بر وجه انفراد و خطوط آنها از اشاعتش و در باب بیوت  
نیز بر وجه خصوصه و صاحب است پس هر کدام که شهادت او پیشتر است  
هرگاه در برج ذکور باشد پس ولد ملکه است و اگر در برج انان

باشد

باشد ولد مؤنثه است و قول توفیل انست که اگر یافتی بنمسن را در برجبات  
سهام الزیرین یا مقابله او در برج ملکه پس ولد ذکور است و اگر در برج انان  
باشد از این موضع پس ولد انثی است و طلب شهادت کن از صاحب حد  
طالع و صاحب حد کوکب دال بر قسمت ولد پس اگر چنانچه این دو حد از برای  
دو کوکب ملکه باشند پس ولد ملکه است و اگر از برای دو کوکب مؤنث  
باشد پس ولد مؤنث است و کوکب دال بر ذکور شمس است و مؤنثی  
و مرغ برانات زحل است و زهره و قمر و عطارد هر گاه شرق باشد  
دال بر ذکور است و هر گاه غرب باشد دال بر انان و قول بطلموس  
انست که نظر کن شناختن مذکور و تانیت بر وجه طالع و نیز بر شکل  
مریخ و زهره گفته است که شرقی بودن آنها دلیل مذکور است و غربی  
بودن آنها دلیل تانیت و گفته است بعضی از حکما اگر برج دوازدهم  
و خدایند ان مؤنث باشد پس ولد انثی است و اگر ملکه باشند  
ولد ذکور است و اگر چنانچه مختلف باشند پس ملاحظه کن از آن  
که قوی تر است و ملاحظه کن طالع و اگر شاید دوا ستاره باشد



ملکه که تقویت کند شهادت تکبیر یا مؤنث که تقویت نماید  
 ثانیت را و شاید که این ستاره ملکه یا سازه مؤنث برتر بیست  
 مذکر یا مؤنثی باشد که ان اقوی است از برای دلالت نمودن و  
 گفته است دیگری که نظر کن بر محل ونهمس و مخرج پس اگر یکی از اینها  
 در طالع باشد یا سیم یا پنجم یا هفتم یا نهم پس ولد مذکر است  
 و اگر چنانچه زهره وقت در دوم باشد یا چهارم یا ششم یا هشتم  
 یا نهم یا دوازدهم پس ولد مؤنث است و اگر مجتمع گردند این  
 در این مواضع پس ملاحظه آن کن که اقرب است بطالع  
 پس اخذ کن اول دلیل و اعتماد کن بر او و گفته اند آنست که اگر نظر  
 کنند عطارد مشتری از شرف خود بنهب طالع و اشاعتی بر آن  
 پس استیمن است به پس و اگر چنانچه این نهب یا اشاعتی بر  
 انقی باشد پس استیمن است بلختر گفته اند و بیوس آنست که نظر  
 کن در وقت سقوط نطفه پس اگر چنانچه سعد در این وقت اقوی  
 باشد و انهاد بر مخرج ملکه باشد و دب مخرج ملکه باشد  
 پس ولد

پس ولد مذکور است و اگر چنانچه مخرج در برج انقی باشد و دب مخرج او  
 انقی باشد پس ولد مذکور است و من میگویم که اگر مخرج نیز در برج  
 مذکر باشد پس فرزند مذکر است و اگر عکس باشد حکم هم بر عکس  
 است فصل ششم در دانستن وقت ولادت شناختن وقت و  
 ولادت از مقدار مخرج است یا شمس یا رب بیت ولد و قر و رب  
 الساعه یا اکثر شهادت از انها تقویت میکند وقت و طلب شهادت  
 نماید این باب از مرد نمودن سعدی که ناظر باشد بسری سهام  
 الولد در وقت سوال بتر بیجات سهام و وصول خود سهام بل در صیبت  
 الولد یا بمشتری یا شماع او خصوصاً اگر مشتری مابین سهام بیت  
 الولد باشد پس بدستیکه اتصال سهام بمشتری بدرجات مطالع  
 مابین انها از برای هر درجه بگردان وقت ولادت است و نظر  
 کن بر رسیدن متصل بدرجه متصل به و اجتماع حساب بیت ولد و  
 حساب بیت مطالع در طالع یا در بیت الولد پس بتحقیق کن آن وقت  
 و همچنین بتدوین رب الحاجه شکل خود آن وقت است پس نظر

کن هر یک از اینها که شهادت او بیشتر است بهمان عمل کن و  
بکیر نیز از صاحب بیت الولد تا درجه بیت الولد از برای هر برجی  
یکماه و طلب نما اکثر شهادت را و حکم کن با آنچه مجتمع شود شهادت  
بر آن انشاء الله تعالی فصل هفتم در شناختن ولادت هر که از  
که بدانی در شب ولادت خواهد بود یا در روز پس ملاحظ کن این  
را از طالع و صاحب طالع و قر و کوی که در طالع است و فرزند بیت  
الولد و برج ولد پس اگر چنانچه همه آنها یا بیشتر آنها در برج نهان  
مباشند وقت ولادت روز است و اگر همه آنها یا بیشتر آنها در  
برج لیلیه باشد در شب خواهد بود و اگر چنانچه مختلف باشند  
پس اعتبار کن اکثر شهادت را و بکیر اندرجه بیت الولد تا در  
قر و بیت او و با فکر آن را از درجه طالع پس هر کجا که منتهی شد  
پس اگر برج و صاحب برجی که سهام در آنست از برج نهاریه باشد  
ولادت در روز خواهد بود و اگر از برج لیلیه باشد در شب و هم  
چنین پس حکم کن از این سهام بداصل تکلیف و ثانیت و نظر کن در  
بیت الولد را

بیت الولد را و قر رب الساعه و سهام و بیت اولد پس اگر چنانچه  
متعادری باشد شهادت آنها یا تساوی شهادت در برج و ذکر  
و التوثیق خواهد بود مولود خشی و متولد خواهد شد در برج طلوع  
یا بین الغروبین قول کنده در حمل و ولادت گفته است کنده  
که اگر ما بین صاحب پنجم و صاحب طالع و قر انصالی باشد و بوده باشد  
طالع از جمله برج محمد و قر نبی در برج ذی حجه بود و ادله در  
در او تاد باشد یا مقبل و خصوصا اگر در طالع یادوم کوکب سعد  
باشد پس حکم کن با بستنی و اگر چنانچه موافق نباشد و ادله  
نجوی که وصف کرده نباشد دلالت نمیکند بر ابستی و بسا باشد  
که با قر کوکبی باشد که ان مقبل باشد پس دلالت میکند بر ابستی  
بودن و بسا باشد که با صاحب طالع کوکبی چنین باشد پس ان  
نیز دلیل ابستی است و اما کوکب موجود باشمس در جزء  
حت الثعاع خصوصا اگر ان کوکب سعدی باشد پس ان  
دلیل قویست بر بودن حمل باذن خدا و اگر چنانچه در عرض سعد

یکی از نخوس باشد در جمیع ادله که مذکور شد باطل خواهد شد و فاش  
 در این میان اعضا خواهد کردید پس اگر نخس رخج باشد خواهد بود فساد بجهت بر جینی  
 و اگر چنانچه نخس رخل باشد خواهد بود فساد بجهت بادهای بسیار است  
 که بر طرف شود و هر گاه سوال شود از تو از وقت حمل پس ملاحظه  
 کن آنچه گذشته است از طالع از نهمه پس آن مدت گذشته از ابتدا  
 حمل است یا وقت مسئله از برای هر نهمه یکماه و آنچه باقی مانده است  
 از پنج طالع پس آن زمان باقی مانده حمل است ولادت است  
 از برای هر نهمه یکماه انشاء الله و بسیار است که وقت ولادت  
 بقدر در جانتست که مابین متصل و متصل بیایند در این باب  
 و ماه است اگر پنج مابین کمتر از عدد وقت حمل باشد یا فرض  
 کن آنچه مابین آنهاست اندراجات ایام هر که عدد در جانت کمتر از  
 عدد ایام طلب باشد و هر گاه سوال شود از حال مادر که چه گونه خواهد  
 بود بعد از ولادت پس نظر کن که تقریباً کوب متصل میشود لمر انصاف  
 در برخی که او در آن بر جنت پس آن حال مادر است بر قدر متصل  
 و طبع او

بمارم حله  
 و طبع او و موضوع او در دنیا بر وجه و حصه او از زوجه و اگر سوال از گذشته  
 احوال مادر باشد پس هم چنین پس شناس حال گذشته در حمل را  
 از روم و حال او و حالتی که بعد از ولادت خواهد بود از دو زدهم پس  
 مکانیک بوده باشد سعود پس حکم کن بخوبی و مکانیک بوده باشد  
 نخوس پس حکم کن به بدی بر قدر طبیعت سعود و نفس پس اگر چنانچه  
 دیدی مرخج را قبول کنده آن برای بعضی دلیل مانع یا حس از برای  
 آن دلیل با نظر خود سعود دلالت میکند بر اسانی ولادت  
 و خصوصاً اگر بر جع باشد که دلیل مراد است و اگر چنانچه رخل  
 مکان مرخج باشد دلالت میکند بر ابطاء در حمل و ثقل در حمل و عث  
 در ولادت باذن خدا و گفته در تذکره حمل و تانید آن که اگر چنانچه  
 دیدی در طالع مسئله و سایر اوقات آن کوکبی پس آن دلیل حمل است  
 پس اگر آن کوکب مذکور است مولود هم مذکور است و اگر مؤنث  
 است و لذت نیز هم مؤنث است و اگر چنانچه در طالع او و تاد و دیگر  
 کوکبی نباشد پس ملاحظه کن بدست الولد و بدست الرجا پس اگر

دو نفاخیری باشد پس حمل حق است پس اگر دلیل مذکور است حمل مذکور  
است و اگر مؤنث است حمل مؤنث است و گفته است که ملاحظه کن  
بیت الرجا بخصوصه هنگامی است که سائل سوال کند از امید آنکه فرزند  
از برای او خواهد شد یا نه که در این وقت باید ملاحظه بیت الرجا نمود  
و الا که بغض مسئله حمل ندارد داخل بان نباید کرد و اگر چنانچه هیچکس  
از نهای که مذکور نمودم نباشد پس نظر کن بحساب طالع و حساب  
بیت الولد پس اگر مابین آنها اتصال یا قبول باشد پس حمل خواست  
و اگر دیدی نحوستی پس حمل باطل است و با تمام خواهد رسید  
پس اگر چنانچه دیدی حمل را حق پس نظر کن بقابلت بی اگر انقی است  
پس حمل انقی است و اگر منکر است پس حمل هم منکر است و اولئذا  
عمل نمود با طبایع نجومی که در او قیاس است پس بدرستی که از برای  
انها قوی است در مرتبه مسئله یا رب طالع انشاء الله رباب دوم  
در سوال از ولد که چه گونه است حال او هرگاه سوال کرد از تو مردی از  
فرزندای که از برای او هست که چه گونه است حال او و چه گونه است  
مابین آنها

مابین آنها از ناخوشی و خوشی پس نظر کن بخلاوند طالع و قریب و بجم  
و حساب او و مشتری و حساب بیت ولد پس تحقیق که اگر از رب بیت  
طالع و رب بیت و والد اتصال و قبولی باشد از موضع محوره قویر پس  
حکم کن بدستی و یکا نکی و مهربانی پیدا از برای فرزند خصوصاً اگر  
متصل به طالع باشد و اتصال اتصال بوده باشد و اگر نیت باشد  
نظر مشتری بسوی بیت الولد یا آنکه او حساب بیت اولاد باشد یا آنکه  
قبول نماید حساب بیت ولد را یا آنکه متصل شود بحساب بیت ولد از  
موضع ملائیم از برای او بوده باشد بری از مناصح سالم از جمیع  
و احتراف و سالم باشد قریب کالت میکند بر سلامت ولد و حسن  
حال ایشان و در آوردن خیر ایشان و اگر فاسد باشند خداوند طالع و  
خداوند بیت الولد و مشتری و ناخوش باشد نظر بعضی از اینها  
و خواهد بود مابین ولدین و اولاد عداوت و بغض و درخ خواهد  
کرد بایشان و خواهند افتاد در تعب و باجمله باید اتمام شود درجه  
بیت الولد مقام طالع ملاحظه شود موضع حساب درجه بیت الولد <sup>مشق</sup>

با و نظر کوکب با و نظر او بکوکب و حکم شود بر آن بحال ولد هر چه که  
حکم میشود بر موالد و ساری کلیه هر گاه موضع رب بیت الولد در دوم  
وسیم باشد دلالت مینماید بر حادثت فرزند و آنکه خیر میرسد پید و از او  
جوین خداوند بیت الولد در عاشر دلالت میکند بر بر سر ولد و تکبیر  
او و بر این قیاس بر حکم کن در جمیع بیوت باذن الله تعالی بابت سیم  
در نظر نمودن در امر رسولها و ذکر سیم میشود از آنها در چهار فصل فصل  
اول در موضع اوله فصل دوم در آنیکه بکلام مطلب فرستاده شده  
فصل سیم در حال رسول که از جای امه یا جای می رود فصل چهارم  
در آنیکه هر گاه بقتل شخصی فرستاده شود فصل اولان برای شناختن  
مواضع اوله بدانکه دلیل رسول حسب پنجم طالع است و فرشتی او است  
و مقصود رسالت از متصل به حسب پنجم است و متصل به قر فصل  
دوم از برای شناختن مطلبی که بجهت آن مطلب فرستاده میشود اگر  
متصل شود حسب پنجم یا هر دو بعد از از بیع یا مقابله یا مقابله  
و مابین آنها قبول باشد یا نقل بود کند مابین آنها کوکب و جمع بود کند  
و نقل کننده

و نقل کننده و جمع کتبه حسب عاشر باشد پس مقصود از رسالت  
که رسول همچنان فرستاده شده سابق یا آنکه بعد فرستاده میشود  
عمل سلطان است یا شرف یا رفعتی پس اگر اتصال از ثلثت یا ثلثت  
باشد پس هم چنین میباشد نیز و هم چنین دلالت میکند صاحب  
یا زدهم و هم چنین حکم کن در سایر بروج بر کوهر و طبیعت ان بیتی  
که از برای ان کوکب است و اگر چنانچه اتصال حسب پنجم نجسی باشد  
که قبول نکند او را پس مطلب شریست مناسب طبیعت بیت خمس  
پس اگر قبول کند حسب پنجم را خمس پس ان شریف خواهد بود فصل سیم  
در شناختن حال رسولی که فرستاده شده است بجهت مالیه و غیر مالیه  
قرار بده طالع و حسب طالع را از برای فرستنده و هم فتم و حسب هفتم  
را از برای کسی که رسول نزد او فرستاده شده و حال را از قر و حسب  
پنجم که دلیل قاصد و رسولند پس اگر منصرف شده باشد از حسب ساق  
و متصل شده باشد ب حسب طالع پس بدو ستمیکه رسول تبلیغ رسالت  
نموده و مراجعت نموده بجانب فرستنده و اگر با انصراف از حسب سابع

مصرف از حساب بیت مال باشد پس رسول می آورد با خود مال خواهد  
 دلیل رسول سعد باشد خواه نفس و هم چنین پس حکم کن در سایر بیج  
 پس تحقیق که جواب رسول می باشد بجز ملوکات از بیت و طبیعت  
 حساب بیت اگر سعد باشد پس خیری است منساب او اگر نفس باشد پس  
 شراست منساب او اگر اتصال دلیل رسول بی بیع نفسی باشد یا مقابله  
 بعد از آنکه آن <sup>بهره</sup> یا جسد او قبل از انقضای حساب سابع پس بدو سید قطع طریق شد است  
 بود رسول پس اگر این اتصال قبل از انقضای حساب سابع نباشد پس قطع  
 طریق قبل از رسیدن رسول است نزد کسیکه رسول نزد او فرستاده شده  
 و اگر اتصال بعد از انقضای حساب سابع باشد پس قطع طریق در بدو کشتی  
 خواهد بود مگر چنانچه در تمام نخوس باشد پس راه خوف ناک است و  
 در آن دفعان اند و اگر چنانچه عکس ملکوات باشد پس تو هم حکم بر عکس  
 کن فصل چهارم در احکام رسولی که فرستاده شده است از برای قتل  
 انسانی یا بعل می آورد یا نه پس نظر کن بحساب پنجم پس اگر مصرف شده است  
 از مخرج و متصل شده است بحساب هفتم پس رسول خواهد کشت او را  
 و اگر چنانچه

نسخه اتصال حساب  
 الطالع بیت و بی بیع  
 که بر سرش است

و اگر چنانچه حساب پنجم متصل شود بحساب هفتم از بیت اللوت پس راه  
 خواهد یافت بر او قتل قول کنده در باب رسولها و قاصد ها هرگاه  
 از تو سوال شد از رسولها و قاصد ها که آیا در سیه اند بوضع که قصد  
 نمودند یا نه پس نظر کن بحساب طالع و قر پس هرگاه هر دو آنها یا یکی  
 از آنها متصل شود بحساب هفتم پس میرسد بمقصد انشاء الله تعالی  
 پس اگر چنانچه مصرف باشد از سعود یا نخوس پس در این هنگام بر مقتضای  
 طبیعت ان سعد یا نخوس و قدر بهر آن از ان فلک و قوت و ضعف او حکم کن  
 و اگر چنانچه متصل باشد بسعود پس ملاقات نموده است رسول بعوض  
 الید را در مقصد بخوبی و سلامتی و اگر اتصال حساب طالع یا قر نخوس  
 باشد پس ضد این است و بر قدر طبیعت ان سعد یا نخوس و موضع و خط  
 او انفلک و قوت او ضعف او پس حکم کن انشاء الله تعالی و اگر سوال  
 کند تو سوال کننده و یقین داشته باشد که رسول بنهری که مطلوب  
 اوست داخل شده یا ملاقات نموده کسی را که نزد او فرستاده شده یا  
 ملاقات نموده پس اگر یکی از این دو دلیل یا هر دو متصل شده اند بحساب

حساب پنجم  
 در موضع بقصد صلاح  
 و سلامت باع

پس سیه است بر سر  
 در موضع بقصد صلاح  
 و سلامت باع

هفتم طالع یا احزان دلیلی متصل شود بحساب سلاح موضع خودش پس تحقیق  
 که ملاقات نموده است او را و اگر خلاف این باشد پس حکم بر خلاف است  
 و اگر چنانچه متصل بر قابل باشد از برای متصل پس تحقیق که موافقت نموده  
 آنکه رسول نوز او آمده است یا رسول در صلبی که چنانچه آن آمده است و قبول  
 مطلب نموده است و اگر چنانچه اتصالی از مقابل باشد پس تحقیق که خوب حرکت <sup>ل قین</sup>  
 بر آمده است یا رسول و اظهار قبول نموده است و لکن عذر جسته از برای بعضی  
 مطلب و هم چنین است در تریج مگر آنکه این بعضی که اذن عذر جسته است  
 کمتر است باذن الله تعالی و اگر چنانچه سوال از امر لاجت رسول باشد که  
 آیا برگشته است یا نه پس ملاحظه کن پس اگر برگشته است دلیل یا یکی از آنها  
 زایل باشد از هفتم یا از او تاد و منصرف نباشد از حساب هفتم یا متصل  
 باشد بحساب هفتم یا زوالش از او تاد پس برگشته است رسول در  
 بخانه میاید پس اگر نماز رخ شده است دلیلی یا یکی از آنها را سعور رسا  
 خواهد بود در راه و اگر نماز رخ نباشد آن را نخوس پس سالم نخواهد بود  
 و طلب شهادت نما از طبیعت نفس و حال او و موضع او از فلک و حضاو  
 از فلک

از فلک و هم چنین در سعد پس اگر چنانچه متصل باشد بخلا و ند طالع یا چنانچه  
 پس خود سوال شود آن که چه زمان خواهد آمد پس مقدار درجات اتصال  
 ما بین سعد و حساب طالع است ساعات یا ایام یا ماهها یا سالها و  
 بمقدار بر وجه ثابت و منقلب و مجسده و سر عدد دلیل و بطون او است و خصوصاً  
 هرگاه موافقت نماید شماره درجات اتصال را وصولی غیر طالع یا  
 بحر حساب طالع و هم چنین حساب طالع یا خطی که کوی از تحت الشعاع یا طول  
 نمودن یکسان دلیل دارد جز و مضاف خود از فلک با رجوع دلیل و وقت  
 رسول اول استقامت دلیل است یا مثل درجاتی که باقی مانده است  
 از برای او یا استقامت ساعتها یا روزها یا ماهها یا سالها یا باب  
 چهارم در امر ضیافت و دلیل است هرگاه آن دره نمایی که بر روی بولیمه  
 یا آنکه دیگری سوال نماید از ولیمه پس قرار بده طالع و در او از برای  
 خود یا سائل و ابتلا نمودن بطعام و بسیاری اطعمه و کجای آن و خوردن و تمام  
 بودن آن و لطافت آن و آنچه در آن ولیمه است انطو و فراید به دوم از طالع  
 و از برای کسیکه در جانب چپ تو است و از برای اعوان و ولیمه و کاکلار یا

ولیم و نبات متاعی که محتاج الیه است و سیم از طالع را از برای آنکه حاضر  
میشود طعام را و برادران و ولیم دهند و چهارم از طالع را از برای مکان  
نشستن ایشان و از برای خوبشان بپزی حساب ولیم و خوبی متاعی که ایشان  
بر آن مجتمع اند و بعد از آن و پنجم طالع را از برای شراب و برادران و ولیم دهند  
و ولد او و اقربای او و کس که خجسته می آید و ششم از طالع را از برای کسیکه  
در مجلس در طرف راست حساب ولیم است و غلامان و مولی و صاحبان ایشان  
و نظافت ایشان و یکی ایشان و قد را ایشان و هفتم طالع را از برای  
موضع حساب ولیم در مجلس و کشاده روها و وتر شراب و بی او و نظافت  
او و کسافت او و از برای کسیکه در راه بتو بر خورد و از برای نظافت حساب  
ولیم و خوبشان رضای او و هشتم از طالع را از برای خانه شراب و  
ظروف مثل طاسها و قاشقها و از برای کسیکه حاضر میشود با حساب  
ولیم از خفته ها و نیم از طالع را از برای در خانه حساب ولیم و طبایعها  
و دایمانها و دهلیز و آنچه در آنست و از برای کسیکه در یاقین می آید  
و از برای کسیکه در مجلس در سمت راست پیشگاه است و از برای  
کثره

کثره آنچه در ولیم است از مردم و یکی ایشان و دایمانها و دهم از طالع کالت  
میکند بر پیشگاه و موضع آن حال حساب عروس و آنچه داخل خواهد شد بر او  
از زیادتی و از برای کسیکه در مجلس خواهد بود از سلاطین و اشراف یا مردم  
از طالع را از برای کسیکه در طرف چپ پیشگاه است و برادران حساب ولیم  
و دوستان او و معرفت اینده گاه او و خزینه دار و عفت و خیانت او و دهم  
طالع را از برای زوجه حسابخانه و از برای غیر معرفت اینده گاه او و واسط  
الناس و از برای کسیکه در مجلس در سمت راست تو است و از برای  
دشمنی اهل بیت عروس و خوشحالی ایشان و خوشوقتی ایشان به عروس  
و حسد ایشان از برای او و قرار بد که قرار از برای همه مجلس و حساب  
برج قرار از برای عاقبت امر مجلس و دوم برج قرار از برای غذا و حساب  
مشغله برج قرار اول را از برای خادم ابتدای مجلس و ثانی را از برای  
خادم ثانی آخر مجلس و حساب مشغله ثانی قرار اول را از برای طعام  
و دوم را از برای شراب و ثالث برج قرار از برای آنچه بخواهد آمد  
در این مجلس از ابتدای نشستن تا آخر و چهارم برج قرار از برای آلات

یعنی آنچه بر نشستن خواهد آمد  
از عروس و عروسی



وهفتم از برج قمر از برای حال مجلس دد نیز برخاستن مردم از مجلس و  
هشتم از برج قمر از برای موضعی که مردم بیرونند بان مواضع از این  
جلس دهم برج قمر از برای آنچه اهل مجلس استماع خواهند نمود از  
طوری احدیست و یازدهم از برج قمر از برای آنچه منشاء تنزین مجلس است  
و موافقان مجلس است و دوازدهم برج قمر از برای اقت این مجلس و آنچه  
رخ می نماید در آن از ناخوشیها پس هر یک از اینها را که بر بینی سعید پس  
حکم کن بر آنکه عمل و امر در آن نیکوست و خیرش آید و خوش نما و مست  
افزاست بر قدری که سعد مساعدهت نماید و قدر قوت صاحب آن شیخ  
و آنچه را یافتی محوس پس بر وزن آن حکم کن در دو بنقیض احکام سعد از  
فساد و ضرر و انداز فساد و ضرر بر قدر محس و خطا و از فلک است پس  
آنچه از این مواضع مذکوره نیک باشد پس مدلولات آن نیک است و  
آنچه قبیح باشد پس مدلولات آن نیز قبیح پس حسن آنچه نیست که شاهد  
دلیل آن زهره باشد و کواکب نافع آنچه نیست که شاهد دلیل آن  
مشتی باشد و محکم و مطبوط نیکو صنعت آنچه نیست که شاهد و دلیل

ان خطارد

ان خطارد باشد بشرط آنکه مسعود باشد و عکس مگر کوراست اگر چنانچه  
محوس باشد و خوف ضرر رسانند سریع الزوال آنست که دلیل و شاهد  
ان مریخ باشد و ظاهر هویدا است آنچه دلیل و شاهد ان شمس باشد  
و هم چنین است قمر مگر آنکه کمتر از شمس است و شریف تر آنست  
که دلیل ان در شرف بود و پست تر آنست که دلیل ان در هبوط بود  
آنچه محلی شود ان را ضدیت است که دلیل ان در ضد پتشر بود پس  
هرگاه زهره در افق دمر باشد و خصوصاً در عاشر خواهد بود در  
مجلس هو نیکویی و اگر چنانچه مشتری بجای زهره بود خواهد بود در  
جلسه خشن و گرم و اگر عطارد بجای مشتری باشد در حالتی که سحر  
باشد خواهد بود در مجلس کفنان نیکویی و آنچه بر عکس باشد حکم  
بر عکس است پس اگر حساب طالع در وقت رفتن بولیمه محوس بر مریخ  
باشد امیر نخواهد بود رونده از شر منسوبات مریخ مانند جراحها  
و هلاکت و خصوصاً اگر مریخ حساب بیت الموت بود و اگر چنانچه  
منحست بجهت عطارد بود و حال آنکه عطارد در مزاج مریخ بود و

خواهد شنید افر را که ناخوش دارد و تهدید خواهد شد بشر و اگر  
و اگر چنانچه خوبت حساب طالع بر خور بود میرسد ادا اضرا و استخفاف  
و هرگاه دخل حساب ششم بود میرسد او را مرضی و مقدار مرضی که  
نقل بدان موضع است میرسد در پس هر کجا <sup>صلا</sup> بود ضریا قوتیت  
و سبب در ضریا منسوب است بپت نقل است مثلا هرگاه در دوم بود  
ضریا جهت مالیه است و هم چنین هرگاه مشتری بجای نقل بود <sup>میرسد</sup>  
او را خیر و فایده بر نقد حال مشتری و موضع او و بیت او از فلک و اگر  
جای مشتری زهره بود میرسد با او سر و لذت و ذینت بر قدر  
حال زهره و موضع او و بیت او از فلک و اگر شمس بجای زهره بود  
میرسد او را قیامت و مکرمت و انقیاد از برای قول او و نیکو شمردن  
امر او و اگر چنانچه قمر محوسر باشد فاشد خواهد شد مجلس قوم و در <sup>بیمه</sup>  
ایشان اتفاق بایشان خواهد رسید بمقدار خوبت ناخس و اگر  
چنانچه قمر مسعود بود خواهد بود بخواند مجلس ایشان مسرت  
بخش و نیکو بر نقد سعادت قمر قوت او و غذای ایشان نیکو  
و پاکیزه باشد

و پاکیزه باشد بقدر سعادت قمر اگر چنانچه قمر مسعود بود و بر خلاف  
ملک و راست اگر چنانچه محوسر بود و اگر چنانچه حساب مثلثه دوم برج  
قمر اول محمود تر از دوم بود خواهد بود طعام نیکوتر از شراب و ساق  
کار تر و اگر حساب مثلثه دوم برج قمر دوم محمود تر از سوم اول بود  
مسعود تر خواهد بود شراب و لیمه ساز کار تر از طعام ایشان و هر  
بات که مسعود تر باشد دلالت مینماید بر سعادت و هر یک محوسر  
تر بود دلالت مینماید بر خوبی و بلا آنکه نخست قمر از حساب پنج  
دلیل است بر پیشمائی از جهت هاقبت امران و نخست قمر از  
جد <sup>دلیل</sup> نقل است بر بدی طعام و پختن آن و اگر بخورد طعام <sup>دو</sup> و نخواهد  
یافت کوانایی از آن طعام پس اگر چنانچه نخست قمر با اجتماع <sup>دو</sup> و <sup>ن</sup>  
بود یا تر برج او پس مضره از کوشش کوه ساله بود و اگر چنانچه در سنبله  
بود پس مضره از بخت و عدس و مانند آن خواهد بود و اگر  
چنانچه در اسد بود پس مضره از کوششها خواهد بود پس حدنگن  
اینکه خوری چیزی از کوششها و اگر چنانچه نخست در جد

باشد بر حدیکن از تخم بزغال و اگر چنانچه در بروج دلو بود خواهد بود کوشش  
شکار و مرغ مضر از برای او و اگر چنانچه از حوت بود پس ماهی تازه و نمک  
سود خواهد بود و اگر چنانچه بلقر زهره و عطارد هر دو باشند دلا  
میکند بر رقص و طهور واجب و غی نواختن و انواع سرد و اگر چنانچه  
باعطاردتنبهایی بود یا آنکه ناظر بود باو یا قوت در نظر چنانکه  
ناظر بود از وقتی و مانند آن بسیار خواهد بود گفتگو در این مهمل  
از حکمت و سایر علوم خصوصا اگر عطارد در یکی اند و خانه خود  
بود و هم چنین است دلالت این کواکب در نظر آنها بسوی قمار و بیجا  
باذن الله قول انظیفون و چنین گفت است انظیفون که اگر متصل  
کردند قمار موضع سقوطش بر هر یک از عروسی بر روی خواهد  
بود و اگر چنانچه زحل در مابین طالع و ربع بود پس طعام و لیمه و طهور  
او را می خواهد بود تا فارغ شوند از آن و اگر چنانچه قمر مقارن  
عطارد باشد و مریخ در ربع آنها بود خواهد بود در آن مجلس  
جنت و خصومت و سخنهای قبیح و اگر مریخ در تثلیث آنها بود  
خواهد بود

خواهد بود در آن عروسی غنی و گفتگو از امری که بفرج بیاورد  
ایشان را و بسیار خواهد بود کلام و سخنهای بهوده و لکن عاقبت  
ان سلامتی خواهد بود و اگر چنانچه مقارن شود قمر مریخ را و بوده  
باشد عطارد در ربع آنها میرسد با همدیگر مجلس خوبی از جانب سلطان  
و جلالی و قتلک و جراحتها و اگر قمر مقارن زحل شود و عطارد در  
تربع آنها بود خواهد بود طعام بد و کم و آنکه و نوع حبسی و فتنی  
در طعام خوردن خواهد بود و اگر قمر مقارن زهره شود و مشتری  
و مریخ نظر نمایند بانها از ربع یا تثلیث بسیار خواهد بود و طهور واجب  
مجلس و مریخ آن و اگر چنانچه منصرف شود قمر از مشتری و متصل گردد  
به مریخ خواهد بود در مجلس بعضی بخورد مابین آنها ای که با آن مجلس  
میانند و داد و ستد نماند خواهد و بازی بزندان خواهند نمود و اگر  
چنانچه قمر منصرف باشد از مریخ و متصل گردد به مشتری کم خواهد بود  
در مجلس شر و فحش و کلام بهوده و مجلس شریفی سالمی خواهد بود  
و اگر با فتنی زحل را تمکن در بعضی از فتنهای طالع بسیار خواهد بود

طعامهای سرد و دلدان طعام زهومی و اگر چنانچه مرغ در بعضی اوقات  
 طالع باشد بسیار خواهد و ذنب اکثر طعامها مایل برخی خواهد بود و اگر  
 چنانچه مشدی در بعضی اوقات معصوم باشد خواهد بود طعام پاکیزه  
 و بسیار خوشبو و موضع فرج افزا و نیکو و اگر چنانچه زهره در یکی از لوانا  
 ممکن بود دلالت میکند بر پاکیزگی طعام و طرب انگیزی موضع و اگر  
 چنانچه عطارد در بعضی اوقات بود و مناظر بود با و یکی از سعدین  
 دلالت میکند بر پاکیزگی بودن طعام و کوارایی آن و اگر مناظر بود با و  
 بک از خوسر دال است بر کوارایی بودن طعام و عدم و پاکیزگی و اگر شمس  
 در یکی از اوقات بود دلالت میکند بر حسن طعام و درنگانیک بودن  
 آن و اگر در آن و اگر چنانچه در یکی از اوقات ممکن بود دلالت نماید  
 بر طعامهای سرد و بسیاری کوشش ماهی پس اگر در اوقات کوی  
 نباشد بر طعام معتدل خواهد بود و اگر چنانچه نیران یا یکی از آنها  
 در خطوط خود بودند دلالت میکند بر شرافت طبعه و اینکه حضرات مجلس  
 جمع آن بزرگان و سرکرد و ملوک باشند و هرگاه مسعود بود طالع و سالم  
 باشد از

باشد از نظر نعل مخصوصه دال است بر نیکویی طعام و نظام مجلس و  
 تمامیت آن و بودن طهور در آن و اگر مسعود بود و م دلیل است بر نیکو رخت  
 و مناسی که در او ایستاد و غیر خواهی اعوان و کاکلنا دان و ایجه و اگر چنانچه آن  
 سعد خلائق و نیکویی از خطوط دوم بود پس رخت از خود اهل و لیمه است  
 و اگر چنانچه سعد غریب باشد رخت عاریه است پس آن سعد اگر در شب  
 باشد ظریف طلا و فقره بیشتر خواهد بود و اگر زهره است پس رخت  
 و امثال آن بیشتر خواهد بود و اگر مسعود بود سیم از جسد مسعود یا منافع  
 آنها و ساقط بود رختان آن پس بزرگان ناس و اشرف حاضر خواهند بود  
 در آن عمره می و اگر چنانچه مسعود بود چهارم و زهره و قمر متصل باشند  
 لبخمر آن غیر نظر رختان ایشان پس مشاعیک در ولیمه است الوان است  
 از مشاع با دهان و بزرگان و اگر قمر مقارن عطارد بود آن غیر نظر زهره  
 پس مشاع ولیمه کم قیمت خواهد بود و اکثر آنها اچان یا است و اگر چنانچه مسعود  
 بود پنجم دلالت میکند بر نیکویی شراب و اگر مقارن زحل بود قمر و ساقط  
 باشند از آنها زهره دلیل است بر کمی شراب و اینکه ناخوشوارند از آن

مردم و اگر مرغی و مشغری مقادیر قریبند یا در تریج آن خواهد بود سزا  
کونان و بند خواهند نمود آن شراب داران و اگر چنانچه قریب ششم باشد  
با دخل دلیل است بر چگونگی و کثافت خدمه و کمی ایشان و اگر بیا یکی آن  
سعدین بود دلالت میکند بر بسیاری خدم و نظافت و نزاهت ایشان  
و جلای ایشان و بدست خود مردم چیزی دادند آنها و اگر چنانچه قریب  
شمس بود قریب شمس و ساقط بود از داخل کار گذاران و لایحه بزرگان  
خواهند بود و اگر چنانچه قریب با دخل بود در هفتم پس ولیمه دهند  
شاف خواهد بود بر اکثر مردم و عجوس خواهند نمود در روی ایشان  
و اگر چنانچه رطل در تریجات قریب بود پس حساب ولیمه کارش از روی  
کراهت خواهد بود و دل تعلق خواهد بود و تریج کمتر از مقدار است  
و اگر چنانچه قریب با یکی از سعدین بود پس ولیمه دهند بطلب خاطر ولیمه  
میدهد و کثاده رو خواهد بود و بدست خود طعام خواهد بخشید  
و اگر قریب با عطارد و مرغ بود بسیار خواهد بود و بعضی حساب ولیمه و دل  
و فریاد او و بازی او با مردم و خواهشمند بازی کنان خواهد بود  
و اگر چنانچه

و اگر چنانچه سعدی در هشتم بود دلالت میکند بر کثرت خوانندگان و  
شرابخانه و بسیاری طرف و طاسها و اگر چنانچه سعدی در هشتم  
بهدتر دهنم نخوس بود و ساقط بود از او و سعود دلالت مینماید بر  
بر چگونگی و کثافت طبایعها و بازی نمودن ایشان بطعام و منخر بود  
ایشان بسبب مردم و اگر چنانچه قریب با رطل و عطارد بود بسیار خواهد  
بود دزدی ایشان و نزاع ایشان مابین خود و نان نمودن بعضی  
بر بعضی و اگر بزرگانیدن طعام و جفا نمودن بر مردم و اگر قریب با شمش  
بود با عطارد پس حساب ولیمه عزامت بسیاری خواهد کشید و مردم  
برای او چیزی نخواهند فرستاد مگر کمی و اگر قریب با سعدین بود یا در تریج  
انها پس با خواهد رسید از مردم آنچه را که طمع داشته و اگر قریب با شمس  
بود پس بزرگان و پادشاهان اعانت او خواهند نمود و پیش از آنچه  
خرج نموده بلبشتر خواهند آمد و اگر قریب با مرغ بود و بعد از فراغ از همه  
رخ خواهد داد با و دزدی یا سوختن و اگر چنانچه یا فوق سعود عزیز ناظر  
بقریه حال آنکه آنها ضعیف باشند تلف خواهد شد از حساب ولیمه

چون که در محاف خواهد شد با و اگر چنانچه قریباً زدهم با هر خرج بود با  
به ترتیب آن او سعور ساقط بود از او درخ خواهد کرد بر خزان داران  
بسیاری بسبب خیانت او درخ خواهد طلب ولیمه خواهد نمود در آنچه  
در تحت تصرف اوست و ظاهر خواهد شد خیانت او از برای طلب  
ولیمه و اگر چنانچه قریباً زدهم یا یکی از سعدین یا در ترتیب آنها باشد  
دالالت میکند بر حفظ نمودن خاندان آنچه را که در تحت تصرف اوست  
و دفای او و تصرف نمودن او یکی افساد او طعام و اگر چنانچه  
قریباً زدهم یا داخل بود یا ناظر باشد با و از ترتیب آن پس بدست  
اهل بیت ولیمه دهند بسیار خواهد بود حد ایشان و کم خواهد بود  
خبر ایشان و اعانت ایشان از برای طلب ولیمه و اگر میافق قریباً  
زهره و عطارد و مشتری از غیر نظر نظر پس تحقیق که خانه و دود خانه  
ولیمه خوشحال خواهد بسبب این ولیمه و منجست آنچه را که از جانب  
ایشان است قول ما نشاء الله و گفته است ما نشاء الله که اگر سفر  
شود قریباً زدهم و متصل شود بسعدی از ترتیب یا مقابله پس

جانه

جانه خواهد بود از برای طلب طعام از آنیکه صرف نماید طعام خود  
داد و مثل عروسی یا ختنه سوری یا ضیافتی یا غیر اینها از چیزهایی  
که لازمست بر او از اطعام کردن و اگر چنانچه این اتصال از ثلثت یا  
تسدیس باشد پس اطعام نمودن بجهت حدیثی است یا صلح و اگر  
اتصال بمقام ناست و حال آنکه ناظر نباشد بمصلحتی پس  
لمحت خواهد کرد مهمان یا طلب طعام و اگر چنانچه ذکر کردیم تحت  
الشعاع هم باشد پس ولیمه دهند و خوشتر نماید که مطلع شود کسی  
بجای نشستن ایشان و طعام ایشان و اگر چنانچه با آنچه ذکر نمودم نظر نماید  
مخصوصاً خلط خواهند نمود بطعام شان حرام پس اگر متصل به وقت  
و تدبیر ثابت باشد پس نشستن ایشان بیکدیگر خواهد بود و اگر در  
برج ذیجهد باشد پس نشستن ایشان پیش از بیکدیگر خواهد بود  
و اگر در برج منقلب باشد پس نصف دوزیا بعضی از آن خواهند بود  
و اگر چنانچه نظر نماید طلب بدست قریباً زدهم پس طلب ولیمه لذت خواهد  
بود از ملدن مهمانها و اسان خواهد بود بر او و اگر چنانچه نظر نماید

ناظر نباشد شاق خواهد بود بر او و مانند ایشان و میباید در نزد  
او کسی که کران بشمارد او را و بر خواهد گشت در حالی که منعت نماید  
انبرای اصحاب خود و اگر چنانچه متصل به قریه مکان خوبی باشد و آنجا  
او شهادت باشد پس تحقیق که حساب طعام شخص معروف حساب خدای  
است و اگر چنانچه در شرفش باشد پس حساب طعام آن جمله اشرف است  
و اگر در پیشش بود یا بیره باشد سعدی ناظر بان پس حساب طعام  
آن جمله در ساست و حساب است و اگر چنانچه بیان نمودم در وقت  
هم باشد پس حساب ولیمه حساب رتبه و شان است و اگر چنانچه در منزل  
الوند بود پس تحقیق که زایل شده است از مرتبه و منقولی که داشته و اگر  
چنانچه در سایلی و تدما باشد پس نیکو خواهد شد حال او در بعد پس اگر  
نظر کند متصل به قریه حساب بیت قریه پس حساب ولیمه خواهد شد است  
که خود به شود از طعام او و اگر ناظر نباشد پس خسیست بر طعامش و اگر  
چنانچه اتصال قریه نباشد بود که نباشد آن نفس رب بیت او پس چیزی در  
کار نیست و بزودی بر خواهد گشت مهان و منعت خواهد نمود  
مجلس

صاحبان طعام را و اگر چنانچه آن نفس مرغی باشد با وصفی که مذکور شد  
و در وقت باشد واقع خواهد شد در این کار قتل و اگر چنانچه آن نفس  
نظر باشد واقع خواهد شد در آن ولیمه گفتگوی قبیح و عتاب و جراحی  
از او و میکان پس اگر این و تدما باشد بلند خواهد شد صلاها  
با این گفتگوی قبیح و عتاب و نیز اگر مرغی باشد بهم است که داخل  
در میان ایشان سپاهیان و اگر چنانچه زحاک باشد مشرفی داخل میشود  
میان ایشان عدول و فضاة و اگر اتصال قریه بشتری باشد دلالت  
میکند بر بسیاری طعام و نیکارنات بودن آن پس اگر این اتصال در  
وقت نیز باشد دلالت میکند بر خوبی حال خانه که مکان نشستن  
ایشانست و بسیاری اسباب لنگانه و موافق بودن اهل آن خانه و اگر  
چنانچه اتصال قریه بشتر بود دلالت میکند بر لطیف بودن طعام  
و بسیاری اسباب آن و موافقت اهل آن و نیز دلالت میکند بر  
بسیاری اطعمه حاره و دولیمه و ملاقات سلطان و ان و مصحبت  
ایشان بان و در آن مجلس و اگر چنانچه اتصال قریه بیره باشد

دلالت میکند بر نظر بر طعام و بسیاری طعام شیرین در مهمانی و  
سماح ظهور خنده و اگر چنانچه اتصال ببطارد بود دلالت میکند از طعام  
و اینکه در آن مکان کسواست تکلم بحکمت میکند و صف می نماید آن  
را و تعلیم میکند آن را و طعام ایشان انواع گوشت مرغ خواهد بود بعد  
از آن ملاحظه کن رب الساعه را پس اگر در طالع یا عاشر باشد پس  
طعام را ابتدای نشستن در مجلس خواهند آورد و اگر چنانچه رب الساعه  
زایل باشد از این دو وقت پس دلالت می نماید آن بر اینکه قبل از آمدن  
او طعام خورده شده و نخواهند آورد نزد او طعامی تا آنکه زایل شود رب  
الساعه و ناظر گردد بطالع و این هنگامیست که زایل از وقت طالع  
باشد و اما زایل از عاشر پس امید در آن بیشتر است بجهت آنکه  
ناظر است با وجود زوال بخلاف زایل از طالع که ناظر نیست و اگر چنانچه  
در وقت سابع یا وقت رابع باشد پس آورده نمیشود نزد او طعامی  
تا آنکه غمگین نماید او و مانند آن او بعد نظر کن بمبصل به قمر و خورشید  
پس اگر باشد بانها مرغ خواهد بود اکثر طعامهای ایشان حار و  
و اگر نظر

و اگر نظر نماید فضل خواهد بود اکثر خوردگی ایشان باره و اگر چنانچه  
نظر نماید شمس و مرغ هر دو بقره پس در طعام ایشان عیب و نقیصه  
خواهد بود انجمن سوزنکی بوج ششم از طالع و آنچه مناسب است  
از مسائل و در هشت باب مذکور میشود باب اول در نظر نمودن  
دوام مرض باب دوم از برای نظر نمودن در سوال نمودن از احوال  
انسانی که آیا مرض است او یا نه باب سیم در نظر نمودن در وضع  
علامات و ظاهراتی که در بدن می باشد باب چهارم در سوال از  
خریدن بنده گان باب پنجم در سوال از احوال بنده که آیا از زاد خواهد  
شد یا نه و آیا منتقل خواهد کردید از افاض بد دیگری یا نه باب ششم  
از برای نظر ملاحظه نمودن در امر بنده ها که آیا اقاها ای انها به بنده  
از برای انها یاد بکران باب هفتم در ملاحظه امر گرفتاری که آیا  
خلاصی خواهد یافت یا نه و چگونه است حال او باب هشتم در امر  
بصر و بصره شده و مانند آن باب اول در ملاحظه امر مرض و بیان  
می نمایم آن را در هشت فصل در فصل اول مذکور میشود و مواضع دلالت



دلالات بر حالات مریض و در دوم طبیعت غلیظی که در مریض است و  
 در رجعت این علت یا در جسد یا در هر دو با هم و در سیم در کدام  
 عضو است مرض و در چهارم ایاتند دست میشود یا خواهد بود  
 و طول میکشد مرض او یا بزودی خواهد مرد یا آنکه بزودی تنگ  
 خواهد گردید و در پنجم شناختن وقت مردن و تند رستی و در  
 ششم بیماری که از هر ایات اوقاتند که دلالت میماند بر  
 زیادتی علت نقصان او در هفتم معرفت اخلاف مریض و صواب  
 در چهارم و در هشتم معرفت عاقبت او مریض و آنچه با او خواهد  
 در مرض فضلا اول در مواضع دلالات بر حالات مریض هرگاه از تو سوال  
 شد از مریضی بر قرار بک طالع و حجاب طالع و قرار دلیلی مریض و ششم  
 و خداوند ششم را و منصرفی غیر از دلیلی مریضی که در دست و  
 ملا حظ کن مرگ او از هشتم و حجاب هشتم و عاقبت امر او از  
 چهارم و حجاب چهارم و حظ اشاعه غیره قدر و بابت قدر و قابل است  
 حجاب طالع و قابل است بر حجاب بابت قدر و ملا حظ کن طیب عالم بطیب  
 و نذقی

دلیل بر مریضی طالع و مریضی  
 و بر مریضی طالع و مریضی  
 و در بال علمت بیرون کرد  
 که علمت او بیست و نه  
 همان دلیل است بر مریضی

و شناختن علم مطب معالج کن را از نهم و حجاب نهم و سهم الشعاده  
 و آنچه لازم است مرداد در این علمه از نفقه و مؤنه از دوم و حجاب دوم  
 و دب البیت سهم السعاده و ملا حظ کن مطب معالج کن را از دهم  
 السماء و حجاب آن و اگر کسی را که منصرف میشود از عطاره و ملا حظ کن  
 را که معالج بر آن میشود از گوکب متصل بصلب طالع و معرفت سبب  
 موت مریض را از هفتم و خداوندان قول ذود و ثیوس و بطلمیوس و  
 و گفته است ذود و ثیوس و بطلمیوس قرار بده طالع را از برای طبیب  
 و عاشق را از برای مریض و هفتم را از برای مرضی که در دست و حجاب  
 از برای دروازه عاقبت امر مریض پس اگر چنانچه یافتی در ابتدای مرض  
 یا در وقت سوال نحس یا در طالع خرد میسازند بر مریض طیب و بیمار میکند  
 او را و نفع نمی بخشد او را و منصرف میشود بزودی مرضی و اگر چنانچه نحس  
 باشد عمل طیب به ندهی و ملان و دانان و تیر مرغی خواهد بود و نفع  
 میشود مریض معالج او و اگر چنانچه سعدی در عاشق باشد معالج خواهد  
 نمود مریض خود را چیزی که نفع بخشد او را و تند دست کرد و اگر در

و حجاب نهم که در دست  
 و در بال علمت بیرون کرد  
 که علمت او بیست و نه  
 همان دلیل است بر مریضی  
 و در مواضع دلالات  
 بر حالات مریض هرگاه  
 از تو سوال شد از مریضی  
 بر قرار بک طالع و حجاب  
 طالع و قرار دلیلی مریض  
 و ششم را و منصرفی غیر  
 از دلیلی مریضی که در دست  
 و ملا حظ کن مرگ او از  
 هشتم و حجاب هشتم و  
 عاقبت امر او از چهارم  
 و حجاب چهارم و حظ  
 اشاعه غیره قدر و بابت  
 قدر و قابل است حجاب  
 طالع و قابل است بر حجاب  
 بابت قدر و ملا حظ کن  
 طیب عالم بطیب و نذقی

و نذقی

عاشر محسوس بود یا تمام خواهد رسید امر و عاقبت امر او بخوبی خواهد  
و سبب هچان مرض خود خواهد شد و اگر چنانچه سعدی در چهارم بود  
عاقبت خواهد یافت از مرض از غیر عالم نمودن و مرض غیر ساند او را مرض  
بلکه این مرض منشاء حسن او خواهد شد و اگر چنانچه نحسی در چهارم  
باشد متبدل خواهد شد مرض او بر خود دیگر و اگر چنانچه سعدی در هفتم  
بود و محسوس بود طالع پس توصیف و تعریف و در کسب از برای غیر  
طبیعی خواهد بود که او در مرض را عالمی نموده و هر چند انطبیبی  
نموده باشد و خیر خواهد کرده باشد و عمل انصواب نموده باشد و در  
او نفع بر مرض مجتهد باشد و اگر چنانچه سعدی در چهارم باشد نفع  
میخشد بر مرض اوها و اگر چنانچه نحسی در چهارم باشد زیاد میکند  
دو اشده حال مرض افضل دوم در کیفیت شناختن طبعی علة  
که در مرض است و در رحمت ان علة یا در جسد یا در هر دو  
اگر بافق صاحب بیت المرض داد و نتد طالع یا عاشر پس مرض او  
ظاهر و هویدا است و اگر بافق خداوند بیت المرض داد و نتد سابع  
یا چهارم

یا چهارم پس مرض او مخفی و پنهانست و اگر چنانچه یافتی قر و طالع هر  
دو را محسوس و صاحب طالع و صاحب بیت قر و شمس را مسعود یا سالم  
پس تحقیق که علت مرض در بدن اوست دون از نفس و روح او  
و اگر چنانچه محسوس بود دل او در روح ان صاحب طالع و صاحب بیت قر  
و شمس است و مسعود بود اوله بدن و ان طالع و قر است پس  
مرض در نفس و روح است دون از بدن و اگر چنانچه محسوس بود اوله  
روح و بدن همک دلائل می نماید بر فساد روح و بدن هر دو قول ما شاء  
الله و چنین گفت است ما شاء الله که هرگاه نظر نماید نحسی بقر و نا  
نباشد بطالع پس عله در جسد مرض است و اگر چنانچه نظر نماید نحسی  
بطالع و ناظر نباشد بقر پس ناخوشی در روح مرض است مثل بر طرف  
شدن عقل او و مانند ان از ناخوشیهای که مختص روح است پس اگر  
قر و طالع هر دو محسوس باشند و ناظر نباشند مسعود فاسد است روحی  
و جسد مرضی خواهد بود قول بطالیموس و گفته است بطالیموس که  
هرگاه ناظر باشد مخرج یا داخل بقر و دون از طالع پس مرض بسبب جسد است



و اگر چنانچه حساب طالع قوی بود و همان دلیل باشد بر مرض پس مرض  
 در جسد در روح هر دوست و اگر چنانچه قوی بود و همان دلیل بر مرض  
 باشد و در برج ذوجسد بود پس مرض در روح و پیش از جسد است  
 خصوصا اگر در جزایا حوت بود و اگر در سنبله یا قوس بود پس مرض  
 در جسد و پیش از روح است هر گاه منصرف باشد قرآن مجید  
 پس مرض بطول انجام می آید و اگر چنانچه منصرف بود ان ساره  
 شرقی پس در آن نزدیکتر می شود و علت آن دانسته می شود از  
 مقدار درجات انصراف و بدانکه انصراف اقربیت در کالات بر موضع  
 مرض و اصوب است از انصال پس نظر کن هر گاه منصرف عهد قریبی  
 الموضع بود و ناظر به بیت قرآن اقامه کن او را مقام قدر و حکم کن بر آن  
 بموضع ناخوشی و مرض هر گاه دلیل مرض عطاره بود دلالت می نماید  
 بر ثقل اسنان مرض در مرض و اگر چنانچه دلیل مرض مشتوی بود  
 دلالت می نماید بر باد هالی که حادث گردد در جسد پس اگر چنانچه  
 مشتوی قوی بود مرض خواهد نمود او را و اگر قوه گرفته باشد بر مشتوی

عینی

عضو طول میکشد ضاوه زحل هر گاه دلیل مرض بود در حالتیکه صاعد  
 بود پس مرض او ان سردی و خشکی است و طولی خواهد کشید مرض او  
 اگر چنانچه زحلها بطب بود پس مرض او ان سردی و ترسیت و اگر تحت النفا  
 بود پس مرض او سلا است و شکم رفتن و مانند آن هر گاه دلیل مرض  
 بود دلالت میکند بر تهای حار و کوبیکه نزدیکتر به مس است بیشتر  
 دلالتش تب حار و شکم رفتن است هر گاه دلیل بر مرض باد اس  
 بود دلالت میکند بر قی و هر گاه باذنب بود دلالت میکند بر اسهال  
 مرغی هر گاه دلیل بود و حال آنکه او غلظت بود پس ناخوشی مرض از گرمی  
 و خشکی است و اگرها بطب بود پس از حرارت و طوبیت است هر گاه  
 جمع شود غسان در برمی که در او تری باشد دلالت میکند بر قرحها  
 و چرک و دریم در مواضعیکه نظر نمایند بخان بان موضع اتصال قر  
 بشمس دلالت بر وجع سپرز و اینکه در او و در است قرحت الشعاع  
 حال کوبیکه منصرف ان شمس بود و هر دو عدد مرغی باشند پس او در  
 در تراجم و ادبار است و ناخوشی در باطن است و اگر زنب باشند پس

یادداشتی بر تب حار بیشتر از  
 کوبیکه است که در در است

مستحاضه است ان و اگر مرخی با رطل بود پس ناخونی مرخص شکم رفتی است  
 یا سل پس اگر قرص داخل بود و داخل در حد خود راجع بود پس ناخونی او  
 زنده است و هرگز خلص نخواهد یافت ازان طالع هرگاه عقرب بود  
 مرخی در او باشد دلالت میکند که ناخونی مرخص لوز است یا باد خصوصاً  
 خصوصاً اگر منفرد باشد خواهد چسبید و خواه بظل بودن طالع جاری و  
 فردان در حالتیکه منفرد اندل باشد پس ناخونی مرخص سر ریت  
 در خوف و باد بوسیر در خلف روست یا سنگ نشانه دارد و جمع دبر و اگر  
 بانیکه ملگوب شد دنت در ششم باشد پس در مرخص نمیگردد ناسوره  
 و خانیس دارد بود مرخی مع ذنب دعاش خصوصاً اگر منفرد شود  
 قران او دلیل آنست که ناخونی مرخص یعنی است در خوف او که از او خون  
 و چرک مریه بود زهره دلیل و حال آنکه در طالع بود مرض بهار از دست  
 در خوف او و خواهش زنان نلادد و اگر چنانچه زهره که دلیل است در هشتم  
 باشد مرخص زنی است که در دم دارد و هم چنین صاحب طالع هرگاه بخون  
 بود در هشتم دلالت میکند بر وجع رحم خصوصاً هرگاه زهره باشد که ان  
 اولد است

اصحاب مرخی است مع مرمله  
 و فاصم روزه است که طعام  
 بعد از استراحت بعد بدان  
 مستقل میشود

اولد است بودن مرخی در طالع و زهره در هشتم پس در مرخص هر  
 است و تب حار و بیم مرگ است در او پس اگر قرص با زهره بود یا ناظر  
 باشد بمرخی پس بیم است بر چشمهای مرخص بودن شمس و ذنب هر دو  
 در طالع دلیل است بر جراحت شدیدی که تحقیق که بیرون زده است  
 مانند حبه و خراج خصوصاً اگر منفرد از ذنب قر بودن زحل و شمس  
 هر دو در طالع دلیل آنست که در مرخص ایتیت که گاهی بیرون میروند  
 و گاهی درون شمس هرگاه صاحب ساقه بود و در داخل خود یا احد مرخی پس مرخی  
 او در بر وی است در خوف که گرفته است او را از ذنب شکم او و اگر نظر  
 نماید بشمس عطاره و مرخی از وقت پس مرض او ذنب سام است و کسیر  
 میکند او را و اگر بجان نظر کند زحل از وقت پس مرض او ذنب سام است و  
 کسیر نمیکند بودن زحل صاحب ساعه و حال آنکه او در طالع باشد دلیل  
 آنست که مرض او در شکم است از جهت اسهال و چیزی از بر سام پس  
 اگر زحل در عا شد بود پس مرض او خونیت در شکم او که معده او کووارا  
 نماید از آنجا که مرخص بخورد و اگر چنانچه زحل در حد خودش باشد پس

مرض او برزاست و درم کی هرگاه مریخ صاحب ساعه بود و حال آنکه او در هشتم  
 بود در هبوطش و فرقت الارض بود میمید و مریض به بودن شمس و قریب  
 در طالع و دخل در عاشر یا در مثلثه طالع یا راجع در طالع پس ناخوشی مریض  
 گاهی بیرون میزند و گاهی اندرون و اگر چنانچه شمس و زهره در محل مریخ  
 باشند پس در مریض باد نیست از جانب جنبها و ارجح بودن شمس و  
 قریبهم در یکدیگر جرح و حال آنکه در طالع چیزی نباشد و دخل خداوند  
 طالع بود و در هفتم بود یا هشتم دلیل آنست که مریض او تقریر است هرگاه  
 مریخ خداوند طالع بود و در سیم بود پس تحقیق که حرافت در دو چشم  
 مریض است و اگر چنانچه از زهره بود پس تحقیق که ضریف در سینه است  
 چشم اندازها هرگاه دخل صاحب طالع بود و در دوم باشد و جمع در گوش  
 مریض و هرگاه در هشتم باشد دلیل جمع کلتین است هرگاه عطارد  
 طالع باشد و او در دوم بود در منای مریض از گوش اوست و در  
 او طالع هرگاه دلو باشد و دخل در دوازدهم مریض او شکم رفتن است یا  
 سل بودن زنب در ششم دلیل آنست که مریض او داخلی است هرگاه قریب  
 و مریخ

و مریخ در ششم باشند پس اولتک است هرگاه سهم الغیب یا  
 سهم السعادة و از باب انها در قوس یا جدی یا دلو یا حوت  
 باشند پس تحقیق که مریض او تقریر است فصل سیم در شناختن  
 آنکه مریض در کدام عضو است شناخته میشود این از آنکه بصر  
 عنده قریب هرگاه قوی الموضع باشد یا از باب بیت قریب هرگاه گوشت  
 منصرف عنده قریب ساقط بود و برج انجاسی که در اوست و انچه از منقب  
 ان برج است از اعضا و مثل سراز برای حمل و کردن ان برای  
 نور و هم چنین در سایرین برج بعد از ان نظر کن صاحب طالع و قریب  
 که بخش بکدام یک از انها نزدیکتر است پس همان را دلیل  
 قرار بده پس مقلار سیر ان بخش در اجزاء برج دلیل است بر  
 بودن مریض در مقلاد ان اجزاء در اجزاء جسد و ابتدا کن بشرا از  
 ان برای حصه اولی کردن ان برای حصه دوم و شناختن طبیعت  
 مریض از طبیعت ان بخش و صعود او در بنوط و تشریق و تقریب او  
 و طبیعت برج او بنویس که بیان خواهم نمود هرگاه یا قریب بخش را ممکن

جز از این که گفته  
 سلطان سینه و پهلوی  
 و پستانها اسد و  
 سینه که و انچه در شکم است  
 میزان و طراکک و لیس  
 عریب عورت قوس ازها  
 حرز از نوا دلو ساق  
 حوت قله بین سه

دفعه پس ابتدا کن با و استلال کن ازا بر موضعی که در آن موضع  
 که در آن موضع آن خوشی پس آنچه فوق الارض است دلالت میکند بر اول  
 اجزاء جسد و اگر در مابین و ندر غایت و طالع بود دلالت میکند بر اخر اجزاء  
 جسد طالع دلیل و جبر است و نواحی و جبر وسط السماء دلیل شکم است سابع  
 دلیل بر است چهارم دلالت میکند بر رده های پنهان در جسد و سابع  
 اقویست در دلالت از غرض ناظر به طالع و قر هر گاه دفعه نباشند  
 قول دفعه ششم و گفته است دفعه ششم مل الحظه کن حساب ششم  
 را که در کدام برج است از بروج دوازده گانه پس همانجا است در د و قرار  
 بد طالع را از برای سر و دم را از برای کردن و هم چنین در سایر بروج  
 و مل الحظه کن باین قر را که در چه جا است او پس تحقیق که اگر او محسوس بود  
 در برجی که او بدان برج است و حساب بروج او محسوس بود پس در عضو است  
 که از برای او است قسمت آن بوج و گفته است بعضی حکا دلیل بر بدن انسان  
 جمیع اطلس است پس طالع از برای سر انسان است بعد از برای هر چیزی از  
 بروج متوالیه عضو است از اعضای متعاقبه پس نظر کن که چه مقدار از  
 کواکب

کواکب و جبر و حرکت سوادخ بینی راست و ندر

سبز کواکب از برای عطا دهن  
 و پرست تن زبانا و عده و اخلا  
 و پرست تن و پرست تن و پرست تن  
 سوادخ بینی چپ و کرده و شانه  
 چشم راست و دل و خویا  
 و پرست تن و پرست تن و پرست تن

از کواکب محسوسه میباشد در فلک پس خبر بدان بفساد عضوی که آن عضو  
 که آن عضو در قسمت آن کواکب است نیز بین هر کواکب محسوس  
 باشند دلالت میکند بر در سر و هر دو چشم و مشتری دلالت  
 میکند بر خفقان و در دل اگر در ششم بود یا محسوس هر گاه ناطق  
 باشد با و صاحب طالع یا از برای او شهادتی باشد در طالع  
 و در فلک کواکب محسوسه  
 انجاسیکه او صاحب سابع  
 سادس است و از برای او قسمی است در طالع و حال آنکه بر او  
 آمده بود از شعاع شمس دلالت میکند بر اینکه طیب نمکین  
 شده بود غمگینی شدید می در امر معالجه همچنانکه تحت الشعاع  
 بود در طالع و چونکه خارج شد از تحت الشعاع دلالت کرد بر  
 بر اینکه ظاهر شد از برای طیب در علاج و ناخوشی بعضی  
 چیزهایی که مخفی بود بر او و بیان میکنم از برای تو و جمع هر  
 کواکب را در هر برجی و هر یک از آنها که طالع باشد پس آن  
 سراسر است بعد قسمت کن بروج را بر اعضا باین ترتیب

چشم چپ و شش و مغز  
 استخوان  
 زنب رود را بر یک  
 و کارکنده  
 راس مجرای آب  
 بران الکفاه

عدد که در فوق تقسیم ثبت شده با هر کلمه سه بار تکرار شود و هر کلمه در جدول وضع نمایند از قبیل مختصراً تا اذنی باشد

قمر	زفره	سجده	کعبه	نخل	
زانو	دندان	زانو	زانو	زانو	زانو
سینه	زانو	زانو	زانو	زانو	زانو
قدم	زانو	زانو	زانو	زانو	زانو
گردن	زانو	زانو	زانو	زانو	زانو
زانو	زانو	زانو	زانو	زانو	زانو
زانو	زانو	زانو	زانو	زانو	زانو
زانو	زانو	زانو	زانو	زانو	زانو
زانو	زانو	زانو	زانو	زانو	زانو
زانو	زانو	زانو	زانو	زانو	زانو
زانو	زانو	زانو	زانو	زانو	زانو
زانو	زانو	زانو	زانو	زانو	زانو
زانو	زانو	زانو	زانو	زانو	زانو
زانو	زانو	زانو	زانو	زانو	زانو
زانو	زانو	زانو	زانو	زانو	زانو

طالع ثالث  
ثالث  
دستها و شانهها

طالع خامس  
خامس  
بالا سینه و با پهلو سینه و آغوزها بر بلوفا

طالع ثامن  
ثامن  
لبشتان سخنان

طالع حادى عشر  
حادى عشر  
زانو

مانند که نسخ کتاب در میان اوجاع کواکب در بروج مغلوط بود و با وجود طرک و بسط غیر محتاج الیه متوجه اعتبار منسوبت بیوت کواکب نشده بود و مایه جهت احتضار و سهولت استحضار ان را متحقی در جدولی وضع نموده حتمت را علامت منسوبت بیت اول کواکب و سواد را علامت بیت دوم کواکب قرار دادیم بدین صورت و اگر در عوض تصریح با اسم حضور همان رقم علامت



سومی که بان سهم شناخته میشود که وجع در کدام عضو است بکبری از حساب  
 رطبت تا شمس پس آنچه مجموع شده است از عدد درجات بیافکن آن را  
 از حمل می پس هر چو که باختر رسید عدد پس عدد در عضو منسوب بان  
 بان برجست و قرار ده حمل را از برای <sup>لاهم</sup> سراسر می دیگر ملاحظه کن که چند  
 درجه طلوع نموده است از طالع بدرجات سوا به پس ضرب کن آن را در  
 مجموع درجات مطالع آن برج بعد بیافکن حاصل از ضرب را از طالع سومی  
 سومی پس هر چو که بان نام رسید این حساب پس در دوازده بدن در موضع  
 همان برجست از فلک و قرار ده طالع را از برای سر و سایر اعضای  
 باقی مانده را بر ترتیب در عقب بگذرانی طریق ملاحظه مرض عضو  
 که عللیل بودن آن عضو مختص است هر گاه سوال شدی از وجع  
 عضو نام برده شده از سر یا گردن یا قدم یا دل پس نظر کن بدلیل  
 و کوکبی از برای آن کوکب است دلیل قیمت این موضع و حکم کن در آن  
 با آنچه مبینی از حال آن کوکب و ضعف او و قوت او مثال آن سوالی شده  
 بود از وجع قدمی که طالع در آن سوال حمل بود پس نظر کردیم که در  
 چهارم

چه جاست حسابی باب اینجا نیکه از برای او است قیمت قدمی پس بود  
 و راجع در جردانیت و بان نش و بود رب البیت او در جردی ملاحظه از مناظره  
 او و بودند مرغ و شمس متصل به شتی از او پس خبر دادیم اینکه جنس  
 وجع با او است و اینکه قدم شکافته شد است و آن بسبب آهن است آنچه  
 اتصال بهرام به شتی فصل چهارم در شناختن برهه مرض یا موت او نظر  
 کن در این باب بصحاب طالع مقرر و هر یک از آن دو که در وقت باشد یا آنکه  
 ناظر بطالع باشد پس ابتدا بهمان کن پس اگر چنانچه مقرر باشد از نخستها و از  
 در پست الموت و بنوده باشد تحت الشعاع دلالت میکند بر برهه مرض  
 و همچنین دلالت بر برهه میکند اگر متصل بسعود کرد و هر گاه متصل شود  
 قریباً بحلب طالع بکوکب سعدی که آن سعد حساب و ندی از او تا دطالع  
 بود و در وقت بر باشد که قابل باشد و قریباً یا صاحب طالع دلالت میکند  
 بر برهه مرض مگر آنکه سعد حساب هشتم بود و هر گاه متصل کردی قریباً بحلب  
 حساب طالع بتان که تحت الشعاع بود داخل در حد احترام دلالت میکند  
 بر برهه مرض و همچنین هر گاه محرف شود خود حساب طالع و هر گاه

حساب با سعدی  
 نظر کن بقبر و شمس  
 طالع سه

قابل تدبیر حسب طالع یا قدر در وقت باشد دلالت میکند بر سرعت بره و اگر  
 چنانچه زایل از وقت باشد خواهد بود بر وسط و اگر چنانچه ساقط باشد  
 از منظره طالع طول خواهد کشید رخ و مشکل خواهد بود بره و هرگاه  
 متصل شود قمر یا حسب طالع بحسب هشتم یا حسب هشتم بحسب  
 طالع یا آنکه در نزد کندی مابین آنها یا آنکه جمع نور کنند دلالت میکند  
 بر موت مریض هرگاه دفع نماید تدبیر خود را بحسب تا من از  
 و تدعی پس ملاحظه کن که اگر حسب طالع فاسد باشد دلالت میکند  
 بر هلاکت مریض و هرگاه حسب طالع دافع باشد از تدعی بسوی  
 بسوی حسب هشتم پس اگر چنانچه این از ثلثیت بود پس هر زمان  
 که رسید حسب هشتم بحد طالع دلالت میکند بر هلاکت و  
 هم چنین است او تا دطالع هرگاه برسد یا نفاختی که حسب هشتم  
 بود که بیم هلاکت و هرگاه در نزد حسب طالع نماید کوب تا من  
 و حال آنکه حسب تا من در وقت باشد و حسب طالع ساقط بود دلالت  
 میکند بر هلاکت هرگاه محسوس کرد در آن مقدار یا مقابله یا نیز بهر یا  
 آنکه

آنکه فاسد کرد حسب طالع دلالت میکند بر هلاکت بر هلاکت زیرا  
 که دلیل این دو مختص شدید است هرگاه دفع نماید قمر تدبیر  
 را بحسب طالع و حال آنکه قمر زاید در نور و حساب بود یا آنکه خداوند  
 طالع بری بود از محسوس دلالت میکند بر سرعت بره و مریض با صلاح  
 بودن او و هر چند که خداوند طالع تحت الارض بود و هرگاه قمر تحت  
 الارض بود و دفع نماید بلکوبی که تحت الارض بود پس اگر آن  
 کوب قبول میکند قمر یا تند دست خواهد شد مریض و اگر چنانچه  
 قبول نکند او را و حسب طالع محرف باشد یا آنکه محسوس بود از کوبی  
 که محسوس بود او را مثل حسب هشتم بیستم حرکت بر مریض و شدید  
 تر از این است که حسب طالع در وقت باشد و محسوس و هرگاه دفع  
 تدبیر نماید قمر بلکوبی که در مغرب بود غریب سقوط از افق پس  
 تحقیق که آن کوب بمنزله کوبی است که داخل تحت الشعاع شود  
 و آن دلیل حرکت و هرگاه حسب طالع در ششم بود یا حسب ششم  
 در طالع بود طول میکشد بهلای تا آنکه بیرون رود حسب طالع یا

و در غیر این که کاندو در کل الارض بود  
 و دفع نماید بلکوبی که در وقت الارض  
 بود و آن کوب قبول نماید و کوبی که  
 نماند از آن هم خواهد داد و دفع نماید  
 بدست از مرض بعضی آنکه

یا حسب ششم از برجش اگر خپاچه بر برج منقلب بود و اگر خپاچه ثلث  
بود پس بلد سیکه آن مرخواست که داریم خواهد بود ناخوشوان و نهم  
عارضه و نیز خواهد شد در هر وقت و هم چنین هرگاه متصل گردد  
خداوند طالع بخواند سادس دلالت مینماید بر اشکال معالجه مرض  
و این که این مرض از نپیدان او بای و سید و آنیکه عارض او شده چندین  
مرتب و منتهای مرض اوست که بر طرف نمیشود مگر خپاچه بسیار  
و اگر خپاچه نحسی که متصل به حسب طالع است در طالع باشد پس  
مرض خواهد بود نحسی بیکه بدیش مرده اگر خپاچه کوکب در برج مذکور  
باشد و اگر کوکب مؤنث بود بیکه مادد خواهد مرد و بصورت نحس  
حکم کن در تمامی بیوت بمقاسیه آن بیت و هرگاه حسب طالع در  
هفتم بود و نظر نماید با و نحسی یا آنکه در نحس بود هلاک خواهد  
شد مرض و این بدتر آنست که فرود نماید نودان نحس و اجتناب  
طالعی که در هشتم است هرگاه مرقم قبول نباشد و حسب طالع دفع  
نماید ندی خود را و حسب هشتم دلالت میکند بر هلاک بودن  
صاحب

صاحب هشتم در اوقات دیاست کوکب مقبول هرگاه سعد بود شعاع  
مضربا و نیت خداوند طالع هرگاه فوق الاضرب بود و متصل گردد  
بصاحب هشتم در چهارم یا در هشتم دلالت میکند بر هلاک  
و هرگاه محنت حسب طالع نحسی یا در حسب هشتم از ثلث بود  
و نحس در چهارم و هشتم نبود دلالت مینماید بر طول مرض خداوند  
طالع هرگاه داخل شود در حد اقواق و حد افواق آنست که مابین کوکب و  
شهر که قرار داده در صبر باشد دلالت میکند بر هلاک هرگاه قیوم نکند او را  
قبل از اقواق کوکب هرگاه خداوند طالع کوکب بود که دفع نماید نماید مانند دخل  
و مشرف پس هلاک مرض حکمیت که محرق گردد هرگاه خداوند طالع در  
هشتم یا ششم یا دوم یا دوازدهم بود پس نیکت نظر کن در قر که آن دلالت  
و امر بر جزویت که او دلالت کند نه حسب طالع پس اگر قر خلی السیر بود پس  
نظر کن او را به برج دوم پس اگر خپاچه دلالت بر مرگ کند خواهد بود در  
مرگ تاخوری و گاه باشد که مرض بحال بدی بر من ناکس کند و نمی رود و بد آنکه  
بودن حسب طالع در پنجم یا نهم اقوی است در باب مرض از آنکه در ششم

و نیز ثلثه زیرا که این دو خانه دالات بر فعال و اعدا بر میمانند و در خانه اول دالات  
 بر نبات و اقبال بر حساب طالع قوی تر است در نجوم یا از هم بر دالات کردن بر  
 نحیست و در وقت او در سیم و نهم باین قدر نیست و بدانکه حساب دوم نحوس  
 سیازد حساب طالع و اهر کاغذی باشد چنانچه نحوس سیازد حساب هشتم او را و در  
 تدا بر حساب هشتم بسوی حساب طالع دالات و دالات میکند بر طرف شدن  
 اموال بر غیر در مرض و هم چنین اتصال حساب دوم و در بعضی از این  
 بر بعضی دالات میکند بر احوالات و صرف اموال و حساب دوازدهم مثل حساب  
 دوازدهم دالات میکند بر لاغر شدن و ضعیف شدن بدن هرگاه حساب طالع  
 شمس بود و دفع تدبیری نماید بمشتری پس ناظر نباشد مشتری بصورت یا آنکه  
 شمس دفع تدبیری بمشتری را از مقابل و مقدر نماید مشتری نسبت بر کار نظر  
 نظر کند مشتری بجان خود و حال آنکه قیاسه باشد دالات بر هلاک خصوصاً شمس  
 در هشتم بود و مشتری در وقت باشد یا در تریجات شمس پس تحقیق که این  
 دلالت بر هلاک و هم چنین اگر شمس در هشتم بود مشتری در وقت و قریه  
 میکند شمس یا بمشتری دالات میکند نیز بر مرکب و اما هرگاه قمر در نوزدهم <sup>کوکب</sup>

فایده

نماید شمس حساب طالع بر مرض سلامت خواهد یافت و بدانکه بروج متقلب  
 دالات میکند بر سبکی مرض و زودی صحت یافتن و هلاکت و بروج مجرب دالات <sup>مکند</sup>  
 بر وسط و بروج نمانند دالات میکند بر شدت و هرگاه خداوند بپست قمر بعد بود یا ناظر  
 بقر و قمر در موضع یکی باشد از طالع و حساب طالع نیز بعد باشد و ناظر بطلع دالات  
 میکند بر بر عتد او باشد یعنی در کوی مرض او و صحت یافتن او و موافقت دوا از  
 برای او و دالات میکند با اینها بر آنیکه مرض از جدا نشد احوال است که از برای او شب  
 در نزد اهلش است و چشم مردم بر او است و بهتر از این است که نظر کند حساب طالع  
 و حساب پیش و نیکوترین اوضاع حساب طالع در دالات بر صحت و سلامت است  
 که ناظر بود با و سعود از مکان قوی از طالع مانند دند و مایا لاوند و حال آنکه  
 بری باشد او را نحوس و بدترین اوضاع حساب طالع در دالات بر سخت است <sup>و فساد</sup>  
 که ناظر بود با و نحوس و حال آنکه او در وقت بود پس تحقیق که این دلالت بر عتد  
 برو و وسعت هلاکت خصوصاً اگر سخت از تریجات بود هرگاه حساب طالع یا  
 بپست قمر نحوس بود و آن در ناظر بودند بطلع و قمر بطلع اثناعشر بر قمر دالات  
 میکند بر شدت مرض بودن نیز بر سخت الارض خصوصاً در چهارم شر است

پس کردیدی که نخوسا فاما فاسد کرده است یا بود تحت الارض و کالتیما  
 برهلا که هرگاه متصل گردد قمر بنجل و حال آنکه او غریب باشد و در برج ثابت  
 دلالت میکند برهلا که یا طالع مرض پس اگر ناقص نبود باشد قمر و ظل در قمر  
 بود دلالت میکند بر غریب است و بعضی خصوصاً اگر مستطاب باشد بود  
 پس بدستیکه برتر از برای قمر است که در مقارن غریب مستطاب بود و در مقارن سعاد  
 مخفی بود غریب حساب هشتم و در طالع و حال آنکه قمر متصل بود بشماره و داخل بود  
 احتراق دلالت برهلا که بعضی خصوصاً اگر متصل به قمر خد او و طالع بود هرگاه  
 در طالع غریب بود و حساب طالع مخفی بود و غریب ناظر بودند حساب طالع  
 دلالت میکند بر موت و غریب و شدید تر از برای حال بعضی است که مرغی دلیل  
 بر غریب بود و در ذوق فوق الارض بود یا آنکه دلیل مرض زحل بود و حال آنکه  
 او تحت الارض بود و طالع مؤنث باشد یا آنکه در شب زحل خد او و طالع  
 و فوق الارض بود یا مرغ بود تحت الارض و طالع برج مذکور بود و نیکوتر  
 چیزی که می باشد از برای قمر است که در ذوق تحت الارض و در شب  
 فوق الارض در برج مؤنث و هر زمان که قمر دلیل مرض بود پس نظر کن  
 باجزاه است

باجزاه اشاعریه او و حال او در مقارن بشمس و مقابله و تربع پس  
 اگر چنانچه ناظر باشد در این هنگام با و غریب یا آنکه او در اشاعریه  
 او باشد دلالت میکند بر شدت مرض و اگر ناظر باشد سعیدی یا آنکه  
 در اشاعریه این باشد دلالت میکند بر کم مرض و هرگاه متصل بود  
 قمر بطارد و بوده باشد خط اشاعریه نیز او باشد با حطارد و خط  
 تحت الشعاع بود و غریب ناظر با و دلالت میکند بر کم بیمار هرگاه  
 نظر کند زحل و قمر و زاید النور بود در تربع شمس یا مقابله او پس  
 اشعاع است این از نظر مرغی و مرغی هم هرگاه ناظر باشد بقمر و قمر زاید  
 النور بود اشعاع است از نظر زحل اتصال قمر و حساب طالع بصاحب ثامن  
 یا صاحب رابع در صورتی که خسر بود و در ذوق دلالت میکند برهلا که  
 شدن بزودی پس اگر در ذوق نباشد و لکن ناظر بود بطالع دلالت  
 میکند بر بوری در مرگ و اگر چنانچه ناظر بطالع نباشد پس ملاحظه  
 کن قمر را که آیا متصل میشود بعد از اتصال بوطب هشتم یا صاحب جهلم  
 سعیدی یا غیبی شود پس اگر متصل میشود دلالت میکند بر صحت یا فقر

از مرض خصوصاً که اگر آن سعد خداند طالع یا خداوند بخت العاقبه یا صاحب  
 بخت فر بود و مخصوص ساقط باشند از طالع پس تحقیق که تراکفا خواهد نمود در این  
 نظر سعد بفر از غیر اتصال در حکم بر بروی مرض متصل شدن فر و در ساعت  
 هر دو بسعدی که در وقت بود دلالت میکند بر اینکه بر روی مرض وسط خواهد  
 بود و اگر ناظر نباشد پس تحقیق که بر روی مرض باشد شکل و طول در مدت  
 مرض خواهد بود قول بعضی حکما گفته است بعضی از حکما که نظر کن بر برج  
 ششم و حجاب او و عطارد و قمر و حجاب طالع پس اگر چنانچه بافتن اتصال  
 در برج منقلب ساقط از او تا در سالم از نخستها و احتیاق دلالت میکند  
 بر صحت یافتن آن مرض و تندستی و اگر بخلاف مذکور بود تو هم حکم برخلاف  
 کن قول بطلمیوس گفته است بطلمیوس که هرگاه ساقط باشد قمر و حجاب  
 بخت قمر از طالع یا از او تا دلالت میکند بر فساد عاقبت امر و مرض پس  
 نظر کن در این هنگام بسوی او تا در پس اگر قوی باشد در اینها مخصوص  
 با وجود سقوط قمر و حجاب بخت او دلالت میکند بر هلاک و اگر چنانچه  
 سعد در او تا قوی باشد دلالت میکند بر سلامت خواتم قمر و حجاب بخت  
 او ساقط

او ساقط باشند یا نباشند و اگر بوده باشد طالع بر وجه عمومی که در آن  
 خصوصت مرض و قمر نهی در آن برج بود و مخصوص هم در آن برج یا او تا در این  
 باشد بدون نظر سعدی دلالت میکند بر نده مرض و هلاکت و وقت  
 آن هنگام رسیدن قمر است یا آن مرض و اگر چنانچه بیک عنصر کوکب سعد  
 باشد دلالت میکند بر عافیت و صحت یافتن آن مرض و وقت آن هنگام  
 رسیدن قمر است یا آن سعد و اگر چنانچه شخصی در آن برج بود و ناظر بود  
 دلالت میکند بر صحت یافتن فی الجملة حکم جالینوس و بود جالینوس که هر  
 پسری بیماری میاماید پس هرگاه میافت کوکب نهاری در ناظر  
 بقر میاماید او را مشرقی پس حکم مینماید غلامی از مرض و معالجه میکند  
 بیماری او اگر شب بود و نظر میکند کوکب سعد ایچ بقر میاماید او را نیز  
 مشرقی و حکم میکند بجهت یافتن آن مرض و معالجه مینماید و اگر نظر مینماید  
 کوکب لیل در روز بقر یا آنکه نظر مینماید کوکب نهاری در شب بقر  
 مستحکم است آن را غریب و حکم میکند بجهت و قمر مینماید قول ذر و زینوس  
 و گفته است ذر و زینوس که هرگاه حجاب طالع در هبوطش بود یا آنکه

بخور بود یا آنکه جنون بود تحت الشعاع پس مریض هلاک شود و است پس اگر جمع  
 شود در وقت از این مختصهای سکا پس دلالت میکند نیز بر هلاک و لکن کمتر  
 از اول و اگر یکی از این مختصها باخوست قریب دلالت میکند بر هلاک احکام  
 مریضی که وقت تولدش معلومست و گفته شود و شوس نظر کن از برای بهمان  
 که شناخته هنگام ولادت او را و ابتدای مرض او را پس هرگاه یا فوق قریب در ابتدا  
 مرض او در مکه که فصل در طالع تولد در آن مکان بوده و یا فوق فصل یا مقارن قریب  
 یا ناظر با بقیه دلالت میکند بر شدت مرض و بیم است بر مریض از این سبب  
 و هم چنین هرگاه قریب در نزد بهمانی او در مکان مریض تولد باشد و مریض مقارن قریب  
 یا ناظر با او بود در ابتدا که دلالت میکند بر شدت مراد و خوف بر مریض از این بهمان  
 و اگر چه قریب در وقت مرض در مکه باشد که در حین ولادت حضور در آن موضع بوده و در حین  
 مرض مقارن یکی از همین بود غمی دیگر ناظر با او بود بر او استند و خواهی که مریض پیشتر  
 و اگر قریب در وقت مرض در مکه ولادت باشد و یا قریب مریض مقارن یا ناظر با او بود  
 که مریض هلاک میاید از ناخوشی و اگر چنانچه قریب در ابتدا مرض در مکه طلوع لیل یا اجرام  
 او یا هفت بود و در طالع اصل قریب در یکی از سخا بوده دلالت میکند بر شدت مرض پس  
 اگر نظر نماید

اگر نظر نماید قریب مریض را مقارن او شود دلالت میکند بر هلاک است مریض  
 و اگر نظر نماید سکا دلالت بر بروه مریض و اگر واقع شود قریب در ابتدای مرض و در مریضی  
 که در حین ولادت در آن موضع بوده و بوده باشد که کشته گران و ب او را شلخته و در لارض  
 است مقارن یا ناظر بقیه مریض بوده باشد این کوکب در طالع اصل تولد نیز مقارن با قریب  
 میکند بر شدت مرض و بیم که بر مریض و در ابتدا نیست که حال این کوکب در مریض ابتدا مریض  
 بود در حال اول در حین ولادت و اگر با قریب در ابتدا مریض در مریض در مریض ولادت  
 یا فصل اول مریض و لکن هنوز چند نوبت السیر شده است یا فصل اول مریض در مریض در مریض  
 میکند بر شدت تحلیل پذیرفتن مرض و اگر نه بوده باشد قریب در مریض باشد بر مریض  
 بر مریض که شمس در آن بر مریض در اصل تولد یا تو بیع مریض در ابتدا مریض و بروه  
 شمس در موضع قریب در تولد طول میکند مرض و بیم است بر مریض از جنس المکات ان  
 برج مثلا آنکه اگر مریض باشد خواند بر او غراب خواهد شد و خواهد مرد و نظر کن نیز از  
 برای بیماری که ماددا و این نامه زاده پس شما و کن از اول تولد ان تاریخی که از  
 بهمان سال گذرد که چند روز گذشته پس از برای هر سال پنج روز یکی یا پنج روز سال زیاد  
 شده اند و آنها را نیز بهمان که ماددا او را هفت ماهه زاده از پنج سال یک روز یکی

زیادتر بخواند و در سال زیاد شده پس آنچه جمع شد از اینها طرح کن در نه ماهه نذر و در هفت  
 ماه هفت هفت پس اگر چیزی از ضایعات باشد پس چهارها را که شود است و اگر زیاد آمد مثلا در  
 خواهد شد بافتن خلایق و نظر کن نیز بر چهار این شمس و قمر تولد را که شمس او غیلاست پس  
 طرح کن در چهار این تولد در وقت مرض را بجهت شمس پس اگر چیزی بماند بهم حرکت  
 بنا و العلم عند الله قولی را ساکن است در ساه که سوال شد پس الاخطه کنه با پس  
 اگر در طالع باشد در هر دو یکی را باید در طالع و شمس یا زحل یا مریخ در هفتم یا در خانه  
 نحوس برسد پس تحقیق که سائل سوال میکند تو از احوال مرضی پس اگر باقی طالع  
 اول بهره از طالع و در هفتم بود و زحل در هفتم بود و شمس در ششم و ششم تا نهم  
 سجود بود بنظر نحوس است بهم حرکت بر مرضی و اگر در طالع بود در دو دهان فعلی نحوس  
 و مریخ در روز مغرب باشند و بوده باشند که نظر نمایند سجود بهم حرکت بر مرضی  
 و اگر طالع نصیحه نظر بود یا مریخ و زحل در هفتم بود ناظر نصیحه خود در طالع یا آنکه  
 زحل در طالع بود و مریخ در هفتم بهم حرکت بر مرضی و اگر طالع خانه زحل بود و مریخ  
 در هفتم بود یا هفتم و حال آنکه او ناظر سجود بود بنظر نحوس است بهم حرکت بر مرضی  
 و اگر زحل در طالع بود و مریخ در هفتم و طالع نصیحه نظر باشد یا زحل  
 باشد بطالع

شرف  
 نظر نامه که بر ما بین  
 یکدیگر با او کلمه بنفایت زیرا  
 که در عادت جمع انداخته

و آن طالع در واقع نخست است با احوال از برین  
 باطل نظر نحوس است

باشد بطالع نحوس یا آنکه نحوس در هفتم بودند کالات میکند بر مرکب و اگر صاحب  
 طالع در ششم بودند یا هفتم یا هشتم و نباشد با وسعدی و ناظر هم نباشد پس طول میکشد  
 مرضی بهمان و از همین مرض خواهد مرد و اگر مریخ در هفتم از طالع بود بهم هلاکت  
 بر مرضی در همان روز و اگر در طالع یا ششم یا هشتم نحسی بود بهم است بر بهمان  
 خصوصا اگر در مقارن نحسی بود و اگر در این خانه وسعدی بود و قمر نیز مقارن  
 با سعد باشد کالات میکند بر صحت یافتن مرضی بودن خلایق و طالع در خانه  
 در حالتیکه زاید در حساب بود و وسعدی ناظر با او باشند و نحوس ساقط از او کالات  
 میکند بر خلایق یافتن مرضی از مرضی قول جنبه هفت گفته است که نظر کن اسم مرضی را  
 پس اگر حرف اول محقق باشد بخوبی که بیان نموده ام در باب حرف محققه که  
 استخراج اسم نذر کالات میکند بر موت مرضی و اگر حرف اول در دوم هر دو  
 محقق باشند پس آن اندک است در کالات بر مرکب و در مرکب و اگر چیزی از اول  
 حرف اسم مرضی که بمنزله واسو است در وقت اجتماع که در آن ماه واقع  
 شده محقق باشد و قمر بر سعد حرف این منزل محقق پیش از بیرون رفتن  
 آن نحسی که احتیاط از او است از آن موضع کالات میکند بر مرکب بهمان در همان



همان روز رسیدن قمر محرف محترف این که مذکور شد هنگامیست  
که سوال یا ابتدای مرض و قی باشد که هنوز قمر از برج اجتماع بیرون  
نرفته باشد و اگر چنانچه احتراق حرف اول در غیر برج اجتماع باشد پس  
وقت مرگ بهمان هنگامیست که برسد خسر یا این حرف محرف یا مقابله  
او یا تر بیج او و اگر چنانچه حرف دوم اسم محرف بود نمی میرد در این مرض  
فضل پنجم در شناختن وقت صحت مریض و وقت مرگ او اما وقت در  
مرگ پس هرگاه مجتمع شود صاحب طالع یا قمر یا رب بیت الموت یا خنی  
که محسوس است یا آنکه به تر بیج رسد یا بمقابله خواهد بود وقت مرگ  
خصوصا هرگاه دلالت از اتصال مابین آنها بود پس اگر دلالت از  
غیر اینها بود پس وقت مرگ در نزد رسیدن متصل است که اتصال  
او دلیل بر موت است بلکه متصل به بمقارنه یا تر بیج و این در فنی  
است که برسد قمر که متصل است به برج اجتماع یا خنی که متصل به  
است در همین رسیدن او به بیت الموت و اگر چنانچه خسر متصل به  
نبود پس بر سید او است بخود بیت الموت که بمقارنه متصل به است و اگر

چنانچه

چنانچه دلالت بر مرگ از احتراق دلیل بود پس وقت مرگ در نزد رسیدن  
دلیل است بلکه احتراق و نیز ملاحظه کن مابین متصل و متصل به را  
پس قرار بده آن داد بر بیج منقلب روزها و در مجده ماهها و در  
برج ثابته هرگاه شهادت بدهد ادله بطول مرض سالها  
و هرگاه متصل به دخل باشد پس از برای هر درجه که مابین او متصل  
است ماهی قرار بدهد یا سالی و اگر چنانچه مرخج متصل به باشد  
پس از برای هر درجه روزی قرار بدهد یا ماهی بر قدر قوه و مکان  
سریع یا بطی از ارباع فلك و اگر چنانچه دلالت از بودن خنی یا صبح  
هشتم بلکه وقت مرگ باشد مرگ و اما وقت صحت یافتن مریض  
پس وقت آن بمقدار قوت یافتن صاحب طالع یا حلول او است در  
خانه خود یا شرف خود یا متبدل شدن شکل او مانند منرف شدن بعد  
از غریب و استقامت بعد از رجوع و سقوط رب بیت الموت از  
صاحب طالع دلیل بر بروه است و هرگاه دلالت از اتصال سعدی  
بود بلکه طالع پس در نزد حلول آن سعد بلکه طالع دلالت میکند

بر صحت یافتن فصل ششم در شناختن اوقات مجرایانیکه دلالت  
 مینمایند بر زیادتی مرض و کوان نظر کن در این باب بقره پس هر  
 که برسد قریب منشاء زیادتی شدت و مرض مریض میشود  
 و بدتر از این نیست که برسد در اول اتصال از ابتداء مرض نخوس  
 و این اتصال در حد خمس باشد نیز پس اگر جبت به پار دادن روز  
 پس هرگاه متصل شود بعدی اسهالت خواهد نمود مریض و تخفیف  
 بهم خواهد رسانید مرض و نظر کن در ایام و اوقات معلومه و آن  
 وقتی است که سیر نماید قریب ساعت مرض در وجه و هرگاه سیر نماید  
 نیز از اول مرض چهار وجه و هرگاه سیر نماید نیز چهل هفت در وجه و روز  
 هفتم در نزد رسیدن قریب ربع السیرش و روز نهم در نزد رسیدن  
 به ثلث السیرش و روز چهاردهم در نزد مقابلت اش و روز نهم  
 در رسیدن او به ثلث اعینش و در روز نهم و یکم در نزد  
 رسیدن او به ربع اعینش پس هرگاه برسد قریب این اوقات  
 مریضی به وجه از وجه چه با اتصال نظری یا علی یا واقع شدن  
 در حله و کوان

در حله و نخوس یا بیروت آنها زیاده میشود در مریض و سنگینی  
 او بهم هلاکت و اگر چنانچه برسد در این اوقات بسعد نشی از  
 وجه مذکوره دلالت میکنند بر حصول راحت از برای مریض بر  
 قدر قوت سعد و دلالت او و نظر کن اگر ابتلای مریض او در  
 روز است پس مریض هرگاه مریض شود در این اوقات تراست از  
 برای بیماری از هر مرضی و ملول آن زیادتی حادث است یا اگر نگاه  
 یا سیلان خون بسیار و اگر نظر نماید شی از سعد در این وقت بقم  
 و مریض نفع میبخشد بخشد او را سیلان خون بسیار و حاصل خواهد  
 شد از برای مریض باقی و اگر حادث مریض در شب باشد  
 پس دخلت است بر مریض از هر مرضی هرگاه برسد با وقت در این  
 اوقات و ملولات آن زیادتی شده است از مریضها و ازین که در  
 عروق او حاصل حادث شود پس منع کند او را از خواب و شکستی در  
 استخوانها و دردی در مقعد و نیز شکم و هرگاه نظر کند سعد و مریض  
 پس ملاحظه کن که کدام یک از آنها قوی تر است پس تحقیق که عاقبت

امر بر چیزی که دلالت کند بر آن قوی تر پس هرگاه یاقی قراد در روز  
حدوث مرض زاید النور و مقدارن لشمس یا مریخ پس هرگاه برسد  
قر به ترتیب السیر اندر جریله مقابله آن درجه بیستم مرگست بر مریض  
و هرگاه برسد قر به ترتیب موضع ابتدای مرض یا مقابله آن و قر  
زاید النور بود در هنگام رسیدن با موضع و ناظر بود بقمر فخل تنگ  
خواهد کرد و از مرگ خواهد جست و اگر چنانچه در ابتداء مرض قر ناقص  
در عدد باشد پس اگر فخل ناظر باشد با و در این حال هر آینه مبتدل  
خواهد شد مرض مریض بر دیگر پس اگر یاقی قراد در یوم حدوث  
مرض یا شمس و تحقیق که موازی شده شمس قر یا یقین غاوند کرده باشد  
اندر ترتیب و زیاده در نور نیز عبارت ازین است پس هرگاه قر مجید  
ترتیب موضع خود در ابتداء مرض رسد یا جریله مقابله موضع خود در ابتداء  
مرض و افکند سهود شعاع خود را بر او و خلاصه میاید مریض از مرض  
دان روز بدون شک و اگر نخوس شعاع خود را بر قر افکند هلاک میشود  
مریض در آن بعد بلا شک فصل هفتم در شناختن کیفیت اخلاق  
مریض

مریض و صبغیدن در همین مرض و آن این حال او نظر کن در این باب  
مخط اشاعه عشره بقر پس اگر یاقی آن را با زحل دلالت میکند بنگار  
مریخ و جرع خوردن او پس اگر فخل راجع باشد دلالت میکند بر بیم  
بر اسفک کلام او و اگر خط اشاعه عشره او با قمر بود یا مریخ بود دلالت میکند  
بر فضیلت مریض و قوی النفس بودن در مرض و اگر خط اشاعه عشره به  
قر یا مشتری بود دلالت میکند بر صبر مریض در مرض پس اگر ناظر ثانی  
در این هنگام مشتری بقمر معالجه خواهد نمود مریض خود را با ثاها و هم  
اگر خط قر باز هر بود مکرر ایله کتر است صبر مریض از صبر او در مشتری  
و اگر خط قر با عطارد بود پس بالخط کن حال عطارد را پس اگر تحت النفا  
بود و بری ان نخوس دلالت میکند بر تب کوم و اگر نظر نماید نخوس بر عطارد  
خط گرفت مریض را هدی این فصل هشتم در عاقبت امر مریض و مردن  
بد نظر کردن از بر مریضی بجنب پیت العاقبه پس تحقیق که اگر خط بیت العاقبه  
در منتهای قران شر بود از شمس دلالت بر مردن بلد میکند و این هنگام است  
که آنچه بیرون میاید از جرد و تبدیل بیشتر چیزی باشد که در جدول است



بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله العلي الولي والصلوات على نبي اللاحق الامجد  
 حينئذ كود حقير فقير قاسم ابن محمد ابن عبد الله الحسين  
 اصله الدشانه كه چون جامعى از اخوان صفائز و ايرى  
 كاكابا بتعلم علم نجوم مشغول مى بود براى سهولت فهم  
 ایشان قوت و ضعف كواكب را مشروح ساختم  
 پس بايد نيت كه كواكب سبعة را قوت و ضعف  
 بسیار اثبات کرده اند اما آنچه صحیح است و مستند است  
 و مستند است  
 مانند

مانند  
 عدولت نود و سه عدد قوت باشد

بعضی از اینها ذاتی باشد و بعضی  
 عرضی ذاتی مرآن و مانند که نسبت با ذات فلک  
 البروج حاصل شود قطع نظر از غیر و عرضی آنکه غیر ازین  
 باشد و این قوت و ضعف را بحسب اثر سه قسم  
 عظیم و مسانه و حقیر و مرکب ازین سه راسته مرتبه  
 اند اعلا و اوسط و ادنی اما قوت های عظیم اثر سی و چهار  
 سخ اعلا مراتب زیر که فلک البروج اولاد درجات قیمت  
 کرده اند و این سه صد و شصت است و ثانیاً بروج لعل  
 بر آنکه فلک البروج تقسیم دویم بدوازده قسمت کرده اند هر یک از این نام گناده اند  
 و هر برج را نامی نهاده اند و این بروج را بر کواكب ششها

عظم اثر  
 عظم اثر اعلا مراتب  
 عظم اثر ادنی مراتب

مختلف کرده اند و یکی از اینها و کل از آنها قسمت خانه کرده  
اند و بزرگ در این تقسیم تقدیم کرده اند و بمناسب مزاج  
و قوی و ذکورت و ارادت بروج سه را آفتاب داده اند  
و روح سرطان را بپناه و یک نصف فلک البروج را که از اول  
است تا اول و لو چیز آفتاب خوانده اند و آن نصف دیگر  
که از اول دولت تا آخر سرطان خیر ماه و بهمه البطار کرده اند  
که پوسته نزدیک آفتاب میباشد و سنبله را که نزدیک  
بجانب آفتاب در جز آفتاب و جوز را که نزدیک است بجز  
ماه در جز داده اند بعد از آن زهره را در جز آفتاب میران  
داده اند خزه شور و برج را در جز آفتاب عقرب در جز  
حمل و بعد از آن مشتری در جز آفتاب قوس در جز ماه حوت

بعد از آن

بعد از آن زحل را در جز آفتاب جدی و در جز ماه و دلو داده  
اند اگر چه قوت این کواکب در این خانه با تجربه مافیه اند اما  
در میان و تعریف اینها مقدمه است رعایت کرده اند  
و حکم خانه خاص است بدن و روح و آن جز که ضرورت است  
شخص را در تربیت بدن پس هر وقتی که کواکب در خانه است  
کنند در بهترین خانه و بهترین جاهها و دولت و عزت مورد  
دویم درجه شرف است در درجات شرف است  
تلا را گویند که در حین ظهور آدم علیه السلام کواکب آنجا بوده اند فلک  
عطار و اگر چه این نسخ و تحقیق این درجات در آن حین شرف است  
اما نقل ما چنین رسیده است که آن الكواکب کس فی شهر اجمالا  
عطار و عطار در آن در چه معین نشده بود و تجربه و استدلای نادر هم

اقرب



عالم نقطه اوج گویند و قوس که واقع است میان اول محل نقطه اوج  
 از مثل از اوج اوج گویند پس خطی را که از مرکز خارج افراج کند و بر  
 صرم کوب برسد قوسی که محصور است میان نقطه اوج و سایرین  
 خط از خارج مرکز از مرکز کوب گویند و قوس اوج و مرکز را چون چینه  
 از اوسط کوب گویند و چون خطی از مرکز عالم افراج کنند و بجزم کوب  
 و منتهی شود بفلك البروج و خطی دیگر از خارج مرکز افراج کنند که بر کوب  
 بگذرد و منتهی شود بفلك البروج و قوس کوچک که پس از خطی حاصل  
 آید از رفلک ششم اگر شمس صاعد بود آن را بر وسط باید افزود و اگر  
 مابط بود نقصان باید کرد بعد از عمل آنچه حاصل شود آن را تقویم  
 معبد گویند و خط که از مرکز عالم افراج می کند فرض اگر بر اول محل واقع  
 شود مبتدع و درش باشد و اگر بر نقطه معبد دیگر واقع شود پس قوس که محصور است

از فلک

از فلک البروج میان این نقطه و اول محل بر نوا از تقویم گویند  
 چهارم تصمیم و تصمیم احوالیت که کوب را واقع شود  
 نسبت بهش یعنی بعد تقدیم کوب را بطریق از تقویم اوقات کمتر  
 از شازده دقیقه و این حال دلیل قرب پادشاه است و چون  
 کوب صمی باشد باشد ضعف احراق محسوب نباشد پنجم  
 حرم مابته یعنی بعد کوب از درجه بحر بر مابته سعه کمتر از پنج درجه  
 باشد و این حال وقتی باشد که عرض افق هر دو نزدیک هم باشد  
 در هیچ از طالع مابده تقویمی بدرجه کمتر نزدیک باشد و پادشاه  
 حال چون موقوف اعمال رنجی است و این بغایت دور در است  
 بلکه در تمام اعمال رنج از این شکل تر است و بسیار عمل برین

بصمیم

عز و ایت



قدر آنها کردیم و این حال دلالت کند بر سلطنت و حکومت و عظمت  
 و نزد این قیصر این قوت با جمع ضعفها در آن و عرض بر او رسد  
 از باب پنجم او را باین خطوط مذکور برابر داشته اند و بهره هر یک از این  
 قوتها در این مرتبه چهار پنج و شش و هفت و هشت و نُه و ده و یازده و بیست  
 یعنی بودن کوکب در آن بر چهار که در جات شرف کوکب در آنجا  
 تعبیر کرده اند ایم و این حال دلالت کند بر بزرگی و تند رستی دوم  
 مسطابق است یعنی کوکب بر توایه روج حرکت کند و این حال دلالت  
 کند بر ترتب حرکات و سکونت و این خط منیرین را در این باشد یعنی  
 بالا بودن فلک کوکب از فلک آفتاب و این حال مخصوص است بر فعل  
 و بیشتر و در این دلالت بر بلند رفعت و علو آن است و سوم <sup>حالت</sup> <sup>حالت</sup>  
 چهارم <sup>حالت</sup> <sup>حالت</sup>

سج شرف

است

سیم اعلام

اعتبار

دی

و این بر چهار نوع باشد اول خاص بکوکب حکومت نسبت باقیست  
 و این باشد که رطل یا بیشتر یا هیچ در خانه با شرف و آفتاب نیز در  
 با شرف و با اتصال میمه متصل شوند و متصل میمه است که این است  
 نسبت باقیست بعد از احتراق پیش از مقابله واقع شود و نظر ترتیب در  
 دستوریه قیصر باشد پس سه پس پس تثلیث اما این نسبت باقیست  
 همه کوکب نباشد و شیخ و بشرط اتصال میسه و آن وقتی باشد که قمر  
 از مقابله کوکب در گذشته باشد و بمقارنه نرسد باشد و در اینجا قوتی  
 پنج پس پس تثلیث پس تسدیس نوع دوم آنکه کوکب در یک در دو  
 خانه باشد و بعد از او از هر یک از این مقدار بعد خانه او باشد از خانه  
 آن نیز مثل شتر در جوت باشد و قمر در سلطان با عقب باقیست  
 در اسد یا میزان نوع سوم کمال شرف است در کوکب علیه

و کمال تغریب در کوکب سفید و آن بعد کوکب علویست از اذتاب  
 مقدار شصت درجه بعد از اقتران سفید را در تقویم باید نگاه که  
 که چشم بود از اقتران استقامت بغایت بعد از اذتاب و آنرا  
 آنست یکا خواهند که در کمال تغریب باشد و چون کوکب این طریق در دستوری باشد  
 دیگر باره خط شرقی و تغریب محسوب نباشد نوع چهارم اکو صبا  
 طالع را بعد بود و دیگر کوکب نیز بنوع در دستوری کوکب کران روش  
 و غیر صاحب طالع بعد هم دلیل است بر سعادت و گاه باشد که  
 که کوکب در دستوری هر دو نیت باشد بنوع اول در این دستوری  
 هر نیز شرط است یعنی هر یک درون است فیه باشد و آن کوکب  
 در خانه با شرف و این کمال قوت و سعادت آن کوکب باشد در این  
 مستوی چشم التماس یعنی نظر کوکب به برج خط فیه با اتصال نظر با

اسلا

دلف

و نظر بر حیت کافیت الاثنا طر غیر از درجه باشد و چون چند کوکب  
 بدرجه باشند آنرا که خط پتر باشد مستوی خوانیم و دیگران را بشیرک و این  
 و هر کوکب بهجه که در خط خود باشد بنوع آن خط و برضا عطف کردیم  
 چون کوکب در خانه باشد یا مستوی بر درجه خواهیم از آن برج که حد بود  
 و کوکب در آن درجه نباشد بهره خط صغیر از مضاعف کردیم بهره  
 خط خانه مضاعف کردیم و بهره حد را بحال فیه بگذاریم و اگر چه باشد  
 آن خانه در درجه مطلوب بهره مضاعف کردیم فیه انجلا کوکب  
 صاحب طالع در درجه مطلوب بعد خمس مواضع و در سرنگ خط در درجه مطلوب  
 بهره آن خط مضاعف شد مثلا بر درجه پنجم و دقیقه دو از دم از بوس جانم  
 که مستوی طلب کنیم و ملا مولود نهار و این درجه خوانند شتر است و حد را  
 و مستوی شش و شتر و فصل در درجه عطارد و اینچنان شتر و بهره بهره و آن

عشر بر زحل در برجی و حشر مشهور و نهم شمس اما مشهور در برج یازدهم این برج است  
و همه کوکب ناطقند پس زهره و زحل مشهور مستویا مضاعف باشد که در اکثر واکرنا  
در درجه ششم باشد خط حشر را نشاید مضاعف که زهره را در آن خط نیست اما  
این حال کوکب بر حکم و فواید دلالت کند پس اگر صاحب طالع بر طالع مستویا  
باشد اختصار مولود در دست و بر باشد و الا نباشد یعنی اگر صاحب دیگر فائز  
مستویا باشد در دست اختیار کند پیشه که بدان جزا از منسوب است پس  
اگر صاحب دوم مستویا باشد در دست معادمان و اگر صاحب سوم مستویا  
برادر و جنین و صاحب چهارم پدر و صاحب پنجم فرزند و مستوق و صاحب  
ششم عم و هفتم خدمت کار و صاحب هفتم زن و شریک و صاحب هشتم  
پدر و مستوق و با خدمت کار برادر و صاحب نهم برادران و صاحب  
دهم مادر و استاد و غرادگان و صاحب یازدهم دوستان دور را صاحب

دوازدهم

دوازدهم دشمنان و منافقان و مستویا تویر حال را حکم طبر تراگر  
صاحب طالع بر طالع و مراد دیگر مستویا باشد اختیار مولود و جنین  
منوبات آن خانه زحل مولود در دست مولود باشد نسبت  
در باب مستویا اما عطیوس درین باب خانه شرف و صد و شصت  
اول و دوم را اعتبار کند و دیگر خطوط را معتبر ندارد و زهره اگر خط  
ذاتیته بحقیقت اینها اند و دیگر اند و در همه خطوط معلوم نکرده بود  
از زمان او معلوم است ششم جلب یعنی بودن کوکب  
چون زحل و شتری و اقشاب و عطارد و قوسی که دلالت  
بر زکوئیه عرفان را بر روزنای زمین و شب بر زمین  
در آن نگر و کوکب بی بی بی در روز و قمر و قوسی که دلالت

قال ابو ایمن ایضا فاجلب ما تنقار بالی  
بالی ثم قال ان يكون الكواكب السماویة سائر  
فون الارض و بعضا تحت الارض و بعضا علی الارض  
و بعضا بیها فوق الارض و سائر اشیاء الارض  
و بعضا الواجب فاذا انقاف الیه فكون  
الکواكب الذکی فی الارض و بعضا فوق الارض  
فواکبر ذکریه و اقل ذکریه و اقل ذکریه  
الکواكب الذکی فی الارض و بعضا فوق الارض  
و بعضا بیها فوق الارض و بعضا علی الارض  
و بعضا فی الارض و بعضا فوق الارض  
و بعضا بیها فوق الارض و بعضا علی الارض  
و بعضا فی الارض و بعضا فوق الارض



که این سلاخ کوبند و لفظ اربع بر یک از کاب در هر تاریخ و در لفظ باشد از فلک  
 اربع و چون در آن تاریخ اخطا مستعمل است اربع که کعب این و کعب و لفظ الهنار  
 اول فروردین قدم کعب شد صد بیت پنجم ز جروت باز نامیم تا هر وقت که خزانند  
 از آنجا بر درازند که در همان تاریخ باشد و اگر در تاریخی باشد که از آن برای برال نجاوه  
 ثانیه و بیت پنج نمانند و چهارده رابعه و پنجاه و یک فاصله بر آنجا افزاید موقوف است  
 که کاب حاصل شود از فلک اربع و اگر تاریخ معلوم باشد از تاریخ مذکور باشد همین  
 نسبت کم کنند در استن بلکه که کاب را پنج است یا نه چنین چند باشد که نظر کنیم بر  
 مطلق نرین در هر که عمل نموده هر گاه که باطل عمل کنند که کاب را پنج باشد و ما و جدول  
 ابعث مترافع هر که کاب بر همین طبع بطول صحیح <sup>مراغه</sup> تمام با هر وقت که خواهند کرد  
 تاریخ دهان طالع طول خواهند از آنجا بر درازند و اگر در تاریخ دیگر خواهند در زمان  
 بر هر که نسبت در هر روز و هر سال یا در هر پنج و بیت و نه و سه و چهار و پنجم و ششم و هفتم

و نه ثانیه و بهر ماه بست نه و سه و چهار و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و بیستم  
 و هشت ثانیه بقیه آیند و بر هر فصل بهر سال و در هر ربه و در هر روزه و پنجم و چهارم و ششم  
 و بهر ماه یک ربه و بهر روز و پنجم بقیه آیند و بر هر فصل بهر سال یک ربه و نوزده و پنجم و چهارم  
 ثانیه و بهر ماه دو ربه و بست و نه و پنجم و سه ربه را ثانیه و بهر روز چهار ربه و پنجاه و نه  
 ثانیه بقیه آیند و هر که تاریخ بهر سال پنج ربه و یازده و سه ربه نوزده و پنجم و بست ثانیه  
 و بهر ماه یازده و سه و چهار و پنجم و ششم و هفتم و نهم و دهم و یازده و بیستم و بیست و یک  
 ثانیه بقیه آیند و بر هر فصل بهر سال است پنج ربه و نوزده و سه و چهار و پنجم و ششم و هفتم و نهم  
 و پنجاه و نمانند و یازده و اب و پنجاه و چهار فاصله و بهر ماه یازده و سه و بست و شش و پنجم  
 و چهار و یک ثانیه و بهر روز بست و چهار و پنجم و سه و بست و چهار و پنجم و پنجاه و نهم  
 بقیه آیند و چون ربه از هر روزه زیاده باشد در هر روزه هر روزه طالع کنند و چون ربه  
 از هر که در هر ربه بر هر که در هر فصل و قیاس نیست شود در هر که در هر فصل و قیاس که کلام از آنجا

تحت اینها که گفتند سه باقی برند مرکز منطقه که کب را حاصل این در طول صرح  
 پس اگر طول دیگر خواهد شد در این تاریخ که از این مرکز حاصل شده است بر وجه این  
 الطول یعنی سرانیز از انقباض و تضییع وجهی و وجهی از آنجه از قریب تا آنجه که  
 در این نقطه که گفته اند اگر طول معلوم بود از طول مذکور باشد و اگر کمتر باشد همین نسبت  
 از منی و غیر تر از این حال خواهد بود و اگر منطقه که کب را حاصل می شود معلوم  
 حاصل شد پس بگوید که در اول فرض مترقه که در فرض است حتما در دو در این زمان  
 برابر مرکز بود که در هر مرکز از این مرکز معلوم شد منطقه معلوم کنیم که کب در  
 در این است یا نه چنانکه در اول گفتیم لا اکر در این تاریخ تقریباً هم که معلوم بود  
 تقریباً نظر کنیم که بسته است اول که آن قبل از رجوع است بدان موضع رسیده  
 در این بنشیند و در این اولی دلاست کند بر بلند رفتن دست و جهت و که هر چند  
 لا در پیدا کردن این قریباً نگاه کنیم و در این تاریخ استقبال معلوم کنیم و این

این جا به باشد و این مختصر می باشد ششم ششم و زود در این منطقه  
 که در وسط نقطه را که بنده از محیط فنک که در هر قطر باشد که از مرکز فنک معلوم  
 المسیر بگذرد و دیگر نوشته است و در این مرکز نقطه را که بنده هم از محیط این فنک  
 که بر خطیست که از مرکز عالم بگذرد نوشته باشد و در این فنک این و در این فنک توان که نظر  
 کنیم بجای منطقه که کب چون اول نقطه معلوم کرد کب در زمان منطقه باشد و چون قسم  
 معلوم بود اول معلوم کرد کب در زمان ما باشد که همیشه همیشه اول به در وسط رسیده  
 انفا، بزرگ مرکز و قریب کس باشد و این چون بنده عبور فنک که در زمان از انجا که  
 در اول که کب بین آن دو بنشیند و در زمان و این در نقطه که در اول در اول است  
 مواضع و منطقه که کب اوضاع کردیم در اینج و طول مذکور و اینجا جدول بیادیم در مواضع  
 یکجا که دیگر نکات را بنویسیم تا اگر این تاریخ مواضع این خواهند بود که اول در  
 از جدول حرکت هر کب بر دانه و به موقع که از آنجا بنشیند و اگر در این خواهند که این



هر دو نوع فوت و دو نوع طبعیت دلالت کند بر روشن شدن حاجات و بر آمدن مراد  
 بسهولت آنچه آتمتر پس اگر در مقارنه باشد این تألیف تا نظر باشد در حالت  
 بر محبت بسیار در مقابله و ترجیح محبت کمتر باشد باز هم قبول مکان یعنی  
 بودن کوکب در حفظ خویش قوی حال و غرض ازین سخن آنست که خمر و کوکب را  
 از جهت صحت قبول میکند و در ثبات این حفظ فعلی در سخن دراز نیستیم زیرا  
 در حقیقت این سخن معلوم نموده ام و اول آنست که لیس یعنی بودن کوکب فوق بلد عرض  
 بختی در مصلح شش و بر برج ادمالای زمین باشد و با مصلح مبین مصلح شش  
 در بین موضع را گویند از فلک البروج قطع کرده باشد و او بره عظیمه که بر نقطه  
 شمال جنوب که در زمین نقطه تقاطع او با معدل النهار نقطه تقاطع معدل  
 النهار او بره عظیمه که بر نقطه شمال جنوب در آن جرم کوکب موقوف کند در  
 در باشد پس این که گفته شد مصلح شش را اینجا نوشته ام تا بدانکه چنین مصلح مبینی نشود

نور مکان

دو لیس

در لیس

لذات

عرض فوق عادت کوکب در مصلح مبین و مصلح شش است و انداز اینها صاحب  
 و در نزد صاحب علم را این تحقیق و هو لا انش الین و البکری نموده است بقدر آنکه معلوم  
 و چون کوکب را این حفظ باشد در حفظ فوق لادرض و دیگر بان محراب باشد و این  
 حال دلالت کند بر صحت و عدم خطا امور و در این علم بسیار است نیز و هم همیر قرآن  
 یعنی صین قرآن تا نزدیک قرآن بلکه جرم اهل المقارنین قرآن فصل و نیز نزد  
 است و اینج را داشت و بعد از آن با پانزده و بعد از نهره و مصلح در اینست و در  
 و قدر را در نزه و بعد است بر که جرم دیگر رسیده باشد کی منیت و یکی منقش است  
 از اگر سینه یا از دل او با تدویر با قطب شمال نزدیک تر از آن دیگر باشد یا  
 هر طرف به صفت این باشد و این حفظ منسوب است و دلالت کند  
 بر ظهور و تحقیق امور در مصلح مبین و در جرت مصلح مبین نظر و نظر با مصلح مبین و مصلح  
 و مصلح مبین و مصلح مبین با مصلح مبین و مصلح مبین و مصلح مبین و مصلح مبین

قرآن

لذات



یعنی جنب نماند با شرف او شتر بزرگ باشد یا قریب باشد با نظر مستی عطارد در این حال  
 ولادت کند بر آن در صورت بر آمدن کار با پنجم و ششم بقول مهران باید داشت  
 که بروج ماباق هم مختلفه نباشد قسم کرده اند در قسمی که بگوئی از غنمه میخورد نسبت کرده اند  
 و این قسم را حد نام نهاده درین باشند و نه از آن زیرا که صد راقی هم مقام قرار کرده بجان طبعیت  
 نفس و فترکی بخشد و در تفاوت لا چون در تربیت مولود حکم کلی بر نرسد است  
 ایشان بیش از سادت بعین مدان باب تربیت نفس شتر مناسب است در تربیت  
 بزرگ و در ولادت که بر هر جهت است چون نفس در شتر تربیت و در هر دو زهره است  
 که در صحنه دو یک با با صدمت خوب نباشد این مقدار تفاوت که بوده در اینجا مختلف  
 نشد لا بدون لکب در ولادت کند بظهور طبعیت آن لکب در مولود شتر و دم  
 مصلحت است که در آنکه در موضع را که نیند که بعد از ولادت او در روزی مثل لکب موصی  
 قریب باشد از موضع نفس در ظاهر آنها شتر موصی موصی نباشد از موضع قریب که آنگاه لکب

صد و

در کس

مکان

در پنج سال کند باشد و در همین از حکم از اینجا و بعد بسته لکب در مصلحت آن هم سادت  
 و این حال ولادت کند بر ظهور منافع آن لکب در آن طالع میفهمد هم ظهور یعنی لکب  
 که لکب از آفتاب نیند از بازنده و بعد در این حال ولادت کند بر این و در وقت و در وقت  
 از نخست سجد هم می نظر کردن و در لکب یا بیشتر وقتی که از هم س قط باشد بگوئی که  
 رو پس او لکب بود ایشان را جمع کند بجهت چنانکه ایشان بهم نظر در این  
 عام باشد جامع و در ولادت کند بر صبح و او ان اعداد و در ستر از نفس میدان مردم  
 و نیکو خواهد بود و در کجاست نیند هم تصور نیند یعنی هر لکب از هم س قط باشد لکب که از  
 سبک رو تر باشد از یکی که نشسته باشد و هنوز منصرف نشد بر بر ممتنع باشد این حفظ  
 باشد که سبک رو بر او خواهد رسید و این حال ولادت کند بر نام و پنجم در روزی نظر  
 کردن هر لکب بهم بعد نقل التذریع یعنی آن هر لکب هر س قط بوده اند از هم س نقل  
 التذریع این حفظ را در باشد و ولادت کند بر هفت لکب از این س س منفعت

طهر از لکب الساع

ع کوز

غالی

اد الهموز

در همه ...

باقی از یک کوزه ...

اسود و ...

دستار جود مقدم ...

صحیح در این ...

این حکایت ...

هر پنج واحد ...

که

گفت بر همه ...

مهر ...

مهر ...

افراط و تقویط از طبع ...

کلمه ...

و عقرب را ...

نهاده و قرار در پنج روز از یک در شش به اول فصل در طهر سال و کمتر از یک در شش از نهاده و پنج روز  
 و قرار از یک کوئید و این حال در طهر سال در رتبت در در طهر است ای مقام محسن انوار خورشید  
 پس نگاه که در طهر سال در شش از شش است یعنی به یک یا نه در شش خاک و آب یا زرد در شش است  
 باشد کوئید در شش اول است و اگر در طهر است شش از شش است یعنی به یک یا نه در شش خاک و آب  
 در شش با در پنج در شش آب بهین حکم باشد هر چند است صفت به صفت شش است لایزال  
 هر چه در حال کوئید در شش اول در شش است یعنی بر پنج در شش نظر شش است در این حال دولت  
 کند بر طهر شش که کوئید شش اول عمر بر طه قابلیت در میل باشد بر عهده مال اول در چنین  
 و قبیله فرزند منق و باغی که از یک خانه باشد و بعد در حجب از روی بیشتر باشد پنجم  
 صعود در شش از پنج در این حال یعنی باشد که در طهر است برین در حال محله از شش  
 نایب باشد و بتقریب یعنی باشد که تقویم کوئید از لفظ حقیقی گرفته باشد و با پنج  
 دولت بر پشیدن مبرسات فاخر و با بدین قدر وقت دولت از افزون و چهار

صعود در شش

مجموع

صعود در شش در این وقتی باشند که غصه مملو که کربان باشد از شش بود و نه در کربان  
 جزئی از طهر است به باشد و در نه در طهر است که در طهر است که در طهر است که در طهر است  
 روز افزون که صعود در شش یعنی عرض که کربان نایب باشد پس این حال دولت کند  
 با و اذعان و مان و صف از شش در در طهر و فوت تن ۸ بدن که کربان غصه در این  
 حال دولت کند بر طهر اول که کربان ۵ بدن که کربان نایب که در شش است  
 لایح نکره شش است و از آن در شش خاک و آب که کربان نکره فعل طهر از شش است  
 نهاده و در طهر در شش است و اسباب نکره است از یک از طهر طهر طهر طهر  
 بر لزوم از کربان یعنی بر قرآن در شش جمعه بود و در شش باشد در این حال دولت کند  
 بر این طهر بدن از نکره دم و به از یک این نکره در این مرتبه شش باشد و غصه مرتب  
 اسط اول است و این غیر از آن است که پیش از این گفته بودیم در قرآن در اد  
 از این است که کوئید در طهر و با نکره که کربان نایب است و در این حال جرم است

صعود در شش

کربان نایب در شش

سری از کربان

است

در عمل  
در نماز

کند ۳ ربع مقبر یعنی بدون کواکب میان مرکز ثقل و ربع بر تو الی همین مرکز را ربع سبع  
بر تو الی و این عمل بر فردی در حالت کسب سحر قوی مال یعنی کواکب منقعه ربع  
و قطب پس اگر قطب لجه او از منطقه ربع نایب مرئوسه از انما لجه منحرف اند و بهر حال آن  
پیش ازین گذشت که اگر قطب کمره سیرت از انما لجه باطل کویست و بهر حال او درین مرتبه  
است درین حال ولادت جوهر لاله یعنی در وقتین و صفر درین دو کثرت ارتقاء است عم  
نقبت فرد این وقت است که کواکب در لطف دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم از هر جهت و با جدول  
نظارت در اضر این رساله بیاوردیم در طریق عمل در آن انجا که در کسبیم لقمه را نقبت نور  
و قوی باشد که از ربع اول شمس نشسته باشد و به ربع دوم رسیده در این ولادت کند بر هر کس  
در درخت حرمت و نیز حسن که بخت فرد در این ترکان وقت باشد رات کند  
با طبع برین شیخیم نقبت بر لینی هر کواکب در زاویه باشد در او ان استیمت با در نقص  
بمندی در معنی رحمت این حال ولادت کند بر ترقه کارها لا رایت صاحب در حال

در این وقت که کواکب در لطف دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم از هر جهت و با جدول  
نظارت در اضر این رساله بیاوردیم در طریق عمل در آن انجا که در کسبیم لقمه را نقبت نور  
و قوی باشد که از ربع اول شمس نشسته باشد و به ربع دوم رسیده در این ولادت کند بر هر کس  
در درخت حرمت و نیز حسن که بخت فرد در این ترکان وقت باشد رات کند  
با طبع برین شیخیم نقبت بر لینی هر کواکب در زاویه باشد در او ان استیمت با در نقص  
بمندی در معنی رحمت این حال ولادت کند بر ترقه کارها لا رایت صاحب در حال

کسب نفسا

4 در هر صلاحت افزایر بر کواکب هر ربع را در هر چند است که چون کواکب  
در انجا باشد ولادت بر شرف و زمینت و یافتن جاهه نگاه و این در جات  
و نیز ظهور آن کواکب بود ۱۰ در جسیه زهر را خاص نسبت نسبت و کواکب  
خطایر منکر حکم گذر شده است ۱۱ شد اول سعید یعنی کواکب در نشسته اول  
در مشهور و زهره و عطارد و زهرین اگر منظر هر مشهور نظر باشند در این حال است  
کند بر تربیت یافتن از بزگان و هم سفر با ایشان ۱۲ ربع مذکور کواکب مذکور  
را در ربع موانث کواکب موانث را بداند فلک الروح بود و ابره عطیه که یک دایره  
افق دیکه دایره نصف النهار است که از عرض مذکور باشد و این ربع است که هم فریم  
غیر منس و در غیره در اکثر از افق مشرق و دایره نصف النهار فوق الافق که  
باشد و اکثر ربع که مقبره است یعنی از افق مغرب تا دایره نصف النهار که این  
و آن دو ربع دیگر موانث و این حال ولادت کند بر کوه صفت ۱۳ در صبر

در هر ماه و سحر

در هر شب و نعل را

ملکه اولی اسد

۱۱  
دوره ۱

فلك الروح را نام مت و دیر پیش قسم کرده اند و او را درجه نام نهاده اند  
و معتب قسم اول از صحرای مریخ را گفته و معتب قسم دوم در شمس و همین ترتیب  
افلاک یعنی معتب قسم پنجم زهره و معتب قسم چهارم که قسم اول نور است عطارد  
را و قسم معتب قسم پنجم زهره و معتب قسم ششم که قسم اول نور است عطارد  
افق حوت برج رسیده و بدون گوکب در وجه شد دلالت کند بر ظهور موت  
او در مودیا در شخصی که جنوب بدان گوکب در طالع **۱۱** بهتر بداند فلك مریخ  
را بعد داشت قسم کرده اند که هر قسم سه درجه است و بقیه باشد قسم اول  
از صحرای مریخ داده اند و باقی قسم بر ترتیب مریخ بعد جباری بروج داده اند  
تا قسم آخر از حوت باشد رسیده است در آخر کتاب بدول وجود و زهره و غیره  
سهولت درجات بیاد و در این خط و دیر است **۱۵** مثلثه تا نیمی نیز بدون  
رب و دویم مثلثه او و در بخت این پیش ازین گذشت و این حال و دیر است

۱۲

ک

و خدا

و خدا هر شش روز و دو سال باشد **۱۱** یعنی عشره و او را نیز داده اند  
خوانند بداند هر چه را او انوقت کرده اند هر قسم دو درجه و نیم باشد قسم  
اول زهره بر جبر صحرای مریخ داده اند و قسم دوم بعد جبر و نیم باشد  
بر ترتیب مریخ گوکب داده اند و قسم دو از درجه رسیده است و این نیز کند  
در آخر کتاب خوانند که در این حال دلالت کند بر فرزند و عدالت قوت  
شعوانی و غفلت و صحت لطیفه و آلات تناسل و نیز دلالت کند بر ملاقات مولود  
با هر نصف از صحرای مریخ و بهر هر یک ازین قوتها در این مرتب جبر باشد  
و مفهده اولی از **اول** است یا بر ترتیب مریخ از طالع اگر چه پنجم قسم و یا از  
نیز مانند اما اینی مراد است یا مرتب است هر چه است و بدون گوکب در این خانه  
یکی از فواید است مگر در صحرای او این حال دلالت کند بر ترتیب یا نفس من در فواید  
خدا مریخ یعنی بدون عطارد و در طالع زهره در پنجم یا شمس در نهم یا مریخ در ششم یا زهره

الکتاب

۱۳

ک

در یازدهم یا دهم در دوازدهم و یا قمر در سیوم و حوال نکال در فرج باشد  
 نفع بیست او بار بیست محبوب نباشد و چون میزان در فرج باشد نفع بیست  
 پذیرد و غیره قطعه محبوب باشد و این حال در غیره نیز سندر از کارها و حالها ملاحظه  
 قال ابرهنا مکر ضرب ماله بهم فرعون <sup>۳</sup> بیست قوت یغیرون قناب در دهم  
 یا قمر در چهارم یا دهم در هشتم یا ششم در نهم یا در سیم یا زهره در نهم یا در عطارد  
 در نهم و چون دخل در بیست قوت باشد نفع بیست ناس محبوب باشد و در عطارد  
 در بیست قوت باشد نفع بیست و این غیره قطعه و این است و اول دلالت کند بر  
 و ذلت <sup>۴</sup> بیست که کوکب بر کار او مؤثر است کوکب مؤثر را ابراهیم طالع زهره حاکم  
 عدد اول وقت مذکور است و آنچه عدد او بخت است مؤثر است و این حال با بیست  
 بیست بعد یغیرون کوکب در زمانه شتر زهره و عطارد و موهن و نیرین و اگر نظر  
 مودت نظر باشد بشرط لکه در وبال و بهوت نباشد <sup>۶</sup> ششده نسیه بعد و این حال

مقتضی

محرک

معد

دلالت

دلالت کند بر شاد و طرب و معشوق و لذت و خوردن شیرینها <sup>۷</sup>  
 نصرت یعنی بودن کوکب در برجی که صاحب در قریب حال باشد و دلالت  
 کند بر طوفان در جایه ای که ملک برقرار باشد و ابدان باشد <sup>۸</sup> اعانت  
 هر کوکب که صاحب برج شرف کوکب دیگر باشد آن کوکب را بر کینه  
 در حین نظر چنانچه مخرج افتاب را و این قوت صاحب خط شرف را باشد  
 در صاحب برج را و دلالت کند بر غنایت یافتن از بزرگان و مردانین  
 بر پستی ایشان و مدد یافتن در امور <sup>۹</sup> استقامت هرگاه که کوکب در شرف باشد  
 یاری خواهد از صاحب برج شرف در حین نظر پس صاحب نظر برج در یاری  
 کند و این قوت هر چه کوکب را باشد و دلالت کند بر آن که از کسب چشم نیکی  
 داشته و آنکس در برابر نبه بند رسد <sup>۱۰</sup> نعمت یغیرون کوکب منفی کوکب  
 کوکب دیگر که با درید و دلالت باشد خویر حال باشد با در نظر کند و این حال دلالت

نعم

اسباب

نعمت

کعبه برده ریافت در عین ارمانه یک دایره خط منسوب است بگوک ضعیف  
 ۲۱ مکان نعمت یعنی آن کوکب که ضعیف بود در عین نعمت قوی بود  
 و اگر قوی بوده باشد ضعیف شود و با هم نظر کنند پس این خط هر دو را باشد  
 و دلالت کند بر فریب رسیدن فریب رسیده غنی اما سپاید و انت در وقت آن  
 ۵۰ مخرج دست تر اند و دست ماه انتاب عطر و دست که دخل زهره  
 عطر و دست که شمشیر قمر و شمس مریخ و دست که قمر و شمس مریخ و دست که ماه  
 و عطر و دست که عطر و دست که عطر و دست که عطر و دست که عطر و دست که عطر  
 هفت که نزدیک ترین جری و شجاع از دو طرف کوکب که است کوکب  
 در میان او منحصر است اگر که طرف سعدی باشد و از دیگر طرف سعدی باشد  
 سعدی را از هر دو طرف شجاع سعدی کوکب منحصر باشد بین العیدین و این حال  
 دلالت کند بر مدد یافتن در و اوج در حوادث چنانچه شکر کوکب

نفت  
کمان

۵۰

و لا معشر خیان کمر کرات بمنزله پاری فرشته است بد و دست و این کوکب ۱۰  
 و نیز زهره و قمر و ال باشد ۲۳ بودن کوکب در هر یک از این شجاع و کوکب  
 شبی شب و این خط انتاب است نه کوکب را بدان شرط که پس از  
 احراق باشد و دلالت کند بر قوت مدلول انتاب در طالع و نیز زهره  
 و از زانی فرمال ۲۴ ماسن و این حال کوکب عطر را از انتاب مدلول  
 نشانی باشد و قمر را بعد از مقابله شمس و پیش از حرکت اشعاع و منیر این  
 جانب است بودنت از انتاب و این حال بغیض را بعد از آنکه  
 بر جهت از تحت اشعاع برودن آید موقتی هر بار به استقامت در هر شجاع  
 غیر شجاع و حکم این نزدیک است بگوک دستوریه و نشانی اما اگر از این ۲۵  
 در یک حال بد آنکه هر جری را به قسم منفی و دیگر کرده اند تقسیم اول بعد از آن  
 برج داده اند تقسیم دوم صاحب چنانچه ایالت تقسیم سکیم را انصاف نام توانا داده اند

نالی

در کمان

از صفا

دایم حال دلالت کند بر محبت و موافقت **۲۶** در حال بد افلاک فلک الروح  
 راسی بخش قسم مت و دیگر کرده اند چنانکه در وجه قسم اول از مصدر البریج  
 داده و باقی نام را العکس ترتیب افلاک گویند **۲۷** داده اند نیز قسم دوم بر مصدر  
 بشر بر قسم سیم بر مصدر قسم اخر است بریج رسیده و این را نیز بجدول ازین نام  
 دایم حال دلالت کند بر بزرگی حسن و خوشی را بزرگ داشتن **۲۸** هفتبره بود  
 هر چه می باشد بر این قسم مت و دیگر کرده اند نیز قسم اول را بعد همان او بر صفا داده  
 اند قسم دوم را بگوئی فلک او شب فلک صاحب بریج است داده اند و قسم دوم  
 را چنانکه قسم اول از مصدر بریج و قسم سیم را داده اند تا قسم هفتم رسیده است بترتیب  
 دایم حال دلالت کند بر خردی و توابع و بهره هر یک ازین مرتبه هر است  
 و با نژاد حیرت اثر است **۲۹** در مرتبه اول درجه بعد و این حال بر تناسب اخص است  
 و صورت دلالت کند **۳۰** بهره بعد و این حال دلالت کند بر فریب و **۳۱**

اشی

اشی عشریه بعد دلالت کند بر ملاقات دوستی و بهره هر یک ازین فواید  
 مرتبه **۳۲** باشد و هفتاد مرتبه اول که در این بعد دلالت کند بر منفعت  
 از محبوب و بعد از آن ترتیب **۳۳** در حال شد دلالت کند بر خدمت و  
 سعادت و بنوعی است و بعد از آن هفتاد مرتبه که در این بعد  
 مذکور است مؤمنان را و این را هم بر چه خواهد نمود و این حال دلالت  
 کند بر ظهور در هر طبع و در مردان و بندگان است باشد و در حال و بندگان  
 رفت قلب و وفا و عصمت **۳۴** نصف صفا یعنی جدول گویند در نصف **۳۵**  
 درجه ششم است تا درجه رابع بر توالی دایم حال دلالت کند بر سه نام کرده  
 بلند بر این بخش و او **۳۶** بر مواقیع مزاج یعنی جدولی که در شش فلک و شش  
 و عطارد در شش با و در بریج و شمس در شش آشی و زهره و قمر در شش آب  
 و اگر در دیگر شش است باشد بیک طبع مناسب باشد مانند زهر و شش در شش

از صفا

در حال بعد

در صفا

صفا

بر صفا



ابی و آتشی و برج و شمس و زهره و قمر در مثلثه با و یونان که در عطارد  
 در مثلثه خانه که موافقت مزاج خوب باشد و نه مخالفت و این حال  
 ولادت کند بر قوت مزاج و هیچکدام نزدیک موافقت فوس  
 گوکلب یا برج لیبر و یونان در جوزا و مثلثه خانه و ابی که در حوت و یونان  
 مشرزی در حوت و مثلثه آتشی و با و یونان در مثلثه آتشی و جوزا  
 و مقرب و حوت و شمس در مثلثه آتشی و یونان در حوت و زهره  
 در برج هوایه و ابی که در حوت و عطارد در مثلثه با و یونان در حوت  
 و قمر در مثلثه ابی و این حالات کند بر دوست گفتن و بهره از  
 این قوت با درین مرتبه دو باشد و پنج او را مرتبه اولیم بهره از  
 هر یکی بدو قسم مساوی کرده اند و زهره و برج مذکوره قسم اول اینست  
 داده اند و قسم ثانیم را بقدر در برج مؤنثه بعکس و در غیرترین

مواضعی

در طالع

در طالعها روزی که گوکلب که در نیم بهره بود از ختاب قولین اما  
 اینقدر از ختاب است که در نیم این خط مغفوف شود و در دیگر گوکلب  
 مغفوف شود ولادت کند بر خدای که مادر و پدر همه فرزندانند از برج ثیاب  
 بدانکه از هر مهر تا سه میزان بر نوایی بنیادی اند و نصف دیگر جنوبی و ولادت  
 کند بر خانه شمس هوایه و حوت بدانکه هر گوکلب هم خانه خود را دوست دارد  
 و این حال ولادت کند بر حوت هم برج منجم الطلوع بدانکه سه سید طالع با سه بریدی  
 بر نوایی منجم الطلوع کند نیز در حات مطیع از درجات ابی که است با برابر  
 و ولادت کند در اسنی قد و قامت و احوال خواب و پند از برج ولادت  
 نیز آنچه که در بیان خانه ذکر کردیم خانه نیز در این حال ولادت کند در حوت  
 مادر و پدر در وطن مالمون است قوتها را گوکلب و بهره یکی از این پنج قوت  
 در این مرتبه یکی باشد اما اصناف منجم اول سیر و پنج اند هفت هفت از آب

مغفوف  
 در طالع  
 معلوم لطیفی

اوله دل بغیر بودن کواکب در برج هفتم زلزله رخ نماید که آفتاب در دلو و دوش

صل دلالت کند بر ذل موروث و بدترین حالها و نایب ترین جاها <sup>در کربلا</sup>

بغیر بودن کواکب در عهد و هشتاد و یکم درجه زلزله رخ نماید که آفتاب

در قوزده درجه میزان و این حال دلالت کند بر ثروت و غنم و وقت

عقرب و در جایها زندانی و محروم است <sup>کوه</sup> صوف ماه دلالت کند بر زلزله و

و ضعف با مره و ناپذیرفتی غذا است کوف آفتاب دلالت کند بر نایب

و هر کات شبی که کوه باشد <sup>کوه</sup> کواکب هر یک یکم را در این ضعف

انراست که فلک او بالا بریزد و دلالت کند که فعل آن کواکب که در فلک

آید در غنی است <sup>نخس</sup> و این بدترین نحسات و دلالات در زمین است

و بدترین هر بد بخیز و بد بونی ظاهر و باطن است که اوراق بغیر کواکب

از آفتاب کمتر نشد درجه و بیشتر زلزله ترزه و دقیقه و این حال دلالت

کند بر ذل

دولت

صفت

محل خوف

کوف

نخس

نخس

کند بر فنا و عدم و بهره هر یکی از این ضعف درین مرتبه زلزله رخ نماید

اوسط مراتب اول برج هجرت یعنی ذل کواکب در برج هفتم از برج ثور

چنانچه آفتاب در میزان و این حال دلالت کند بر ذل و غیب و

بجهولات <sup>ص</sup> رحمت بغیر حرکت کواکب بر خلاف توانی و این

دلالت کند بر باطل شدن آموز و با نبرستی حرکات و کائنات تحت

الشعاع بغیر بودن بعد کواکب از آفتاب بیشتر زلزله رخ نماید و کمتر زلزله ترزه

درجه و این حال دلالت کند بر ضعیف و سقوط و تهاجر امور و فلول

و ضعف با مره و نیک سراسر طریقه ترزه نیری را خواهی دان در جانب

که با سبب درجه هبوط نبرین باشد یعنی زلزله ترزه درجه میزان تا سه درجه

عقرب و این حال دلالت کند بر احویت در بخش مره <sup>ص</sup> کواکب

فلک بغیر فلک کواکب بر فلک آفتاب باشد و این ضعف در این است

صفت

ص

طریقه ترزه

اطلاق حرکت

فصل دوم در بیان وضع زمین و در اولاد کند برداشت فانی و پس بیعت و جرم مقدم

در بیان وضع یعنی بر مرکب مغایرت و بهر یک از این وضعها درین مرتبه است باشد

دومت در در اولاد مغایرت اول مغایرت علی درین حال اولاد کند بر زمین

از زمین در حکم تفریق یعنی کوکب و مشرق طایفه باشد در حرکت شعاع آفتاب

نباشد باطل و جنوب یعنی کوکب در نهایت عرض جنوب باشد اولاد کند بر دریم

هم که در آن منطقه یعنی کوکب از جهت طایفه باشد و به باشد در این حال اولاد کند

بر تربیت در افق زمین در سمت ختم عم در جهت رابع یعنی بودن کوکب بر دایره

نصف النهار حرکت لغرض این حال اولاد کند بر افق در چاه و از منظر زمین در زیر

در بار و افق و در جهه بر لای وی است تا فرقی در اولاد و در تربیت است بریت

و لای خفا که در آن نقطه تحقیق درین حال وقتی باشد که مرکز مطلق زمین در مرکز کجول

مخیره اول میزان رسد اولاد کند بر افق از گوشه زمین در جهت و این از تحقیق

البر

و لای کوکب در افق زمین است که در لای و این حال علی و لای باشد اولاد کند بر بخورد

ساعتها و پنجاه سنه در سر راهها و در قوت ۴۱ که در لای کوکب در دایره و بهر طایفه کوکب

و لای باشد در آن کوکب نظر کنند ان کوکب که در دایره و دایره لای بهر طایفه باشد نظر بر افق کنند

و این وضع کوکب تا طوره را بود اولاد کند بر افق پیش مردم حد است او را یعنی بودن

کوکب در ششم در اولاد طایفه بر این حساب که در انتر از حرکت اولاد در این حال در است

بر لای مردم در افق زمین و در انتر از حرکت و در انتر از حرکت و در انتر از حرکت

و شفت رسد بر این جهت به قدرت انتر است کوکب در زمین یعنی در افق زمین

باشد و این حال اولاد کند بر افق زمین در است عدد در هر جزو انتر است که جهت کوکب

عداوت یعنی بودن کوکب در تربیت مغایرت به فضل و کمال و در این حال اولاد

کند بر اثر اعدا حضرت از زبان و در حزن طایفه هر از انتر است قطع فرد این مرتبه

در هر جزو در آن باشد یا لای کوکب در تربیت باشد بر این و در هر طایفه برین و در هر طایفه

موال سارس

الخار

سار

نخس

سار

نخس

در روز و بگذرد و بطریق قطع کند در سراج را از هر طرف پیرند و در سرتاپ این صنف منظر را  
 بکشند و بیکر نکه منظر را بطریق بر یک منظر خواهد که بطریق بر نده و سراج نهد در روز  
 بطریق در کوزه و در میان بطریق منظر را قطع کند در منظر را از هر طرف این صنف بطریق  
 بکشند و این حال ولایت کند بر تمام باشند امید و نام او در کرم است در نیمی کجا  
 خواهد که بطریق بر نده و در سرتاپ در میان صنف این صنف بطریق را بکشند و این  
 حال ولایت کند بر تمام و با اوضاع شدن حقوق و احوال و بپوشد رفتی سبب  
 و سبب در مظهرات دی بر یک در این حال خبر و مشاهده نبوده است که است یعنی در نیمی  
 اعدل یکی از کوبک راجع شد اگر مستقیم بود به سبب به سبب خود اگر راجع به سبب  
 و اعدل تمام کنند این ولایت کند بر تمام باشند کار و پیمان مردم و نفعت بودی  
 در نزد این فقرات که این حال در سراج و مقادیر با از نفعات و در سبب این  
 و اوضاع است که اعراض در این نفع به سبب از قطع از نفع راجع نسبت و بی سبب

سراج

ولایت

اعراض

افق

اعراض خوانند و برای اعراض و جهت بهر حال این حال ولایت کند  
 بر ما مقبول ایم نامه و پیغام عقدین بر یک اعراض و این حال ولایت کند  
 بر منزل های نامی در پیش بر اهل های نامی بیوم ۱۸ حرکت کوکب انقباض  
 بطریق کسین پیش از آنکه دست بر نقطه و علت در چشم است و حرکت  
 ماه بطریق کسین بعد از آنکه دست بر نقطه و علت در چشم است و این فنی  
 باشد که بعد کسین بعد از حراق کمر از نفع درجه و بعد ماه از کسین پیش از  
 مقارنه کمر از دوازده درجه باشد ۱۹ کسین در این حال ولایت کند بر بسیاری  
 از وقت اضطرار به سبب حرر یعنی رطل شش را هر کند و فنی عطش روز و عطش روز  
 را در سراج و هر یک بر اثر نظر در این حال ولایت کند بر نیمی جسم مردم از وی و  
 وی از مردم ۱۲ درجه ثانیه کسین یعنی بودن کوکب بر درجه تقویم ثانیه کسین در این حال  
 ولایت کند بر حضرت از اوضاع خسته و حجت از اربع و حشرات و در روز جاری  
 در پستانها ۲۰ درجه هم قطع فنی درجه هم الموت و هم سبب که دوم که از کسین که کند

معنی  
 کسین  
 ۱۷

۱۸

کسین

ض

کسین

درجه

اول

واین حال دلالت بر قصد کشتن خوردن مملکت و متهمی گشته مثل طاعون

۲

و بهره بر یک ازین ضعف درین مرتبه نموت باشد یکی از میان اکثرینا علی مرتضی

۳

افقت برای جهت و این حال دلالت کند بر توفی کارها و کاخی و کرایه اندام

۴

بطوریکه در حدس این حال دلالت کند بر غنهای درازش و متهمی در وقت

۵

بهر طریقی اوج و این وقتی است که قرار زود و کسلی و کوب از زود امری

۶

کند گشته باشد و غیر کفیف و کسلی و کوب کفیف مری بر سیده باشد و دلالت کند

۷

خوردن بزخم خوردن مردم و سستی در پاره رفتن بهر طریقی و این حال دلالت کند بر

۸

کردن بکشد و پنهان شدن وطن سخت الارض یعنی بودن کوب بیز زمین و این

۹

حال دلالت کند بر نهان شدن در سرداها و بیز زمین

۱۰

مونت مذکور و این حال دلالت کند بر سخت ریحال و مذکور و مونت

۱۱

و ضعف مزاج و بی توفی مشکته اولی خسی دلالت کند بر خوردن طعامها

۱۲

بدقلیل غذا که بولد اخلاط رویه باشد عینت در مکان یعنی نبودن

۱۳

بهر

بهر که نه قوت داشته باشد و نه ضعف آفتاب مثلا در سبیل و این حال

دلالت کند بر نهان شدن و خلوت جستن را بی فایده و بهره هر یک از

این ضعف در این مرتبه شش باشد و سیزده او طریقت

سیدو اطل

ربع در بجز آن ربع غیر مقبل دلالت کند بر فرومانند که وزیر دست در نون

سیدو ۲

عرض جنوبی بد آنکه عرض کوب هر وقت که جنوبی زاید بودی را با بطار

سیدو ۳

جنوب خوانند و چون ناقص باشد وی را صاعد خوانند و عرض جنوبی

سیدو ۴

دلالت کند بر خراب شدن خانه و پیکانی مردم و کم التعلق باور

سیدو ۵

نقصان نور و این ضد بادی نور است و دلالت کند بر تریکی و توج صورت

سیدو ۶

نقصان قدر و این ضد باریت قدر است و دلالت کند بر

سیدو ۷

لاغرین نقصان عدد و این ضد باریت عدد است و دلالت

سیدو ۸

کند بر فروخته شدن چیز که از قیمت خود نقصان گیر در استقامت

سیدو ۹

۷ **صفت کجا** ز نارت سیر در رجعت و دلیل بود منزل در کار با نقصان حساب

۸ **در کجا** دلالت کند بر قلت اولاد و اتباع و بی قیمت چیز و وقت ملل

۹ **در زین** در زین اما رحل در این درجات دلیل جان کندن بود مثله

۱۰ **نمانه سخن** دلالت کند بر نیز با زهر آلود خوردن ربع مکر مونت

۱۱ **طبیع و کدر طبع** خلافت محل یعنی بودن کوب روز بروز در شب

۱۲ **زیر زمین** دلالت کند بر بی تربت خواب و پیدار وقت عقل

۱۳ **وحش سیر** یعنی کوبت بر در آید و پرن رود و هیچ کوبت سپوند و دلالت

کند بر بی فیاد روی و پیکر و متوسط و تربت و اشفاف نام دارد و بر بنایدن

امیدها خلافت سیر یعنی کوب در اول برج کوب بر نیمه نظر کند و دیگر

۱۴ **امیدها** خلافت سیر یعنی کوب در اول برج کوب بر نیمه نظر کند و دیگر

یوم

بسیج کوب نظر نگردد قبول کند دلالت کند بر نومید و ضایع شدن چیز با وعایت

بد و بهره هر یک از این ضعف در این مرتبه پنج باشد و در ادنی مراتب

پت زایل غیر ساقط یعنی سیم نهم دلالت کند بر جانشانی از بررگان

بغير مضم پت قوت دلالت کند بر پرقوتی پت پت مکر مونت را

و پشش بد و چیزی که طبع از آن مشغول شود صفت حد او نه خانه دلالت کند

بر پناه بردن که پناه نباید هما که یعنی بودن کوب روز در خانه کوبت

و بر عکس دلالت کند بر ساکن شدن در میان مردم تا جنبی و میل بریدن مردم

مردم تا محرم و عویب حصار میان دو کس دلالت کند بر حوادث دائمی و

کر شمار بسیار و منفقت و نوب و غارت عقده جوهرین معجزه را دلالت

کند بر زمین بجایابی که خواطر خواهد بی اختیار و راه تا سر یعنی منحصم بودن

کوبک میان درجه شمس و مقابل درجه و بر توانی دلالت کند بر بی حرمتی نزد

۱

۲

۳

۴

۵

۶

۷

۸

۹

۱۰



استخراج بر ترتیب و عدد و بهره هر یک در زیر وی برقم وضع کند و مجموع اعداد  
قوت جدا و ضعف جدا بنویسد و اقل از اکثر نقصان کند تا معلوم شود که قوت  
از ضعف یا ضعف از قوت بچند مرتبه زیاده است و حکم بر غالب کند  
باید دانست که از هر یک کدام از قوت و ضعف با وجود غالبیت که بطور  
ماطل نشود مگر باشد اما این مقدار باشد که اثر غالب زودتر و منقلب دیرتر  
ظاهر شود باید دانست که بجز مطلوبات در احکام و احوالات  
مراتب مثلا در امور دولت و سلطنت هیچ حظ از جرم نماند و عدد و در  
بروج شرف و دستور زیادت نباشد و در امور دما که زیادت زیادت بود  
وزیادت حساب و زیادت سیر و زیادت نور قدر و درجات سعادت  
نهمه است بروج از خط و عظیم اثر اعلی مراتب باشد و در طلب فرزندان  
اثنا عشریه اصل عظیم است و در تعلق مثلثه و در بچان و در حکم شکل می بود  
وجوه و در علم و حکم و نفس درجات و شرف و درجات سعادت از همه

موز

فایده

فایده

موز تراند باید دانست که کواکب را بر موجودات منعی دلالت  
بدون نوع است ذاتی و عرضی ذاتی است که بگردش دهور باطل شود مثل  
دلالت زحل بر سایه و عرض انکه بگردش دهور باطل شود مثل نحسین را  
دلالت بر امور قبیحه مذموم است و سعدین را بر عکس این پس در هر روز  
هر امر مستحسن باشد از مدولت سعدین است چون در روز یکریسپان  
مذموم شود در تحت دلالت نحسین دانند و الله عالم بحقایق الامور



این کتب که در این کتابخانه است  
از کتب قدیم است که در این کتابخانه است

از زده مردم که در این کتابخانه است  
از کتب قدیم است که در این کتابخانه است

به سکتورهای که در این کتابخانه است  
از کتب قدیم است که در این کتابخانه است

طریق صحیح در امر مردان است و نباید که  
دو نشسته کردن در امر صحیح گفته شود  
و اینست و هر چه در این کتابخانه است  
بسته باشد که در هر روز در خطه ما به نام  
است که در مردان عمل نمودند و اینها در  
باید که در جدول عمل شده محمول باشد  
و کاسه دیگرها و زرد و از آن محمول بود  
در این کتب هستند و هر چند که در  
نام هر یک از این کتب که در این کتابخانه است  
در این کتابخانه است و هر چه در این کتابخانه است

این کتب که در این کتابخانه است  
از کتب قدیم است که در این کتابخانه است  
از کتب قدیم است که در این کتابخانه است  
از کتب قدیم است که در این کتابخانه است

این کتب که در این کتابخانه است  
از کتب قدیم است که در این کتابخانه است



بسم الله الرحمن الرحيم

و حمد و سپاس در شکر بقیه حسن مجتهد ذوق ایکمال در اتم پذیرد ان ضلالت  
 برود و هلال را صبح صلاه بدر برده نه که برین نظم زودی را بی سابقه ماده  
 بر لوح هفت بنجا نشاند که کند لا جویدی را بی واسطه اعماد و عماد بر اثر  
 که هو شد الدینی فیض السموات بنو محمد و شاعری کتب کتب و کوی زرین  
 مرقوم سحرین را که بهندی بریایا و صلح احم بر افروزد که بالجم  
 هم بهندون و بجهت اناسار مقرر فرمود که هو الذی حمل النعمان فی نور  
 و قدره منار التعلم و الیون الحجاز و کردی از زبان عالم فاک اب  
 یسان محیط انکاشا در مروط ساد ایار در زمره الفی مگردن است  
 قیاما

قیاما و نمود او بی جنبه هم بیکرون فی فیض السموات در ارض ذوق لائق  
 کرد ایند و صوره مشکله انما تارشا به منور و مرقد مطهر جمع انبیا و اهل بیت  
 و ما دما پس ازین مبدین دایمه اقدیسین من المحض من سقر منور فقام الایاد  
 و ففلم و شند از هر فقام الایاد و علمهم و نعم الرسول و روح التبول سیف  
 المسلول الذی رقت له الشمس من بعد الاول من الیوم و ما دما فی  
 و عشره تمام الاقدیس المعصومین الی یوم الالدین در و احوال و در الای  
 احدی و درون نیفا همی و در شته نظم عالم و انتظام تمام منی  
 آدم را که کفایت و تقصیر اندازد اما در حقیقت نظر درین  
 با عز و قیام زما کین شند انما هو کما کتبی نیانجم یا کما کتبی فی کتب  
 هو لست منری استاد محو رتیدر نیفا در زده دره پروری کلمه  
 عدل کتبی تا محو رتیدر نیانجم انما هو کما کتبی فی کتب





ابر کفر ایها برزخ امانا بنده ای که در برزخ است  
 برزخ و بهیم داد در یک کلام ما بخت بند و طبع او محمد ع  
 مستی سدر کاد الاحوت تدرودت احمد علی مهر را  
 انکوائت جلالتی صورت الخلود طبع حور اهل ریان  
 و لایم که بقدر وسع و طاقت بشیرت با هر قدر که از سوی  
 در هر انکوائت مواتدم غایب و بقیعتی خود را از امر قدس گذاری  
 و در سار و در بایس در هر وقت گذاری آن ساینه صید  
 بمن آ در و در سار لطف و مفاصل مستحق رحمت الهی اند و در شف  
 اینان سعادت سمانند در تمام عالم و عالم است بر خود  
 ناهی میبری حور و در یک اند و یک انگیزی گفته است  
 که از داده اند کان در یک اصل و یک زاده اند هر گاه  
 بواسطه عدالت و کائنات است اگر بگردک جلالی خاطر  
 مبارک  
 رسد

مبارک است راه یابد مفاصل عظیمه صارت شود  
 در احوال صلیق پیدا یابد لهذا این بند محمد را محمد اکبر  
 مهر را این شرح تا این رضای مهر را این در زان انار الله  
 عالی فی الجنة متوازه صفت بندگی بر روی صورت انوار صفت  
 تا نهاده اعظم را در کوشش کشیده و کوه صفت گذاری  
 ممال جانب کشه در از صفت و عار صفت سر ساه با وج  
 سوار بر ساینده حمر الامر قدر قفا نوا مال  
 قضا جویان در اجب الارباع با مورند که کنای در احکام  
 در بندگی خود در آورده الامور معذور امید از هر کان  
 بشن ای که اگر فقط سکه صفت لازم است و است و است



رموز و دین اس علم شریف که از کثرت غنیت محفوظ بماند و توفیق الهی  
 صاحب دینی منکر علم اسرار با پادشاه بزرگ لایم استخریه بان سبب از بی سم  
 و امید بصورت بخت آورد در رموز دقایق انرا کفی الحقیقه از کثرت  
 اسرار غنیت و جمعیت علم اسرار با شفقت الهی و او تا دکان لایم است  
 و بعد از بهیاشدن علم برای استداد دقایق و بیان العا بعد از دینی  
 از علم قدس بر آرد در رموز و دقایق اس علم شریف مکتوب معقول  
 بشریت زیرا که بر اذعان سقیمه از کثرت در او است که حکمت  
 در مکتوبات الهی مناسبت که شمه از اسرار شرح توان داد و احوال مکتوبات  
 انرا که است در علم بر حکمت صنایع الهی علم حکمت خوانند و هر غنوتی منقول  
 اعمی العطف و اثر است علم بر حکمت حلقه آن اثر باشد از بار  
 مردم حکمی در علم است در قسم است حکمت علمی و حکمت نظری علمی که در

بیان

تمامت

حیات و نبوی از روی کار فرمایند و حکمت نظری که در آن فکر و تامل نظر  
 باید کرد بر سه است حکمت الهی حکمت ریاضی حکمت طبیعی حکمت ریاضی را  
 علم اوسط خوانند نسبت به علم الهی که اعمی علم طبیعی که ادنی است  
 اصول علم ریاضی چهار اند اول هندسه دوم علم بر حکمت میانه است  
 انرا که علم نجوم طبیعی خوانند سوم علم حساب علم بر حکمت میانه است  
 در روح که علم نجوم احکامی خوانند از جمله الاسامی منقول است که من علم بر  
 الالهیه التفسیر و در غنیت فی معرفه الله بنا بر هر کس خواهد که معرفت عمده  
 بهر سانند با بدوار علم ریاضی بهره دو توفیق باشد تا فایده گیرد  
 انرا که در مدار و در ریل و نهار و طوع و عودت که انرا ثوابت و تیار و  
 احوال تغییرات عالم پیدار از ندی علم و اعتبار بدانند انرا که  
 نامدار و عقلی به مقدار که هر یک از پدیدرسان از نبردوران بودند انرا

۴

در صد فائز نشدند بجز تحقق حکامات انجا کرده اند و در بیجا  
خود نسبت محمودانند معلوم شود که هر روز هر ساعت که کما کت کلام  
موضع اندازند بروج و نظرات و حالات و صاحب است هر که میگوید  
اندر کلمات هر چیز که هست در عالم مبین معلوم کند که هر چه بود  
صداقت خواهد شد اگر طبع عالم باشد حال عالم روشن شود و اگر طبع  
و دل می باشد اوضاع و احوال آن دولت ظاهر شود و هر که طبع ملامت  
باشد کیفیت گنیزان او مشخص شود و اگر طبع اخلاقی باشد سعاد و کوه  
ان اعتبار معلوم شود و اگر طبع مسکنی باشد حالات آن معلوم شود  
چنانکه سلف المحققین صحیفه المله و الدین طریح طلب نراه در بیجا  
میفرماید که هر صد سال یک بار یک زمین کار باشد از بر آنکه از زمین  
انقدر که دست انکار می زمین ناباست انقدر تعداد باشد و در بیجا

بجز اینها

تایادنا همانند ارر رک نبوده باشد مواضع سارکاد میویش  
بلکه یکدیگر مبدان و مقدار درسی اینها را یکدیگر در زمین معلوم شوند  
که در حیوان بوجود و انقضا و ترقی و دنیا هر که کما کت می شود از در این  
حکم توان کرد من بعد در عالم هر واقع خواهد شد از اینجهی در پرتیانی خود  
و صلح با پادشاه با یکدیگر و کوشش در سکار و سیاسی و ترقی و در میان  
و در زندگی و بار زندگی و حتی فواید کارها را همچنین حال هر مولود از در این  
عمر و کونای میسبب است و بیخی و در دیشی و تو کبری و در بیجا  
و اینجهی از مواضع و حالات سارکان توان دست استی می توان  
اندر دستهای و مواضع انکار استی می توان کرده هر چه بود  
بسبب استی می در دیک می دوری او را از هر کس سحر است  
و در دستها و بیخی مواضع سارکاد انکار استی می توان با یکدیگر استی





فرماید و بعد بعد از مجامع دفع شیرین احوال نجوم ادعاها را بنا بر ما  
 بر اثر تیره و طالع الفل قبل قومه قیام بجمله غیر الدین طوسی در نزد  
 فرماید که قاصد است محکم که بیاری فرزندش کند بشرط و تودا طالع  
 و احوال طبیعت قائل و بعد تفرقت آن ها که هر کس می داند که مانی  
 سخت خواهد بود استخوان دروغ فرزند را می آید کند برافندی کمتر از کند  
 فرزند فرزندان کرده خواهد بود نسبت کجی که طالع بنا در باب دفع فرزند  
 کرده باشد در هر کس طالع نسبی که انشا کالی کند و او نه بی  
 دیگر مشغول شود هر چند که کسی کند موی در احوال طالع شود اگر کسی  
 استقلال نماید بعد فقیرش می شود که شرح نتوان کرد هر کس طالع  
 فرزندی از او استخرج کند چون اطلاع با بد طالع فرزندی که باین امکان  
 فرزند او را مقرر شود هر کس با دناهای آن شرح مطلق آن را  
 مبرز

موزان باشد و خواهند که با یکدیگر بکنند درها که صنف باشد محفوظ  
 او را خواهند مندوب و نمیشود پس در اصل از علم ریاضی است  
 که طالع با بدست آرد در وقت صنف آن اخبار نماید تا  
 منفعت آن مانی رسد و اما آن را رمز معلوم ظاهر است که حکام  
 نجوم مبنی بر دو اصل اول ما خود از قول حضرت ادریس علی السلام  
 است که در دنیا او در دنیا مکانها عملاً آمده است و موانع آباد  
 معلوم ممان در هر سه صنفی بود با دنا زنده بر آنچه کاشف از قول  
 او باشد صحیح است و در آن شبهه است این دو تجربه به تجربه معلوم شده  
 که یک موهبت اهل امر را باید و از آنست که موانع از آنست  
 در هر کس بجز آنست که دیگر می شود هر کس می شود و در کتب  
 در آنچه تجربه معلوم شد در آن است و در اصل این علم فرماید که آن

علم النفس تابع للعلم العکود اسمی منفصله لاسما دلالت  
 جمعاً لم واحد متصل اتصالاً اکتساباً واحداً وذلک ان احوال  
 متصله بطوبه الاجام جمعاً واین بعضنا وظاهره و هو افنی السوء  
 بالافعال و التحليل باعتبار ذلک اتصال الافعال النفسی الی  
 الافعال کما استلزام الاجام الارضیه جمعاً مقصلاً بالعلم الالهی  
 می بود که این مجزیاً الفعالیات عناد لایمان السوان فی زمین  
 شعاعاً الکواکب الواصله بقوان الی اجام الارضیه ترجمه علم سوس  
 ملک باشد از سائر حیوانات جمادات تابع اند علم  
 که افکار و کواکب باشد و اسمی منفصل و قابل اندکشان علم  
 عوسی را چنانکه اسمی خاص علم سوسی را و قابل عباد  
 از موجود است و شرطی که بی ایجاد وی آن ممکن میباشد

از

از موجود است و شرطی که بی ایجاد وی ممکن نباشد و قابل عباد  
 ماده و موضوع باشد تا تاثیر این باشد که متقی است  
 ممکن نباشد هر امر که در علم کون و ناسد نمجد کرد در آئینه او را علی بن  
 در قابل نهادن تولید حیوان ماعل وجود دهند است و شرطی است  
 و مادر و حیوان خاص و قابل بطفه و شیره آن ماده که صورت حیوان بداند  
 پیوند و اضافت است اما قابل است با آنکه قابل سگی کف که مجاور  
 است باشد و بقول نوزاد است که شرط عدم مجامیر در محدود است علم کون  
 و ناسد نیز قابل در زربانند و فاعل سرد و حیرت است الی شرط  
 و فاعله و وضع کجی که تجرد وی صورتی حصول آن شرط است  
 شرط آن تجرد بوقتی محض است و در قی دیگر و قابل اجام بین  
 که مواد یا موهوب باشد و آنکه نفس بی نام دارد مانند صورت که اجسام

و نیز که مبرک اسمعی جام باشد و احراض که با جام و نفوس قانیان قوا  
 در قوا بن و قوا بن از قوا بن مختلف است بجز آنکه اگر در جام در کم باشد  
 جنبه در کنار کواکب زده در روح مایه صیغ این در فصل رسالت  
 و در در احراض فصل تا بنا باشد که در برج عقرب تا قران ریزه  
 در روح اصغر آینه باران بار در برج ان دیل حکمی انفسا سردی  
 ظاهر بر آن دیل باید که در جام در فصل تا بنا حکم نفسا در است  
 در در جام در فصل تا بنا حکم نبسته که از احراض فصل تا بنا  
 و آلا در هر دو دیل آسانی یکسان است پس منجم باید اول در دیل نفسی  
 آسانی است و ثبوت و ضعف اینها وقت تمام بکنند و دلیل  
 با یکدیگر است و هر دو را از این باشد و در هر دو است و سواد و ضعف  
 و ثبوت هر دو را با یکدیگر از آن در اسم معنی و قوا بن زینت  
 مال کند

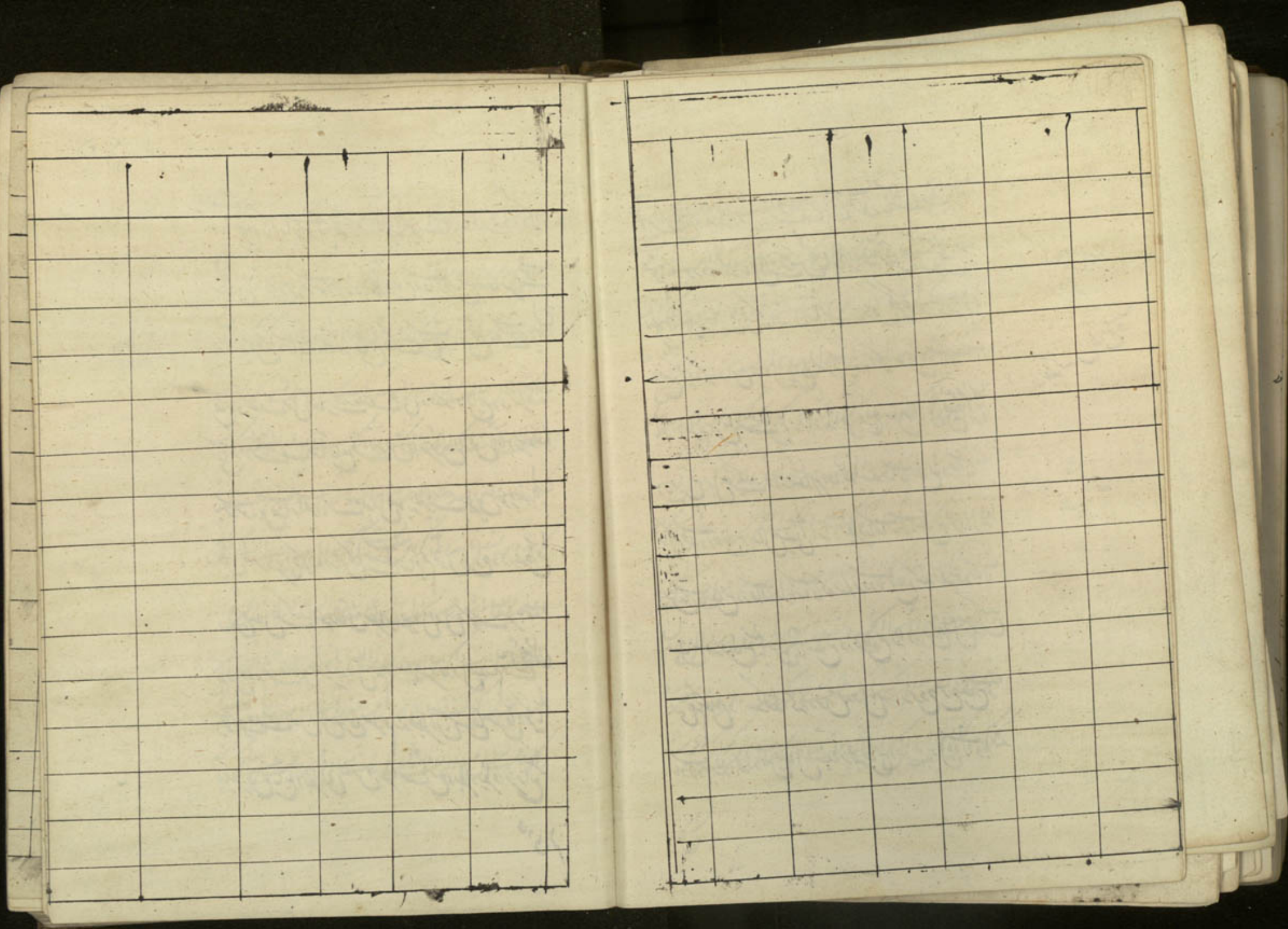
مال کند و قدر قبول تا شیر برکت زینت زینت است اما حکم کند  
 اگر در طبع یا در نارادی دیل قوی حکم کند حکم که در ان بر سلطنت  
 بسته حکم بر پادشاهی او کند و اگر در دیل را در طبع حکمی بر این حرفه و کبریا  
 کند حکم بر سلطنت می کند حکم بر کبریا آن طایفه کند اگر دیل بر آن  
 بر بند در فصل تا بنا و در بر دیگه هوای آن مستند بر آن نیست حکم  
 کند در فصل تا بنا در در جام که هوای آن معینی بر آن هر حکم بر  
 باران کند بر در جام هم معلوم معنی همه یک است اما نبوده که  
 هوای مستقل بطور هر مجموع اجام وظایر باطن معانی اجسام و مستقل  
 هوای مستقل کبریا است به اگر مستقل نباشد ضروری آید و ضلکه  
 حال است بر معانی با مستقل کبریا باشد و کبریا مستقل نیست  
 و کبریا مستقل است و طار در کبریا و مستقل است کبریا کبریا

مثل بعک شش و شش مثل بعک پنج و شش پنج بعک  
 شش شش شش بعک مثل بعک مثل بعک شش  
 مثل بعک اعظم و چون اجسام سفید از رطوبت سفید با هم می‌پیوندند  
 چنانکه در کرم می‌باشد افعال اجسام از رطوبت سفید از اجسام سفید  
 منتهی می‌شود که موافق با این است از شعاع کواکب که در اصل می‌شوند بقوت  
 دانی خود با اجسام سفید و از رطوبت سفید جدا می‌شود که میان آنست  
 نشاء در یک یا یک شش با روز که یک دره منک اعظم است بطوری که می‌خواهد  
 از محرم مال کند در دل کبر و از ظاهر خود پدید آید و احتیاج به سوال  
 دنی صاحب و امتحاناً سوال بخند و متفقد محرم باشد بوقت زوال در دنیا  
 بخوبی در سوال کند و یک مطلب در ظاهر که دارند و غیر خود را می‌بازند  
 بلکه که در کل احوال سوال کرده باشد در وقت تسادی سعاد خور کواکب در وقت

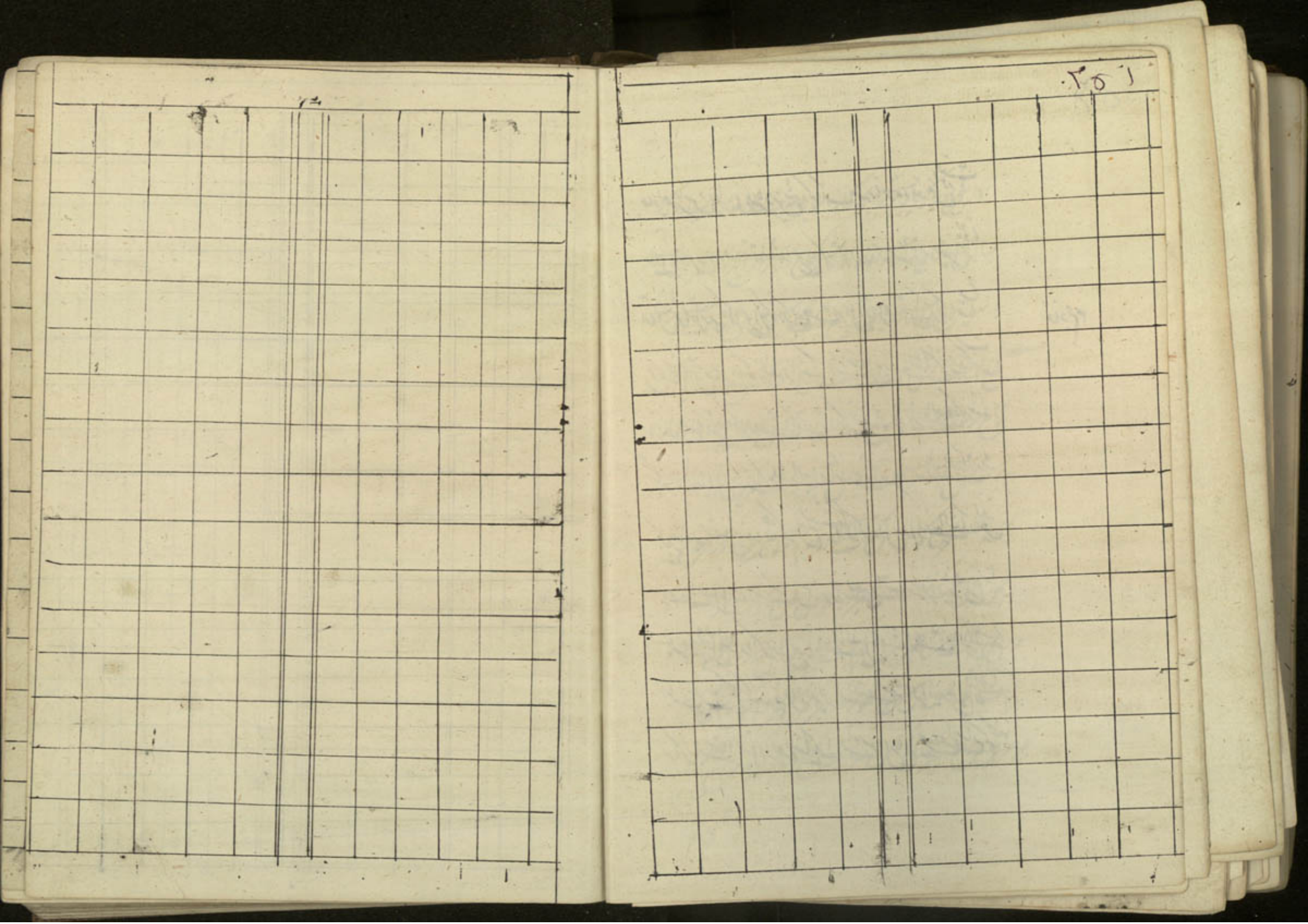
طایفه کبریا  
 در آنده سوال

و برت ساعد و غلط بودن الرکت مع ان سطلاد و غلظت خط در  
 منجم باید بود در دنیا و التی که می‌شود و دانسته باشد آن طالع  
 روحی نماید و از زردی کداف و خشمات و عصب گنم کنند و ما بعد از  
 وضع کرده که از آن جدول طالع معلوم می‌شود اگر سوال با اولاد  
 بار از تقویم شش ساله برود از معنی روح شش در فرق  
 در بین جدول طالع کند و در طالعها بعد از یک یا چند ساله  
 در اولاد و در طالع سوال بسیار از نظر در آنست که طالع بر دارند  
 پس ساله طالع در طالعها با ساله که در هر سال جمع کند که شود ساله  
 طالع در طالع با ساله طالع در طالع را در جدول معروض  
 می‌سازد که در آنست که در فرق جدول باشد از روح روح طالع  
 ماداد باشد که در بین جدول باشد در طالع دنت سوال با اولاد باشد

که با این پیدا  
 نزد منجم  
 طایفه کبریا

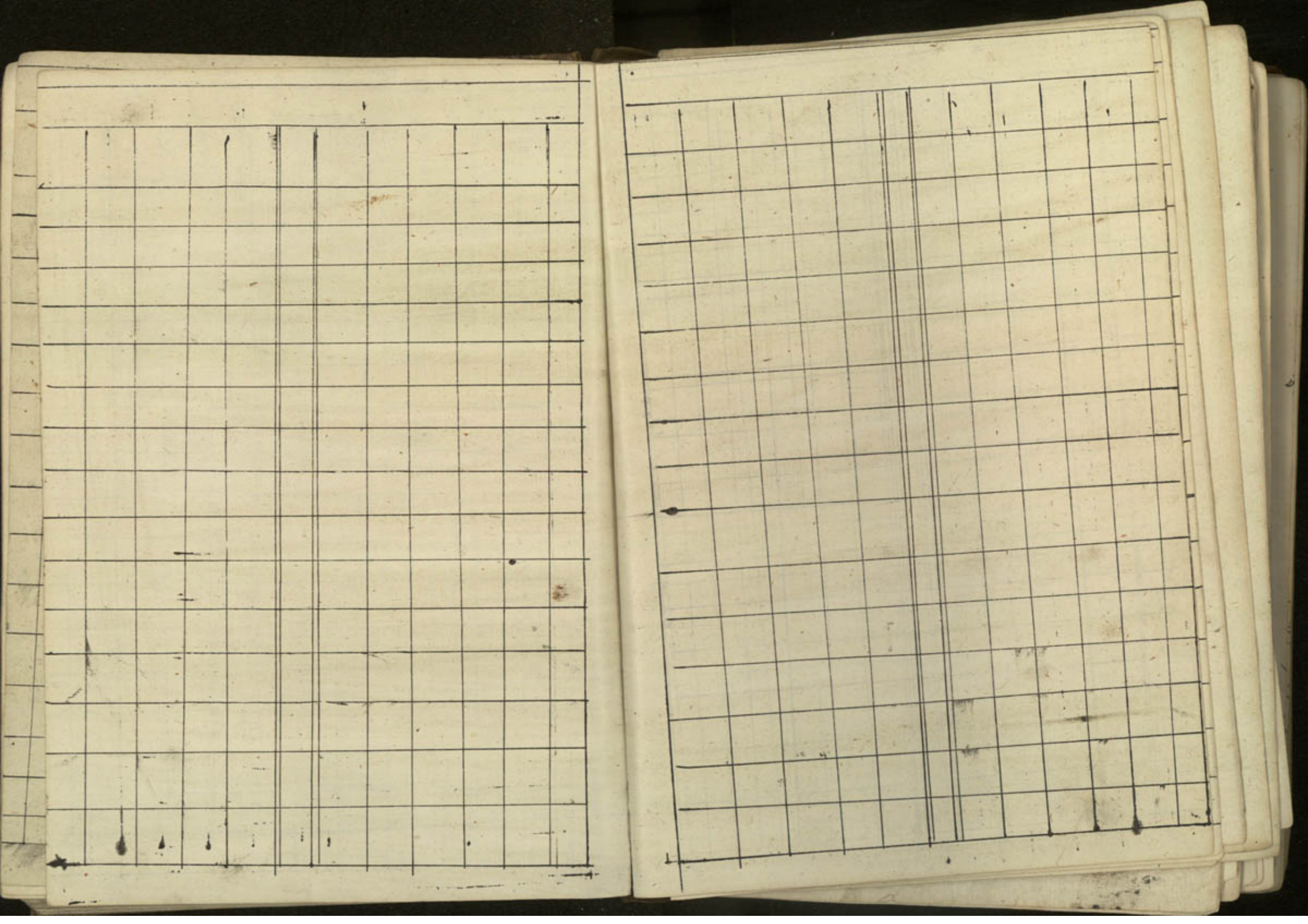


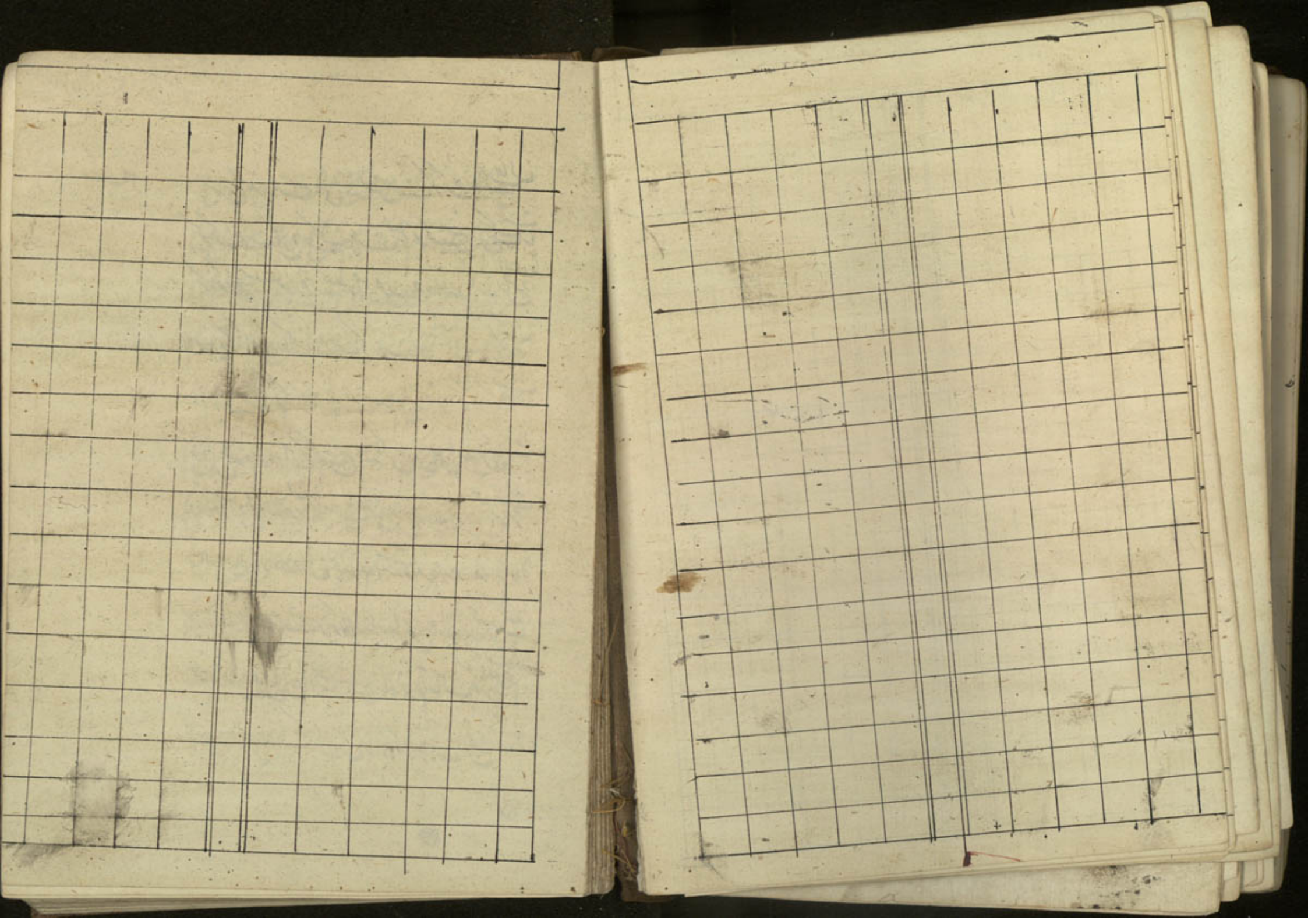




201







انکه تا نماند بر سر بمانی باشد پس است کو اگر نصف سال  
 کو که ایند جمع هر یک است تا کو که باشد بر یک است  
 کو اگر که ساعت بعد از آنکه هر دو بعد باشد بر سر  
 بر نوع کو که نصف است از ایند که است بعد من باشد و از نوع  
 در نصف است که کند اگر است بعد مانی باشد تا نوع کو که است  
 در آن معیوم شود اگر کو که ساعت باشد کس اس عمل فایده بر کو که است  
 در هر جا که واقع شد در آن فایده است تا بعد و هیچ در چه پس از هر که است  
 را از آن فایده است آن بخیر همه را در فایده را خوانند در سواد  
 و ستم نسبت و ستم هر است هر که در آن باشد هیچ غرضه در هر که است  
 ستم تعاده و بر آن اوضاع است در زمانه تقویم است که تا نوع  
 در بر طبع از ایند نسبت یکم در آن و مانید که بعد با این ستم در است

از روز

روح و در فایده است تا در این است که سواش و از طبع است سنی اندر است  
 اما ستم نسبت در روز تقویم قرار از تقویم ستم کم و در شب معین بر طبع  
 از ایند مجموع ستم نسبت است اما در شب در روز تقویم است اما  
 از هر که است اما کم کند و بر طبع وقت از ایند مجموع ستم اما است اما ستم  
 الا خود در شب در روز تقویم و ستم نسبت است از هر که است که کند  
 و بر طبع از ایند مجموع ستم الا خود بنا بر ستم الا با در روز تقویم ستم است  
 زصل کم کند و در شب معین و بر طبع از ایند مجموع ستم الا با است اما ستم  
 در روز تقویم هر روز را از تقویم کم کند و شب معین و بر طبع از ایند  
 مجموع ستم اما ستم اما ستم الولد در روز تقویم ستم است اما ستم است  
 چشم کم کند و بر طبع از ایند مجموع ستم الولد اما ستم المصن در روز  
 از جهت المصن است المصن و بر طبع از ایند مجموع ستم المصن بوده باشد

اما سیم العید و ریش در بیکرندار قطار و نام در طبع از ایند مجموع  
 العید باشد سیم التریح البقال در ریش و در بیکرندار ریش تا سیم در طبع  
 از ایند مجموع سیم التریح باشد اما سیم الحوت و السداب در ریش بیکرندار  
 هفت است نام سیم در طبع از ایند مجموع سیم الحوت و السداب بود اما سیم  
 در ریش بیکرندار هفت است نام سیم در طبع از ایند مجموع سیم  
 اما سیم السداب و العسل در ریش بیکرندار هفت است نام سیم در طبع  
 در طبع از ایند مجموع سیم السداب و العسل اما سیم لاهندا در ریش و  
 بیکرندار هفت است نام سیم در طبع از ایند مجموع سیم لاهندا  
 باشد اما سیم لاهندا در ریش بیکرندار هفت است نام سیم در طبع  
 در طبع از ایند مجموع سیم لاهندا باشد اما سیم لاهندا در ریش  
 طبع معلوم کند و بیست و دوازده گانه که در کتب سار و عقیده السحاب  
 هم

اعیان و اسرار سیم  
 عقیده سیم

و سیم الغیب سیم الحما معلوم کند جزو اعیان و سیم مقدم بر الی  
 در رب العیون و بن العیون و بنه و مستوی بر در طبع و سایر مواضع معلوم کند  
 و مستوی که گوی باشد که خط او در جزو مذکور خیزد از نوایب و کلمات بر مکه  
 رابع و محو نباشد و بخود مفروض ظاهر باشد چنانکه حکیم گوید سار و عقیده  
 الرابع و المحرق مع سیماد آخیره لا حوران کون المصوی علی قول المنعین  
 و هفت است نام سیم در طبع از ایند مجموع سیم سار و عقیده  
 سیم حرمه و سیم حمار و سیم در شکر و سیم در سار و عقیده سیم  
 سیم سار و عقیده سیم حرمه و سیم حمار و سیم در شکر و سیم در سار و عقیده  
 طبع و داری باشد با بظرا که نوایب از سیم بیست قوی تر است طبع است  
 پس از او است عاشر و الحاد و سیم سار و عقیده سیم حرمه و سیم حمار و سیم  
 در سار و عقیده سیم حرمه و سیم حمار و سیم در شکر و سیم در سار و عقیده

مفروض  
 رابع سیم

رابع سیم

هم

بود مبر باشد اما دلیل دلیل سال اگر چه طالع در طالع طالع با طالع بود  
 دلیل باشد اگر چه طالع از طالع تا باشد و طالع با طالع طالع باشد  
 نمود دلیل سال باشد اگر چه طالع از طالع باشد اگر نمود نام از کوکی منقل باشد  
 کوکی آن کوکت منقل نمود دلیل سال آن کوکت منقل الهمه منقل است  
 و اگر منقل در طالع بود منقل است و دلیل سال است اگر سال طالع باشد  
 و اگر چه طالع سال طالع باشد منقل است و دلیل سال است اگر چه طالع باشد  
 ما طالع باشد از طالع و طالع هم تا باشد از طالع و از برانی منقل انوار  
 سبزه و قمر یعنی دلیل سال است و طالع و دلیل منقل غنم و اگر در آن جان در  
 خود بود و دلیل سال است و در طالع منقل است و دلیل منقل است اگر چه طالع  
 در طالع خود بود و در بر منقل انوار است و دلیل منقل سال است و طالع  
 دلیل سوال غنم است و طالع و کوکت سال در طالع و دلیل سال و طالع  
 کوکت

تقریباً

و کوکت سال در طالع و طالع منقل غنم است اما دلیل منقل است که کوکی باشد  
 که منقل باشد بر طالع و کوکی منقل است در طالع باشد و در طالع  
 در طالع سال کوکت منقل است کوکی منقل است و دلیل منقل است و دلیل منقل  
 از طالع سال و طالع منقل است و طالع منقل است و سوال در طالع منقل است  
 از طالع منقل و طالع منقل است و طالع منقل است و طالع منقل است  
 اما دلیل منقل است و طالع منقل است و طالع منقل است و طالع منقل است  
 باشد و طالع منقل است و طالع منقل است و طالع منقل است و طالع منقل است  
 و طالع منقل است و طالع منقل است و طالع منقل است و طالع منقل است  
 و طالع منقل است و طالع منقل است و طالع منقل است و طالع منقل است  
 آن امر و طالع منقل است و طالع منقل است و طالع منقل است و طالع منقل است  
 ریسی که طالع منقل است و طالع منقل است و طالع منقل است و طالع منقل است

استخراج دلیل منقل

استخراج دلیل منقل

که مفضل بشود یکی بجای از پشت بد دیگری دیده بوده مسائل از آن شخص  
 طالع و نسو طالع و میل شخص است از ساج و سکو تا ساج و میل شخص است  
 و در ساج و سکو تا ساج و میل شخص است از ساج و سکو تا ساج و میل شخص است  
 عادت سکو تا ساج و میل شخص است از ساج و سکو تا ساج و میل شخص است  
 انده این قول از موده و صحیح است اگر بوده باشد ساج و میل شخص است  
 طالع و خود طالع و میل ساج و سکو تا ساج و میل شخص است  
 و وسط الهام در همین ساج و سکو تا ساج و میل شخص است  
 اما در این اندک کار طالع است و طالع و قوس الهام است اگر کسی را  
 طالع ساج و سکو تا ساج و میل شخص است از ساج و سکو تا ساج و میل شخص است  
 در مسائل بیان نامی از غیر که هفت سوال گفته نام نشود کرد به سجاد سجاد  
 هفت طالع و قوس طالع و هفت ساج و سکو تا ساج و میل شخص است

ساج و میل شخص است

قوس سجاد سجاد

۱۰۰

در هر صورت یک است و در قبول در سجاد و اگر قبول در سجاد قبول میکنند  
 قمر از جمیع روح و اگر قبول نشود پس از قبول نشود قبول است  
 بهم میدهد قبول الطیبه الیه و لذت و اگر قبول نشود قمر از جمیع روح  
 پس هیچ ساج و سکو تا ساج و میل شخص است از ساج و سکو تا ساج و میل شخص است  
 نفس در آن حال در روح اندک سجاد سجاد سجاد سجاد سجاد سجاد سجاد  
 نفس در سجاد سجاد سجاد سجاد سجاد سجاد سجاد سجاد سجاد سجاد  
 قمر از جمیع روح و اگر قبول نشود پس از قبول نشود قبول است  
 سجاد سجاد سجاد سجاد سجاد سجاد سجاد سجاد سجاد سجاد  
 سجاد سجاد سجاد سجاد سجاد سجاد سجاد سجاد سجاد سجاد  
 سجاد سجاد سجاد سجاد سجاد سجاد سجاد سجاد سجاد سجاد  
 سجاد سجاد سجاد سجاد سجاد سجاد سجاد سجاد سجاد سجاد

سجاد سجاد

افعال از زنده به جان و ندیک است افعال قریب است  
 افعال قریب که در چاک است نفست و در بودن در بی ارادت  
 در بود نفست است در در موضع قانف است و بودن چست  
 نمرد و ند نفست است افعال قریب است نفست است خصوصاً که اگر کس  
 سدر و بعد الموضع باشد صورت است و اما بطریق قبل مع افعال است  
 قبول است چست نفست است افعال مع افعال دهه الحاکمیت که دیگر  
 یک است که اگر کوک متعلق بین زنده کوک متصل است و در ساد اگر  
 کوک متصل بهم در است زنده کوک متصل است ساد متصل النور  
 و جمع النور نفست است افعال مع افعال کوک سدر و ند لا نفست است  
 و اگر بوده باشد آن سدر است خود که است افعال سدر و ند نفست است  
 بود نفست است در با قبول است افعال مع افعال کوک

صفت ساد افعال

در دند

در دند نصف است افعال مع افعال کوک که در قبول است  
 و اگر قبول کند است و نصف افعال مع افعال کوک که در قبول است  
 مع افعال مع است و اگر کوک در دند بوده باشد نفست است افعال مع  
 کوک که در مع افعال مع است و اگر کوک در دند بوده باشد نفست است  
 افعال مع افعال کوک که در در موضع چست نفست است و اگر قبول است  
 یک است افعال مع در موضع چست و اما افعال نفست است افعال  
 صاب الحاکمیت کوک که در افعال مع است افعال کوک که در افعال مع  
 در مع افعال مع افعال مع است و بودن مع افعال مع در موضع  
 چست نفست است و بودن مع افعال مع در دند نفست است  
 در افعال مع اگر کوک بوده باشد مع افعال مع افعال مع  
 ساد لا است است فعل صیغه سدر و ند که در دند افعال مع

سوره اسراج الدلیل  
2 المکر

جود اجتماع و قوی تر است که جهت نظر باشد به پیش موضع موقوفه  
اسراج الدلیل در سوره دلیل گوئی باشد که در طالع در موضع بزین دم  
در سوره اسم العاده در باب ششم و جود اجتماع در استنبال مقدم در  
سوره خطیتر دارد در سوره بنی که بزین س که ستمن باشد بزین گوئی است  
گوئی که ابتدا در سوره دلیل باشد و بعد به سوره طالع و بعد  
به سوره بزین و سوره قوت دهند و بعد سوره نزل و سوره حجاب  
صدار عدد و بعد سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره  
و بعد سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره  
و استمال مقدم بر سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره  
و سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره  
و بعد سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره

طالع

حفظن سینه و سینه باشد در سوره سوره سوره سوره سوره سوره  
را که باشد با نظر اکثر گوئی است او دلیل است موقوفه اسراج دلیل لغیر  
اما دلیل ضمیر در طالع نه دلیل است در غیر طالع سوره دلیل آن سوره که  
در طالع است طالع در سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره  
طالع در سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره  
در سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره  
و بعد سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره  
پیشتر داشته باشند آن دلیل سوره سوره سوره سوره سوره سوره  
باید نظر کرد به سوره طالع اگر سوره سوره سوره سوره سوره  
سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره  
سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره  
سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره

سوره اسراج الدلیل  
سوره اسراج الدلیل



در صورتی که در این صورت که در صلب هم منصف باشد مقدار کوره  
 نظر بر این حساب و قمر هر کدام در درجه باشد آن دلیل ضربت اگر بود  
 در درجه باشد هر که منصفش قوی است آن دلیل همراهم هر که بود  
 ساقط باشد آن کوکی که در یکسند نور صلب طبع و قمر ابطال کوکی  
 دلیل ضربت اگر در یکسند کوکی نور صلب طبع هر اطلع در یکسند  
 کوکی که منصف بود در صلب طبع بود و در صورتی که در صلب طبع  
 دلیل ضربت هر که نبوده باشد آن انتقال آن کوکی صحت میکند  
 در صلب طبع و قمر آن دلیل ضربت و تیکه شامی دلیل ضربت را خط  
 که کدام کوکی منصف است کدام کوکی با منصف است آن است  
 اشی منصف را یکی نویسه کرده باشی از این طبع سوال اینست که ضربت  
 با دلیل را محبت است در ضربت و منصف با دلیل ضربت در صلب طبع ضربت

در این صلب طبع در صورتی که در این صورت که در صلب طبع

از آن کوکی

از آن کوکی که شمس است از سهم ضمیمه یعنی تویم کوکی است و آن را  
 از تویم شمس کم کن در باقی مانده را بر اول حاصل منفرای بر سر ج که منشی  
 کرده ضمیمه از طبع آن سر و در صلب طبع باشد بر آنکه انتقال اول  
 مسائل ضمیمه از برای ضربت و اعلانی از برای حساب در صلب طبع  
 هر که باشد ضربت از آن است **مهرت** **سراج** ضمیمه علی الحساب **مهرت**  
**العلماء** اوضاع امور را برای ضربت که با یک است بر در سوال اول  
 گرفته باشد و این معنی پیدا تا سیمی الضمیمه لایحه ضمیمه یک  
 قوی ترین دلیل در ضربت که در درجه بی دلیل اول صلب طبع را  
 دو کوکی با ضربت صلب طبع را که ضمیمه از موضع صلب طبع اول است  
 صاحب طبع بر آن در حساب باشد که ضمیمه از موضع کوکی باشد که با طبع باشد  
 طبع و اگر کوکی هر در صلب طبع با ضربت از جرم آن کوکی در جرم آن کوکی که

مهرت سراج الضمیمه  
 اوضاع اول العلماء





و باستن امید دستا دیاتن منفعت از شغل و عمل صنعتی  
از آن است که در هر یک که باشد از مردان که در هر یک از اینها است  
و با سوال از هر یک با بار فرزندگی که مطلقه شد و با از میهنی و مال از آن  
سندی و اگر در هر یک از اینها است از اعداد سعادت و حسن و قبح و قس  
غلت و عود و قیمت در دست و دست و سوره و سوره و سوره  
باشد و اگر در هر یک از اینها است در هر یک از اینها است  
پس سعادت و غن باشد در هر یک از اینها است که در هر یک از اینها است  
که در هر یک از اینها است و حال از اینها است که در هر یک از اینها است  
و هر یک از اینها است که در هر یک از اینها است که در هر یک از اینها است  
مردکم و در هر یک از اینها است که در هر یک از اینها است که در هر یک از اینها است  
باشد و در هر یک از اینها است که در هر یک از اینها است که در هر یک از اینها است  
صفتی که در هر یک از اینها است که در هر یک از اینها است که در هر یک از اینها است

بوده است

بوده باشد موافق با هر یک از اینها است که در هر یک از اینها است  
این من الصوفی فرماید هر یک از اینها است که در هر یک از اینها است  
که اگر سوال کند از هر یک از اینها است که در هر یک از اینها است  
در هر یک از اینها است که در هر یک از اینها است که در هر یک از اینها است  
هر یک از اینها است که در هر یک از اینها است که در هر یک از اینها است  
و بعد از آن نیز اینها است که در هر یک از اینها است که در هر یک از اینها است  
کمال و در هر یک از اینها است که در هر یک از اینها است که در هر یک از اینها است  
شخص و در هر یک از اینها است که در هر یک از اینها است که در هر یک از اینها است  
در هر یک از اینها است که در هر یک از اینها است که در هر یک از اینها است  
مثال از اینها است که در هر یک از اینها است که در هر یک از اینها است  
در هر یک از اینها است که در هر یک از اینها است که در هر یک از اینها است  
در هر یک از اینها است که در هر یک از اینها است که در هر یک از اینها است

در هر یک از اینها است که در هر یک از اینها است که در هر یک از اینها است

ک



در کف قبضه سال بنود اراد و امحا سوال کند تا لفظ کیم خود  
نظر الدلیل الی الطبع فان من جوهر الطبع و کان  
بجز لفظ الیه فان جنسه موجود موضع الدلیل و صاحب الدلیل علی  
لونه و کما القوم علی صدائمه و مقدمه فان کان فرق الارض مکان  
قبل الاستقبال کان صدقاً و الی لان تحتها و کان قبل  
کان صدقاً و من صاحب سم العاده لیتعل علی طوله و قوه من  
صاحب صدوره الطبع و صاحب دربه و سطر الهاماد ایما کان  
فی ختمه طبعه فان لم یکن احدی فی تدور صدق طبعه صافیه  
و الدلیل طوسی علیه ترجمه و باید که بطریق این در اسرار حق گفته  
است بی وجودی بود که پوشده دارند و اراد سوال کنند از حکم  
علم نجوم بگویند که چه چیز است و دلیل در این موضع کوی را میخوانند

در طبع

در طبع در موضع تیر انبوه خط میتره وارد و منقل باشد بیکری پس  
بگوئی آن کوی که که انما و اتصال با بود دلیل باشد و چون دلیل با طبع  
باشد پس حی از جوهر طبع بود بنانی اگر سله باشد و حیوانی اگر صورت  
حیوان بود و هم بین زاری باقی الهوائی یا ناری و هم می در سوار برود  
و رطوبت و بیوست پس اگر دلیل منقل طبع بنود حی را صیغ  
دلیل باشد و هم عین لعل لون او بود **در حل با** در **منج** شرح  
رزد و فرسید در این قبایس و حکم دلیل باشد اگر قوی الارض  
بود نو باشد اگر کوی الارض گفته باشد گفته اند دلیل الاصل او باشد  
استقبال گفته بود و گفته اند دلیل اگر شرق باشد بود و اگر غربی بود  
گفته باشد از هفتاد سم العاده دراری و کوتاهی و تنباید از صاحب  
در طبع و هم صدوره و سطر الهاماد هر کدام که در سطر الهاماد باشد

در طبع

دارم صدق و طبیعت آن نسا سوزد با بد اس عدد در عدد  
 کینه این لایلی یعنی روح دو کوانت را بدین چیز در کتاب <sup>معنی</sup> مکتوب  
 علی مذکور باشد دلیل گوئی باشد که در طالع در موضع نبر الوتیه در موضع  
 هم الساره فقط بیشتر دارد و اگر کوچک است کوچک ار آن معلوم گوی  
**جوهری** از جوهر طالع دون جنی از هفت است و طعم آن چیز است  
 صطلح و معد آن چیز از قسط و عطارد و هفت و قدم لودار  
**و طبع طالع گویند جوهری** اگر طالع سرج بازی باشد جنی خیزند که در  
 مویزنی باشد از بیام و حیوان و اگر طالع سرج ارضی باشد جنی مانی باشد و کفر  
 از زمین بید و اگر طالع سرج هوایی باشد جنی خیزی باشد و در وضع مانی  
 پسند در هوا با خیزی باشد و تنفع و اگر طالع سرج آبی باشد جنی مانی باشد  
 که از آب عمل آنها باشد **لوان الحی** اگر در آن سمن باشد کون می  
 در آن جنی

سودنی

جوهری

در آن جنی

و اگر در آن

و اگر در آن سهره باشد کون نمی سفید باشد و اگر در آن عطار باشد آن  
 کون و بگو باشد و اگر در آن قمر باشد سفید یا سبز باشد و اگر در آن خورشید  
 کون می تاباند و اگر در آن سمن باشد کون می خیزد باشد و اگر در  
 آن سرج باشد کون می سرج باشد و سواد و بطلد از لوان برود در مع  
 العنک **موقه الكوانت می الدلیل** یعنی سواد سفید سهره سواد  
 بما الطه عمرة و بیاض عطار دینه سواد و بیاض سفید سواد ابتدائی سهره  
 بیاض مد در المرح فیه نمی سرب بیاض سواد و ایماناً **لباس البروج** عمل  
 سفید شور سفید نه پر سفید جو را **میر طهمه** **رنگ** این شنبه بد البیاض  
 امین نظیر سحر است البه یعنی خفا المهران امین شتر صورت **العقوبت**  
 بیاض اصوات کون امین برق ایچی سواد مظلم الدوا سواد سواد  
 سوان ایچی اجرت بیضا سیرق **لوان** **سراج** **ملک** **سراج** **طالع**

بسیار السراج

اسوان از سراج ملک

و چهارم سرخ رنگ است و از چهارم تا هفتم سارک است و از هفتم تا دهم  
بزرگ است و ماهی در طالع دو طالع سفید رنگ است **الاول منوعه**  
طالع ابرو تینا الثاني الثاني اثرا خزان الثالث ای خمر الصوال  
الرابع والی اثرا خزان ای من و النایس ای یوما الماد من اناس  
اسودا این معظم می بول انما التي نوب نیما الش عدد ای  
بکثر از قرع اطارد اگر مال این معجم باشد هر که اراد سوال سکند روح است  
با پتر از ده است یا مری شد و صل کرده اگر بوده نه می باشد از روح  
جینی زد باشد اگر در روح منسبت باشد پس بر جوی سمار نه نزه تا خوش  
**عدالت جی نظر** که طالع اگر بوده باشد در طالع باید در طالع با اینها  
جی جدید باشد و همین جی جدید باشد هرگاه طالع بی باشد تا در طالع  
منقبت اگر بوده باشد در سبب روح جی قدیم باشد اگر بوده باشد در سابع

الاول منوعه

عدد ای

عدالت جی

در معنی تا تحت الارض جی گفته شد و جی نیز گفته باشد اگر طالع سر باشد  
**موفت** انکه جی منوعه است اگر طالع تحت الارض بوده باشد جی خبری برون  
برده باشد اگر فوق الارض بوده باشد جی منوعه باشد اگر طالع در در مطاها  
جی می آید پس شهرت یافت یوارد اگر طالع در روح در حدیث  
جی در کیمه مادکوه یا در روف باشد اگر بوده باشد در روح منقبت باشد  
جی در کیمه باشد تا نقل شده باشد از مکانی دیگر طالع در روح  
باشد جی سال بود با فوق الارض در جانی که حرکت کند **جی حرکت**  
اگر طالع طالع در روح سر جی روحانی باشد و حرکت اگر در روح منقبت  
جی بی روح و جسم ندارد جزو کیمه یا کیمه حرکت کنند و اگر در روح جی  
آن جسم در روح باشد یا در جی منقبت باشد **در طعم دوزه جی** اگر طالع  
سخت باشد جی حرفی باشد اگر طالع مطاها در جی ترش باشد اگر طالع

در طعم دوزه جی

در طعم دوزه جی

در طعم دوزه جی



صد طبع تر باشد حی بالمشاد اگر چه صد طبع رطل باشد حی بطلم ادویه  
 و اهل بیج باشد اگر کرده باشد شتری حی نیز باشد و اگر چه صد طبع رطل  
 حی تلخ باشد و اگر کرده باشد طبع در طبع حی جزئی ضعیف  
 در رمای العنار یعنی در رسم خفیف باشد در چهارم رزین شکر و در رسم  
 در رسم خفیف باشد در رسم خفیف باشد در رسم خفیف باشد  
 در عاشر ریمه خفیف باشد در رسم خفیف و در دوازدهم در طبع  
 در شکل حی اگر در رطل حی ستر باشد در داری کبی باشد اگر در رطل  
 حی هر دو در مروج باشد اگر مروج باشد در طبع شکر مستدیر ریمه  
 و یا بل استاده عطارد اولش سفید و در طبع عظیم در غرض مختلف  
 الشکل در ریاضه و **دستاق حی** اگر کرده باشد طبع فنی الارض فنی  
 تا در طبع آسمان و اهل الطبع خفیفها اگر کرده باشد در روزی طویل ساید

در احوال حی

در ریاضه و دستاق حی

بانه

باشد و اگر کرده باشد طبع فنی الارض فنی الارض فنی الارض فنی الارض  
 مقدار **شانی موفه ریاضه حی** اگر کرده باشد طبع فنی الارض فنی الارض  
 در چهار بر چکه یا قطار طبع اندویدان فنی الارض فنی الارض فنی الارض  
 و بدین با خصوصاً که عا بدین در طبع فنی الارض فنی الارض فنی الارض  
 باشد و اگر چه در طبع حی طبعی که باشد **احوال محمدنی لبروج** فنی الارض  
 لبروج بار بار **احوال محمدنی لبروج** فنی الارض فنی الارض فنی الارض  
 یا لبروج فنی الارض فنی الارض فنی الارض فنی الارض فنی الارض  
 بل الی المکت **ریمه نور** در ریمه لبروج فنی الارض فنی الارض فنی الارض  
 نبات غیرانه قد تعذر کالمیعه حد المنی حیوان و در ربع قوامها کون لبروج  
 حد لبروج فنی الارض فنی الارض فنی الارض فنی الارض فنی الارض  
**ریمه حورا** در ریمه الارض فنی الارض فنی الارض فنی الارض فنی الارض

در ریاضه

احوال محمدنی لبروج  
فنی الارض فنی الارض

العشق

جوهرا لانس من الطير الصفا ابيض باكل اللحم صدره حيوان ابيض مختلف

الالوان والرجل كل حيوان من الطير باكل اللحم صدره حيوان ابيض

والثياطين **الرجل** صدره يخرج الماء مما باكل اللحم جوهه قد عمل بالانوار الماء

المشترى جوهه يخرج من الجوار الماء ليس حيوان حليب السوس عطار

حيوان يكون الماء لويين صدره جوهه الماء مما باكل فضل

اسود نية حمرة لا يكون في الماء اكبر **الرجل** صدره يخرج من الماء اسود

يا ليس شديدا عطار جوهه من اهدى ما ليس ابيض صافي اللؤلؤ

شئ لا يفر منه اسود صدره ابيض يتلا ولا يابس صدره جوهه ابيض لا ينفع

يا ليس اللمج ولكن طوي صدره حيوان ددر روع قوام يابس

لحم ينوح من الناس سبعة بعضه يلويا الماء كس عظيم **الرجل** صدره

صدقه ردا صغار له اللؤلؤ صدره سا لا يكون شدة عظيم

اطلاده

الاسكاداة صدره شمس ينادى صدره اصل ابن صلو غير لانس الى السواد

صدره يخرج نباتا كثر التوك ثمره احمرة قوى صلبة **الرجل** حيوان

صدره اصل حيوان طويل يفر الى السواد كثر الاكل صدره بارية

طيب السوس اذ طيب صدره حيوان يقبل ليس ينفع به صدقه

يطير ولا يطير من يكون لوانا عدد لانس صدره يخرج حيوان ياكل اللحم

سما **الرجل** صدره حيوان يكون الماء باكل اللحم نردي دار الماء

وهو كثر القوام صدره شئ يكون في الماء يعيش صدره حيوان جوهه

يفسر ينفع به عطار حيوان يكون بماء رقيق طويل ينفع بكم صدره

جوهه ليس بحيوان لا ينفع به شمس طير قد روع **الرجل** صدره ينفع بالصدقه

جوهه حرك شمس جوهه احمرة لانس حيوان ددر روع قوام ما ينفع صدره

حيوان غير اخص صدقه لانس شئ قد روع **الرجل** صدره ينفع

صدر محل جوهر شیشا سدیم با لئوس معدنی جوهر عمده است با لئوس **صدی**  
 صدر هر حیوان در اربع قوایم که قوایم صد عطارد بقا صد نری ساخن **صدی**  
 و جوهر الارض قه مستسا لئوس معدنی جوهر شدید نیدر با لئوس انیسون **صدی**  
 الی الحرة که صد زحل جوهر لئوس شدید لئوس **صدی** در لئوس حیوان او لئوس **صدی**  
 در حش صد عطارد حیوان من لئوس الارض ساج بودی لئوس صد **صدی**  
 ببطور البیل صد نری مقدمه من لئوس موهونه حمامه او صلیور تردنی لئوس **صدی**  
 صد نری نغمه من لئوس نیشا طلیور با کل لئوس **صدی** حوت صد هر بنا نغمه **صدی**  
 الماد و المصف لئوس شنبه لئوس صد لئوس حیوان کون فی الماد **صدی**  
 بناست نغمه حیوان الماد و المصف لئوس شنبه لئوس صد عطارد **صدی**  
 الی لئوس صد نری حیوان کون لئوس بودی در لئوس الماد صد نری لئوس **صدی**  
 فی حاصل الجود جوهر محل لئوس صد نری **صدی** مادی مادی **صدی** کون لئوس **صدی**

در صدی موهونه مادی مادی

طالع

طالع تادیه متعجب طالع در زار بده هر برمی راسته هر ده در هر یک ای کج **صدی**  
 طالع کون سته اگر مادی با نذخعی معدنی باشد اگر مادی با نذخعی با نذخعی **صدی**  
 و اگر سته با نذخعی موهونه باشد در **صدی** مادی مادی مادی مادی مادی مادی **صدی**  
 امور قهرست سحر زردی او برین بنابر شستن زیاد و موهونه با موهونه **صدی**  
 این عالم با پایدا سازینست که قهر سحر کج موهونه طالع در زار بده در کل امور **صدی**  
 در میان موهونه کون صلاح حال قهر صلاح کل امور موهونه مادی مادی مادی مادی **صدی**  
 در ساس حال هر کوی با از کواکب سته سته سته سته سته سته سته سته سته سته **صدی**  
 چیزی هر موهونه کون کون لئوس مختلف موهونه موهونه موهونه موهونه موهونه **صدی**  
 نوع موهونه مادی مادی مادی مادی مادی مادی مادی مادی مادی مادی **صدی**  
 و بیل موهونه مادی مادی مادی مادی مادی مادی مادی مادی مادی مادی **صدی**  
 بودن در موهونه مادی مادی مادی مادی مادی مادی مادی مادی مادی مادی **صدی**

در صدی موهونه مادی مادی

و کوب بطایغی اندازد و عدد خود را در کوب در میان اصل و منسی نیز بخیزد  
 فی اندازد و عدد خود را در نظر تسع و مقابله بین افعال صورت و فدا و اما  
 در نظر مقابله بین سازیه و مکاشفه است و مقابله قرائش در این خصوص است  
 و عدد است محضها که در طریق محوره باشد که در بین فاد و عدد و طریقه محضها  
 در مسئله تردید شود و اندک کرد و غیره باید و عدد شری میکند  
 و در وقت باشد چون کجای بیشتر آید بوجه خود تا کند اگر عدد کند کوی از  
 نیست چون طبع ماد وسط الهما آید بوجه خود تا کند و چون کوی عدد شری  
 کند از تسبیح چون مقابله کند آن شرف است کرد و کوب که موفقی باشد چون  
 شود بجز با بشود خود تا کند اگر کوی در س خود قمری که در جوان ترین قوی کرده  
 آن صحت برود است و اگر مقبل شود در طاعت به طبع در بزرگ است و از  
 تسبیح و مقابله است و این را نیز در تسبیح با سانی و اگر در بین در موضع است  
 باشد

ما هفت

یا با صحت و با در طبع است و طبع به طبع کوب است و فرق است که در کوب  
 در اینست بر در طبع است کوی که در موضع است و این کوی که در طبع است  
 خود بوده است و است بر در است و اگر جمع کند کوی نیز در طبع است و جمیع  
 صحت را در است و است بر طبع است و این کوی که در کوب است  
 در است و در موضع است و است بر است و در است که سوال است  
 ما در س در وسط الهما و است در سوال است و در سوال است  
 و در سوال است و در سوال است و در سوال است  
 در مبوطه خود و در طبع است که در است و است است  
 سم السعاده حکما گفته اند که سم السعاده طبع قمر است و در سوال است  
 و معانی است است این را نیز در موضع سم السعاده حکما گفته است  
 در طبع است و در طبع است با است و کوی است و است است



ولامن بره انانی نه نبون فی الامر غیر ویتقل الامر الرصل من حال الی حال  
 و لا یكون تعاضد الجاشی بالارض التي هو مینا حتی یصل فیها الی غیره یكون  
 انتقاله علی حدیث انتقال القدر و احوال القدر و یتقل الی حدیث الطلح الی ان  
 یتفق و ینقذ حال الطلح الی ان یعود القدر الی درجه نایه لا یجعی علیک  
 الوقت لظن بعلم سبب تریس طلع اگر در او تا در بیل الا و ما باشد  
 و مسعود در در از کجوس باشد طلب حاصل شود و اگر سوال کردی در نری خوبی  
 جعل و بیل در زایل الوتد ابدان کرده و خود سترگاد کرد و اگر در نری  
 و طلع در زایل الوتد باشد یا در زایل الوتد بود و نموس باشد آن سعاد  
 به خوشت مبدل کرد **ما الی نقل** انظر فی صیح السائل الخیر ان الی ان  
 بیوت الزین الطلح و ان کانت در بی الا و ما دل فایکون در کنت  
 و نباته و ان لان هذه الا زایل الوتد من الا و ما در بی در کنت  
 عد زایل

ما سئلت

ما سئلت عنده و انتقاد به مع ذلك العباد و ذلك الخبر ان الله انزل الخیر  
**بطلح** و ما سئلت عنده و انتقاد به مع ذلك العباد و ذلك الخبر ان الله انزل الخیر  
 و طلع به حیات در موضع قوی برین ناظر باشد به طلع با  
 بسورت آسانی مخوفی رسد انود و منافع بقدر قوت و حسن موضع  
 ای مانند و اگر مشل شود در وقت سوال مهتر طاعت به طلع و ان  
 انتقال از موضع یک باشد و هجرت مسود باشد و طلع ممکن درین  
 به طلع ناظر باشد طلع رسد بدون طلع و تعارض **سئلت**  
**معنی** هم آن شماده الکواکب المطلق انفا و انما سئلت ادبی ها  
 و لعمرو صریحاً جبت فان نقل الدلیلیں در سلم احدیها طلع ان سئلت  
 در ان کان شادین هم سمانه الدلیلیں و لا نقل لفر شقی الحات  
 و ما طلع اذ اجتمعت السناد اهلها طلع بکل انما الطلح و ان کن مبعوثا

و الذي يقبلها مقبولاً دل على الزيادة على ما طلبت انما التماس  
 فهو الانتقال والنظر لقبول كمال واحد منها الثلث من الخافان  
 تمام الحجب ووجودها يكون في قضاها الحواج اذا انفق الحجاب  
 من طبع الخاف مثل التمرى الما ان التمرى من كماله في النفاذ  
 ونحو ذلك فانه ما يدل على قضاها كماله وشره ما كان منها ان لا يواد  
 ما قط ما يشد و در اودا سدس ساسطه در موزن اشد و جتبعها كماله  
 فمما يشد جتبعها فاسد كره كره كره فمما يشد طبع كره مقبول ان اسد  
 خود از طبع سد ان كره كره كره كره كره كره كره كره كره كره كره كره  
 بكونه نذازط ان طبع سد طبع سد طبع سد طبع سد طبع سد طبع سد  
 و حصول مطلب كماله كره كره كره كره كره كره كره كره كره كره كره كره  
 ام كره كره فاسد كره و در اودا و در وقت كره كره كره كره كره كره كره  
 لفظ

نصف از طبع سد كره كره كره كره كره كره كره كره كره كره كره كره  
 نذازط ان طبع سد كره كره كره كره كره كره كره كره كره كره كره كره  
 و كره كره كره كره كره كره كره كره كره كره كره كره كره كره كره  
 نذازط ان طبع سد كره كره كره كره كره كره كره كره كره كره كره كره  
 من طبع سد او ان سد في الاودا و سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد  
 السد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد  
 نصف السد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد  
 باشد از اهد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد  
 في سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد  
 الفانين سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد  
 عمل او سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد سد

لا قوى منها ان كان السعد في غربت ثم كان بعد الكس ان كان الخس في  
 طلع صبا فيما يتفق ولا يكون واكثر من مراد ما هو صفا طلع باسمه معارضه  
 وتباينه طلبه فاسد كد قبل ان تمام حيث بدون عن دره ودره دره  
 دفع مكان طلوع سور كذا دفع در جمع سطران و سطران و صلاقت بنان كذا سوال الزمره عدا و فساد  
 دفع مكان طلوع سور كذا دفع في سطران و كونه ان يسمع ان يسمع كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
 طقت ردا ندره و فرد مران بال برسد **قال عالم حكيم** علم ان القمر اذا كس في  
 لا و تادول على المقرة و لفساد و على التنفس انما و بادل على المقرة و لفساد  
 على التنفس علم البليغ فيما بقدر نفسه فاذا كس في ذلك الطلع دل على الكس  
 بسبب ذلك **قال صاحب العلم** انه يعرف ان في جوهر الكوكب الدافع و جواهر  
 الذي فيه جوهر بره و طبعه و جوفه انما على يد من كس في جوهر  
 انما ان الذي على عليه المعبر في القمر من جوهر الكوكب الذي هو فيه لانه لا  
 ان الكوكب



ان الكوكب

ان القمر ان نقل بالشمس في وسط العادي روح القوي في المسمى خارج  
 احوته البرج الذي هو فيه طالع للروح وهو العقب و يسمى مع العكس كذا  
 الذي هو بيت المال وهو طالع له لنا طرا الى الكس في ذلك كذا كذا كذا  
 و كذا من العكس هو المنزى ل على الاشارة فيقول ان هذا نيم على سطران  
 من رواد الاضياء و لا غيا و كذا كذا كذا الذي هو رجب العقب الذي  
 الرياسة و لفساد مما شتى بالدالك الصلاح و الا انما علم ذلك ان  
**قال ابن سينا** يستشهد به السهم و ان ياقدم من الكس الى السطران فابع  
 فاطر من دره الوسط انما كس في كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
 الى السطران على كس في كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
 الى السطران فخل كل دره و نصف منها شره و له ايمان باقد من  
 الى السطران لم كس في كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا



مکان بینما معتدلت لکل دره خمر بود که او شد و منته **الحال اسرار**  
 انظر ای التیمن در البطلع فان جدتانی الا و تا ذو التوالی علی  
 کون نان کنش ننگسه و قال ایداً بالشمس لئلا یلحق بالعلم بالعلم  
 ثم یبطل علی نای نیره نظر الیه تب الممول علی خیره لثما در هر دو  
 مرفوعاً و احسن نظراً کان خذ و ایداً و اعمد و دوح من سواه ناد اید  
 از آنکه انفسه استی لغت بود هر ای البطلع جیده الموضع فویسه  
 فد انک انفسه یکنون فی السائل و عدل علی فضا الحان الی انما  
 جیله موضع قویانی کان اول علی عام العمل و یخرج غایتی و علی کون ایضا  
 بعد هر اعرافه میدارد که چون خورشید در زنده این کتاب جمع است می مستحق  
 باشد حال کواکب این در این مستطاب درج کردم **ابو بکر** بر آنکه در این  
 ششمی در لوفه اصل دوس درت فاشتری محل مفر ششمی و نوزدهم در

*کتاب*

و جزاد بنده شاعر دست در این شرف کواکب سلیمم کرد و صورت **خ** بود  
**ه** بعد **ج** و **د** سیاه طویل مبارز او شایسته در بانی ای عدل  
 و بان باشد **شرف کواکب** شرف جوی **ه** در هر اصل است در هر دو  
 در هر دو شرف در هر دو **ه** در هر دو شرف در هر دو  
 در هر دو شرف در هر دو **ه** در هر دو شرف در هر دو  
 شرف کواکب هر دو کواکب در هر دو در هر دو شرف کواکب  
**فلوکا** یکجیمه خطی سه خط میا کرده به راجح **انما شکلات**  
 معموره از زمین را بجای قسم یافته اند از خط استوانه عرض شش در هر دو  
 در طول از افعی هر رتبه است افعی هر رتبه که صد و شاد در هر دو  
 عاشر از جوارق است که در که الی باشد وسط هم در هر دو  
 در هر دو شرف در هر دو **ه** در هر دو شرف در هر دو

*نصف*

*رغبتات در آریان*

آن موضع **سج جنونی** می باشد اگر طالع نیز از عدد در آن موضع  
**سج جنونی** می باشد و مومسکه و غیر آن موضع **ارطو** در هر سبزه که طالع  
 کبر از عدد در آن سج و موضع **سج شمالی** و **عربی** باشد و اگر طالع نیز از  
 عدد در آن موضع **سج شمالی** باشد و اول ششگانه ناری باشد  
 و آن **سج** و اگر اسناد ناری در نداشتن و نری در اصل باشد در میل نری را  
 برین مقدم دارد و این ششگانه متصل است بر سج شمالی و ششگانه دوم  
 از فی اند و این نیز کسبه و صدی است و اگر اسناد ناری در در زهره و در سج  
 باشد در زهره سبزه از زهره مقدم دارد و این ششگانه متصل است بر سج جنونی  
 و ششگانه سیم اسناد ناری اند و آن سج در اول و دوم اسناد ناری است  
 موافق در در اصل و قطار در نری شده در دست قطار در این مقدم دارند  
 و این ششگانه متصل است بر سج عربی و ششگانه چهارم اسناد ناری اند و آن سج

صل و اسد و کوس است

سطلان

سطلان و عقرب و حوت است و اگر اسناد ناری در در زهره و در سج و کلا  
 و در سج و زهره مقدم دارند و این ششگانه متصل است بر سج شمالی و عربی و آن  
 نوار اسناد ناری آن در دست نسیل نیز هادی منحرف بر مقدم  
 میدار بر سر **اما عدد دو که اسد** عدد بسیار است و آنچه معتبر است در این احکام  
 سه عدد است عدد و غیر این عدد و بقیه عدد و کلا اسناد ناری باشد  
 آوردم که اگر اسناد بسیاری در عدد نریستیم در دست عدد در این کتابت نمودیم

در عدد دو که اسد

عدد اول و جوه		عدد دوم و معربین				
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲
۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳
۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵
۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸
۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱
۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳
۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴
۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵

عدد بطبعوس		عدد اهل الهند	
1	2	3	4
5	6	7	8
9	10	11	12
13	14	15	16
17	18	19	20
21	22	23	24
25	26	27	28
29	30	31	32
33	34	35	36
37	38	39	40
41	42	43	44
45	46	47	48
49	50	51	52
53	54	55	56
57	58	59	60
61	62	63	64
65	66	67	68
69	70	71	72
73	74	75	76
77	78	79	80
81	82	83	84
85	86	87	88
89	90	91	92
93	94	95	96
97	98	99	100

تا آخر

اما خبر دآن بودن گوشت سنا پرت در روز فوق الارض در شب تحکیم الارض بود  
 گوشت سنا پرت در شب فوق الارض در روز تحکیم الارض در شب گوشت گوشت  
 فرج عطارد در طلوع است و فرج قمر در نیم فرج سهر در نیم فرج در پنج  
 و فرج زحل در نیم فرج مشتری در نیم فرج زحل در دو روز و در نیم فرج زحل در دو روز  
 فرج ترنج با بنده و از این مفسر گوشت معلوم گردد و قوت فرج جو  
 اوسطه است لیب ریح و از همه بیا خوسط آمده است و توریه کوشت حکم  
 در نایمانا الدسوزیه همان است که گوشتی است در سینه بعد از اشد البعد  
 الذي یسیر فی البینه و التکون بکف البینه کالزهر فی الیرقان و التفرق الالسد  
 او التفرق الحس و کالزهره الماء الغزیر و التفرق الیرقان و التفرق الحس  
 و بطبعوس نامیده است این مواد و نازده است و سوزیه بدست  
 از آن که گوشت در روز فوق الارض با گوشتی که در شب فوق الارض

خبر  
فرج و ترنج

و سوزیه  
بدست  
در نیم

از آن  
و سوزیه بدست  
محمود

دری که در کتب است

دنا طرا باشد بان کوکب مثل آنکه زهره در طالع و مرج میران نباشد و فصل  
 در جبهی ما میران بود و مرج در جبهی و کوکب عن من سمت نزل و شکر و صد  
 و خبر و فرج و دست نوریه خود باشد اقل بعداً و اقوی تا نیراً اندامی **عشره**  
**کوکب و بیوت** و هر که بیوت تقادم کوکب است بر اگر بیوت بر او دازد  
 فریب کند و حاصل فریب بر بوم کوکب است اگر بیوت نر باشد بکجا رسد  
 اینجا ننی غیر به کوکب سال اگر باشد اشک طالع و مرج جلده در زهره  
 دقیقه برده را در دوازده فریب کند و هم حاصل فریب نیست  
 و آن چهار مرج باشد در ده و در دوازده فریب کند و هم حاصل  
 شدت و سله و آن در در کتب است چهار مرج و در ده را هیچ جلده  
 در زهره و سله در دهم بر او اند موضع ای غیر طالع مرج است  
**کوش و فریب** و باید که کوکب اول ای عشره کوکب است که استقل و اول ای عشره  
 است:



سبب مهر الطالع فمکانین فی ذک البیت و ما بعد وی وضع کرده

ایم که ارا	۳	۲	۱	۴
عبد الرحمن	۳	۲	۱	۴
ایم که ارا	۳	۲	۱	۴
بر مرج باقی	۳	۲	۱	۴
سوال مسدود	۳	۲	۱	۴
بازاء است	۳	۲	۱	۴
در این مقام	۳	۲	۱	۴
کوکب است	۳	۲	۱	۴
ارشد است	۳	۲	۱	۴
مستخرج در	۳	۲	۱	۴

ت	د	ح	ز
ب	س	ع	ط
ج	ف	ق	ک
گ	ل	م	ن

نقل النور

ر	ز	ح	ز
ب	س	ع	ط
ج	ف	ق	ک
گ	ل	م	ن

مع النور

نظر قبول

حفظ

و دقیقه کوکب اگر بیست اندر ایند مواضع انی غیره کوکب از اینست  
 معلوم شود اما نقل النور است که کوکب منقول شود از کوکب منقول بود  
 دیگر پس نقل کند نور ان کوکب است که یک منقل است که در محل باشد  
 و شری در بنده در هم در جونا و مع منقول شود در زهره و منقل شود میری  
 پس قائم مقام است که زهره منقل میری شود **مع النور** کوکب از اینست  
 یون منقل جیدا کوکب از اینست که کوکب مع نورها کامل مع الحقیقی  
 از اینست که منقل بر منقل از اینست که منقل مع تمام انفعال المخرج  
**قبول** نظر قبول است که منقل شود کوکب کوکب از اینست که منقل باشد  
 کوکب قابل مگر آن کوکب هم در خط و خطوط ان کوکب باشد و قبول  
 دست هم سید هر دیا که کوکب در خط و خطوط خود منقل شود کوکب کوکب  
 این قبول است که آن قبول است اگر کوکب در خط و خطوط با کوکب منقل باشد

در ان ایست

و الا غریب **اما** و **النور** اگر منقل کرد کوکب را مع الحقیقی ان کوکب  
 راجع و حزن بنوا ان کوکب منقل را قبول کند پس ان کوکب مع در خط  
 از خطوط خود بود یا در وقت ما بنده ان رد و محمود بود ان کوکب راجع  
 باشد در بعضی رجا در بر وجه نایبه باشد ان رد و ما است ان کوکب  
 بت خود منقل کوکب که در خط و خطوط خود با کوکب منقل منقل  
 که باشد که در منقل منقل منقل منقل منقل منقل منقل منقل منقل  
 در عدل انفا خود با در خود منقل منقل منقل منقل منقل منقل منقل  
**کوکب کوکب** ان بود که کوکب هم با باز و کم کوکب باشد در اجرام کوکب  
 بر م قسط در چه مسمط در چه مرم رطل در چه مری در چه مرم ح  
 مرم زهره در چه مرم عطارد در چه مرم ار این اجرام کوکب مع منقل  
 بدان اجرام سترابی رطل طرخ سینه زهره در ریب **اما** در سوا

زهره

رعدا کوکب کوکب

رجم کوکب

رطل کوکب

فکر کند در رطل در روی مد و تیفه باشد و اگر نری صبح و عصر در مری <sup>مردی</sup>  
و اگر **کامل** ۲ نانه در زهره و عطارد و گوشت بقدر که رطل آنا بود  
از این قیاس است که عطارد را کما پیش از این می گفتند زهره را هم مثل رطل <sup>همیشه</sup>  
در رنود و با آنرا فراق نظر میکنند با هم بخیزان و کنگر <sup>نظر</sup>  
کنند **انواع و فیس کواکب** و اوج و حاصل کواکب در مریح با کواکب  
که غره <sup>۲۴۶</sup> است <sup>۲۴۶</sup> مریح اوج کرده نماید در مریح کواکب که <sup>مکنند</sup>  
از مریح رطل در مریح و مریح **کواکب** که در مریح در مریح <sup>اوج مریح</sup>  
در مریح است <sup>۱۰</sup> و اوج مریح در مریح <sup>۱۰</sup> و اوج زهره در مریح <sup>۱۰</sup>  
جوراء <sup>۱۰</sup> و اوج عطارد در مریح <sup>۱۰</sup> و اوج زهره در مریح <sup>۱۰</sup>  
مقاس اوج کواکب که انا عطارد را است حاصل بود یکی در مریح <sup>۱۰</sup> و یکی  
و یکی در مریح <sup>۱۰</sup> و یکی در مریح <sup>۱۰</sup> و یکی در مریح <sup>۱۰</sup>

رطل کواکب

نوبت

انواع

**انواع کواکب** در کواکب است یعنی با آن دارد و در رطل است و در مریح و  
صدا که رطل در مریح است و در مریح زهره در رطل است و در مریح  
مطلوب معلوم کرد که هر دو کواکب که مثل است بر مریح است و در مریح  
همی و در مریح است و در مریح است و در مریح است و در مریح است  
مثل است و در مریح است و در مریح است و در مریح است و در مریح است  
است و در مریح است و در مریح است و در مریح است و در مریح است  
مستن بعد است و در مریح است و در مریح است و در مریح است و در مریح است  
چند است و در مریح است و در مریح است و در مریح است و در مریح است  
مثل است و در مریح است و در مریح است و در مریح است و در مریح است  
این است معلوم شود که هر کواکب که در مریح است و در مریح است  
بیل رخ ادبی چه در مریح است و در مریح است و در مریح است و در مریح است

نوبت کواکب

اوج ۴۰۰ و ۴۰۰ و ۴۰۰ و ۴۰۰  
 سنج در بطل رز دای هلی سنج در این سینه  
 در دمی گفته اسراج شود با لیس مبلور بدلاج مبلوبی مویله با و داد  
 اما از ابد الکر کوکت در سق اول اوجی در سق سوم اوجی در سق  
 دوم اوجی در سق اول و در سق سوم اوجی در سق اول از اید الکر است  
 و کوکت در سق اول اوجی در اول سق اول و سق اول و سق اول  
 سق اول با لیس الکر است اما از با ده لیس قدر کوکت در سق دوم اوجی دوم  
 سق اول را اید الکر است و سق اول سوم سق اول و سق اول سق اول  
 در سق اول اوجی در اول سق اول و در سق سوم اوجی در سق اول  
 ناقص الکر است اما از با ده لیس در سق کوکت در سق اول سق اول  
 اوجی در سق اول سق اول و سق اول سق اول سق اول و در سق اول  
 اول اوجی دوم اوجی در سق اول سق اول سق اول سق اول سق اول

از اید الکر

اما از با ده لیس قدر

اما از با ده لیس

اما از با ده

رانده و سق در عدد کوکت در سق اول اوجی در سق اول و سق اول  
 کوکت را اید الکر است و کوکت در سق اول سق اول سق اول سق اول  
 و سق اول سق اول سق اول سق اول سق اول سق اول سق اول  
 اول و سق اول سق اول سق اول سق اول سق اول سق اول سق اول  
 و سق اول سق اول سق اول سق اول سق اول سق اول سق اول  
 مقدمه و مقیده با کت را کت و در بود با جوم تا سق اول سق اول سق اول  
 با کوکت تا سق اول در سق اول سق اول سق اول سق اول سق اول  
 طلوع او ماعون در ماعون در ماعون در ماعون در ماعون در ماعون در ماعون  
 بالای سق اول سق اول سق اول سق اول سق اول سق اول سق اول  
 کمال ترقی تو برین در سق اول سق اول سق اول سق اول سق اول سق اول  
 از که در کوکت منقل شود که هر کوکت در سق اول سق اول سق اول سق اول

اما از با ده لیس قدر

تقسیم

جزم تا سق

اعتقاد

و سق اول







اد به تسلیم یا به تسلیم نباشد اما **مردم** مارجع بود که در ششم و هفتم و در اوج  
 اما **الحاکم** گوئی در وبال با مهور طوطی که در آن گوئی نظر در انکار که اما  
 رد گوئی در وبال با در مهور و ما محرم باشد گوئی بود که در او نظر در او کند از  
 خوف خشم مع العوز یکس خواهد بگردان رو پیوند بسیار در انفعال  
 اما قطع العوز اول آنکه بسیار منقل باشد بگردان رو و یکس خواهد که بسیار  
 مستقل شود پیش از اتمام انقال میانه رد در گردان بود که در انقال یکس  
 اراد منقطع کرد و **سراج** و **یکو** که گوئی مآ رو خواهد که گردان رو پیوند  
 و یکس در ای رعبت گردان رو پیوند دوازده که در قطع نور میاد کند  
 اما **اعراض** آنکه بسیار در اول سراج باشد گردان رو در سراج و یکس  
 سراج در آفرین سراج خواهد که گردان رو پیوند و یکس بگردان  
 پیوند و اما **عزبت** بخش است که یکی سر از اول مع شود و سراج که یکی

تبت اد باب

نجم

زود

مع العوز

قطع العوز

اعراض

عزبت

بمن اراد

من اراد طبع شود **مناکرت** بر آن گوئی سناری در کار که پیش بود در سراج  
 گوئی سناری اما **شرف** و **توب** گوئی مزل از طبع است طبع شود  
 گوئی مزل مزل گوئی که در خود کند گوئی بعد دعوت است آن گوئی را مزی گویند  
 و هد تیرین در بر گوئی مزی را اشود در باشد در هر را چهل نخل در هر دو طایر  
 پیش در دره غریب و ان مزی ای گوئی باشد اگر اما **انظار** **مناک**  
 جوش مزا گوئی مخره در یکس که در مزی و مع مع شوند از افعاله خوانند  
 و جوش مزی در یکس در واقع آن را اجماع گویند و جوش مخره مزی  
 از مواضع مگر که داند از اطلاق آن گوئی بند و جوش مزی با سینه  
 که کید و عیله و عجم و کتاب و در زمانه و در دین و کتاب و جانی در یکس  
 شود و یا با سینه یا زه و یا سینه نموده در عده رس و دست و مع شوند از  
 جاسد گویند و اگر خمر مخره با هم در یکس مع شوند از اقران گویند و

تبت اد باب  
زود و عوز

در سراج

معارف

اصح

اقواق

جاسد

وزان

اگر هم در سینه اندازد اقران سدر خوانند چون در آن روز هفت روز  
 در اگر هم در سینه اندازد اقران نخمس که سدر چون مرغ در محل در سینه اندازد  
 نخمس که آن کس بر طاعت است و آن ۱۱ هفت روز است که در واقع می شود  
 مرغ و بال در فضل و متوسط است و کما کفر اند نخمس که سدر خوانند  
 قوی از عجزت باز می ماند و سدر ضعیف از رسا بیدار است و سدر قوی  
 بر سعاد از اید و سدر در اندازد آن سدر خوبی است که در قرآن هرگز  
 در نه در نرف خدات و آن هر دو در ده سال که سینه واقع شود و اگر در  
 سینه اندازد آن سدر خوانند و اگر در کوی سینه اندازد آن قرآن  
 عویبی خوانند و آن قرآن اعظم و قرآن اکبر و قرآن اوسط در آن  
 قرآن مشرقه می شود و اکثر قرآن علم است چنانکه ارسطو طالس می گوید  
 آن در العوان و ملیلا و سمرس اسرار النجوم منفره لادلی الاما بطلست حکم

در آن سدر  
 در آن سدر  
 در آن سدر  
 در آن سدر

و باید

و باید لا تقفل من المائتة العشرین فراتا التي تلوها المتخیرة الذين  
 فان فيها علم اكثر ما يقع في العلم الكون العباد قرآن خامس ۲۱، قرآن  
 ششم ۳۰ باشد و قرآن هفتم ۳۵ و قرآن هشتم باشد و قرآن نهم  
 و قرآن دهم ۲۱ مجموع صد قرآن باشد و اگر بیدار کوی کس  
 در ده باشد کس خوانند که سدر در سینه در اندازد و در ده روز  
 و اگر در ده روز کس در ده باشد از ارسع گویند و اگر بیدار کوی کس  
 باشد از ارسع خوانند و این نظر نام در ده روز است که اگر بیدار کوی کس  
 صد فرساده در ده باشد از ارسع خوانند و آن نظر نام در ده روز است که اگر بیدار کوی کس  
 نیز را استعمال خوانند اما **ساطر مطلق** آن بود که در ده روز در ده روز  
 شونده که بعد از آن نقطه نطفه از ارسع بود و در این سطر بود که در آن  
 معلوم کرد طوع روح ساطع من کل کوی مجمل مباح ای الی طبع حکم کس

سدر  
 سدر  
 سدر  
 سدر  
 سدر  
 ساطر مطلق



شماره	در مکان	اردیجان	نیم شهر
۱	۲۰	۲۰	۲۰
۲	۲۰	۲۰	۲۰
۳	۲۰	۲۰	۲۰
۴	۲۰	۲۰	۲۰
۵	۲۰	۲۰	۲۰
۶	۲۰	۲۰	۲۰
۷	۲۰	۲۰	۲۰
۸	۲۰	۲۰	۲۰
۹	۲۰	۲۰	۲۰
۱۰	۲۰	۲۰	۲۰
۱۱	۲۰	۲۰	۲۰
۱۲	۲۰	۲۰	۲۰
۱۳	۲۰	۲۰	۲۰
۱۴	۲۰	۲۰	۲۰
۱۵	۲۰	۲۰	۲۰
۱۶	۲۰	۲۰	۲۰
۱۷	۲۰	۲۰	۲۰
۱۸	۲۰	۲۰	۲۰
۱۹	۲۰	۲۰	۲۰
۲۰	۲۰	۲۰	۲۰

باب الاول فی الطالع و فی غیره من المسائل در آن چنینست  
 مسئله معرفت عمر و عدد بقا اگر سالی بر آن کند سالی از عمر او کمتر  
 که شده از عمر است و الفصال فی دلیل آنند از عمر او که حساب طالع در شصت  
 دو اجل در او خوانند و فرمودند پس با سالی از طالع با یا در هر یک مهم با یا نمی  
 در طالع با در مهم باشد و لا کنند بر جو سال وقت موت سال را  
 اگر جوانی مدتی وقت مردن سال را بگیرد بین این طالع و در هر وقت  
 اگر در وقت بقدر آن بر جا نماند اگر حساب طالع در روح مفید باشد یا  
 باشد آن در حال در روح و در حدیث باشد در طالع است که شهر باشد اگر  
 طالع در روح باشد سال باشد بدتر آن بود که سال را که در طالع  
 با مهم است و در هر یک مهم باشد اگر سود ناظر باشد طالع و در هر سالی که  
 در هر طالع سال باشد ناظر بود طالع و در هر یک سالی خود ناظر سال باشد

اگر

و بیاید پس بکلیه وقت که نفس و این منبسط طبع و احتراق آن در بخار  
 وقت مدبر آن پیره وقت بکشد تا در آنکه از تمام طبع مسخ زند عمر  
 با آن **قال** نزد **دشت حکیم** تیر پیره بدین و طبع و ستم العاده و فرود جماع  
 در استقبال مقدم بر سوال اگر کتب طبیعت چه چیز است که باید باشد با جاد کون  
 و مطلع سعادتا این مطلع هر چه در کتب آن جوان تیر در چه سوال بر چه شیخ  
 نمی رسد و سعدی بان در چه با طرینا در آن سال سائل میبرد و اگر سعدی طرینا  
 در آن سال نکند سعدی بدان کند و اگر جماع یا که خدا را پس با مع دعا تر باشد  
 آن سوال و که خدا را حکما توانی سازند و چون در سکر رنج و بیکارند بتوانی سازند  
 وضع قواعد کتب حکم و باید المواضع القابله و در سه العار و در سه الرابع و در سه الثامن  
 و در سه سطر البین و سفارته العین و البین و در سه ثناء و مقابلاتا و در سه  
 السبع و کله خدا و حر و الا جماع و لا سال المعتمد و موافق کواکب انبیا الی می الغیظ  
 از

هر دو بعین نفس در دم

کواکب نام و با طبع بر عمر اگر حزن باشد وقت موت امراض منته در وقت  
 رسل و در بیا و حای امیه و اوج طحال استسقا و غسل رحم و عفت کله از  
 غلبه برود باشد و اگر جنس شیخی باشد غلبه موت و است الیه و سنگ نفس  
 و تشنج و صداع و ضعف طلب و معنای کله از قبله روح مفوظ باشد و اگر جنس کله  
 مرض موت از حشا و ایدیه نظر العنب و از فریه و اوج کبد و قذف الدم  
 و فجا و واسعا اجنه و لولده مع عسی که در او اطرار باشد و اگر جنس کله  
 مرض موت معن مقعد و بواسیر و ثرب و دویه و از ناخوشی تا بیکه از غلبه طریقت  
 و اگر جنس عطار در باشد مرض موت معن و فجا و عسل و سوسا و سودا و معال  
 و قذف الدم مع عسل کله از غلبه عین شیخی من شنبه فضل معن روح باشد  
 و جنس شنبه معن نیره باشد با عین منساک است یعنی از حکای طبع کله که چون  
 در مولود بیکه کله در آن واحد موجود آمده باشد تا کله نیاید با و تا که از داده بقدر

حالت پیشین شد و از راکم که هزاره و نسیج او بقدر حالت پیرس باشد  
از شمار آنچه در عمر بر خنجر کوبیده بقدر عمر برود و انوارم و بنام آن باشد  
سخن را در جبهه و شکل و شکل و حسی است هر قدر اندوخته می گویند از عدد و سواد  
کنند و بیگی گویند که بیاورد بر بنیادها که صورت نوح می سازد و علمه اسلام که  
و شاد و سال عمر کرد و در کسور را که محضت با هموست را که شنبلیلی آوردیم  
ز آنکه کتبت آن نوح در جویس قرآن کبری متولد شده دست در جویس قرآن  
و سطحی بجوای وجود آمده صورت شنبلیلی و در شصت و نسیج سال عمر کرد و در سیم

سر	۶۳۴	عطار	۶۳۴
سر	۵۰	موز	۵۰
سر	۱۳۰	سرخ	۱۳۰
سر	۳۲۹	سر	۳۲۹
سر	۳۲۹	سر	۳۲۹
سر	۳۲۹	سر	۳۲۹
سر	۳۲۹	سر	۳۲۹
سر	۳۲۹	سر	۳۲۹
سر	۳۲۹	سر	۳۲۹
سر	۳۲۹	سر	۳۲۹

سر	۱۶	سر	۱۶
سر	۱۶	سر	۱۶
سر	۱۶	سر	۱۶
سر	۱۶	سر	۱۶
سر	۱۶	سر	۱۶
سر	۱۶	سر	۱۶
سر	۱۶	سر	۱۶
سر	۱۶	سر	۱۶
سر	۱۶	سر	۱۶
سر	۱۶	سر	۱۶

این سواد قول صلوات الله علیه که در آن خود و صیغه اند و طریقی است که در  
طرح شغلی اجزای اسامی معویه کینند و در دوازده فرزند و همی از کسور  
بر شقیه کتبت در مع کتبتن قانون کبر که بدست و نسبت قانون  
لبثت که باشد از عدل و حال و زمان کسور طریقی است که در مع کتبتن قانون  
متلا در این فرزند طریقی مع کتبتن قانون کسور تا اسامی معویه و در مع کتبتن  
در دوازده فرزند کسور طریقی است که در مع کتبتن قانون کسور تا اسامی معویه  
دوازده دقیقه و همی تا اسامی معویه کسور تا اسامی معویه کسور تا اسامی معویه  
من بعد مکرر را نصف کسور طریقی است که در مع کتبتن قانون کسور تا اسامی معویه  
کبری کسور تا اسامی معویه کسور طریقی است که در مع کتبتن قانون کسور تا اسامی معویه  
آورده شد و این جدول با بوالطیس نیم سواد است در عدل صلوات  
کتبتن قانون

۱۶







ان کتبی استی ابیله غزنی گوید که دلیل کتبی روح و وارده است  
اول بودن آن کتبی است که دلیل کند برین وقت بخوبین صراطی بانی  
یا اعلیٰ عندها در دره و تدا بند دوم بودن وی است مد زلف در هر  
سیم صمودی در تکلیف جبارم صمود وی در تکلیف نیز سیم صمود  
نشد که نوزدهم را بد الفدر مانند سیم را بد العدد بانیم را بد الک  
و ام عرمانی بار دوم عدل تو کتبی روح هم در دوم بود که کتبی الطوع  
اول در زنی روح بارده اول بودن آن کتبی است در نیم و سیم بود  
ان کتبی است بهبوط در بهبوط سیم صمود در تکلیف جبارم هم صمود  
بدون هم بطور و بنیر سیم صمود سیم صمود سیم صمود سیم صمود  
حالت هم عرض صومنی بار دوم روح مدح الطوع لکیمو کتبی المصون صمود  
الاصح حلا تقابل لار صاع اذا اغز منا ما بد عمل صمد و ان

ان

ان و خصم که انک انک اسرع سیر ادا الطاعه بعد از الطوع و انک  
اگر کتبی است سیم صمود در زلف انک انک انک انک انک انک انک انک  
اگر کتبی است در روح ما باشد روح انک انک انک انک انک انک انک انک  
کود و سیم سوال ارفال کتبی اگر سانی سانی انک انک انک انک انک انک انک  
بسیار فرجه چل منکلی کتبی روح نور سطل انک انک انک انک انک انک انک  
دور انک انک انک انک انک انک انک انک انک انک انک انک انک انک انک  
بان ط کتبی که بر وی باشد سیم صمود سیم صمود سیم صمود سیم صمود  
انک کتبی که با باد یا بین می رود از ارض کتبی غریب صمود صمود صمود صمود  
دلیل من صمدی مال کتبی لوزن اع الاطم حوت خوف و خطر کتبی  
از این مواضع که کتبی باشد بر باد و ما صمد سیم صمود سیم صمود  
موضع حکم بر ساد و حوتی و حوتی انک انک انک انک انک انک انک انک

بر روح ناقصه بود  
۲۷۱ ۵۶۷  
صمدی

و یا قمر باشد که در آنجا است و موسی هم بر باد و کوه آن موضع  
 بکن صومعه که در آنجا است و سخن با ناسد باشد و طبع در این کشتی  
 باشد و صاحب طبع در این کشتی باشد و اگر طبع در طبع و صاحب طبع  
 هر سه نخوس باشد و دلیل بود بر آنکه کسی معرق شدن این کشتی در آنجا  
 قبول کند و هر طبع در طبع را که در این است برسد از آنجا  
 و ضلای می باشد اگر در این کشتی عالم باشد و مسعود بود که کسی در این صومعه  
 باشد و اگر طبع در طبع نخوس باشد و هر طبع بود با کشتی آفتی در جایی  
 را اهل کشتی عالم باشد و با آفتی نرسد و اگر قمر در آنجا در معادن  
 زحل باشد و بی البر باشد و این بیا و مسعود و کولاک و مسعود در کشتی باشد  
 و نظر مسعود در این حال سود دهد و اگر زحل بی البر باشد اما بیست ناطق باشد  
 جنس کشتی بد را بر این کشتی را یک کشته و اهل کشتی ضلای در آنجا باشد

بنام خدا

این صورت عطارد در زحل باشد و اول منصف است و اگر در کوه  
 از مکان قوی طر باشد آن خطر گذرد و سالم بود و اگر در کوه  
 و قمر از قوت الارض منصف باشد و در این شده احوال بود که در این موضع  
 و کفر با دو کولاک و یک در حال قتل در نماند و عدد در کشتی  
 و خون ریزش در نماند باشد و هر که عطارد با کوه باشد که اگر در کوه  
 ناطق باشد و قمر قوت الارض شد و در کشتی باشد و حال اهل کشتی  
 و اگر کسی از کوه بی ناطق باشد و در کوه ناطق باشد و دلیل شد و طلا باشد  
 حضورها که در مقابل ناطق بود و اگر زمین سالم باشد برین و نسی در مسعود  
 بهیولت کند و اگر زهره نیز ناطق باشد بطریق حسن و اول ناطق کند و  
 و اگر قمر قوت الارض مسعود از زهره باشد و در این زمین بود و  
 در یاد صومعه باشد حضورها که نسی نیز ناطق است و اگر زهره با ناطق کشتی



کفتم سکه را کسی است چون طلوع در صورتین در هر دو در وسط باشد  
 در هر دو صورتین و هم الساده در هر دو صورتین بودیم که از آن سکه  
 کرده اند بگفتی که هر دو هم الساده در هر دو صورتین کفتم بعد از ربع نوبتی  
 چون سکه در حدی رد بود که تمام سکه را در هر دو صورتین در هر دو صورتین  
 و البته که طلوع این ادریه بود که اهل را هم در هر دو صورتین هم الساده در هر دو  
 بوده در وقت طلوع در وقت طلوع که در هر دو صورتین کفتم که از آن سکه  
 قوامی حل کرده آورده اند بارگشتی که در هر دو صورتین کفتم که از آن سکه  
 که در هر دو صورتین کفتم که از آن سکه که در هر دو صورتین کفتم که از آن سکه  
 فرج مانی است که از آن سکه که در هر دو صورتین کفتم که از آن سکه  
 ربع قوام و عید بنفینته و کسول هم الساده و الهامی سکه در هر دو صورتین  
 فداها با دال طلوع در هر دو صورتین کفتم که از آن سکه که در هر دو صورتین

۱	۱	۱	۱
۲	۲	۲	۲
۳	۳	۳	۳
۴	۴	۴	۴
۵	۵	۵	۵
۶	۶	۶	۶
۷	۷	۷	۷
۸	۸	۸	۸
۹	۹	۹	۹
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰

۲ الطام

فی الطام دل علی حمله فداها هم فی مواهم و لا تقال تقطعت  
 الشکر با دانه هم الساده و اعطوا سکه کثیرا فی تحلفوا مومنون ربع نوبتیم  
 کسول الفجر اجورا فقلت سبیل بی بی فی الوان فیه سرد و حین  
 العکس الهم الساده کان مقابله کانه باقول باذن السکه **قال الکندی**  
**فی الغینة** قال اتم الطام لادنا و باذن الحاشی اتم جعل الطام و یسئلها  
 و العکس لادنا و وسط الساده و باذن الحاشی لادنا و وسط الساده و باذن الحاشی  
 الایمن اربته اقام و ما بنها الایسر اربته اقام منها قسما یلیا الایسر  
 الایمن و ما یلیا الساده من جانب الایمن و قسما یلیا الاطلال من جانب  
 الایمن و ما یلیا الاطلال من جانب الایسر من بعد ما دلیها التاخره و  
 علی الاطلال من بعد ما دلیها الایسر و لیس له کسول فی الطام  
 الاطلال من بعد ما دلیها الایسر و لیس له کسول فی الطام

الاين وسكانها من الذي بين الماديين من حاسب الابد يدله الجاذب  
 فاذا ائله من نغينه واما وسرنا ما نظرنا ان كانت السود منور في  
 وعالمه فيا والحسن ما تبته سوا قاطع الشجاع محرقه فان اسفينه فسد تاتي  
 الى مرصتها يد علم انبا مان ملك الجحش في الاداء ويا على الاودا وديكيت  
 عيلسا الفر من الموقع الذي من حاسب عليه البرج التي فله الجحش نال كان  
 رفل ما تكنا رفق ان كان للبرج وهو في شئ من حطوطه رفل او مناظره  
 شئ من البروج الارضية فل على فرنا ول عليه رفل مع الهول الشديد  
 نال كان ملكا كيم من جواد كالهول اعظم بعد ادان كان لها رفل ان  
 الفر من انكرا اعظم جدا ان كان السود نواظرهما وصفنا المبرج  
 الجحش وملك اربا الاداء والطمع مع درب النمر كان الهول الشديد  
 دلافة كانت الشجر سلم اكثر المطع ودان كان حرر المبرج بالاداء وادارته

لان

كان خوف من العرق الشديد وهو لم عظيم وان كان فادوكس  
 فاد البرج وقع بهم القبل وجرها ودرن المطع ونعبت اودا كانت المناحس  
 في الاقدار العليا من العينية اعنى باي الاطلاق وان رفل نال جامع  
 البرج هذه المعنى التي وصفنا ان القمع الاسود ان كان  
 منفرد انه المعنى كان سببا باقتل وغيب الاسود ان كان  
 الجحش من البروج على العينية روج وسط الهاد وان الجحش المبرج  
 دل على صواعق ما اشبهه نك من الامور النارية ياتي من فوق  
 وان كان في روج دته الارض فمن الجحش يحدث في الغرن  
 كان البرج التي في البرج من روج الناس فان نك الجحش تنبل  
 العدد ونك المبرج بالحد يد في نك الجحش ان كان من الجحش  
 وهو وسط الهاد كانت الالة تعيق الرياح وانكاره قبل العباد

الشراج والعمور على قدر الخوف عليه السواد او ثابته تاد ان كان  
 العنق الباص كان الفاسد نخل كسر اللوح او اذنته بانكار الكمان  
 وان كان مكان حل المرج فم العدد العواض من الناس مثل  
 ما وصفنا من طبع العنق الفاسل بها باذن الله ان كان هناك  
 الطلع راجحاً خفيف عليه على السيفه الرجوع من بعض المساقه التي  
 قطعت ان كان من الطلع في ربح المنقبه بيا من السراج  
 لم يوش على الرجوع الى موضع الذي منه بدأت ان كان  
 رجوعاً سواد كان رجوعاً مع السواد ان كان العنق كان رجوعاً  
 مع الشراج ان كان هم الساده مومناً او هم المان من  
 العنق ان فمالي السيفه من قدر العنق من الخوف وان كان مكان الفاسد  
 كان الامر بالعكس **مذركم باران** ان كان سواد باران  
 ان

مذركم باران

ان كرفه سطح بادرم باران في ان باره مضموماً كرفه سطح  
 وان رجح المطر باران كرفه سطح باره مضموماً كرفه سطح باران  
 شدة في نوبرج اسودت كرفه سطح باره مضموماً كرفه سطح باران  
 ان ياهن سطح فصل ياهن سطح اهنج واستعمال مقدم ربال كرفه سطح باران  
 امطار باره مضموماً كرفه سطح باره مضموماً كرفه سطح باران  
 ولا تكتف بر كرفه سطح باران فصل باره مضموماً كرفه سطح باران  
 كرفه سطح باره مضموماً كرفه سطح باره مضموماً كرفه سطح باران  
 هو اية وقار كرفه سطح باره مضموماً كرفه سطح باران  
 كرفه سطح باره مضموماً كرفه سطح باره مضموماً كرفه سطح باران  
 مسند بيا هو اية وقار كرفه سطح باره مضموماً كرفه سطح باران  
 بصرى اشكال كرفه سطح باره مضموماً كرفه سطح باران

در سرج مطار باشند تقبیر شوند و تر باشد در اوقات باران باران بار  
 قمر چون متصل بنود بر سره از غایت عطار در آید بار بار در غصه  
 که از هر با عطار در شکل کو اگر عطار در سرج مطار در اوان سلطان کهن  
 مطار باشد در غایت اوان و وقت باران هوا تیره و تاریک و در آید  
 باران باران در چون قمر در یکی از طرفه که در جبهه باشد یعنی بقارنه و با بقارنه و یا  
 بدون سرج اما بود فتح باشد و میل باران ربا و ابر و برف بر باشد  
 فتح با انتقال کوگی بود کوگی که غایت اوان کو کب مقابل غایت اوان کو کب باشد  
 چون انتقال نهره میخوب غایت نهره که نور و بر است استعجاب غایت اوان  
 که محل و غریب باشد و انتقال عطر و بختی و انتقال سحر و عمل انتقال  
 شش بر محل اناج سهره بلج و دلیل باران پی پانی و در سرج مطار  
 هوا اناج و سرج با عطار و سرجی و لعل رعد و برق با آذوقه است

دلیل

دلیل سردی هوا در وقت تابستان و سرج شش و سرج و دلیل بر سرج خوردگی  
 و ابر و تیره کی هوا باشد که در سرج لعل و لعل و لعل علی علیه الرحمه بر سرج کینه  
 بیاد و در بدل و در برق لرزش جفا که هیچ مطار سرج سراج کونا  
 تیر کرد زانچه و عمل اندر سبک نهره با سرج باران نهره صلیب  
 شمع با برکت ششم سرتور با بی شمع چون سراج و سراج و سراج و سراج  
 با سراج انتقال با نقل الغز را مع الغز باشد سراج با سراج و در وقت باران  
 باران بار در دو وقت در زین باران باشد با دای تند زود و اگر متصل  
 سردی کند هوا در سرج سرد سوزد اگر انتقال کوگی هوا کند در آن وقت باران  
 سرج هوا بندت کم کرده و تیره نهره در اوقات سراج دلیل کینه مطار  
 غصه ها که در سرج مطار با کو اگر مطار با دما طراسد و اگر سرج شوند  
 اکثر اوقات در صورت سرج و صورت آبار زیاد شود و بر تیره کی که مغز باشد



حکم کوئی را زیاد بقدری زیادۃ المیاد است سنا ان کون زیادتی  
 و ان کون بنیاد بر اساس الاجتاج و لا تبعاً و ان کون مساعدت فی  
 و در کتب بر سیم لادل للمشرق المقادیر بدرسجه الثاني لهذا ان الاجتاج  
 فاذا اتفقت بعض هذه الاحکام لا عند تحویل السنة و تحویل العصول  
 السنة او الاصحاح او الاستعداد و غیره من الطبع الى وسط  
 اذ فی من الساعات ان من الارض من علی ناده المیانی بکسب السنه  
 و هو العفل من السنة او الاجتاج و لا سبب ان کل العنق بالعد  
 من کسب علی العنق او وسط طبع سال مرجع باشد ان کسب  
 در بروج امطار شهر مرجع در وسط النهار یا من وسط النهار و طبع باشد  
 در بروج امطار باشد لا کسب بر کسب است انما عبرتبه لفرط و ان کسب مرجع  
 در اوج باشد فرار زمانه اگر فصل معتدل بین صفت و در وسط کسب

ان خودمانه

روح خود باشد و یا شری منزه و در معتدل بین صفت باشد انما یاد  
 شود و فرر ساندانه عبرتبه اول اسطالین حکم فاید القربان الماء الاکبر  
 و الزهره با ما و الاصفه فاذا انحصار فی طبع سه العالم فی البرج الماریه سما  
 فی الرطبان و لا علی تقطع المیاه البحاریه و نفور و ارتفاع البما  
 و نفور و نفس البیل المعبر و اعتبار المعبر و غیره فاید که در علم ان  
 العنق الخامس من کل الانداه و هی الزهره فاذا کانت مؤتمنه و کسب  
 یجتمعت النجار و رفعت الانداه و اقبل الهم وسطه و اذا کان سرفیه  
 النجار و انخفض الانداه فاذا ریمت الزهره برجع و کسب النجار  
 فاعلم ان کسب البرج کثیره الامطار فاذا رعبت الشمس کبیری و لدلو  
 مان کسب البرج قبل الامطار نقا، نه و کسب سما البیضاء اذا  
 رعبت الشمس کبیری و لدلو و رفعت البرج فعدت کسب  
 ان خودمانه

و يكون اول ثاء اكثر من اخره و اذا ربت الزهراء اول ثاء  
شدة فان ذلك يدل على ان اول ثاء اكثر منه في قوة اذا  
كانت اول ثاء سوية كان اول ثاء اول ثاء اخره يابا  
و اذا كان اول ثاء ضعيفا التوزيع اول ثاء اخره سديا و اذا كانت  
فمن التثنية في كالمرة تحت الرجل غفرا و هو من التثنية  
و علم ان افعال الزهراء و التثنية راجع و احد من على اكثره الا مطاير لهما  
و يدل على قدره و اذا كان بين الزهراء و التثنية من ثمة ربه اما هنا  
فما حكم كره اللاند و الا مطاير و اذا تعدت اكثر من هذا من المطاير كسما  
در مطاير ان بار و كور و سماء و يا شير و در كور غلبه بنسبت سماء  
اقبال تم كور غلبه بنسبت و در اول سماء و اول سماء و اول سماء  
سورن من فبا رعل ما كسما و در افعال من سماء و افعال

او ز

در حركت سماء و افعال لم يفرده و عطا در زفا ليا و سمي انما كانت  
مانند كسما و افعال لم يفرده و سمي من غلبت السماع و حركت كسما  
و سورن من فبا رعل افعال لم يفرده سماء **ارسطاطليس حكيم** و ياب  
مجلس الكور على قدر ان كسما سبرج و ان كسما و افعال لاند رجا  
كان فعل صار او لم يفرده و اول سماء و لحن سماء او تبدل السواء  
من الفاعل على بدل الحوس على السواء و لاند يقع الخطا و الكثير من الفضا  
و حكومات سورن نامه و كتاب مناسب طبع و كور سماء و اول سماء  
نامه و كاه است كور سماء من الية انظر و سماء و سماء و كاه سماء و كاه  
و موضع سماء و سماء ان كاه و سماء و سماء و سماء و سماء  
و من افعال سماء و سماء و سماء و سماء و سماء و سماء  
است و سماء و سماء و سماء و سماء و سماء و سماء

بيان و كور سماء و سماء

خود باشد در ولایت نوی نماید چون قطار دو دلیل تقریر و خط کاغذ  
 و طومار او تقریر مطلق است که در این کاغذ و طومار نوشته اند از غیر  
 دفتر اگر متصل غرض باشد نمودن کاغذ نماند و اگر متصل باشد نیز  
 کاغذ جبر باشد اگر منفرد اگر کوکبی متصل کوکبی باشد لال بکن  
 اگر کوکب منفرد است تقریر منبری کاغذ اگر منفرد باشد از کوکب از نظر  
 معارضه و تزیین و معالجه دلیل وقت مراسمه نامه باشد خصوصاً که در  
 مرجع است باشد که دلالت کند بر مجد و بلندی مرتبه است اگر محرو  
 در طالع و با این مرتبه وجود باشد کاغذ سمانی و صلاح و صله با او در  
 ثانی است و خود مانده در کاغذ مال و حسن و اعیان و احوال و انصار  
 دخل و خرج باشد اگر قطار در رسم طالع مود رسم نبوده باشد  
 نمودن کاغذ احوال سبب در آن و خواهران و مسائل از احوال فرقی کرده باشد  
 دلالت

سده

و اگر در پیش چهارم از طالع و یاد بر دستم از شاخ خود باشد و کاغذ  
 کفکوی مکی در سماکی در پیشی حال بدو عیال می دهد و اگر در رسم طالع  
 و یاد بر دستم از شاخ خود باشد در کاغذ خواهمی کرده و از راه دوستی  
 در آمده و از فرزندی سوال کرده باشد اگر در رسم طالع و یاد بر دست  
 سرفا تم خود ما نقل بنده و پرساری و با مضمی و یاد و این کاغذ باشد  
 حضور که کمی ناظر باشد مود و اگر در رسم طالع و یاد بر دستم از شاخ  
 خود واقع شده باشد در کاغذ نقل زنی باشد و اگر در رسم طالع باشد  
 کفکوی میرانی و غیره نوشت که باشد با و صیتی و اگر در رسم طالع باشد  
 از طالع و ما از شاخ خود جبر نوی می با علی و یا عانی و یا زوالی سطل می باشد  
 و اگر در رسم طالع از شاخ خود و با عاشر طالع باشد نقل سطل یا نقل عمل  
 و اگر در رسم طالع مود باشد کاغذ از دوستی باشد و در کاغذ خوشی و صحتی باشد

و اگر در مودار هم باشد در کاغذ محفوظ معاد باشد پس استخراج  
بان حکم جلیعه کوکب محفوظ عنه القمرا و اگر محفوظ از رخیل باشد  
و عطار و نمون باشد کاغذ از خانه داده قدیم باشد و اگر در مودار محفوظ  
مانند کاغذ در مودار سلف و یا از ابر باشد و اگر از مودار محفوظ باشد کاغذ  
از سلف باشد و اگر از راه مودار باشد کاغذ از مودار سلفی باشد و اگر از  
مودار باشد کاغذ از مودار کاتبی یا مستوفی و یا تاجری و از سعادت کوکب  
نمود عطار و حکم سلفی و سبی کاغذ توان کرد و اگر محفوظ از کوکب باشد  
و مستقل کوکب باشد مودار کاغذ نه خیر شده و نه شده و اگر قریب ساقط باشد  
و مستقل برنج باشد و بیل باشد که معی کاغذ شتر باشد و اگر قریب ساقط باشد و بعد  
مستقل بنود مودار کاغذ خیر باشد و اگر قابل ته پیر سلف یا قایل ته پیر مودار  
و سلف اله باشد و ما کوکب سلف سلف و سلف اله از نقل و در مودار نور کند

نمونه کاغذ اله است و سلف و رصفت و غنا و ملائیت با مودار مودار مودار  
و کوکب قابل باشد ان شاء عمل از مودار مودار مودار مودار مودار مودار  
مودار مودار مودار مودار مودار مودار مودار مودار مودار مودار مودار  
و اگر آن افعال از مودار مودار مودار مودار مودار مودار مودار مودار مودار  
و اگر نظر قبول باشد آن مودار مودار مودار مودار مودار مودار مودار مودار  
در مودار مودار مودار مودار مودار مودار مودار مودار مودار مودار مودار  
حق باشد و اگر مودار مودار مودار مودار مودار مودار مودار مودار مودار  
خبر نظر سلفی مودار مودار مودار مودار مودار مودار مودار مودار مودار  
موی کاغذ سعادت مودار مودار مودار مودار مودار مودار مودار مودار مودار  
**و البس مع فی باید که قدر تندر و تسلیس طبع باشد مودار مودار مودار مودار**  
و اگر قدر مودار مودار مودار مودار مودار مودار مودار مودار مودار مودار

و اگر قرار طبع نماند در موی نه فرج و نه غم باشد **دردنی سوس و ناب**  
نظر کن در موی سائل در موضع عطار و در لاد کوکب سد باشد و پنجاه کوکب  
سدی باشد و نیز آن را خوشتر می باشد و قیر عطار دبا در فرج و کافور فرج  
در در و هفت باشد در موضع عطار و کوکب کبک می شود یا پنجاه کوکب  
بمی باشد و قیر عطار دبا آن خنجر فرج می باشد در آن خبر عجمی اندکی  
باشد و اگر عطار در موضع می باشد که در آن موضع در لاد کوکب سد می  
بوده در آن فرج در در و ستا و باشد و بلعکس بلعکس اگر سوس موضع  
نیز لاد با آن خنجر فرج بود و اما **افعال را سفید و منیر طبع**  
شتری باشد و نماند موی ناطر باشد در کاغذ فرج موی و عطا باشد اگر شتری  
در طبع باد سوس شتری ناطر باشد در کاغذ صلاح امر سوک و عطا باشد اگر زهر  
در سوس طبع و سوس با آن نظر سدی و خنجر سدی سوک و عطا باد اگر عطار

در سوس طبع باشد و سوس موی ناطر باشد در کاغذ تسلیط اولاد کوکب عطا  
باشد و کهنکوی لادین **اگر سوس در سوس طبع باد سوس موی ناطر باشد**  
در کاغذ نقل رومی باشد که خنجر ناطر باشد و یا سبانی باد ریب باشد اگر سوس  
در طبع باد رومی ناطر باشد در کاغذ نقل فرج می عطا باشد کهن  
در جمع کهنتر او در هر گونه و کهنکوی کهن در آن در راه ریب باشد سوس  
**اگر سوس موی که کاغذ دارد میشود با او اگر در دین شود می وارد میشود**  
اگر عطار در طبع و یا بدیل طبع ناطر باشد حدیثی که در طبع سواد  
در سوس باشد کاغذ دارد شود روز در روز رسد و بدیل طبع ناطر باشد  
بطبع و اگر عطار و بدیل طبع ناطر باشد کوکب سوس میان سوس  
کنند کاغذ نیاید موی ناطر عطار و کهن سوس در سوس و در سوس باشد که چون  
در طبع آید کاغذ دانه برسد در آن بعد از آن عطار و بدیل طبع ناطر باشد

روز یک عطار در طباطبائی بحیث بنزد آن روز ماه در میان رسد  
 و اگر قمر عطار در مثل باشد در روز یک قمر عطار در طالع جمع شود کاید  
 و اگر قمر فصل کند نور عطار در ابر در طالع چون هر در در طالع آید  
 در رسول برسد چون مانی سوال کند که بر عینه **سنگ** برسد یا نه  
 طالع در طالع و در طالع اند و در طالع هفت و در طالع هفت  
 اند و عطار در طالع عینه بر چون عطار در طالع هفت و در طالع هفت  
 زیاد در طالع هفت و در طالع هفت و در طالع هفت  
 در طالع هفت و در طالع هفت و در طالع هفت و در طالع هفت  
**جواب** که عطار در طالع هفت و در طالع هفت و در طالع هفت  
 این بنظر اذ ان نقل ان کنست نقل منه و عطار و در طالع هفت  
 الا دل مانه و در طالع هفت و در طالع هفت و در طالع هفت

الکتاب

الکتاب و خبر وقت و نک من المنقل الثاني الدرجه التي بينهما فان  
 طبعه الكوكب المنقل به و دلالة مكانها من الكوكب في مية فاعبده و  
 ما يكون في مية جوابه على ان يكون ما مدت كونه في مية في الكتاب  
 من الخبر و انشر مسلة قال في **ذو القعدة** حواشي و مسائل قاربه طالع  
 بجهت مسله اول و در طالع الهار الحية دوم و در طالع الهار الحية سوم و در طالع  
 رابع و در طالع الحية و في طالع الحية و في طالع الحية و في طالع الحية  
 و در طالع الحية و در طالع الحية و در طالع الحية و در طالع الحية  
 و در طالع الحية و در طالع الحية و در طالع الحية و در طالع الحية  
 مسله اول از طالع حکم کن دوم را از دوم و سوم را از سوم و چهارم را از  
 و خمس تا دوازدهم و بنوعی از **کوه** اندازد و بنوعی از طالع اول  
 در طالع دوم نظر کن از انتقال دوم و در طالع سوم نظر کن از انتقال سوم و در طالع

نیز در کتاب

نشود و قدر بر جیکه مقدار عدد و حواصی از نو اکتب نظر کن مریح دوم گو  
 باشد از برای در جیکه است الفسان بنود قرار بدو مکان در حقیقت  
 ادل و مکلف است بعد از او را بجهت تبیین و حکم کن بعد از ارباب  
 است تا منتی شود با احتیاط سابقه اگر کسی سوال کند که ارا  
 سه شخص کدام یک افضل تر اند یا کسی سوال کند که اسعانت ماری  
 خواستن از کدام یک این سه شخص نفع است و یا سوال کند  
 که با کدام یک از این سه نفر شرکت کنیم بهتر است یا کسی سوال کند  
 که از کدام یک از این سه نفر جهت بخوانم بهتر است یا کسی سوال کند  
 که سه جهت از کسی خوانم کدام یک طوبیایم در صورتی که حاجات  
 میسر باشد یا کسی سوال کند که از این جهت کدام جهت بخوانم بهتر است  
 اگر کسی سوال کند که سه نفر انده کدام خبر است صحیح باشد اگر کسی سوال کند

که از این

از این است که اسم است نیز آید و یا کسی سوال کند که از این شخص که  
 نزد باسطر حجابی میکند کدام یک بهتر است یا کسی سوال کند که از این شخص  
 است یا نه خبر کدام یک بهتر است یا کسی سوال کند که از این سه نفر سه  
 باشد از کدام یک محرم تهر است و یا کسی سوال کند که از این سه راه  
 کدام راه را بروم بهتر است و یا از این سه کتب از این سه نقل کدام  
 یک را بخوانم خودم بهتر است اگر کسی سوال کند که از این سه کلام در راه  
 بگیرم بهتر است و یا از این سه نفر کدام یک را بخوانم که کار دارم بهتر است  
 و یا از این سه نفر کدام یک را فاضلتر کنم بهتر است و یا سوال کند که نوکری  
 کدام یک از این سه نفر را بخوانم بهتر است و یا کسی سوال کند که سه محفل  
 طبعی اند تا کدام یک را بخوانم بهتر است یا کسی سوال کند که بخوانم  
 ناخونی از این سه دو کدام یک را بخوانم بهتر است و یا کسی سوال کند که



مطلب کوکت قد بخت نم و حکم علم از حکم  
 و صحت سینه شسته سواد عال سمن کوکت و انحال سمن کوکت  
 و حکم صحت سینه حکم باید کرد

اراس س سردار کدام سردار صبح خواهد کرد و ما سوال کند که ار  
 سکه بجهت کدام بکت سردار کرده بجهت ستم ستمت و ار این عمل  
 کدام نقل را نزد و یا عویم تیرت اگر کسی سوال کند ار این شفا صد  
 کدام ستمت سینه با ار اس صحت کدام یک با صحت ستم  
 ستمت و اگر کسی سوال کند که این نقل را کدام یک ار اس ستمت  
 ستمت و اگر کسی سوال کند که بجهت کدام یک ار اس ستمت  
 ستمت و ما کسی سوال کند که کدام ستمت ستمت ستمت  
 اگر سوال کند ستمت ار اس ستمت ستمت ستمت ستمت ستمت  
 در باغ حمت از طاعت در ستمت ستمت ستمت ستمت ستمت  
 کوکت و انحال صحت ستمت ستمت ستمت ستمت ستمت  
 نانی فرنی ستمت ستمت ستمت ستمت ستمت ستمت

و مطلب  
 در ستمت  
 در ستمت

علم



